مانترِه

(سخنان اندیشه برانگیز)

میشرا اشوان



سومین مجلد مانترَه

نظر به تکمیل و ارائه پنج مجلد قبلی از نوشته‌های میثرا اشوان، تحت عناوین **دین اسپرم مقدس، فَرَوَهَر و دفترسروده‌های سَرسَوَتی،sarsavati** ،یا همان آناهیتا و دو مجلدیک و دو، تحت عنوان **مانتره**، بدینوسیله **مجلد سوم مانتره** را، ازمرحوم میثرااشوان، جهت مطالعه در دسترس علاقه‌مندان قرارمی‌دهیم. این نوشته‌ها نیز، به دنبال شماره‌های دو دفترِاسبق مانتره خواهد بودکه خوانندگان با رعایت سلسله مراتبِ شماره های سخن، مطالب او را پی جو می شوند.

با توجه به درج مقدمه‌ای درخور، درجلد اول کتاب مانتره، تدوین‌گرِآثار میثرا اشوان، نیازی برای درج پیش گفتاری دوباره دراین مجلد نمی بیند. لهذا متن را با ویراستاری واصلاحات لازم، همانطوری که وصیت اشوان بوده منتشرمی نمائیم. کتاب مانتره با نشراین مجلد به پایان می رسد، آنچه ازتمامی نوشته ها و نامه های اشوان دردست داشتیم را درهمین کتاب تحت عنوان آخرین مجلد مانتره، برای علاقه مندان به آثار اشوان آماده وتقدیم گردید.

لازم می‌دانیم که عنوان نمائیم، بعضی ازکانالهای اینترنتی، تلاش دارند تا اشوان را زرتشتی و یا سوسیالیت ویا وابسته به یکی از مکاتب و مسالک دنیا جلوه دهند، بدین وسیله ، قاطع و محکم اعلام می‌گردد که اشوان تحت هیچ شرایطی به هیچ دین و مسلک ومکتبی نه پایبند بود و نه معتقد، پس تلاش نشود تا ایشان را با زدن بر چسب‌های سلیقه‌ای، وابسته به مرامِ فکری و اعتقادی خاصی جلوه دهید. شفاف عرض می شود که اشوان ، فردی اخلاق مدار، وخدا ناباوری به تمام بود .

و اما بعد:

در به سامان رسیدن این مجلد نیز، عزیزانِ ذیل تلاش لازم مبذول فرمودند. در ویراستاری: آقای صفا مینوی، درطراحی جلد نیز بانوسُوفی تقبل زحمت فرمودند.

سخن ۶۵۱

تاریخ گواهی داده است، که اعمال جبارانه درجوامع بشری، ممکن است، درمدت کوتاهی، به موفقیت‌های تحسین برانگیزی نیز نایل آید، اما، در نهایت، زیانهای جبران ناپذیری به فرهنگ جمعی جامعه، تحمیل خواهد کرد، که یقیناً ترمیم آن زخم ها بسیار زمان خواهد برد.

مستبدان تاریخ، همیشه، مجوزِ زیان بارسلطهٔ ِخود را برای حاکمیت در جوامع، ازحق السهم ریاکارانی اخذ می‌کنند، که مدام اعمال کثیف آنان را مورد تائید قرار می دهند.

آدمهایی‌که یک عمر پیاده بودند، وقتی سوارمی‌شوند، فراموش می‌کنند که اصلا برای چه امری سوارشده‌اند. این دقیقاً حال روز دیکتاتورهایی ست که از هیچ به همه چیز می رسند. استالین، خمینی و خامنه‌ای بهترین مصداق این معنا هستند.

<>

سخن ۶۵۲

متاسفانه شعورسیاسی ملت ایران، زمانی شکوفا می‌شود، که با **بُت** ساختنِ کسی بتواند به گِرد او طواف کنند. این بزرگ ترین خُسران شعورِجمعی این ملت است، که نمی‌تواند به تعریقی دموکراتیک، خود را درعرصهٔ سیاسی جهانی مطرح نمایند. ایرانی،آموخته است‌که مدام کسی را ستایش‌کند، تامگر بتواند هویت ملی وشخصی خود را قابل تعریف گرداند.

بُت ساختن، و **بُت** پرستی، برای ملت ایران، درطولِ تاریخ، کسب وکاری به باور نشسته تلقی شده است، و نتیجهٔ آن نیز، ایجاد و بنیاد واستحکام مذهبی جعلی ومنحرف بنام تشیع دوازده امامی بود که به دست شاه اسماعیل صفوی

درایران بنیان نهاده شد. شعوراین ملت، زمانی به استقلال بالغانه سیاسی خواهد رسید،که ازبت‌پرستی درشعورخود،که بیشتر به توسط متولیان مذهب منحرف تشیع، که ازدوران شاه اسماعیل صفوی آناتولی ترکیه‌ای تبار وقزلباشان ، مرسوم شده است دست بردارد. این مذهبِ آدمکش و سرتا پا دروغ، جز برای منافع ملایانِ سوریه‌ای و لبنانی و هندیِ حاکم در ایران، هیچ ثمری برای آن بخش از ملت نادان ایران درچنتهٔ خود نداشته وندارد.

آنان که ازتاریخ ملت ومملکت خود دست شسته‌اند، به یقین به تکرار زیان بار حوادث تاریخی در مرزو بوم خود یقین باید بیاورند.

<>

سخن ۶۵۳

دوست عزیزم، امروز دردنیا، بزرگان و عالمانِ علم وصنعت، به دنبال ابزاری هستند، تا بتوانند بشر را از شَّرِخدا نجات دهند.آن وقت شما بزرگوار با من ازعرفان کسی چون طباطبایی که مُفسرِ قرآنی جعلی وتحریف شده‌است می‌گوئید؟ که عاصم نامی در دورهٔ عباسیان آن را نوشته است.

جای تاسف است. طباطبایی مغلطه گویی نادان و شرور است،که با آغشته کردن خِرد انسانی خود به دین، فهم شفافِ امور را فلج کرده است. دوست اهلِ قلم وکتابِ من، زیاد به خودتان فشار نیاورید تا بدانید.

چون شما تصمیم گرفته‌ایدکه ندانید. پس بی مورد خودتان را هلاک فهم معانی نکنید. **شما نمی توانید بفهمیدکه کل محتویاتِ کتابِ قانونِ یک شیاد دینی، دراین است، که درنهایت، برای رسیدن به مقصود، باکشیدن پای خدا به میان، شعورِانسانی شما را از سَرخودکَم‌کند.** فرق میان علم و دین هم

درهمین جاست. درحیطهٔ علم، اگر اشتباهی را اصلاح کنی ترا مورد تشویق قرارمی‌دهند، اما درحیطهٔ امورِ دینی، افشای هردروغی ازدینمداران و محتویات کتاب آنان، ترا به کام مرگ خواهد برد.

اگرجسارتی درشماست، فقط درانظار عموم بفرمائیدکه واژن فاطمه، دختر محمد، متبرک و مقدس نیست، آن وقت حال و روزت را دراین جامعهٔ گند زدهٔ طاعونی خواهی دید.

بروید دوست عزیزم‌کاری عقلانی‌کنید، وقتی درجامعه‌ای، مدفوع وادرار عده‌ای به نام امام و امام زاده و گندزاده، مطهروپاک تبلیغ می‌شود، مگر نه اینکه در چنین جامعه ای، شعور من و تو، ناپاک خواهد بود.

شما فعلا درآسمان تشریف دارید و آسمانها را سیرمی‌کنید، هروقت پایتان را به طَبقِ زمین‌گذاشتید و به زمین تشریف آوردید، وتوانستید گور محمد وعلی و حسن و حسین و فاطمه را برای همیشه بکنید. به شما عرض خواهم کردکه جهات شرق و غرب کرهٔ زمین کدام طرف است.

<>

سخن ۶۵۴

دیکتاتور، و مُبلّغِ تحتِ فرمانِ او، شرایطی پیش می‌آورد تا شما را در بُهت ناشی از دستاوردهای مثلا خارق العادهٔ خود غرق کند، تا بتواند با فلج کردن شعورانسانی شما، شما را در سَراب تَمنّیات از پیش تعیین شده خود غرق کند. او، با برپایی نمایشات مکرر ودسته جمعی ستایشگران‌خود؛ متینگ ها و باشگاه‌های خیره‌کننده‌ای عَلَم می‌کند تا شعورِناقص عوام رامبهوت خودن ماید.تمام تلاشِ دیکتاتوردراین است، تا با تدارکات فریبکارانه، ما را قانع

نمایدکه حقوق حَقّه‌ای که ما سالها درجستجوی آن بودیم دردُکان اومهیا می‌شود. هیچ شعوری به اندازهٔ پرورش دادن ذهن نوع بشر برای پرستیدن یک قدّیس وقدّیسه، نمی تواند متولیان ادیان را درکسب سودهای کلان یاری کند.

وهیچ امری به قدرِ قِداست بخشیدن به موضوعی و فردی، ذهن طالبان حقیقت را منجمد نمی کند .

این جماعت شیاد، شعور را در زُهدان یک خدایی نامریی و متولیان امام نام خود عقیم کرده‌اند.

اما من، خدا را درزُهدانِ حقیقت، حیات بخشیده‌ام. فرق میان این دو معنا بسیار است.

اگر به خدا نیز دل مشغول کنی، سعی کن تا بفهمی که خدا درجان فضولات ونجاسات نیزکه متولیان دین نمی خواهند بفهمند وجود دارد. چراکه او واحد است، و واحد را جز درهمهٔ اجزاء خِلقت، فهم نمی توان کرد.

فقیه‌هان حیله‌گراند دوست من! بر خباثت های آنان دل مشغول مکن، که تباه خواهید شد.

آنانی که در باب نجس و حرام بودن مخلوقاتِ خِلقت، کتابهای جوروا جور نگاشته اند. نمی توانند فهم حضور حقیقی خدا را در هستی ادراک کنند.

آن خدایی که مخلوقی به نام نجس و حرام خلق می‌کند، وامانده‌ای ست که با تحقیر مخلوقات خود، کتابِ نادانی خود را قطورتر می کند.

چنین خدایی به یقین، یا ازشعور اکملی بی بهره ست، و یا بیماری ست که برای دل مشغولی های خود، مخلوقاتش را قربانی اوقات نارس و خامِ خویش فرض می‌کند.

به یقین کسی که در پی یافتن چنین خدایی ست، همهٔ خود را در اندک زمانی گُم خواهد کرد.

به دنبال خودتان باشید، تا خدای شعور، شما را پیدا کند، نه شما خدا را.
بدانیدکه خدا، پیداکردنی نیست، بلکه خدا را باید ساخت.
آدمها، خدا را می سازند و خلق می‌کنند، تا جِرزهای نادانی خود را بنایی کنند.

<>

سخن ۶۵۵

دوست گرانقدرم! نقد مستمر، هیچ خط قرمزی نمی شناسد. یکی از قوی ترین عوامل رشدِ جوامع متمدن، دست یابی آنان، به اصل جَدَل در نقد و نقادی است.

جوامع دموکراتیک و مدرن، ازآن رو به اصول پیشرفت دست یافته‌اند، که گذر از این خط قرمزها را به خوبی تجربه کرده‌اند.

درسرزمین من و تو، جز به لفظ دشمن دشمن گفتن رهبرش خامنه‌ای، هیچ اموری به سامان نمی‌نشیند. این شیادکلاه بردار روسی تبار وچینی دوست، کاری با سرزمین ایران کرده‌است که عده‌ای ازطرفداران تعلیم گرفته‌اش، تصورمی‌کنند که ایران، مایملک، وارثهٔ پدرقزلباش آنها شاه اسماعیل صفوی است. وگمان می‌کنندهرکاری که دلشان می‌خواهد، با این سرزمین می‌توانند بکنند. عنقریب خواهید دیدکه کشورهای تحقیر شده به توسط خامنه‌ای همچون کشورآمریکا و اسرائیل، چه بلایی بر سر ایران و سپاه پاسداران و دولت خامنه ای خواهد آورد.

سالها قبل جایی بودم، صحنهٔ عجیبی دیدم. سپاه پاسداران خامنه‌ای، یکی از بزرگ ترین مجموعه های پرورش گاو و شتر مرغ و طیور ایران را در وسط بیابان عَلَم کرده است.که فهمِ آن درذهن انسان ناممکن است. سربازان بیچاره

اعزام به خدمت این مملکت را، به بیگاری در این مجموعۀ چندکیلومتری وا داشته‌اند. و سربازان بدبخت را برای کار درآغل‌هاگمارده‌اند، درست مانند دورانِ تسلطِ عربها بر این سرزمین است ، و مانند دوران بنی امیه و بنی عباس و دوران صفویه، که مردم ایران را رایگان به کار می‌کشیدند، دقیقا همان دوران، دوباره ازگورتاریخ بدرشده است، این عمل، ثروت کلانی برای عده‌ای کلاش استعمارگرواقعی،که‌این مملکت رامصادره کرده‌اند به بارنشانده است. حالا شما دوست عزیزم می خواهید در چنین شرایطی چیزی را به نقد بکشید.

اینجا نباید چیزی را **نقد**کنی، اینجا سرزمینی است که هویت وحیات انسانی من و شمارا به **نقدینه** تبدیل می‌کنند، تامخارج عیاشی‌های پنهان دین مداران وسیاست بازان در قدرت نشستۀ قزلباشهای صفویه را تدارک ببینند.

یقین کنید،که لیاقت شعورانسانی این مردم در ماتحت متولیان دین فرورفته...

حتماخاطرتان هست‌روزی به شما عرض کردم اگرشعور همسرتان به قاعده‌ای است که نیازی به قیم ندارد، اورا به حال خود رها کنید، واین قدر با مضامین دینی، جان انسانی اورا، همچون خوره‌ای به زخم ننشانید! که دین ازکرامت زن ، فقط زنده بودن اورا می‌خواهد نه زندگی کردن اورا.

چقدرزمان صرف شد تاخودتان به این معنا پی بردید. امروز نیز به شما عرض می‌کنم، این ملت دین زدۀ درمانده، شعورشان به قاعده‌ای نرسیده است؛ که بشود آنها را بامشق **نقد** آشناکرد. حکومت جمهوری اسلامی ایران، لایق ترین حکومت برای این مردم نادان و خرافاتی و دروغگوو ریاکار است، که سالانه بارها و بارها برای حسین و حسن و فاطمه و زینب ووو... ماتحت

خود را در معرض دریدن قرارمی‌دهند. وقتی خواستی مَحَکی برحماقتِ ملتی داشته باشی، کافی ست باورهای دین و مذهب اورا مورد کنکاش محققانه‌ای قرار بدهی. **ملتی که بدون هرتعریف عقلانی، ماتحت خود را برای حسین و فاطمهٔ عرب تبار جِر می‌دهد، که هزار و چهار صد سال قبل استخوان پوسانده‌اند، به چنین ملتی مشق شعور دادن محض غلط است.**

شما که ازتحصیلات عالیه درآن مملکت برخوردارهستید، آن روزگارتان است دوست من، وای به حال عوام درمانده‌ای، که آموزش می بینند تا آلت تناسلی خود برای حوریان بهشتی ازکودکی شق نگه دارند.

انگار نمی دانی که درطویله‌ای به نام ایران زندگی می‌کنی که با ظاهری بزک شده، بوی تعفنش دنیا را آلوده کرده است.

هیچ خوکی تناول مدفوع خود را مضر نمی داند،

آخوند و ملای عبا بر دوش، هم خودگُه خور است، و هم ساکنان آن طویله را به گُه خوردن عادت داده اند.

تا زمانی که پشت به آن طویله نکرده‌ای، گوشِ هوشتان اصلاح نخواهد شد. بیادداشته باش، تا وقتی که روسهای کثافت، وانگلیسهای حیله گر و آمریکای یهودی زده، وچینی های مزور، تاآخرین قطرهٔ آن مملکت را بالا نکشیده‌اند، برای تمیزی آن طویله هیچ اقدام مثمرثمری قابل عمل نیست.

ملتی که شعورش گرسنه نباشد، شعارهای کلفت زایمان خواهدکرد.

قراردادهای روس پسند وانگلیسی طلبِ همچون ترکمن چای وگلستان، که آخوندها در زمان قجرها ، به ماتحت این مملکت چپاندندکه هنوز ادامه دارد . تا سه نشود بازی نشود، یک قرارداد هم به نام قرارداد بُستان در پیش رو با چنی ها داریم که عنقریب به فرمان روس وچین، به توسط عبا پوشان بی حیا

به این مملکت تحمیل خواهد شد، تا تعداد قراردادها به حد سه مورد درشت خود برسد. که یقیناً در جنوب ایران اعمال خواهد شد چون دریا دارد. مذهب فعلی تشیعی که بیشترازکشورترکیه و لبنان، ودر دوران صفویه به ایران وارد شد ومتولیانش را تاتارهای قزلباش آناتولی و ترکیه ای لبنانی پایه گذاری کردند، و قواعددینی آن را لبنانی‌ها و سوریه‌ای ها و هندی تبارهای سیک مذهب انگلیسی نوشتند، محصولی به جز ملایان تباهکار امروز نخواهد داشت.

بروید تاریخ بخوانید قبل از اینکه تاریخ شما را بخواند.

بروید تاریخ بخوانیدتا بفهمید که این تشیع که در حَلق شما فروکرده‌اند، بر اساس سلسلهٔ حاکمیت ایوبی های شام و مصر و سوریه و لبنان چگونه از طریق ترکیه وارد ایران شد، ودرایران به توسط لواط‌گری متبحر همچون شاه اسماعیل و شیخ زاهد گیلانی در لاهیجان، چگونه در لوای تاتارها ترک زبان ترویج داده شد.

والسلام علیکم ورحمت الله و برکات ، اجرتان با چهارده معصوم تُخم دار و بی تُخم باد دوست من.

<>

سخن ۶۵۶

آدمهای ناآگاه درزندگی روزمرهٔ خود، به دلیل عدم درک درست از مبانی حقیقی طبیعت، دچار یاس و درماندگی در امور می‌شوند. مدد جستن از نیروهای ماورا الطبیعه؛ یکی از راه‌های خلاصی برای افرادی است که از زندگی کردن در حیطه‌ی شعور عینی حیات به ستوه آمده‌اند.

آدم ها به خاطر ترس از مرگ، تلاش دارند که شعور محکوم به جهل خود را مشغولِ موالفه‌های قانع کننده‌ای نمایندکه آنان را به پایان خوشِ بعد ازمرگ هدایت می کند.

هر چند انسان های امروزی به پشتوانهٔ قدرت عِلم به آرامش نسبی در حیات خود دست یافته‌اند، اما تاکنون نتوانسته‌اند جوابی برای چگونه وچرایی مُردن خود فهم کنند. لاجرم هنوزآدمها، برای خلاصی ازترس های ناشی ازمرگ، هویت ذهنی خود را با اتصال به مبانی ماورالطبیعه و نیات جاهلانه به تعریف می کشند..

ساده اندیشی، تنها ابزاری ست که احمق را تسلی می‌دهد.

<>

سخن ۶۵۷

این دردناك است که دین به ما می‌آموزد، تا برای عدمِ درک خویش قانع شویم نه برای تحقیقی بالغانه که لایق منزلت انسانی ماست.

وقتی معانی درجامعهٔ دین زده اخته می شود، شعور، بیگانه‌ای منزوی بیش نخواهد بود .

<>

سخن ۶۵۸ ...

دوست عزیزم! اسطوره‌ها، حقایق پیچیده‌ی فرهنگ یک ملت است که در رمزگشایی اذهان جوامع درطول تاریخ، نقشی اساسی به خود اختصاص داده‌اند. وقتی پشتوانه فرهنگی ملتی قدرتمند باشد، بالطبع، تفکر چنین ملتی به اوج می‌رسد.کتابی چون قرآن؛ که بدون درنظرگرفتن کرامت انسانی؛ کشتار و برده داری و فحاشی را به پیروان خود تعلیم می‌دهد، چگونه می‌تواند، مورد

پرستش و احترام فضلا و خردمندان راستین جهان قرارگیرد. دردین اسلام، اصلا راه راستی وجود ندارد تا شما بخواهید، باتوسل به آن راه، کسی را به راه راست هدایت کنید. تناقضات آیات قرآن، بقدری هولناک و غیرقابل انکار است،که شما برای فهمِ یک بندآن، ازهزار پیچ تفسیرومهملاتِ بی پایه اساس بایدگذرکنید، که درنهایت نیز، راه به امور انسانی نخواهید برد.

طوری از قرآن سخن می گویید که انگار اصلا این کتاب را نخوانده. و تاریخ نمی دانید

محتویات کتابی که از افسانه های بابلی و سومری و اکد و آشور و ایلام ، و مابقی اقوم باستانی خاورمیانه و بین النهرین به سرقت رفته، چه اعتباری می تواند داشته باشد ؟

دین زدایی ازجوامع بشری، یکی از انکار ناپذیرترین ها برای تعالی بشری است. جای تأسف است که عده ای مجال فکرکردن به خودشان نمی دهند.

برای ذهنِ جماعتِ عوام، هراندازه وعده‌های ادیان به آخرت بزرگتر باشد؛ دوام فریب خوردگی ذهن آنان عمیق تر است.

دوست عزیزم، یکی از خصوصیات بارزِ شَر، بی نظمی و ناهماهنگی آن در انتقال مفاهیم است،که این صفت، درچنتهٔ ادیان؛ بخصوص ادیان ابراهیمی، به وفور وجود دارد.

وقتی درادیان ابراهیمی برای فهم پیامبرانش هیچ منبع معتبری در عالم وجود ندارد ، شما به دنبال چه منبعی هستی تا بتواند داده های این ادیان را تصدیق کند؟

هرسقفی که فرودآید، دیواری بر او نخواهد ماند. وقتی بشود، سقف فرهنگ ملتی را فرو ریخت، تباهی آن ملت، درطول زمان، امری ناممکن نخواهدبود. هنگامی که بشود شعورملتی را به باوری نشاند،که فقط وجود خدا برای اثبات

تمامی مجهولات هستی کفایت می کند، دیگر از چنین ملتی، نباید انتظار داشته باشید تا راه تعالی را در پیش گیرد. ادیانی نظیر یهود و مسیح و اسلام، همواره وجود خدای نامریی را برای اثبات آفرینش و هستی کفایت می‌دانند. واگر علوم انکار ناپدیری نیزدر جایی از دنیا به اثبات برسد، فورا آنرا به نفع خود مصادره می نمایند و با تفاسیر جور وا جور، سعی می کنند با هو جنجال وجود آن علم را به کتاب خود منتصب نمایند .

هرگز یک دین مدار را نمی شود متقاعدکرد که هستی را بدون حضور خدا باورکند. اگرخدایی هم وجود داشته باشد، یقین دارم مرا بسیار دوست تر خواهد داشت، چون، همانند خود او خود را برای فهم و پردازش هستی به چالش کشیده‌ام. فهم جهانی که برمحور تحلیل انسانی استوار شده است یقینا نابخردان را خوش نخواهدآمد.

از نظرادیان ابراهیمی، کلمه خدا، قوی ترین اَدِلّهٔ ممکن برای اثبات مجهولات هستی ست، که ازطرفِ دین مداران تبلیغ می شود.

ادیان ابراهیمی، با اتکا به تروانسانها، قرنهاست که شرَیان علمی جهان را مسدود ومنزوی کرده، و تبلورشعور محققین را با هوچیگریهای خود به تعویق انداخته است.

<>

سخن ۶۵۹

دوست عزیز! یکی از جالب ترین پدیده‌های مخلوق ذهن آدم ها موجودی خیالی، یا خورزوخانی است ، به نام الله، که محمد نامی تحویل جامعهٔ بشری داد است.

جالب ترین بخش هویت این الله دراین معناست که بشر بَدَوَی و نادان آن روزگاران، با آن حماقت گسترده توانسته اورا درهستی کشف کند، ولی انسانهای هوشیار قرن بیستم، با این همه تجهیزات پیشرفتهٔ موجودکه حتی به

کهکشانها هدایتش کرده، هنوز نتوانسته است ماهیت این الله را به اثبات برسانند. آن موجود بدوی، یک کلیت به نام الله را کشف کرده، یعنی آن بدوی ابله و نادان باید توانسته باشد تا از یک جزء عبورکرده باشد تا به یک کُل اَکمَل رسیده باشد، اما این موجود متفکردر قرن حاضردر فهم شناخت یک ویروس درمانده شده است. این خورزو خانِ بُت، که پدر دختر بت های لات و منات و عزاست، قادر به هرکاری است. اما در مقابل یک ویروس ساده و کشنده، مثل خَر درگل می ماند.

همواره نیز عالم و بخشنده ومهربان، حکیم ودانا وتوانا و قادر و فهیم نیز هست، وهرگندی که در هستی زده و می زند، به توسط متولیانش در زمین، به ضرب چُمان تفسیرو تعریف و تبلیغ و ترور، درحَلق جماعت باورمند فرو می رود.

آدم می‌کشد، شکم می‌دَرَد، انسانها را به اسارت می گیرد، به زنان شوهردار تجاوزمی‌کند، غیرخودی هارا ترورمی نماید. مادری شاعره را که طفل دوساله در بغل داشته در خواب شبانه با خنجر به دستورمحمد تکه تکه می‌کند،کسی را که شتر فاطمه را رم داده است حکم به قتلش صادر می‌نماید. دختر نه ساله‌ای به نام عایشه را در بستر مردی که خود مدعی پیامبری شده است و سنش ۵۴ سال است برای تجاوز، حواله می دهد وووووووو و هزاران مورد دیگر .

بهشت خیالیش را به استناد، آیه های نوزده و بیست و بیست ویک ازسورهٔ انسان درقرآن، پرازپسران جوان می‌کندتا مقعد بلوین این جوان را، فرمانبردانِ مطیع او در بهشت پاره کنند. پاره گی ای که مدام نیزترمیم و بخیه می شود.

ودرکنار آن پسرانِ جوان، دختران آماده برای فاحشه‌گی را نیزمامور سیراب کردن هواخواهان دیگرخودکرده‌است. درنهایت این خورزوخان خیالی، نه تنها خود را بخشند ومهربان وحکیم ودانا و قادر وقهارخطاب می‌کند؛ اما یادش رفته تا خود را کُسکش و کونکش قهار نیز معرفی نماید.

شعور را آنانی مصلوب کرده اند که شعارهای ماورایی خود را از خدایان جور وا جوربه عاریت گرفته اند.

و اما هیچ نمی گوید که من چگونه و چرا موجوداتی ذیشعوردر بهشت به نام حوری و قلمان خلق کرده‌ام تا بقیهٔ مخلوقاتم که از آنان راضی هستم آنان را بکُنند و مورد تجاوز قرار دهند. بی آنکه از آنان مخلوقات ذاتاً مفعول آفریده شده کسب اجازه نمایند.

و جالب اینجاست که زنان زمینی خود را نیز درآن بهشتش، به دست قلمانها سپرده که تا می توانند آنها را بگایند.

این الله با سه سوراخ تن آدمها که من، به سه کاف تن آدمها ، تعبیرش می‌کنم بشدت مشکل ها دارد. درپیشگاه این الله، یا باید کونی باشی، یا باید فاحشه، ویا بکش این دو ، والا رستگار نخواهی شد.

توجه ندارید خدایی که به همجنس بازانِ در بهشت خود، مُهرِ تائیدی زده است ، حکمت خود را جز در سه کاف تن آدمیان جستجو نخواهد کرد.

باید که از این خورزو خان الله نام بپرسد، آیاکسانی را که تودر بهشت برای سرویس دهی جنسی به اشکال مختلف برای بندگان زمینی خودخلق‌کرده‌ای احساسی هم داده‌ای یا نه؟ خدایی که پسرانِ جوانی در بهشت خلق نموده، تا مهمانان زمینی به گائیدن آنان مشغول شوند، آیا ازخودآن مخلوقات ،

رضایت لازم راکسب کرده‌ای یا نه ؟ یا چون خود را الله می دانید هرچه دلتان می خواهد می توانید بکنید، وکون لق همهٔ مخلوقات صاحب احساست.
جالب اینجاست که اعمال پیامبرانش را نیزکم از خودش نباید دانست
یکی از پیامبرانش به نام شعیب درآیه بیست وهفت سورهٔ قصص، یکی از دودختر خود را برای همخوابگی به موسی می بخشد. آن پیامبر دیگرش به نام ابراهیم زنش را برای همبستری به فرعون مصر هدیه می دهد؛ تا به ثروتی کلان برسد.
و در آیه ۷۶ سورهٔ قصص، شادی کنندگان را مذمت کرده وگوید که الله شاد زیستان را دوست ندارد. در سورهٔ انفال، به نِفله کردن اموال غیرخودیها فرمان میدهد وووو .
اما همین الله، خودش، با دختران و زنان و پسران زیبای بهشتی،کالای بنجل دروغ خود را به نام آخرت تبلیغ می‌کند. وازآن سوی، شاد زیستی را در این دنیا برای مخلوقاتش امری ناشایست اعلام می کند.
وقتی شعوردچار اخلال می شود، مهملات حکم بِرائت می‌گیرند. مراقب باش فرزند تا سَیّاسان فتنه‌گر، و دین مداران هرزه نفس، شعورِ فَتّانه‌ات را فَطیر نکنند.
زنان و دختران شایسته و حقیقی را درزمین، به زندان پوشش و بردگی و هرزگی می‌کشد، تا کالای بهشت موهوم خویش را موجه جلوه دهد.
این خورزوخانِ مُتبَحِردرعرضهٔ فروش کالای آخرت، حوریانِ بهشتی خود را متاعی می خواند بی نظیر، تابتواند وعده‌های بُنجُل خود را در بازارِآدمها به فروش برساند، ولی همین خورزو خان، زنان و دختران زمینی را زُباله و ناقص

العقل،کم دَندهِ قلمداد می‌کند، تا به همتِ حماقت شوهرانشان، ازآنان کنیزکان بدبو و ناقص الخلقه‌ای به نمایش کشد.

این خورزوخان خیالی که او را الله نام داده‌اند، عادت مبارک ماهانهٔ زنان را، درکتابش، ازپلید ترین امور هستی می‌داند، آن هم، مهم ترین بخش آفرینش را، که خود او این عادت ماهانه را به آنها داده است تا بقای نوع بشرخودش را حفظ کنند. و جالب تر اینکه ، خود او نیز، مدعی خلقتِ این عضو پیچیده درجان زنان است. و باز مدعی است که حکیم و قادر و توانا و دانا و بخشنده و مهربان است.

یکی نیست ازاین خورزوخانِ دیوانهو ابله بپرسد، که جناب خورزوخان! شما چه چیزی را می خواهید ببخشید و یا بخشیده‌اید، که مدام آن را با مِنّت به عشیرهٔ نوع بشر عرضه می فرمائید .

دوست عزیزم! بدترین نوع جهل، اظهار نظردربارهٔ مسائلی است،که گویند را هیچ علم ومعرفتی برآن گفته نیست.

این خورزوخان الله نام، آنقدر بی سواد است؛ که مِنی مردان را در میانِ تَراقی و ترقوه هاو پشت آنان می داند و عده ای ابله نیز به توجیه این امر قلم فرسایی می کنند. مِنی که از تخمهای نرینه خارج می شود چه ربطی به ترقوه و استخوان پشت و کمر دارد ؟ آیا این خورزو خان بیسواد و ابله، آدرسی برای محل مِنی مردان ، نزدیک تراز فاصلهٔاین دو استخوان نمی شناخته ؟ اصلا این بیسواد تخم مردان را می شناخته است ؟

اصلا می دانسته که کار تخم ها در بدن ساختن منی است که میان دو پا آویران شده است ؟

که بیاید جایگاه مِنی را درمیان ترقوه و استخوان و پشتِ مردان اعلام کند.
گویا این خورزو خان، اصلا نمی دانسته ونمی داند،که عنصری به نام خایه نیز، در بدن مردان خلق کرده است که به کارِ ساختنِ مِنی در مردان و نرها مشغول است. و مِنی را خایه ها می سازند ، نه کمر، و نه پشت، ونه ترقوه ووو

کسی که نَفَس شعورش را جِلا می‌دهد، تن به هیچ فریبی نخواهد سپرد، دل را با مائدۀ معنا سیراب کن، تا کلاشان فریبکارِ تاریخ، از وسعت فهم تو، مسموم شوند.

اگرطالب نجاتِ حقیقی شعورخود از دست این خورزوخان منفوروجلاد هستید، محض رضای وجود همان خورزوخانت، کتابش را که قرآن است، با تعمق بیشتری مرورکنید. تا بدانید ترا چه گفتم و چه می‌گویم. شعورتان را که ودیعه‌ای است از طبیعت، این چنین، در کارگاه مهمل بافی‌های این خورزوی ابله، رها مکن، تا به کرامت بلندآفرینشت، که طبیعت ترا هدیه داده است، اهانت نکنی .

قرآنی که خود، مدعی است هیچ ایرادی ندارد و حضورش را در میان بشر، معجزه تلقی می‌کند، سرتا پا لبریز خطا ادبی و دستورزبانی است. به شما توصیه می‌کنم لااقل کتاب نقد قرآن اثر دکتر سُها را که بسیار ساده و عوام فهم هم نوشته شده بخوانید. کتابِ قرانی را که حاکمیت پانصد و اندی سالۀ عباسیان نوشته اند بهتراز این نخواهد بود.

مشکل شما این است که نه سواد عربی دارید، که خودتان مستقیماً بخوانید، نه حاضر هستید نوشته های تحقیقی دیگران را مورد توجه و مطالعه قرار دهید.
دوست من ! یقین دارم که نمی دانید،

ذهن ساده لوح کودکان، الواح سپیدی است،که بهترین طعمه برای شیطنت های اسفبار شیادانی است، که می خواهند از این ذهن سپید، دایره المقاصدی کلان، برای مهملات خود فراهم کنند، تا بتوانند تخم نابکاری خویش را در آن به کِشت بنشانند .

مکتبی که نقدِ ترا به نسیه‌ای پاسخ می‌دهد، هیچ زمان با تو، به راستی و درستی سخن نخواهدگفت. دین، نقدِ حیاتِ ترا می ستاند تا به تو حیاطی پر از فاحشه در عالمی مجاز عرضه نماید. آنانی که خدایی مجازی را به پرستش کشیده‌اند، هیچ شعوری، به فهمِ جوازِ حیات انسانی خود درزمین نخواهند داشت.

توجیه گران خبرهٔ دین، هیچ زمان دست ازحماقت تبلیغ خود بر نمی دارند، دین سَمی است که یقیناً شعورِ انسانی را در زندانِ مسموم خویش به تباهی خواهد کشید .

درعجبم ، که شما دیگر چرا خودتان را، و فرزندتان را، قربانی مهملات این خورزوی نابکارکرده‌اید. پدران شما، شما را قربانی این خورزویِ نابکار و بی سوادِ خیالی نمودند، شما چرا فرزندانِ خودتان را، به دست خودتان، قربانی این خورزوی نادان وکتاب و کتابهای مهمل او می کنید؟ این مطلب را خوب فهم کنید که:

پاچه خوران تاریخ درکثرتند، و پاچه دَران تاریخ، در قِلّت.

پاچه دَر باش دوست من، نه پاچه خوار.

تاریخ را قوم پیروز برای موجه جلوه دادن حاکمیت خویش می نویسد تا خرد قبل خویش رامزمت کرده باشد، مدرسین نابکار دین، ممهور کنندگانِ اصلی این تحریف های خوف ناکند.

آنان که به جرگهٔ دانایان راه می یابند هیچ زمان به مسند قدرت تکیه نمی کنند.

تبلیغات، درجمیع جهاتِ خود، یک شعورازپیش تعیین شده برای فلج کردن نیازهای حقیقی و انسانی ماست .
آدمها، حقوق واقعی خود را در این جهان پراضداد از دست داده اند، و با به اشتراک نهادنِ همهٔ خود مجبور شده اند تا از افکاری تبعیت کنند که هیچ ربطی با آنها ندارد.
تبلیغات، در قالب دین ، فرد را ازداشتن استقلال فکری منع می کند. مهارتِ سوء استفاده گران دینی از قربانیان خود، ناشی ازکمبودها و نداشته ها ، و ندانسته هایی ست ،که دین بر آنها تمرکزاستادانه ای را تعلیم دیده است.
از آن روست که دین قادرست با ترفندهای تاثیر گذار، طعمهٔ خود را به تله بیندازند .
دین قادر است با تخم ریزی درذهن کودکان، آنان را به حال خود رها کند، تا ذهن آنان، در طول زمان به پرورش این نوزاد ناخوانده احساس تعهد لازم را به دوش بکشد.

و اما ادامهٔ مطلب دوست من !

مگر اللهِ ماتحت دریده و چماق به دست عرب، می تواند عارف پرورش دهد. **اگر می خواهی احمقت نکنند، باید هزینه کنی،** چرا که، برای احمق کردن و احمق نگاه داشتن من وشما، هزینه های کلانی توسط مکتب داران دینیِ همیشهٔ تاریخ، پیش بینی شده است.

یقین کنید، درجایی که دَلاّله های دین، نُقل افشانی می‌کنند، از نسیمِ فرح بخشِ شعور، عطری به مشام برنخواهد خواست.
برای نو شدن، نمی‌شودکه تو هرروز با خودِ کهنه‌ات با جهانی در تماس باشی که هر لحظه درحال نو شدن است، هستی زمانی برای تو از تازه های خود خواهد گفت، که تو کهنه هایت را بدور ریخته باشی.

متولیان شیاد دین، کسانی هستند که در هر مرحله از عدم تَحَقُق وعده هایشان طوری ترا توجیه می‌کنند که توخواهی پنداشت، و باورخواهی کرد، که دعوت هرشب برای صرف نهار ازطرف خدا، فقط برای تو پست می‌شود.آن وقت است که می شود، سَر هزاران انسان را به قدارهٔ **خدایی** که به دستت داده‌اند، از تن جداکنی. محض رضای کرامت انسانیت، کمی مراقب خودتان باشید. قبل از این که کسی مراقبت بهره کِشی از شما را به عُهده بگیرد.

آزادی را کسی می فهمدکه از سلامت شعور بر خوردار است. در قاموسِ ملتی که آزادگی به مصداقِ ماتحت برهنه گی به معنا نشسته است، شعور، مظلوم ترین مفهوم ممکن می‌تواند باشد.

در سرزمینی که فاحشه گانِ در پناهِ حوزهٔ به اصطلاح علمیه خفته را قدیس بخوانند، ماوای قداست پیشگان حقیقی، متروکه ای بیش نخواهد بود.

<>

سخن ۶۶۰

ببخشید خانم عارفه !

زخم پُرجراحت تنم از شنیدن حکایات شما دهان باز می‌کند. روا مدارید که با این خون ریزی رقت بارخایه هایم ، مرا در گورستان تن شما دفن کنند.

حیفِ عارفه ای چون شما نیست ،که خودتان را قربانی عوامی چون من کنید. بیهوده وقت خودتان را صرف تیمارِ دراز گوشی چون من نکنید. زَوّاراحرام بستهٔ به زیارت کیری چون شما؛ نخواهدتوانست مرا درآب نازکُس نانجیبش، قربانی خودکنید. همهٔ تن شما مصمم ایستاده است، تا همه ات را قربانی آلت تناسلی کَسی کند، که درخندقِ شهوتی، بسترِ جماع خوابیدن با شما را پَهن کرده است. شما، وزغی هستیدکه مرطوبی تنش را ازآب به تعفن نشستهٔ

عاطفه بیمارش ابتیاع کرده است. شما را چه به غور در اقیانوس خرد، فهم برای تن شما زَهری ست که شعورتان را درحماقتِ شعارهایتان عاجز کرده است. بروید و خشتک تُنبانتان را به قیچی دَلاّکِ سرگذرتان، گرد فرمائید، تا کُس کنی قهار به نعوظ آلَت خود؛ ایوان گَرد گرفتهٔ کستانتان را غبار روبی نماید. شما هیچ وقت نمی توانید بفهمید که خوشبختی، زمانی اتفاق می افتد که بدبختی را سریع ترک کنی. شما هنوز مفهومِ بدبختی را نمی فهمید.

توصیه می‌کنم به خاطر مزخرف بودن شعورتان، مجلس مفصلی تدارک ببینید، تا معشوقه های قبلی شما، از سرنوشت شوم مهبلتان مطلع نشوند.

شما قبل از این که مشتاق یادگیری باشید، محتاج یارگیری هستید.

من یار شما نیستم ، خار شمایم . بروید و خودتان را از دست من خلاص کنید قبل ازاینکه خلاص شوید.

سعی کنید گشادی دهانتان را با تنگی کُستان معاوضه نماید، تا شاید در محضر خالصانِ شعور، بیشعوری هیستریک ماہانهٔ خود را درمان کنید.

بروید خانم! این دکان انرژی درمانیتان که به پشتوانهٔ مدرک کلفت دکترای روانشناسی خود علم کرده‌ای را، زیر پاچهٔ نرینه خری آویزان کنید تا در صحت کلفتی آن در قیاس باعضو شریف وی تردید به دل راه ندهید.

انرژی درمانی ، انرژی درمانی، این مهملات یعنی چه؟ بروید حماقت و جهل این ملت نادان را درمان کنید. این مردم به انرژی درمانی محتاج نیستند ، این مردم محتاج شعوری هستند تا گژی شعورشان را مداواکند.

بروید و در خلوتی، مدرک کلفت روانشناسیتان را در مجرای گشادِ ماتحتتان فروکنید، تا شاید مَهبل رسوایت، فهمِ زناگیت را تجربه نماید.

تنبان پارگی هم حدی دارد، شما به خَشتّک دریده‌گی رسیده‌اید ، فضیلت را مجالی نمانده است تا شما را مدد دهد، با عَلَم کردن مدرک کلفت دکترای روانشناسی خود، مشغول چاپیدن و غارت این مردم نادان و بدبخت هستید، شما روانشناسی را خوانده‌اید، روانشناسی خواندی نیست خانم، بلکه فهمیدنی ست، اگر نفهمیده‌اید، بروید به شاگردی کَسی دل دهیدکه شما را به فهم حقیقی این علم هدایت کند.

حیف شماست با این نطق و صدای دلنشین ؛ به چپاول مشتی مردم درمانده و عاجز و بی نوا، دل مشغول کرده‌اید. هستی لعنت کند حاکمی را که علوم مملکتش را براساس کتب ملایی لواط گری به نام ملامحمدباقر مجلسی نامی عَلَم کرده است.

<>

سخن ۶۶۱

دوست بزرگوارم! پیش از اینکه من محتاج الله باشم، گویا الله بیشتر محتاج من است. این الله با فرستادنِ پیامبران جور وا جور، مدام سعی دارد مرا نیز درزمرهٔ لیست گلهٔ گوسفندان خود به ثبت برساند. این قداره بندِ بی همه چیز، با یکصدو بیست و چهارهزار و یک پیامبرش، و کلی آخوند ، کشیش وخاخام مدام تلاش دارد همه چیز مرا قربانی مهملات بی سر و ته خودکند. و شیطان درمانده را که مستقیماً بامن آدم درتماس است دور بزند.

ادیان در طول تاریخ ، مخربِ رشد بشری بوده است. تنها ابزاری که شعورِ در حال توسعهٔ انسانها را به اختگی نشانده است، تعالیم بی محتوای متولیان ادیانی

بوده،که با خالی کردن ذهن آدمها، آنان را در ورطهٔ هولناک توهمات خود غرق کرده است.

اخلاق، بر دین مقدم است، کسی که مشق اخلاق ندیده است، به یقین شعورِ به عشق ورزی انسانیش خلل پذیر خواهد بود.

متولیان ادیان، هرکجا که شعورشان به فهم مسائل هستی قَد نمی دهد، با مَلاطی هولناک بنام الله و خدا و گاد و یهوه، جِرزهای نادانی خود و دیگران را بَنّایی می کنند.

به یقین، آنکه به مراقبت الله و متولیان او در هستی، اعتماد می‌کند، یا سفیه است یا نادان.

آن مومنان و متولیان دینی که اعتماد به خدا را به من و شما مشق می‌دهند، خودشان از پیش رفته ترین تجهیزات لازم علمی برای حفاظت ازجانشان سود می‌گیرند. چه دلیلی دارد که من برای رستگاری خود دست به دامن الله هی بزنم، که راستی مرا در هستی، به کژی فرا می خواند. و گناه هایی راکه به من نسبت می دهد خود، از ازل خالق آن نابکاری ها و گناه هاست درمن. و خود نیز، ازپیش درخلق آن پلشتی ها در جان من، دست داشته است. دوست عزیزم! بهتر است سَرمان را در توبرهٔ انسانی خودمان فروکنیم، تا شاید مارا در طویلهٔ آدمها به نشخوار داده هاشان وادار نکنند .

همتی، بر خیز ای مِهرگران
تا نگردی خود شکار این و آن
خویش بین! تا خویش را خیشی زنی
سبزه ای، از خاک تن، سَر بر کَنی
رو رو ای جان، دشت جان را خیش زن

در حرم ، نامحرمان را نیش زن

<>

سخن ۶۶۲

هیچ یک از سیاست گزاران و متولیان دین اسلام، حاضر به تعقیب تحقیقات علمی از زندگی محمد نیستند. چرا که نتایج حاصله از زندگی محمد، بقدری هولناک است که بزرگترین تروریست های بشری درطول تاریخ، در فهم ماهیتِ اعمالِ او مات گشته‌اند. محمد زیرک ترین تروریست شعور است که جامعهٔ بشری تا به امروز به خود دیده است.

شخصیت محمد، به گونه‌ای طراحی شده است، که از او به عنوان یکی از شیک ترین تروریست‌های مُوّجه بشری باید یادکرد، که پاسدارانِ شیفتهٔ مرام او، جز به قُوّتِ چماق، درحفظ کتابش کاری نمی‌کنند. و با ایجادِ فضایی غیر قابل تحقیق، بقای انسان ستیزیِ اسلام را توسعه می بخشند. درد بشریت، بیسوادی پیروان محمد و دین اوست .

محمد به دستِ پیروانِ خود، کتابی عنایت نفرموده است، این کتاب را شیفته گان به ترور بشری همچون خلفای عباسیان تدارک دیدند تا همهٔ جوامع جهان را، به اطاعت مطامع خویش وادار نمایند، کاری که قومِ سامی نژادآشور با ملل دیگر و قوم ایلام بکار گرفت.

مخوف ترین جانوری که در شروع قرن بیستم با آن مواجه شدیم ، حیوانی بود به نام روح الله موسوی هندی تبار، که البته بعدها او را امام خمینی نام دادند، اویکی از شیک ترین دست پروردگان انگلیسیها از تیزهٔ سیک های هندی تبار بود

این جانوردرندۀ با ظاهری شیک روحانی، توانست با اتکا به محتویات کتابِ دینی محمد، بعد هزارو چهارصدو اندی سال، به نحوی دقیق به دست قصابی بنام خلخالی روسی ودیگر ایادیش طوری شفاف به نمایش کشد که جهان را به حیرت اندازد. **خمینی، بی هیچ تردیدی، نسخه‌ای برابر اصلِ محمد، پیامبر عرب است، همانطور که محمد بَکّه ای، که بعدها محمد مکه ای لقب گرفت، روح الله سیک تبارهندی نیز، ایرانی تبارخمین زاده ازآب در آمد . تمامی پندارها،گفتارها،کردارهای وی، و ترویج دین و حیله‌های دینی و تبلیغیی که برای استحکام آرمان دینیش مقرر نمود، بی کم و کاست، با شیوۀ نخستین روزهای ادعای محمد در شبه جزیرۀ عربستان همخوانی مطلق داشت.**

وی بعد ها با ایجاد اکیپ های منظم ترورِگروهی مخالفین، و به راه اندازی جنگ هشت سال با عراق، بقای خود و یارانش را به منصۀ ظهور رسانید.(کاری که محمد درصدراسلام و مدینه نمود) روشن فکران به اصطلاح ابله دینی معتزله‌گرا نیز، با شعورِمکتب معتزلی خود، ملتی را قربانی اهداف پوسیدۀ این پیامبر قرن بیست یکمی نمودند. پوسیده شعورانی خائن به مملکت همچون، بازرگان و شریعتی و جلال آل احمد سحابی و قطب زاده، بنی صدر آشغال و ابله ووو و طرفداران بیشعورتراو، درست،گویی سلمان فارسی ها ازقبربیرون آمده اند، همۀ این الاغها، بهترین پله‌کانهایی بودند که خمینی با زیرکی ازآنها بالا رفت و به مقصد و مقصود خویش نایل شد. درست کاری که محمد، در یِترا و بَکّه و مدینه با سلمان فارسی و طرفدارانش و بقیۀ فراریان مزدک و مانی که از ایرانِ که در زمان ساسانیان از دست کَرتیر مُغ بزرگ به عربستان فرارکرده

بودند اعمال نمود. خمینی نیز دقیقا در پاریس چنان کرد، که محمد در بَکّه و مدینه با فرایان از ایران کرده بود.

<>

سخن ۶۶۳

ملت ایران یکی از نادرترین ملل دنیاست،که با منکرشدنِ تَمَنّیات انسانی خود، سعی دارند به حیله‌های مبانی دین، هرزه‌گیهای پنهان خود را توسعه دهند. ومصرانه با توجیه امور، تلاش خود را معطوف ابزاری کرده‌اند، تا سهل الوصول ترین راه ممکن را برای ارضاءغرایزغیرانسانی خودکشف کنند. بارز ترین کتاب در این خصوص، کتاب تحریرالوسیلهٔ خمینی است ، که تجاوز جنسی به نوزاد شیرخواره را نیز به شیوهٔ تفخیذ مجازمی‌داند. مرده شور ترکیب وزارت فرهنگ توده‌ای زدهٔ مسلک دوران شاه را ببرد که البته بُرد، که نگذاشتند مردم و عموم جامعهٔ جِن زدهٔ ایران از محتویات این کتاب لجن مطلع شوند. تاامروز این چنین من، و امثال من، گرفتار اصول و شرع مذهبی هار به نام تشیع نشویم که هرروز از روز قبل، جانمان در تیر رس خطرات ناشی از حماقت این مذهب تروریست قرار نگیرد .

<>

سخن ۶۶۴...

فرزندم!

علم آمده است تا خطا های نامحدود ما را محدود کند. اما مهملات کتب ادیان را محدودیتی نیست تا قابل مهار باشد، برای همین، تحمل شعور علمیِ عالمان، برای ادیان ناممکن است.

رفتن به بهشتِ ادیان ابراهیمی به هیچ شعوری محتاج نیست، اما اگرمیل رفتن به جهنم درتوست، ازهمین الان به تو نصیحت می‌کنم، که به یک شعورِ قدرتمندِ علمی تجهیز شو، تا بتوانی آن مکان هولناک را به شیوه‌ای انسانی سامان دهی.

آنان که شوق بهشت به دل دارند، به آتش کشیدن هم نوع خویش را به امر الله، دوست تر دارند.

بهشت جویانِ نادان را رهاکن فرزند،که اینان خود،بزرگترین بر پاکنندگان جهنم برای عشیرهٔ نوع بشرند.

درمتون ادیان ابراهیمی، خدا، با کنارکشیدن خود ازحذف شیطان درخلقت، خود را از اتهامات پُرنقص خلقتش مبراکرده است. تا بتواند خلقت را با نصایحی بی سروته وتهی، اداره کند. خدا، کلاشی ست خیمه شب باز، که ترا در میان میدان حیات مشغول خویش کرده است.

خدا، با به بازی گرفتن شیطان درامورِخلقت، سعی دارد دانایی و توانانی و حکیمی ابلهانهٔ خود را درهستی درحَلق من و تو فرو کند.

یقینا خدا قادر مطلق نیست، چون نیمی ازادارهٔ جهان را، به شیطانی تفویض کرده است تا بتواند نواقص خلقت خود را به گردن او هوارکند.

به حتم اگر خدا شیطان را کنار بگذارد، داستان کتب پیامبران خاورمیانه برای همیشه بسته خواهد شد، آن وقت، نان هزاران متولی شیاد و مفتخور و آدمکش و شارلاتان اورا در زمین، چه کسی باید تامین کند.

به قول «بیل ماهر» اگه خدا از شر شیطان خلاص شود، که به یقین چنین قوتی به خاطر مطلق خواندن خویش در او باید باشد، دیگر هیچ دلیلی برای ترس در من انسان نخواهد ماند تا منِ انسان، با رفتن به کلیسا، وجود شیطان را در خویش انکارکنم.

و به قول موریس رافائل کوهن: **اگر دین نمی تواند جلوی شر را بگیر، پس حق ندارد ادعا کند که قدرتی ست موثر برای رساندن جامعه به خیر.**

فرزندم! همواره با اخلاقِ انسانی خود، به داوری امور بنشین، نه با باورهای دینی آدمیان .

قالب دین، به گونه‌ای مهندسی شده‌است،که کشتارِجمعی آزاد اندیشان را در دستورکارخود نادیده نمی‌گیرد. جایی که اندیشه وشعور و خِرد، مصلوب می شود، به یقین بیشعورها حضور قدرتمندی خواهند داشت.

<>

سخن ۶۶۵

هیچ حیوانی اعمال غیر منطقی نمی کند الا آدم.

گریه و ماتم و شیون در فرهنگ ایرانی یک فضلیت محسوب می شود.

وقتی درجامعه‌ای نفس می‌کشی که کتابِ زندگی اورا، اوراق تقدس گرفته ای شکل داده است، که می‌گویند از طرف خدا آمده، تکلیف چنین جامعه‌ای به وضوح روشن است.

زمانی که مردم را قانع نمودندکه کتاب دین، بالاترین ومنطقی ترین کتاب سعادت نوع بشری است، یقینا ریشهٔ شعوردرچنین جامعه‌ای مسموم شده است. هنگامی که کسی مانند شیخ قمی رافضی، داستانی به نام داستان غدیرخم را خَلق می‌کند، و این رُمان مهلک را در باور جمعی جامعه به یک حقیقت انکار ناپذیر تبدیل می نماید، دیگر نزول هر بلایی بر سر چنین ملت باورمندی غیر قابل پیش بینی نخواهد بود. به جرأت می‌توان گفت که تا یکصدو پنجاه سال بعد هجرت محمد، اصلا درکتب هیچ مذهبی راجع به غدیر خم یک کلمه پیدا نخواهی کرد. که من پیدا نکردم. حاکمیت ۵۵۰

سالهٔ عباسیان در ایران، بزرگ ترین تحریفات تاریخی را در این مرز و بوم رقم زد. جنایاتی که عباسیان در این مرز و بوم اعمال کردند، هیچ قوم جلادی حتی آشوریان با عیلامیان نکردند.

بزرگ ترین تحریفات فرهنگی ایران و کتاب سوزی ها در دوران حاکمیت عباسیان در این ایران زمین به بار نشسته نه در حملهٔ اولیهٔ اعراب به ایران.

فرزند دلبندم، چون تو شمایل گندم ندیده باشی و ندانی که گندم چیست، هر چه تورا به فهم این معنا هدایت‌کنم، درتو ادراکی به فهمِ هویت گندم نخواهد بود.اما چون دانه‌ای گندم نشانت دادم، و تو ماهیتِ آن یک دانه گندم را فهم کردی،گویی تمامی گندم های عالم و سیلوهای گندم عالم راکه به میلیونها تُن خواهند رسید به خوبی در شعور انسانیت به شکل خواهد نشست.

مبارزه کردن برای ملتی که شوق نانش، شعورِ جانش را فلج کرده است، ثمره‌ای جز قربانی شدن، هیچ به دنبال ندارد. مغزِ این ملتِ نادان، رسالت دانایی را در فاضلاب بیشعوریش دفن کرده است. ملتی‌که زحمت دانستن به خود نمی‌دهد، به یقین قُوّتِ همهٔ خدایان نیز شعورِ منجمدِ اورا دگرگون نخواهدکرد. ملتی که به چهارعمل اصلی، که شامل: خورد، خواب و بستر و دستشویی،خوگرفته است، مانستنشان به اوصاف انسانی، خیانتی بزرگ برکرامت بلند خود توست.

<>

سخن ۶۶۶

(این روایت از نوهٔ میثرا اشوان است)

در تابستان سال ۱۳۹۰ دریکی از باغ های خمینی شهر واقع در شهرستان اصفهان حادثه‌ای فجیع روی داد. قضیه از این قرار بوده که تعدادی زن و دخترجوان درباغ یکی از دوستان حاضرمی‌شوند، وجشنی برای خودتدارک می بینند و مشغول شادی می‌شوند. پاسی ازغروب رفته، عده‌ای از بسیجی‌های نظام جمهوری اسلامی با قداره و قمه و تفنگ، از دیوار باغ به درون باغ می‌ریزند. وبه این زنان و دختران حَمله ور می‌شوند و به همهٔ آنان، چه دختر و چه زن شوهردارتجاوزمی‌کنند. دراصفهان غوغائی شده؛ وذهن عموم جامعه دچار وضعیت نابسامانی گردید. جالب اینجاست، مسئولین وقت درجراید و مجلات‌ومصاحبه‌ها، مهملاتی را عنوان کردندکه تماما توهین به شعور منزلت انسانها بود، و عین پاسخی بودکه علی، امام اول شیعان به شاکیان فرزندش امام حسن بود، مردم از حسن شکایت به علی می بردندکه فرزند تو دختران ما را عقد می‌کند و بعد وصال، آنها را طلاق می ده ..(امام حسن به دلیل کثرت ازدواج، در تاریخ اسلام به مّطّلاق معروف است. وی گویا ۹۰ ، و بنا به روایتی ۷۵ دختربزرگان قوم عرب را عقد کرده و طلاق داده بود.) فرماندهٔ نیروی انتظامی بلافاصله اعلام فرمودند که این نیروها، مشتی اراذل واوباشهای خود سَر بودند، (این خود سرها دست پردهٔ شخصی و ملایی به نام کَنی جلاد بزرگ جمهوری اسلامی است) وهستند،که همه دستگیر شده‌اندکه به جزای عمل خود خواهند رسید. دروغی که هیچ زمان به عمل مبدل نشد.

(کلمهٔ خود سر، یکی از متداول ترین واژه های حکومتِ جمهوری اسلامی برای فرار از اتهاماتی ست که همواره متوجه او بوده است ، این واژه مختص دوران ماست برای فریب اذهان عموم مردم. حکومت، برای کتمان امورضرب و شتم مردم اختراع کرده تا از توضیح امور کناربکشد. این کلمه را بکار می برد تا به

جامعه القاء کند که حاکمیت، از این جریانها بی اطلاع است واین افراد مشتی بیکاره وشیادند واز قماش اراذل هستند . مثل کلمۀ لباس شخصی ها که بعداً بر ملا شد که این لباس شخصی ها نیروی ویژۀ دفتر خمینی و بعد خامنه‌ای هستند. دقیقا کاری که در زمان حکومت استالین در شوروی معمول بود، وآن جماعت استالینی خود سر را، به قول پدربزرگم باج گیر می‌گفتند که در اصل نیروهای خوداستالین بودندکه هر از گاهی که تاریخ مصرف یکی از آنها تمام می شد قربانی استالین می‌کردند تا برفریبهای خود مُهرصحت زده باشند. مربی این جماعت حاکم مذهبی درایران نیز امروز، جز روسها و بعد هم، چینی‌ها هیچ قومی نیست)

بعد معلوم شد، دستگیری این اراذل حکومتی، دروغ محض بود. دو فرد نامعلوم و معتاد را که نای راه رفتن نداشتند درمیدان خمینی شهر به دار زدند که بعد فردی موثق به من گفت که آن دوفرداعدام شده، ازقاچاقچیان به نام مواد مخدر شهر بودند. که حق السهم ناشی از فروش مواد مخدور خود را به کله کُنده های سپاه پاسداران نداده بودند. آن چند نفر متجاوز اصلی به راه خود رفتند.

شعوراین مردمِ نادانو دین زده به این‌گونه امور قَد نمی دهد. بخش وسیعی از این مردم، ابله ترازآن هستندکه بشود تصورش را کرد. از این مهمل تر، بیان یک مُلا وآخوند ،که رئیس دادگاه خمینی شهر است،که فرمودند، این زنان و دختران حقشان بوده که به آنها تجاوز شود، وگفته، این زنان ودختران مقصر بودند، برای این‌که این زنان ودختران، مجتمع در باغ، ازپوشش علیه السلامی‌برخوردار بودند. ملاحظه می‌کنید ؟ یعنی پوششان مناسب نبوده است. این قضاوت یک قاضی درارتباط با چنین جنایتی است.کرامت حریم انسانی انسانها را عده‌ای اوباش تربیت شدۀ نظام جمهوری اسلامی، پایمال کرده ودریده‌اند، و هیچ کس از خود نپرسید که این جرثومه‌های فساد تعلیم دیدۀ نظام جمهوری اسلامی به چه حقی از دیوار باغ وارد حریم خصوصی دیگران شده‌اند و چرا به خود اجازۀ چنین کارِ شنیعی را داده‌اند،آن هم با اسلحه، تا

حریم خصوصی انسانها را پایمال حماقت مکتب خودکنند. اصلا چه کسی فرمان تجاوز به حریم خصوصی مردم را به آنان ابلاغ کرده است؟ که رئیس دادگاه و فرماندهٔ کل نیروی انتظامی شهری، مبادرت به گفتن چنان مهملاتی درحتك حرمت مردم به زبان بیاورند. از این مقوله امور در این مملکت ، هرروچند نمونه داریم. وقتی علی،که امام اول آنان است آن گونه به شاکیان پاسخ می‌دهد، طبیعی است که متولیان ومبشران عقاید اونیز، امروزدرقرن بیست ویکم چنین پاسخی خواهند داد. واقعا چه کسی پاسخ رنج این زنان و دختران مورد تجاوز قرارگرفته را در طول زمان، خواهد داد. چه کسی بحران روحی وآلام ناشی ازاین تجاوز را می‌تواند از اذهان این درماندگان پاك‌کند. اینان عمری را درخفت این تجاوز، درعذابی ناتمام خواهند ماند. فهم فشارهای روانی و روحی این درماندگان، جداً غیرقابل تصور است. آن وقت آن قاضی ابله حوزهٔ جَهلّیه، برای توجیه حماقت مکتب خود به پوشش علیه السلامی آنان چنگ زده است. اگر با مادر و خواهر و زن این زنا زادهٔ هرزه، چنین کاری بکند بازچنین زِرّیاتی می‌گفت ؟ و اگر کسی برای دزدی وارد خانهٔ این قاضی بیشعور بشود و به زن و دختر او در منزلش تجاوز بکند و بعد بگوید وقتی من برای دزدی وارد منزل قاضی شدم، زن و دخترش؛ لباس علیه السلامی پوشیده بودند، من هم به آنان تجاوز کردم .آیا عملش قابل توضیح است. به یقین**مکتب بیشعورپرور تشیع، جانور بیشعور هم پرورش می‌دهد و خواهد داد .**

<>

سخن ۶۶۷

همسرا

همسرا بشنو کلام ما به هوش بر سخن‌های دگر مسپار گوش

با تو گویم زآشنای جان سخن گرکلام جان گرفتی حدس زن

نکته سنجی ها در این افهام کن مرغ آزادی حذر از دام کن

تو زبان خفتهٔ اندیشه‌ای جمله علت های جان را ریشه‌ای

سِرّ ما پنهان شده درکالبد خویش ما را موش های ما بخورد

صاحب خر را خریت برده است خرگُلِ بستان سیفی خورده است

ای بسی باور به ذهن انداختیم از خودِآدم چه حیوان ساختیم

طینت آدم ز بس آدم بخورد دفتر انسان شدن را سیل برد

گرگ ها باگرگ ها هم ره شوند ریشهٔ جان شکاران را جوند

ما همه حیران و نادانِ خودیم غرق در اندیشهٔ قال خودیم

روزهامان گردش ایام هاست بی هوا در نشئهٔ اوهام هاست

علت افعال ما مدهوش شد بی هُشی در معنی ما هوش شد

کس نشاید واقف آید راز ما با کبوتر جفت ناید باز ما

خویش را از خویشتن ما کنده‌ایم مایهٔ عبرت نما و خنده ایم

جمله علت ها نه آنست خوانده‌ایم　　در حریم فهم اصلی مانده ایم

وَهم را مونس به اصل خود کنیم　　اصل ها واکنده وصل خود کنیم

ما ز معنی ها جدا افتاده‌ایم　　ما کجاییم و کجا افتاده‌ایم

خلوتی را اختیار دل کنم　　تا خطای خویش را درگِل کنم

بس نجیبان را نجابت دکّه هاست　　آن که گوید نانجیبم اوکجاست؟

هوش ما را گوش ما بیمار کرد　　هوش ها را گوش ما بیدارکرد

رنگ ما را رنگ ما بی رنگ کرد　　عاقبت دل بر دلم دل تنگ کرد

ما زمام خویش را گم کرده ایم　　کاسۀ سر را چرا خُم کرده‌ایم

هرکسی پندار خود آواز داد　　هوش کِی در نغمه های باز داد

آن یکی گویدکه معنی درمن است　　وآن دگرگویدکه معنی درتن است

شستم از هرگفته دست خویش را　　وا نهادم دفتر هرکیش را

چون شعورِ آدمی با موش شد　　جملۀ اعضای تن بی هوش شد

در عبث دیدم همه دیوارها　　در پس دیوارها بس کارها

مونس پیمان خویشیم ای کسان　　خود رهانید از قیود این و آن

خویشتن را تا نسازی رام خود　　کی توانی باز یابی کام خود

جمله معنی های عالم در تو وَش　　غیر این باور همه بی هیچ و خَش

دل فریب عقل خورد آخر کسان   عقل، بی دل راست ناید درجهان

دل هم ار بی عقل شد درکارها   می رسد بر زورق جان صد بلا

غفلت آن جایی است کاندر کاروان   نطفهٔ بلوا ز خوردی بُد نهان

پی نبردی نطفه را آن ساربان   هی نمودی اشتران را یک یکان

سارقان در قافله پنهان شده   قافله در قافله مهمان شده

هر چه بلعی عاقبت در روده است   آنچه فهمی جای او آسوده است

ظَهر بین بی دیده آشنا می‌کند   پرده از رخسار جان وا می‌کند

من نه آنم، من نه اینم ای مهین   من میان این و آنم این چنین

گر شوی صادق به رنگ فهم خویش   لب فروبندی ز صحبت های ریش

هر جَدل، اندیشهٔ خام است و بَس   درک معنی ها نکردیم ازهوس

در غم صد رفته تا کی گفت کاش   بر سر مَیّت چه باید خورد، آش؟

نرخ مَیّت گر پشیز آمد عیان   حرمت صاحب عزا را نیک دان

آه و افسوس از پی میت خطاست   نکتهٔ مبهم همان افسوس هاست

چون‌که هستی! هستیت را هست کن   شوق بودن را به جانت مست کن

چون کسی در غُل و غَش شد غوطه ور   اوکجا بیند خود و هم دور و بر

آن که اندر درسِ معنا شد روان   وانهد بیهوده گویی را ز جان

چون تو منصوری نه ای خاموش باش　　تا نیفتی در دریغ و آه و کاش

روزی این گفتارها بهر تو بود　　نوش دارو بعد سهرابش چه سود

چون سخن جوشد برآید از درون　　گوش خواهم هضم سازد زو فزون

چون ملائک را سخن آید زبان　　در تجسم بال بینی در میان

این نشان از بی نشانی های ماست　　مرغ معنا را کجا پَرِّ هواست

بال فکر ماست اندر وادیه　　غرق خود گشته است اندر بادیه

چون در انبارت فتد موش هوس　　نی زخود کاری برآید نی ز کس

می خورد یک یک ز تو هر توشه‌ای　　نقب ها سازد به جان هرگوشه‌ای

دفع شرّ موش کردی چون ز خویش　　راحت درمان ببینی پیش پیش

چون کسی را شوق جهلی درسراست　　هرچه درگوشش بخوانی اوکَراست

گر دو صد ناصح برآید از کمین　　او به جز خود کس نبیند در زمین

ناصحِ مشفق عَدوّ جان اوست　　جهلِ جانش حاصل پیمان اوست

مرغ زیرک با بصر بازی کند　　با نظر در پرده غمازی کند

بشنوید ای خالص به جان این داستان　　شرح وَهمِ اندرون ماست آن

روزی اندر شاخهٔ سبزی به بید　　مرغکی بی آشیانه خانه دید

پَر زد و برشاخهٔ سبزی نشست　　دل به خاشاکِ به هم ماسیده بست

آن فسرده مرغ می آمد به پیش　　لانه را پنداشت او درمان خویش

اختیار ازکف بداد آن مرغ زار　　کور بودش فکر و ذهن و اختیار

دَم به دَم بر وهم او افزون شدی　　غیرخود ازهر بُودی بیرون شدی

می پرید از شاخه‌ای برشاخه‌ای　　همچو تشنه درسرابی واحه‌ای

غافل از غوغای آن خانه بُود او　　از دهان بازکاشانه بُود او

زَهر وَهم آید چو دراندیشه ها　　می‌خورد آسودگی را ریشه ها

چون فتد جهلی به جانی در بقا　　دیگر ازتدبیر او را وا رها

آن چه وَهم می دهد آن می‌کند　　فکر خامان ریشهٔ جان می‌کند

چون قشون وَهم آید در سرا　　باز می بندد سرا، کام دوا

مرغک اندر آستان خانه بود　　بی خبر از زهر و مار لانه بود

جَسته درکاشانه آن بیچاره زود　　رفتنی بود، احتضارش می فزود

چون به نزدیکی آن درمان رسید　　درکف پاشیدهٔ آن خانه دید

آن که چَمبَر ساخته بر شاخسار　　لانه کی بودی که بودی جفت مار

چمبر آورده به هم چون لانه‌ای　　خام، پندارد که باشد خانه‌ای

گر گشایی چشم بینا کار را　　هم توان تشخیص دادن مار را

ای بسا خانه به جِلوه بس نکوست　　پَرّ طاووسان جدارش بسته پوست

ای بسی خانه به شاخ و برگ گل / در میانش کاسه ها پرزَهر و بُل
خفته آن جا تا که خامی در رسد / سیر ِاشکم او به کامی در رسد
طعمه شد آن مرغک بیچاره زود / رشتۀ عمرش گسست ازهم چودود
کَنده عریان شد زتن پرهای او / خُرد شد درکام ماران وای او
حیرت افزون تکه شد درکام مار / طعمۀ وهمی شد آن وهم اختیار
خیره کرده چشم ما برق حیات / هم عجایب های مدفون ممات
صورت فکری که شد آلوده خو / این عجب نِی، اَر نبیند روبه رو
گفت قُمری مر ورا آلوده تو ! / خرمن گندم ندانی تو ز جو !
گر به وهم خود ترا بود آشتی / این چنین دندان به تن کی داشتی !
جمله ماران را یکایک حیلتی ست / هرکسی را فن وتزویروخطی ست
با خطر چون می رود اُشتر سوار / بی خطر مقصد رسد، بهتر حَمار
((گوش خر بفروش و دیگر گوش خر / درنیابد این سخن را گوش خر))
گاوکِی بودی در آخورروزوشب / بسته افساری به و بینی و به لب
سَردرآخور داشت آن درمانده بخت / پوزه را درآب آخور کرده سخت
او نمی دانست جو یا گندم است / او همه می دید ازآنَش که هست
گرطویله باز بنماید کسی / مَرغزاری بیند او درهرخسی

سبزه را بشناسد و بیند تَرَه فهم یابد، برخمیر و برکره

گر به کام خود دهی پستان فهم شیرجان نوشی تواز بُستان فهم

هیچ بُستانی درِ افهام نیست هیچ پِستانی چواو درکام نیست

ای رمیده بی مهابا در دَمن کی توانی بازگردی سوی من

ای عزیز ما مباداگم شوی زین سخن ها سَرنه، بَل تودُم شوی

چون به دانستن رسی، فهم اصل شو نهرها نِه، رو به دریا وصل شو

فهم خود را وا بِنَه اندر میان تا شناسی نور الوان درکیان

چون کنی ناقوس تن را پُرخمیر کی صدا خیزد زآوندی اسیر

در تنت فهمی نشان ای خوش دَهن تا ببینی سِرّ پنهانِ چَمن

چون توانی بِشمُری اختر هزار باز یابی رازهای بی شمار

دَم به دَم با خود شوی درهر سفر عالمی بینی به زیر بال و پَر

چون کنم ؟ با تو حدیث فرق را چون دهم شرحی، زحالِ غرق را

غرق خودگشته، نداندغرق چیست مردهٔ خویشش، نداند فرق چیست

خوانده‌ام درخود بسی من رازها دیده ام ازدیده‌ای بس نازها

خوانده‌ام من خط و لوحِ راز را دفتری از سینه های باز را

دیده‌ام درگُل بسی اسرارها زان لجاجت می کنم با خارها

من نهان غنچه را گُل دیده‌ام	عطرجان را جوهرمُل دیده‌ام

گر به گوش جان کشی طوقی ز فهم	می رسد نو نو به دل شوقی ز فهم

گوش تن بنداز و هوش جان بَخر	گوش ها دیدم چو تاجی فرق خَر

خدمت جان بی مدد حاصل نشد	تا تنی درگِل نشد، با دل نشد

پیر من می گفت روزی، این مرا	که بشو از نقطهٔ بودت جدا

در تنت گرداب نادانی بسی است	ناکسی را در تنت شوق کسی است

سرکش ازخودتا ببینی این چمن	سبزه ها و باغ ها و هم دَمن

تا عقاب افتد به جوّ با پَرّ باز	می شود از پر زدن او بی نیاز

رو پَر پرواز فهمت صاف کن	وانگهان پرواز، اوج قاف کن

سال ۱۳۵۹

در اوصاف آن که فهم معنی کلمه نکند

مردکی فاسق متاعی می کشید	ابلهی را درگذرگاهی بدید

لوده وَش هر سو همی رو می نمود	تا بجوید از متاعی کامِ سود

شامگه بودی و از زور هوس	مانده در تن میل وصلش در قفس

مرد فاسق چون بدید آن حال را	از نمای او بخواند آن قال را

رفت پیش و عرضهٔ کالا نمود	زین غنیمت پُر به دَخلش داد سود

گفت وی را ، مشتری! با من بیا		تا نشانم من ترا بر بوریا

گفت این که، رخ نقاب انداخته		بهرآغوشت جمالی ساخته

فیض تو خواهد ولی خود قوت شام		تا شود بر میل جانت التیام

گفت خیر است ای برادر کارما		گرتو داری میل شرطی، رو نما

مردکِ درمانده کور از نفس خویش		اَخوشان با سَر جوابش پیش پیش

می نشاند او مهرهٔ تأیید را		بی مهابا می کشیدش بر هوا

گفت من بی چانه گویم قیمتی		گر هوای اوستت کن هِمّتی

نیست اورا چانه، قیمت گویمت		چون دهم قیمت، پس آنگه پویمت

هوش بگشا و جواب آنگه بده		وانگهان در کف مرا اَجری بِنِه

او ترا سیصد قرآن بی چانه سود		تا به آتشدان نهی آن چوب عود

هم زیان او تو را، هم سود او		دست تو او تا سحر بی گفتگو

مردک آرامی گرفت ازآن سخن		چون مُسجّل دیدآن آغوش و تن

تن خماری بندد ازحلوای شب		ساقی مجلس چو باشد لعل لب

نقد داد او وجه و، تن نازی خرید		دستمزدِ روز را نازی خرید

شب نمی گویم چه کردآن مشتری		صاحب پالان تو دیدی جز خَری

آن شرابی خورده در روز زَفاف		کی تواند شب کندچشمی به خواب

شب نقاب تیره بر سر می کند سایه ها را شکل دیگر می کند

گاوخواب یونجه و سگ استخوان هر کسی از قوت خودگیرد نشان

وا مزن دَر، فاسقان را، ای پسر تا نگردی مبتلا بر چشم تر

رو ببند از بیخ و بُن شوق بصر تا نبینی طوق ها را در نظر

رو **نظر** بازی نما با جان خویش تا نگردی مبتلا بر درد ریش

چون بشد جانت **بصر** باز هوا می‌شوی هرلحظه درخودجا به جا

تا شپشّک می خورد تخم هویج می شود از کرده‌های خویش گیج

ای شده آلودهٔ اشکنج مو کی توانی باز بینی رو برو

مو و رو را واگذار وحور را سایه بانی درکف آر و خور را

رو میان سایه ها بازی مکن در مصاف شیرخوش نازی مکن

رنگ بندی نِه، مشو تو رنگرَز فرق ها باشد میان، با و از

چون دَرَد روز آن نقاب تیره را دیده‌ای خواهم ز حیرت، خیره را

بشنوای جانِ خرد، پایان کار ابلهان را جهل چون سوزد دمار

صبحدم چون لؤلؤ رقصان رسید او جمالی زشت را در خانه دید

آن که فاسق مرد می گفتش بسی این متاع بی چانه باشد برکسی

دید آن شکّر که درخانه بُوَد صورتش بی مایه ازچانه بُود

مانده از تعبیر خود تعبیر جو　　　شیشهٔ بشکسته نی گردد رفو

آن که تعبیری و تفسیری کند　　　خویش را آمادهٔ سیری کند

چون نشد سیر، از پی سیری رَوَد　　　همچو آن شیری پی شیری رود

شیر بیشه چون نداند شیر و ماست　　　جمله یک معنی کند در بازخواست

چون ندانی فهم را ، برخیز تیز　　　تا نگردی زیر دانش ریز ریز

آن یکی ابریق بر خوان شَهی　　　وین یکی لایق شده قعر چَهی

آن یکی ابریقِ لَحد و مُستراح　　　وان دگر بر خوان شاهی پُر ز راح

آن یکی بر خوان مستان بی قرار　　　واین دگر درآخوری روغن سوار

چون نشد از فن گفتت هوش داغ　　　رو فتیله کِش، به خاموشان دِماغ

آن چراغی کو به خود نوری دهد　　　صاحب خود را بسی کوری دهد

چون تو پرده در نی رو کور شو　　　زین سرای بی حجابی دور شو

چانه‌ای تا چانه‌ای معنا دوتاست　　　جهدکن تا معنی اصلی کجاست

چون که پرده در نی ای خاموش باش　　　در بساط اهل معنی گوش باش

اهل معنی معنیت معنی کنند　　　با توی معنی ، بسی یعنی کنند

آن زمان گرمی خورشیدت رسد　　　کز سرایت سایه ها تک تک رهد

شوق خوش فهمی نمی گنجد به تن　　　وا دران افسار از عطر خُتن

طوق نادانی به گردن بسته‌ایم		از شِکَر فهمیِ عالم رسته‌ایم

رو رهان از طوق، فهم خویش را		تا بدانی معنی هر بیش را

ای بسا معنا ندانی بیش و کم		هر چه بنویسند اندازی به خَم

گوش بسپار ای ز معنی دور تو		ای کژی در قامتت چون تاک مو

تـا به معنی راست نایـد جان ما		باطل آوازیم ، ناید آن ما

رو برهنه شو که خوش فهمی پوست		می رساند دامنت را دست دوست

زمستان ۵۳

در سـوگ کـودکیم

خاطرات کودکی گم گشته‌اند		دردها در سینه ها خُم گشته‌اند

یادآن کودک که روزی نام داشت		ازجهان یک بُقچه حرف خام داشت

کو، چه شد،آن کوچه های کودکم		سنگ اندازی به برج لک لکم

کو، چه شد، آن قمریان باغچه		پاره کفش کهنه‌ام در طاقچه

آن کبوترهای بام خانه کو ؟		گرمی پر لطف آن کاشانه کو

کو، چه شد پروانه‌های باغ ما		بر چنار باغ ما آن زاغ ما

کوچه های خاکی شهرم کجاست		روزهای شادی و قهرم کجاست

آن چراغ کهنه و فانوس کو		واژه های گرم آن قاموس کو

چهرهٔ زیبای گل اندام کو		خنــــده هــای گرم او از بام کو

از یتیمی گریه‌ام در چشم هاست		سینه‌ام از کینه ها درخشم هاست

پای لختم کفش نو؛ در بر نکرد		قامتم پیراهنی نو، سر نکرد

رسم دیرین وفاداری کجاست		خوشه های خندَهٔ کاری کجاست

کـــوزهٔ سردِ کنار تاقـــچه		کـو سپیــدار بلنــد بـاغچه

کــو کبودی‌های خـــونین تنـــم		آستیـــن پــــارهٔ پیــراهنم

سطلِ ســـوراخِ کنــار چاه کـو		آن تنور پُر ز چوب و کاه کـــو

کو، بِه و انگور آویزان طاق		تیرهای خفته درطاقِ اتاق

کاهگل دیوارِ و بامِ خانه کو		خشت های خوش رجِ چون شانه‌کو

کو، چه شد آن کاه گِلهای حیاط		تا بگیرم از نَم بویش نشاط

کودکی بودم سراپا پُر شرار		نقطهٔ عطفی ز قال روزگار

مونس جانِ مرا سیلاب برد		بَرّهٔ مِهر تنم را گرگ خورد

خواب شیرین از نگاهم رخت بست		تیره شد از تیرگی هر بود و هست

گردِ غم پاشیده شد در تاقچه		خشک شد گلبوته‌های باغچه

کوچه‌ها آلوده و تنها شدند		خشت های کوچه ازهم وا شدند

پایمالِ محنتی شد سینه‌ام　　محو شدآن کودک دیرینه‌ام

مادر پیرم به خاکی سَرد خُفت　　یک کلام سختم اوآخِر نگفت

می فشردم در بغل چون خون گرم　　می نمودم هِی مذمت نرم نرم

که چه سازی پیرهن ازچرک و دود　　ای دو چشمم از نصیحت گیرسود

مادر پیری که از خود خسته بود　　از جفای دَهر بالش بسته بود

بوسه‌های گرم او در جان ماست　　مرغِ دل، آری، هنوزم در هواست

دای قزی ایران چه شد با لطف هاش　　کاش می شد دیدنش یک بارکاش

آن تبسم های شیرینش چه شد　　آن نگاه گرم دیرنش چه شد

دایه ایرانم جهانی مِهر بود　　آن تبسم هاش گویی سِحر بود

ذبح کرد از ما همه قدار دهر　　جای خون انداخت در رگهام زَهر

از تنور خانه گرمی رخت بست　　دردها در سینه بر جاشان نشست

مهربان دائی چو شمس و ماه بود　　بر لبش از جورِ هستی آه بود

قامتی چون گُل نمایان داشت او　　بذرها در سینهٔ جان کاشت او

درس عشق از او گرفته سینه‌ام　　مشق درس او بشسته کینه‌ام

خون گرمش را زمانه سردکرد　　کاسهٔ مِهر تنش را دَردکرد

ای ندانی عشق را سوز و گداز　　چند دانی تو ز چشم مست راز

عشق بی دَر می کُند هر خانه را　　می کُشد هر صاحبِ کاشانه را

تا کسی آلودهٔ کویی نشد　　زخمی از تیغ خَس جوئی نشد

حرف ازمعشوق گفتن‌خفتن است　　حرف بی معنی ز کامی سُفتن است

گر کسی ملموس این پیمانه شد　　بی خود از هر منزل و هر خانه شد

او همی آید چو باران نم نمی　　بی هوا سیلاب گردد او همی

زخم آن تنهاییم وا کرده سَر　　همچو شوخی کهنه از عمق جگر

از نیستانم برید آن نیستان　　حرف مجهولی زد او از چیستان

دفتر عشقم بداد و فهم نی　　مانده‌ام در فهم معنی‌های مِی

عشق را معنی چه می داند کسی　　در چمن کِی گل دهد شاخِ خسی

بوته چون خشکید خَس نامش کنند　　در تنوری داغ تاوانش کنند

هر کسی با فهم خود هِی می‌کند　　نو بهار فهم را دِی می‌کند

کَس زبان غربتم را فهم نِی　　کَس مقام غربتم را سَهم نی

قصه های تلخ و شیرینت همه　　می رود از خاطرم همچو رَمه

پیر بابایی که همّش من بُدم　　آخرین دم فکر و غَمّش من بُدم

جان او بُد بر یتیمان چتر لطف　　با یتیمان داشت رازی در شُنُفت

محترم می‌داشت هر گفت و سخُن　　هر کلامش ریشه از اعماق و بُن

تا مبادا نیش گردد هر سُخَن | رنجش آید از کسی را پیرهن
مقصد ما دورهای بی فلق | مردهٔ ما زنده کی گردد زِ لَق
مرده را هر لق زنی جنبان شود | کِی ز لق لق مرده‌ای پُر جان شود
ای سر و پای وجودت توش من | ای همه درد فراقت جوش من
خسته جانم، نغمه ای آواز کن | با تن پر نغمه‌ام دم ساز کن
ای پَر و ای بال و ای پرواز من | نیست غیر تو کسی دمساز من
ره روی را رهروان دانند و بس | کی تواند گُل دهد خاشاك وخس
ای سر پر نغمه‌ام ز عشق تو مست | کوته از دامان بودت گشته دست
تلخ و دلتنگم میان جان خویش | کو طبیبی مرهمی برجان ریش
سینه مالامال دردی پر دریغ | مرده کِی داند بلندای ستیغ
همدلی‌ازهم زبانی‌منفک است | این یکی‌خون‌است‌آن دیگر کَک است
ای تحیر دیده، معنی را طلب | تا شناسایی جُنب معنی را ز لب
نقب های اندرون تا پُر ز موش | بیهُده داری تو میل وصل هوش
چون اسیر موش گشتی بی هُشی | خویشتن را خانه خانه می کُشی
رو برانداز از تن آن تن پوش را | رو شکن دندان تیز موش را
تا به کِی چون سایه از نوری رَمی | خویش را اندازه سازی هر خَمی

رو به نوری کن منور هر سجاف تا ببینی معنی روشن ز قاف

بی حجاب اندر معانی رو نما وانگهان عطر معانی بو نما

درسَری گرسِّر بُودآن سَر، سَراست ورنه بی سِرّ، هرسَرچون اَبتراست

کاسه بر دریایی از آب گران می رود هر سو به بی سویی روان

شش جهت را غفلتِ رفتن در او شرح نتواند دهد او روبرو

کاسه چون افتد به دریای گران می شود بی سو ، به بی سویی روان

شش جهت را یک جهت معنی کند یک جهت را شش جهت یعنی کند

می برد دریاش هر سو جُنب جُنب همچو مست بی خبر از کار خُمب

می‌برد هر لحظه جنبان هر طرف اختیاری نیست بر خود همچوکف

با فهمیان کن سَرِ راز و نیاز تا شوی در اوج، پَرآن همچو باز

ای به جان خویش محتاج از همه خویش را بشناس در جمع رمه

من به کنه جان دل خوکرده‌ام قامت گُل روی تو، بو کرده‌ام

تا نیی شیدا، نمی گیری پیام خوش نلغزد تیغِ زنگار از نیام

تیغ چون براق شد لغزان شود خون کَش میدان رزم جان شود

گفتمت زنگار از تن پاک کن زنگ تیغت پاک هم با خاک کن

گفتمت زنگار جانی خامی است تیغ زنگاری بُود درکام پَست

کیش جوئی ریشه بی جان می‌کند　　آتشی در سینه مهمان می‌کند

آن عدد کو صفر را نشناخته　　معنی خود بعد نُه در باخته

رو به صفر خویش چنگالی بزن　　چرک های کهنه کَن از جان و تن

رو شناس آن صفر حرف خویش را　　تا به فهم آیی ز معنا بیش را

من تو را تعریف و معنی کرده‌ام　　هم تهی از حرف و یعنی کرده‌ام

خیز و بنمایم طریق اصل را　　تا بگویم ریشه های وصل را

آن که اصلِ اصل را معنی کند　　بی هوا در گفته کِی یعنی کند ؟

بی هوا،کم کن تو معنی خویش را　　کم بده رنجی دل پر ریش را

عشقِ فهمِ ودرکِ معنی درسخن　　همچوخوش رنگی رسدازجان به تن

گرتو کردی فهم آهوی ختن　　خوش شناسی عطر را از بوی تن

دیگر ازتو میل این و آن رَوَد　　جمله میگردی همانی که شود

آن همانی که خبر از یار داد　　فکر بیکار تو را صد کار داد

رو شناس عکس رخ خود در میان　　تا رهانی خویش را از این و آن

سال ۱۳۵۰

در همسایگی روبروی خانۀ ما، دختری بود به اسم گل اندام که از اُکراد مهابادی بودند. این دختر بسیار زیبا و دوست داشتنی بود. مرحوم دایی که جوان هیجده یا نوزده ساله‌ای بود، عاشق این دختر شده بود و همدیگر را دوست داشتند . آن موقع ها بنده پنج یا شش سالم بود. زیبایی این دختر در آن سن و سال که من

داشتم برایم خیره کننده شده بود. گاهی که گل اندام به بهانه های مختلفی به پشت بام می آمد، از پنجرهٔ اتاقمان که به پشت بام آنها مشرف بود ، باهم در ارتباط بودند و نامه و گل به هم می‌داند و من از این رابطه بسیار لذت می بردم و گاهی هم من واسطهٔ فیمابین این دو می شدم تا هدایای آنان را به همدیگر تحویل دهم. گاهی لحظاتی در ذهن آدمی خلق می شود که تا پایان عمر از آدمی جدا نمی شود و گاهی تا پایان عمر آدمی را بد جوری، رنج می دهد. هیچ وقت نتوانستم و نمی توانم زیبائی این دختر را و چشمان سیاه بسیاردرشت و خمارش و لبهای قلوه گون، با آن دندانهای سپید منظم و زیبا و خرمنی از موهای بسیار بلند و سیاهش را فراموش کنم . متأسفانه هیچ وقت این دو دلداده به هم نرسیدند. خانواده گل اندام وقتی موضوع خواستگاری را فهمیدند، گل اندام را برای همیشه از آنجا بردند. بعد ها فهمیدم چرا این وصلت صورت نگرفت .باورها بر این بودند، که ازدواج یک شیعه مذهب، با یک سنی مذهب شافعی امری ناممکن است، هیچ وقت او را ندیدیم . و دائی جان معلم شده و همسر دیگری اختیارکرد که من ایشان را بسیار دوست دارم. زندائی جان، درکودکی بسیار زحمت مراکشیده است ودائی عزیزم که روحی بسیارشکننده داشتند، در سن چهل و پنج سالگی به علت سکتهٔ مغزی فوت نمودند. و من دخترِ خوبِ دردنهٔ ایشان را، قبل از فوتشان به همسری گرفتم. که بسیار دوستشان دارم، و این بانو، یادگار و همهٔ ارزشهای حیات من در این جهان است.

....

مصدق عشق، معرفت است برمعشوق.

اگرمصدقی در درون نداشته باشیم، واگرمزاج آدمی مستعد پذیرش وقبول مطلبی نباشد، ممکن نیست گیرنده و طالب شود.گاهاً اصلاً نمی‌گیرد، و در کودَنی محض می ماند. همهٔ رنج های ما، از تصورات و ذهنیات نادرستی است؛ که ما نسبت به جهانِ خارج ازخودمان داریم، فهم نادرست ما ازجهان وآن چه دراو می‌گذرد، مارا به خطا از فهم حقیقی هستی کشانده است. ازاین رو برای زدودن جهل جانمان، بایدکه فهم خودرا نسبت به جهان دگرگون کنیم .

عشق، ثمرهٔ معرفت است برمعشوق،وجنبش عشق درجان، ازابتدا ازبرای وجود معرفت است. آن که به معشوق، معرفت نمی یابد، حیات شعور او باطل است.

درسرودهٔ ذیل، تعابیرو معانیی بکار رفته است که متاسفانه بیشترآن با مضامین عُرفای دین و مذهب درارتباط است. با توجه به اینکه، بنده اصلا به عرفان دینی بهایی نمی دهم، و عرفان دینی را، مهملی بیش نمی‌دانم، وجمیع عرفای دینی را مهمل‌گویانی یاوه سرانی می‌دانم که سعی دارند، با حیله‌های مزورانهٔ خود، شعورانسانی مخاطبان خود را به نوعی، با متصل کردن به آسمانها فلج کنند، و با تعریف و تعبیر و بزرگ نمایی بعضی از مضامین تهی و بی سر وته، انسانها را به نادانی بکشند، تا مگر بیشعوری خود را به نوعی موجه جلوه دهند. چنین کسانی، قرنهاست با خزعبلات بی پایه و اساس خود، جامعهٔ جن وجهل زده خود را مشغولِ خدایی کرده‌اند، که تا امروز هیچ ثمره‌ای برای عشیرهٔ نوع بشر به همراه نداشته است. هیچ کس نمی‌تواند حتی یک مورد عمل مفید ازمکاتب دینی ودین‌مداران به من ارائه نماید تا من بتوانم هزاران جنایات دین را، در پشت آن یک امرمفید پنهان کنم. مگرریختن خون انسان هایی بیگناه ومظلوم درطول تاریخ،که درپشت الواح مقدس شدهٔ موسی و عیسی و محمد، برای فرو نشاندن غضب خدایانشان تدارک دیده شده است. منظورمن، با نگارش این مثنوی، نه عِرفان دین‌مداران است، و نه عُرفای دینی، مرا با دین‌مداران و عِرفان بازانِ شیاد دینی‌کاری نیست. مرا با جانِ خودکار است ، تا خود را بدانم نه غیر را.

عرفان، چلاق ترین شعوری ست که دین مداران برای سر پوش نهادن به مهملات خود ابداع کرده‌اند.

شعوری که سعی دارد اضداد مجسمِ عالم را در قالب وحدتی به خورد ذهن تحلیلگر انسان خردمند امروز تحمیل نماید، بیشعوری بیش نیست .

این سروده، بیشترازآن جهت به قلم آمده است، تا لطافت معنوی عشقِ(اشق) نهفته درشعورِانسانی را، در ذهن خوانندگان کِشت دهد. به صراحت عرض کنم؛ **هرکجا درنوشته‌های من، ازعرفان و مضامین عرفانی سخنی به میان آمده باشد، از باب درماندگی ناشی ازضعف لغات درادبیات پارسی است. درادبیاتِ متکی به خدا، وجن زدگان و خداخانه زده‌های این مملکت، چاره‌ای جز استفاده ازاین واژه‌گان نیست، تا بشود به نوعی خوش فهمی را به خوانندگان انتقال دهیم.**

متاسفانه؛ ضعفِ وسیع انتقالِ معانی درادبیات پارسی فعلی، همواره ادیبان خوش فکررا به صرف استفاده ازاین مهملات، به نوعی به دامن خدا انداخته است.که منظور نظر دقیق متولیان شیاد دینی نیز جز این نبوده است.

هیچ واژه‌ای درادبیات امروز ایران یافت نخواهی‌کرد، تا با جایگزین کردن آن واژه درشعور طالبان، از بارسنگین عاطفی کلمهٔ عرفان دراذهان عموم بکاهد.

متولیان شرورِ دین، در طول زمان، با داشته‌های فرهنگی ملت ایران کاری کرده‌اند، که تحت هیچ شرایطی نمی شود شعور منجمد این ملت جن زده را، به حیلهٔ فهمیِ انسانی به شکوفایی کشید.

آن جامعه‌ای که ادبیات و شعورِ فلسفی منفک ازخدا نداشته باشد، به یقین نمی تواند، به هویت انسانی مجزای خویش حرمتی قائل شود.

آن خدایی که در باب بَرده و کنیز پروری، کتاب و پیامبری برای خود معین می‌کند، هیچ زمان نمی‌تواند شعورِ انسانی انسانها را به حرمتی مزین نماید تا آنان بتوانند کرامت انسانی خویش را به بار بنشانند.

احمق بودن، بارزترین صفتی است، که یک دین مدار، با مفتخر کردن خویش بدان، بردگی هولناکِ خود را شرافتمندانه، جلوه می‌دهد، تا مگر

بارمسئولیت انسانی خویش را، بردوشِ موجودی وَهم آمیز به نام خدا هوارنماید، که هیچ زمان به رویت حقیقی وی نائل نخواهد شد.

همانطورکه خدا، شرارت‌های خودرا به گردن شیطان می‌اندازد. دین مداران سفله نیز، خباثت های بی حد خود را ، مزورانه احکام الهی قلمداد می کنند.

گویی عده‌ای درجوامع ابراهیمی برای فرو نشاندن غضب خدایان خود، موظفند، تا می توانند با وجد تمام به کشتار غیر خودیها و خودیها مبادرت ورزند.

نگرانی ناتمام پیروان این ادیان پلید، جز این نیست که مبادا خدایان قداره بند ابراهیمی، باکشیدن خایه‌های آنان، لذت جماع با حوریانش را در بهشت ازآنان دریغ نماید.

مرثیهٔ مجنون

چو عمر تیرهٔ لیلی سرآمد | ز پیکر جانِ نالانش درآمد

به خاموشی فروشد شمع جانش | برید آن وای مجنونی امانش

چو بخت تیره برخاکی فرو خفت | چو بخت تیره‌ای با خاک شد جفت

فرو افتاد چون از شاخهٔ تاک | نهادندش مغاکِ تیره خاک

خود ومجنون او را قبر کردند | دلِ لیلی وشان را ابرکردند

به خاکش داده اندآن جلوه جو را | که غیر دل نبیند هیچ او را

به آن سینه که مجنون منزلش بود	انیس و مونس و جان و دلش بود

به کامش شُرب تلخی برفزودند	به زیر خاک پنهانش نمودند

سر شوریده را بر خاک کردند	تنِ مجنون لیلی چاک کردند

تنِ اندوهِ لیلی پاک کردند	جوار گور مجنون خاک کردند

چو مرغِ عشق آید بام سینه	برون خیزد ز سینه جغدِ کینه

نگاه ابلهان یک یک فروخفت	نیامد از زبان هیچ کس گفت

همه رفتندو لیلی مانده تنها	کنار خاک مجنون تن به صحرا

دو گورِ مانده در پهنای صحرا	که مجنون سر نهادهِ پای لیلا

سپردندش به خاکِ کوی جانان	در آنجایی که مجنون بود مهمان

دو عاشق درکنار هم خزیده	ز احوالِ جهانِ خود رمیده

خلائق گِرد گورش را گرفته	یکایک خاک می کردند شِفته

خلائق تیره بخت کار خویشند	غباری خسته و آواره کیشند

خلائق جلوهٔ مجنون ندیدند	کز آن از حالِ لیلی می‌رمیدند

ز محنتهایِ لیلی کیست آگاه	کُند بر سینهٔ ما هم، نظر،گاه

که آوازِ خسان خُسران عمر است	بدا آن نشئه کز مینای خُمر است

به یمن نام لیلی باز کردند | کتابِ عشق را آغاز کردند

در آنجایی که دفتر ذکر لیلی ست | ز خیلِ عاشقانِ خفته خیلی ست

خلائق یک به یک دنبال کاری | فرو رفتند در شنهایِ جاری

همه رفتند و لیلی مانده بر جا | به خاکی خفته با مجنون و صحرا

به گردِ گور قیس و خاکِ لیلا | به شیون شد نسیم و باد صحرا

به ناگه ز عرش عالم نوری آمد | ز انفاس فلک خوش حوری آمد

دو هیبت چون ملائک با عمودی | قدم درخلوت لیلی نمودی

ندا دادند صاحب جسم مفلوک | که‌ای چون گِردکان پوست تن پوک

سرِ شوریده بردار از رخ خاک | که مهمان آمد از اعلایِ افلاک

همه اوراق جانش وا دریدند | به کاخ عشق لیلی می رسیدند !

که چشمِ خیره در هم باز کردند | هزاران نکته با هم راز کردند

دو حوری هردو از حیرت بماندند | از این آشفته حالی قال خواندند

فرو بستند لب از گفته ها چند | که خویشی هیچ نیاید زَهر با قند

میان چشمِ هر دو پر ز خون شد | نپرسیدم که در افلاک چون شد

نگاه دردِ لیلی خیره تر شد | نهانش از غمِ مجنون دگر شد

نگفتندش ز نامِ خود خبر کن　　زخود بر گو زغیرِخود حذر کن

ملائک تا نظر بر هم نمودند　　فغانِ سینهٔ لیلی فزودند

فغان از سینهٔ لیلی بر آمد　　فغانی زآن فغان عالم سرآمد

مجالِ گفت ببرید از ملائک　　فرو بستند لبهاشان یکایک

به گفتا ای شمایان بادهٔ عشق　　یکی یک سبحهٔ سجادهٔ عشق

من لیلی میان سینهٔ خاک　　ز سنگِ کودکانه نیستم باک

شرابِ جام هستی در دل ماست　　خمیرِ شوق مستی از گِل ماست

مپرسید از من عاشق ز مذهب　　فروبندید زین بیش و کمی لب

ز عاشق این سوالِ خام پرسید ؟　　ز مَستانِ خراب از جام پرسید ؟

شما خود جوهر عشق خدایید　　ز لیلی معنی عاشق نمایید

به جانم استخوان از نام مجنون　　همه بود و نبودم وام مجنون

بگفتا حرف مجنون نام کردند　　ز مجنون پیکرم را جام کردند

مپرسید از من در خون نشسته　　پَرِ پروازِ در افلاک بسته

اگر مجنون بود میخانه‌ای هست　　میان کعبه جان خانه‌ای هست

و الا بی رخ مجنون جهان چیست　　به غیر نام مجنون در جهان کیست

ندیدم در همه جز روی مجنون		سیه بختی سیه چون موی مجنون

به جز مجنون در این عالم گلی نیست		به احوال جهان جام و مُلی نیست

چو با من نام مجنون هست درتن		کجا جویید کانجا نیستم من

دل لیلی سرای روی مجنون		سر و جانش فدای موی مجنون

ز لیلی، خانهٔ اغیار جوئید		زمجنون دل مگرهشیارجوئید

چه پرسید ازمن مجنون بمرده		ز مجنون مردهٔ لیلی سپرده

ره خود وا بگیرید و گذارید		شمایان حال لیلایی ندارید

ز بیماری نشان خواهید دارم		پریشان حالی لیلی شمارم

که مجنون خانهٔ دل دردگشته		جهان بی روی مجنون سردگشته

کُنشت و مسجد و میخانه و دیر		بدون روی مجنون کی کنم سیر

هنوز ازگفت لیلی لب نَکَنده		به شیون مبتلا شد عرش و بنده

به ناگه جان حق را شیون آلود		دو گویِ آتشین شعله بشد دود

به شیون بسته شد هرپودو هرخاک		فرو پاشید راه و رسم افلاک

ندای حق فرود آمد ز اعلا		که ای افرشتگان قرب بالا

منم جوهر جواب خَلق و بنده		که او از درگه ما دل نَکَنده

ز عشق لیلی عالم نام بگرفت | که لیلی نام مجنون جام بگرفت
به حقِ خود ز نامش قبله سازیم | به شیرینی نهانش می نوازیم
به لیلاها، فلک بنیاد کردیم | کز آن، از عشق مجنون یادکردیم
ز لیلی پرس و جوآلودگی هاست | همه جان پیکرِ مجنونی از ماست
ز لیلی ها و مجنون دست دارید | به لیلی در بهشتش واگذارید.

<>

سخن ۶۶۸

دوست من ! جهل، زادهٔ یک نظام آموزشی برنامه ریزی شده از طرف قشر دینمداراست، که می تواند شعورجمعی جامعه را به سوی موجودی نامریی به نام خدا هدایت کند. به خاطر داشته باش که هرگونه توضیح علمی برای جامعهٔ بیمار ازخرفات و جهل، امری بیهوده و بی ثمر است.

<>

سخن ۶۶۹

فرزندم ! شناخت خلقت مهم است، نه ستایش خالق. در پی خالق بودن، طوق بندگی برگردن انداختن است، اما شناخت خِلقت، کرامت انسانی تو را تقویت خواهدکرد. هیچ دینمداری نمی‌تواند در مقابل استدلالات محکمه پسندِ خردمندی، تاب مقاومت بیاورد.

دین مداران را تعلیم داده‌اند، تا با متوسل شدن به مغلطه‌های ابداعی خود، شعورآدمیان را فلج کنند. اگرتو به علمی تجهیز شوی،که چرایی تکاملِ انسان درآن علم، عرضه شده است، هیچ دینمداری نمی تواند ذهن جستجوگرتو را در قفسِ مهملات خود به گِرو بکشد.

خون‌های ریخته شده، گواهی است زلال، بر این مدعا،که دین، بزرگ ترین کشتارگاه خردمندان در طول تاریخ بوده است وخواهد بود. اگرشما، تاریخ سومر، اکد، بابل ،آشورو ایلام ، و بسیاری از اقوام گذشتۀ تاریخ را که در همین هشت هزارسال گذشته درحاشیۀ دجله و فرات و نواحی آن زندگی می‌کردند را، به درستی بخوانی، خواهی دید که این دین مدارانِ در ماتحتِ خدا چپیده، چگونه توانسته‌اند حتی در طول دو هزار و اندی سال گذشته؛ باپشتوانۀ حیلۀ خاخام ها، شعورخود را به سخرۀ یهودیان بسپارند.

و اما در مورد سگ: وفای سگ به عمل اوست فرزند، نه به زبان وکام او. نجس بودنِ سگ، حیله‌ای است که دین مداران برای سروری کردن برتو ابداع کرده‌اند. والاسگ را هیچ نجاستی نیست، واژۀ سپه یا سپاه به معنی مهربان است که نام اولیۀ سگ ها، سِپه بوده و شهر اصفهان را سِپه می گفتند یا سپه هنه ، یعنی خانۀ مهربانی.

اگر به دنبال اصل نجاست می گردی؛ جزشعورِ ناقصِ خود متولیانِ دین؛ هیچ نیست. سگ را در دورۀ صفویه نجس اعلام کردند، چون کلۀ پدرِ بی‌شرفِ شاه اسماعیل اول راکه نامش حیدر بود در تبریز به خوردسگها داده بودند. و او نیز به همین علت ، همۀ سگان را به فتوای ملایان درباری ، با نجس اعلام نمودن مستحق مرگ دانستند، و با فتواگرفتن از ملایان خود،

برای کشتارسگها، این عمل شنیع را در جامعه ایرانیان به یک فرهنگ ماندگارمبدل کردند .

به تاریخ آن دوران مراجعه کن تا اصل این قضیه را فهم کنی. تحریف ، یعنی بزک کردن نرینه ای زشت و بد ترکیب در هیبت بانویی زیبا. دین مداران سفله و شرور، امروز، زشتیها و پلشتی های بزک شده را در حلق تو فرو کرده‌اند تا با فریب تو، منافع دینوی خود را تدارک ببینند .حذرکن از دین مدران که قصی القلب ترین جلادان شعور بشرند.

<>

سخن ۶۷۰

فرزندم! هیچ خردمندی حقیقی، با شعورِ دینی به شکار فضیلت نمی رود. خرد، مُغاک دین است، و دین، قاتل قَسم خورده خِرد، چگونه می‌شود، دو عنصر متضاد را به اُخوتی پایدار دعوت کرد.

ملتی که ازکتب اوباشانِ شرع و فقه برای خود قانون اخلاق تدوین می کند، بایدکه انتظار پایمان شدنِ کرامتِ انسانی خویش را نیز داشته باشد. بی تردید، بعد ازطاعون و وبا، عباپوشان! هولناک ترین، بیماری قرون واعصار بشری بودند وهستند. فرهنگ دینی، نوعی عفونت فکری ست،که با آلوده کردن شعور نسل‌های آینده، بقای انگلی خود را دوام و قوام می بخشد. رهایی از این بیماری مهلک، جز به داروی آگاهی، به هیچ پاسخ نمی‌دهد.

دور ریختن خدا و مبانی کاذب ادیان از ذهن، سرطان هولناک شعورِدین زده را درمان می کند. متولیانِ شرور دینی، و پیروان اشرارآنان، با انکار و سرپوش نهادن به خباثت های تعالیم از پیش مشق دیدهٔ خود، قویا سعی دارند به نوعی

خود را به فهم معانی این نه، آن پنداری اخلاقی قنداق نمایند، تا مگر ذهن ناقصشان را از دست چرایی های ناشی از لذت فهم رهایی بخشند.
خدا را رها کنید تا خودِ واقعیتان را، دراین عالم یک بار مصرف درک نمائبدکه درآن مهمانی بیش نیستید. فهم شناخت صاحب خانه درحوصلۀ هیچ مهمانی نیست. شارلاتانهای تاریخ، همیشه با دست گذاشتن برمجهولاتِ ذهنی عشیرۀ نوع بشر، آنان را به سردرگمی فرهنگی کشانده‌اند. هیچ شعوری قادر به عبورازحصارجهل نیست، جوازِعبور ازاین حصارِ متعفن، تنها به رنج مطالعه و کسبِ آگاهی، مقدورخواهد بود. ملتی راکه بشود با جهل مهارکرد، چپاول همۀ اوسهل ترین امر ممکن است .
<>
سخن ۶۷۱
هر مملکتی که صاحبان مناصبش، تاریخ مصرف معینی دارند، هیچ زمان به آبادانی نمی رسد.
کاش کسانی که هویت ملی واقتصادی این ملک مظلوم را بی شرمانه چپاول می‌کنند، برای لحظه‌ای اندک، شعور انسانی خود را مذمت کنند. دینمداران، جرثومه‌های کثیفی هستند، که مذمت کردن خود را به عهدۀ الله و کتاب او نهاده‌اند. کسی که اجرای جمیع قواعد الله را نصب العین خود کرده است، بعید است برای شرم و مذمت انسانی خود، شعوری داشته باشد.
<>
سخن ۶۷۲
درکشورمن، پست‌های حساسی وجود داردکه فقط اوباشان روسی تبار و خادمان انگلیسی می‌توانند به تصدی آن مفتخر شوند. این پست‌های کلیدی،

برای دوگروه حفظ می شوند، یکی احمق‌ها، و دیگری وطن فروشان، برای همین تحصیل کرده‌های عالی رتبه را در این سرزمین برای مداوا به زندان اوین منتقل می‌کنند. این افتخار بزرگی است برای فرهیخته‌گان سرزمینم که می توانند در زندانها، با فرهنگ غنی اوباشان تعلیم دیده جمهوری اسلامی ایران، اندوخته‌های علمی خود را تجربه‌کنند تا دیگر ملل را ازعلم خویش سیراب نمایند.

<>

سخن ۶۷۳

دوست عزیزم، این خیلی جالب است که بعدازاتمام جنگ هشت ساله در ایران، که بانی این جنگ نیز خودخمینی بود ونه صدام روسی زده ، آنان که اصلا جنگ را تجربه نکرده بودند؛ بیشترراجع به جنگ صحبت می‌کنند تاکسانی که در جبهه هاجنگ، جنگیده‌اند. این شرایط مرا به این یقین کشید، که برای مُحقِق شدن باید از مکتب برید، **تا زمانی که مُبَلّغِ مکتبی هستیم، نمی‌توانیم محقق باشیم.** چرا که شارلاتانها،کاری بجز دفن حقایق نخواهند داشت. جنگ را صدام برد، تا سفرهٔ آمریکا و روس و چین و دیگرملل را مزین‌کند. ملت ندانستند که خمینی با به گا دادن ملت و فرهنگ ایران به دستور روس و انگلیس ، شرافت رسالتش را در میان ملایان دنیا قسمت‌کرد. خمینی کاری کرد ،که روس ها با سرنگونی شاه ، وگرفتن انتقام شکستشان در طفاراز ارتش قدرتمند دوران شاه ، حقارت سیاسی خود را در جهان سرپوش بگذارند ، و ملت نادان ایران، همچنان صلوات بر محمد و آل محمد می فرستند وخواهند فرستاد. وهیچ وقت نخواهند دانست که انگل زاده های

حاکمان رژیم، با احداث کاخ های آنچنانی برای خود، معشوقه های زمینی شان را برای همبستری و شام و نهار به آن کاخها هدایت می کنند.
شعور بیشتر ملت ایران به قاعده‌ای تنزل نموده که فقط قادراست به عبادت زُهدان مقدس شدۀ دختر محمد، فاطمه، صلوات های پی در پی نثار کنند.
فهم این ملت نادان، بقدری متعفن ست،که فرق میان شعور و شعار را درک نمی کند.
آنها که دراین مملکت وارثِ هایپرمارکتهای عظیم بیشعور پروری شده‌اند، هیچ وقت به من وتو، اجازه نمی‌دهند، حتی بَقّالیمان را نیز رونقی درحد بخور و نمیرراه اندازی کنیم، چه برسد به داشتن دُکّانی آبرومند.
<>
سخن ۶۷۴
دوست من، سیاست تنها ابزاری است که می تواند شرافت را لکه دار کند. سیاسیون ودولت مردان خائن آمریکا و انگلیس و روس وچین، وقتی حرفشان دردنیا پیش نمی رود، گند بالامی‌آورندکه به هیچ وجه، نه با منزلت انسانی، و نه با تمدن، و نه با مَنش دمکراتیکی خودشان، سازگاری ندارد. وقتی در ژاپن کم آوردند، فاجعۀ هیروشیما راآفرینند. حالا هم که درایران کم آورده‌اند فاجعۀ زدن موشک به یک هواپیمای مسافربری را برروی دریای خلیج فارس، به اجراگذاشتند. درهمین فردای نزدیک، یقین کنیدکه خودجمهوری اسلامی هم با صلاح دید رفیق برادرهای شوروی، با کم آوردن سیاسی ؛ با ملت ایران همین بازی ها را تکرارخواهدکرد.

این اعمال، نمونه‌های بارزِ نگرش این دوول کثافت به نوع بشراست. ما ملت ایران حداقل سه قرن است که بهترین موش آزمایشگاهی روس و انگلیس شیادیم، که هم ثروت ملی ما را به غارت می برند و برده اند، وهم حیثیت فرهنگی ما را لگد مال می‌کنند وکرده‌اند. ملت نادان و احمق ایران هم، هنوز سرودهٔ - ای ایران ای مرز پرگوهر- می‌خواند، تا مگر، ایران خانمِ به **گا** رفته را به طریقی از بستر جماعِ این چهارکشور بلندکنند .

ذلتِ شعورِملت ایران بقدری ناگفتنی‌شده است،که حاضرند با وطن فروشی وخود فروشی، مجوزسکنا گزیدن در یکی ازاین ممالکِ قداره بند به آنان اعطاءگردد، تامگر ماتحت خود، وکسان و زنانشان را دراختیار سَیّاسان آن دیار به حراج بگذارند.

منتظر بهبود حال روزاین مملکت به **گا** رفته نباش، مگر این که دیوثان حاکم دراین مملکت را روانهٔ قبرستان کنید.

ستم واجحاف به ملتی که درماتحتِ باورهای دینی و مذهبی فرورفته، نباید شمارامغموم نماید، این ملت قرنهاست که شعورانسانی خودراحراج کرده اند. شما به هیچ حیله ای نمی توانید این ملت نادان را باکرامت انسانیش آشتی دهی.

آنان که با دروغ های مقدس، پیکرهٔ حقیقت را سلاخی کرده اند به خوبی می دانند که تیزی قداره خود را متوجه کجای حقایق کنند .

عمومادرنظامهای دیکتاتوری بازجویان تلاش دارند فرد تحت بازجویی، گناهکار بودن خودرا به اثبات برساند، این یکی ازابداعات بی نظیرِنظام قضایی شوروی، بخصوص در دوران استالین بود، که ما امروز نمونهٔ آن را

بخوبی در میان ملت ایران و نظام حاکم در ایران لمس می کنیم . ما چنین ملتی هستیم که نه تنها درمقابل حاکمیت، بلکه درزندان باورهای دینی خود مان نیز، مدام درحال اثبات گناهکار بودن خویش هستیم .

شعور تربیت شدۀ انسان فهیم، تمایلی به اعتماد به امور نشان نمی دهد، مگر این که، در مأمَنِ حَرمی اَمن مأوا گرفته باشد. بزرگترین دروغ کهنۀ تاریخ واژۀ ای ست که ما آنرا خدا نام داده ایم ، کسی که خدا را زایمان کرده است، شعور خویش را به مهارت نشانده است . ملت ایران، تا زمانی که خدا و دین و قرآن و مذهب را از شعورخود زایمان نکرده است نمی تواند به اندیشه ای درست و تحلیل گر و آزاده منشی دست یابد .

<>

سخن ۶۷۵

دوست عزیزم، آنان که تَصوّر می کنند آدمها که نه انسانها را، می‌شود با سخنی گزیده به فکر وا داشت؛ سخت دراشتباهند.

درآدمها، نیمۀ پائین آنها فعال است، و درانسانها نیمۀ بالا تنۀ آنها.

قشرِآدمها، دردوحال قیام می کنند، یا بسیارگرسنه باشند، ویا بسیارسیر.

آدمها، برای سرگرمی اغتشاش می‌کنند، چراکه قشر آدمها برای تفریحات سالم انسانی پرورش نیافته‌اند تا اوقات خود را با نیّات آموزشی پرکنند.

اما انسانها، همواره به دلیل پویایی ذهنشان، زمان برای کسب دانسته‌هاکم می‌آورند، لاجرم وقت خود را بیشتر صرف تحقیق ومطالعه می کنند تا هوچی گریی که سیاست بازان شیاد تدارک می بینند.

یقیناً آنهایی که زیاد می فهمند، کم می‌آورند، اما آنهایی که نمی فهمند، زیادی هم دارند.

شاید امروز خوب متوجه شده باشید، که درکشورِ من وشما، **آنهایی که اصلا جبهه جنگ را ندیده اند، بد جوری جلو مردم جبهه گیری کردند.**

<>

سخن ۶۷۶

نگران کنند ترین مباحثی که امروز دنیا را فراگرفته است دراین معناست، که ارتباطات جمعی جهان، در دست دولتهای مستبد است، ویا سرمایه داران برده پرور یهودی، که سعی دارند مردم را به نادانی عادت دهند. سیاست مداران و دین مداران کلاش، تنها اوباشان تاریخند، که شرافتِ آفرینش را طعمهٔ مطامع خود می کنند.

دوست من! در این مملکت چند نفررا می شناسی که می‌دانند قرار است با تباه شدن عمر و جوانی شان عده‌ای به نان و نوا برسند .

هیچ نادانی گول نمی خورد، چون نادانی خود؛ بزرگ ترین گول ممکنی ست که به خورد یک نادان داده اند.

شما مراقب و نگران کسانی باش، که با داشتن سواد وآگاهی، طعمهٔ گول های جوروا جور نشوند.

دردِجامعهٔ کشورمن، بنددوم است، که با سوادان و آگاهان این سرزمین، مدام در تیررس خوردن گلول های رنگا رنگ، عمر یک بار مصرف خود را تباه کرده اند. و همواره با این حماقت تربیت شده، روزگار نکبت خود را طی می

کنند . ملتی که عادت به خوردن گول داشته باشند، هرگز طعم لذیزچلوکباب
را فهم نخواهد کرد .
<>
سخن ۶۷۷
فرزندم! جهان سومی جایی است که ثروتِ ملّیش را عده‌ای کمی از خودی
های حاکم غارت می‌کنند، و فرهنگش را شمارکثیری از بیگانگان.
درچنین مملکتی، مهمل ترین دروس ، درس عرفان بازان است، که هیچ پایه
و اساس علمی و انسانی ندارد. عرفان بازان مهمل گو، تنهاکاری که می‌کنند،
این است که می‌خواهد به شما بقبولانندکه می‌توانی احمق تراز این باشی که
هستی. در چنین مملکتی، هیچ کس برای انسان مطلبی نمی نویسد، هرچه
می‌نویسند و می‌گویند، برای خدایی ست، که گناهانِ مرتکب نشدهٔ آنان را
مورد عفوخود قراردهد.
درچنین کشوری اصلا انسان، معنایی ندارد. همهٔ تلاش‌ها دراین است که یک
جوری به تو بقبولانند که اصلا از خدا غافل نشوکه رستگار نخواهی شد.
فرزندم! بیش از نود در صد ادبیات جهان، بخصوص ممالک شرق تا امروز، متعلق به خدا بوده ست و برای خدایان جور واجورنوشته شده‌است.آن ده درصد مانده نیز، ازترس خدا، تقدیم متولیان خدا بر روی زمین شده است .
فرزند! ادبیات مُبَلغانه، می‌تواند شعور را در طول زمان به خود زنی وا دارکند.
درجامعه‌ای که زنان را سربارهٔ کوره‌های ذوب دینی خود می‌کنند، آلیاژ
ناقصی تولید خواهد شد، که ماحصل آن، نسلی بیمار و واخورده است که
بشدت از خویش بیگانه گشته است.

بروید و دانشی بیاموزیدکه شعورِ تحقیقی تان راتربیت می‌کند، نه هیاهوی تبلیغی شما را، که دانش تحقیقی، تنها ابزاری ست، که مصونیت حماقت بار دین مداران را بطورجدی به خطر می‌اندازد.
این معنا برای من همیشه دردناک بوده، آن کسانی که می‌خواهند مرا به بهشت ببرند، خود از بهترین مدرسانِ دروس فهم جهنم بوده‌اند.
که شوقِ رفتن به بهشتِ موعودِ ادیان، تمایلِ انسان را برای تربیت شعورکاهش خواهد داد.
نادانی، بهترین ابزاری ست، که ترا، با قِدیّسین مانوس می‌کند.
کسی که خود را برای رفتن به بهشت آماده می‌کند، با کمال میل، هولناک ترین جهنم ممکن را برای من و تو در زمین آماده خواهد کرد.
<>
سخن ۶۷۸
فرزندم ! وقتی عادت کردی که به خودت اهمیت ندهی، خیلی زود، همِّت خود را برای تغییرِشعورِ زندگی ازدست خواهی داد.
یک وقت طول عمرمایهٔ افتخار است، و یک وقت هم، عمر، افتخارآمیز می‌شود.
قبل از این‌که طول عمرتان به شما افتخارکند، سعی‌کنیدکه عمر افتخار آمیزی داشته باشید.
<>
سخن ۶۷۹
آدمهایی که ازروابط طولانی عاطفی، بدون خطرخارج می‌شوندند، بسیار موجودات تلخی هستند، چون این آدمها به خوبی می دانند که می شود بدون له شدن نیز همه چیز را له کرد. مراقب کسانی باشید که کسانِ درون خود را آزار می دهند. ،

<>

سخن ۶۸۰

فرزندم ! آدم بیشعور، بخوبی بهای هرچیزی را می‌داند، اما برای پرداخت بهای حقیقی آن چیز، هزاردلیل احمقانه ارائه می‌دهد تاآن چیزرا، بی بهاءکند. با ابلهان زیستن درست مثل سوارشدن به قطار شهربازی است، از بودن باآن فقط اوقاتت پُرخواهد شد، اما به یقینا به مقصدِ مورد نظر نخواهی رسید.

یقین کن که شرازآنجایی آغاز می شود، که شما، خَیّرات را نادیده می گیری.

<>

سخن .۶۸۱

درکشورمن، کسی که بدون مناصب دولتی بتواند مال کلانی را بالا بکشد، حتما دزد است.

مراقب باش عزیز پدر، در این مملکت، بدون منصب دولتی، مبادا مبادرت به دزدی ، تجاوز به نوامیس مردم کنی. اول پُست کلُفتی را تصاحب کن، وبعداً اقدام به دزدی ، تجاوز و غارت و چپاول سرمایهٔ ملی مملکت کن، به انضمام نوامیس ملت که در آن صورت، اعمالت قویا قابل توجیه خواهد بود.

به شما توصیه می کنم، برای این که بتوانی در این امر، متبحرشوی، اولین کار ممکن دراین معناست،که خود را سفت واستوار، فردی ازجماعت دوازده امامی تشیع جا بزنی، چرا که این مکتب، تا خرخره، کتب و معانی مهمل جور وا جور برای به هدر دادن کرامت انسانی تو درخود ذخیره کرده است. اصلا نگران مابقی امورتصدی مباش، که به خودیِ خود دراین مکتب، باهم

پالگانتان، بقیهٔ حقه بازیها وتجاوزات جنسی ومصادرات اموال وتصرفات دینوی را تعلیم خواهی دید. ظاهرهیچ گندآبی به قدر مکتب تشیع فریبنده نیست. در هیچ کجای دنیا، شما شیک‌ترین اخلاق فروشان شارلاتان را جز در میان آیت‌الله و حجت الله های تشیع نخواهی یافت.

<>

سخن ۶۸۲

فرزندم! سیاسیون نیز، آلت دست متولیان ادیان هستند. می‌خواهند تا تو ندانی. بدان که میان پروازکردن وپرتاب شدن، تفاوتی غیرقابل انکار وجود دارد. پروازکه‌کنی، آنجا می‌رومی که خودت می‌خواهی، اما اگر پرتابت کردند، آنجا فرودآیی که آنان می‌خواهند.

پس پرواز را بیاموز فرزندم !

قبل از اینکه متولیان دین ترا پرتاب کنند.

پرنده‌ای که پرواز را فراموش کرده است، به قفس خویش تقدیرخواهدگفت.

فرزندم! مبادا تقویم حیاتت را به دست تقدیر بسپاری. تقدیر را با شعور انسانیت، به تقویم حیاتت مبدل کن.

<>

سخن ۶۸۳

بدون وجودِ خدایان هم می‌شود خوب بود، اما اگرخواستی بصرف دستورات خدا خوب باشی، حتما باید نقدینگی خود را در ارتباط با خدایان تقویت کنی. چرا که خدایان، بدون اخذ خون و پول، ترا به جرگهٔ طرفداران خود راه نخواهند داد.

بدان فرزند! که الله، تنها تَوَهّم خلقت است،که برای تخم‌گذاری، شعورِ نارس آدمهای را نشانه رفته است.

هیچ حیوان و نباتی، به الله و خدایان وقعی نمی نهد مگرعشیرهٔ نوع بشر.

بی تردید همهٔ خدایانِ ابراهیمی، زُهدانی مسموم تراز شعورِناقصِ دین مداران برای پرورش نوزادِ شرورخویش پیدا نخواهندکرد. مراقب خودتان باشیدکه شرارتشان را درشعور انسانی شما به تخم ننشانند.

<>

سخن ۶۸۴

فرزندم !

پیامبری‌که با شمشیر، صلح را نوید می دهد، کرامت انسانی ترا به سُخره گرفته است.

فرزندم! آخرین درجهٔ فساد شعور، مربوط به آن دسته از قوانینی‌ست که عده‌ای شارلاتان از زبان خدا وضع‌کرده‌اند، تا ترا وادار نمایند، درمقابل کسی فراتر از تَصوّرت ، که اورا نمی فهمی سکوت اختیارکنی.

وقتی ترا به سکوت کردن تعلیم دادند، دیگرشدنی ست تا هربلای ممکنی را بر سرت بیاورند.

<>

سخن ۶۸۵

هیچ حقیقتی را نمی توان خلط کرد، مگراین‌که دورغی درآن نهفته باشد.

دین بهترین وسیله برای اذهان تاریک است، هیچ شمعی درمقابل خورشید ، نور افشانی نمی‌کند.

جامعه ای که نتواند خود را از چنگال هیولایی به نام قِداست خلاص کند ، هیچگاه نخواهد توانست روشن فکرانی حقیقی برای درمانِ فرهنگِ درماندهٔ خود پرورش دهد .

هیچ پدیده و اندیشه ای، با سماجت تمام به قاعده ی دین در جهان ، احترام بی قید و شرط عشیرهٔ نوع بشر را گدایی نکرده است، برهمین مَبنا ست ، که تحت هیچ شرایطی حاضر نیست، سَرقفلی دکان کَریه خود را به غیرِ توله هایش واگذار نماید.

هیچ فاحشه ای کتاب نجابت تدریس نمی کند، بازنده ، جماعتی ست که در انتخابِ کلاس گول خورده اند.

ملتی که گوش او را به هنگام تولد با کلمهٔ الله واکبر پر می کنند، هرگز روی سعادت نخواهد دید .

تبلیغات دینی درطول قرون واعصار، بزرگترین طاعون شعورآدمیان شده است، که توانسته، خوب را بد، و بد را خوب جلوه دهد.

همهٔ ادیان ابراهیمی با دو ابزار درطول تاریخ، خود را در اذهان عموم عوام جای داده‌اند، یکی به ضرب زور و اسلحه، و دیگری، فریب به پاداشتی واهی که در آسمانها و آخرت قرارداده‌اند.

دیوث ها ، تنها قشرِعشیرهٔ نوع بشرند که ناموسِ مشترک دارند.

کسی که بوی شعوررا استشمام کرده است به رایحهٔ هیچ عطری لبیک نخواهد گفت .

کسب شعور، محتاج صعود است نه سقوط؛ کسی قلهٔ شعور را فتح می کند که رنج کلانِ صعود را به جان خریده باشد. نادانی، مکمل فطرت آدم هاست، برای انسان شدن رنج ها باید برد.

حماقت، سهل الوصول ترین کالای ممکن است برای عدهٔ کثیری از عشیرهٔ نوع بشر است .

<>

سخن ۶۸۶

ذهنی که بدون فهمِ چرایی ها به ندای باورها پاسخ می‌دهد، تحت هیچ شرایطی در آغوش استدلال و منطق، آرام نخواهدگرفت.

فرزندم ! همیشه به این امر بیندیش و بفهم، تا چه کسی وکسانی با تنظیم مهملات کلان خود به شعور انسانی توحمله می کنند.

این مهم را درخاطر محفوظ دار،که چگونه امکان دارد که نطق محمد، پیامبر اسلام را در قدیرخم، که به قاعدهٔ بیست صفحهٔ آ ۴ می شود، با ذکر ریزترین جزئیاتِ ممکن به نسلهای آینده انتقال داد شده، ولی قرآنِ الله را،که دانا، توانا، قادر، متعال، حکیم، رحمان و رحیم است، بعداز بیست سال از مرگ محمد، به توسط خلیفه‌های اولیهٔ مسلمانان از ابوکر تا علی ،و بعد هم به توسط عباسیان بصورت پراکنده و ناقص که بیشتر آیات آن بی سرو ته و بی معناست جمع آوری نمودند؟ و در دوران حاکمیت ۵۵۰ سالهٔ عباسیان نیز بطور کلی با تحریف همان قرآن جمع شدهٔ کتاب دیگری بنام قرآن امروزی ارائه داده و ساختند.

درصورتی که درآن دوران، به قول متولیان خوددین،که حج الوداع نامیده‌اند، برای نمونه یک عرب باسواد درکل عربستان یافت نمی شده تاآن مطالب اظهار شده به توسط محمد را با آن دقت وآن ادبیات فصیح بنویسد. اصلا قلم و کاغذی نبوده وکل باسوادان مکه و مدینه، همان کسان بودند که بعدها چند

تن آنان تک به تک خودشان به خلافت رسیدند. جمیع باسوادان مسلمان آن دوران حدود ۹ یا ۱۱ نفر بیشتر نبودند، که سلمان فارسی خائن، یکی ازآنان بوده است، ومابقی آن افراد نیزمانند عمر و عثمان و ابوبکر، زید و علی وچند نفردیگر، سوادشان از حد خواندن و نوشتن تجاوز نمی‌کرد. واصلا اعراب خواندن و نوشتن را امری قبیح و ناپسند می‌دانستند.

چطورمی‌شودکه قرآن مسلمانان به آن سرنوشت ناهنجارمبتلا شود، ولی کلام محمد برای خلیفهٔ اول بودنِ علی برمسلمان این قدر دقیق و منظم نقل شده باشد. جالب تراین‌که: هیچ یک ازآن جماعت با سواد، حتی خودِسلمان، یک سطر، در خصوص وصیت پیامبر برای امامت علی ازخود برجای نگذاشته است. این شارلاتانهای حقه بازتشیع ، ازکلینی تا خمینی با ساختن و پرداختن مهملات جورواجور، بخصوص در دوران صفویه، باتکیه برعقاید مذهب زیدیه مسلکان لبنانی و سوریه‌ای دودمان شعورجامعه جهان و ایران رابه لجن کشیدند.

<>

سخن ۶۸۷

فرزندم! در دنیای ما، فقر، بیشتر از سرطان آدمها را به کام مرگ کشیده است، اما چون، گریبان متولیان دین را نمی گیرد، اَصلا نگران کننده نیست.

شما فرزند دلبندم مراقب خودتان باشید ،

هرزمان که کسی ترا صدا کرد، تو به سیرت او نگاه کن ، نه به صورت او،که زیبایی هیچ میوه ای دلیلی برخوش طعمی آن میوه نیست، کسانی را در آغوش بگیرکه وقتی توانگشتت را به اونشان می دهی، او دستهای ترا با

صمیمیت می فشارد. دین تعالیمی دارد، که فشردن دست های ترا بعدگرفتن همهٔ نقد تو، به اکراه خواهد فشرد.

<>

سخن ۶۸۸

تاریخ گواه این امراست، تمامی حاکمانی که به زنان گیرمی‌دهند، در طول زمان محکوم به فنا هستند.

<>

سخن ۶۸۹

وقتی حماقت در جانِ کسی پایدار شد، دیگر به هیچ مراقبتی محتاج نیست. اورا به حال خود رهاکنید، که خود او خود را همچون ویروسی هولناک به هلاکت بکشد.

<>

سخن ۶۹۰

دینی که می تواند عرق خوردن را تحریم، و برده وکنیز داری را حلال کند، نه تنها پیامبروکتابش، که خدایش نیز، به پشیزی نمی ارزد. خدایی که برده داری، وکشتار غیرخودی ها را تحت عنوان جهاد، جزو اصول دین خویش می‌داند، کتابش مهملی بیش نیست.

<>

سخن ۶۹۱

دوست عزیزم به این آیه توجه کنید!

با کافران که مجاور شما هستند کارزارکنید وآنان باید در شما خشونت بیابند، سورهٔ توبه آیه ۱۲۳، مسلمانان با توجه به چنین تربیت دینی چگونه می توانند دوجمعیت جدا از هم باشند. مسلمان بد و خوب وجود ندارد.

هر مسلمانِ بی آزاری، برای مطرح نمودن اسلام، یک امکانِ کاملا تجهیز شده ای ست که ناگهانی برای بردن ثوابی اُخروی، به سلاخی تو قیام خواهد کرد.

چه هولناک است که هیچ گوسفندی نمی داند که هیچ چوپانی خود برای چریدن، همراه او نمی آید.

<>

سخن ۶۹۲

کمتر کسی برای کرامت انسان مطلبی نوشته است. آنان هم که می‌نویسند، سعی دارند بگویند اگر می‌خواهی رستگار شوی ازخدا غافل نشو. بیش از نود در صد ادبیات دنیا متعلق به خداست، آن در صد مانده هم از ترس آن نود درصد تقدیم متولیان خدا شده است .

<>

سخن ۶۹۳

مهمل ترین دروس تاریخ ادبیان را دروس عرفانی شکل می دهند که هیچ پایه و اساس علمی وانسانی ندارند، دروس عرفان، تنها کاری که می کند دراین معناست که می‌خواهد به شما بقبولاندکه می‌توانی احمق ترازاین باشی که هستی .

در این سرزمین، مُحَقِق بودن، دردی دارد که سرطان استخوان را پوزخند می زند . هیچکس با قدم زدن در محوطه ی دانشگاهی، متفکر نشده است .

برای متفکر شدن، محتاجِ کلاس و استادی هستی که درکنار شعورت کمین کرده باشد . خدایی که دَرِخانه اش با پول باز و بسته می شود، ارزش عبادت ندارد ، خدایی را عبادت کن ، که متولیانش در زمین، برای عرضهٔ او، دکانی باز نکرده اند.

<>

سخن ۶۹۴

بالاترین درجهٔ جهل درآدمی، زمانی به شکل می نشیندکه مصرانه در حفظ باورهای تحقق نیافتهٔ خود اصرار می‌ورزد، و نمی‌داند، خدایی که با مصلحت، به ادارهٔجهان مشغول است ارزش عبادت ندارد.

<>

سخن ۶۹۵

برای رسیدن به اخلاقی انسانی هیچ راه آسوده‌ای وجود ندارد، مگر اینکه همهٔ خودت را به انسان شدن عادت دهی .

<>

سسخن ۶۹۶

دوست داشتنِ شعوری، که نه شعاری،کالا نیست، که درارتباط با آن، به چانه زنی‌های سود وزیانِ فردی مشغول شد، وقتی دوست می‌داری، بایدکه پوست بیندازی، تا دَم به دَم دردوست داشتنت نوتَراز قبل شوی.

<>

سخن ۶۹۷

متولیانِ دین، با معدوم نمودنِ شورزندگی درآدمیان،آنان را ازنشاطِ حیات، تهی می‌کنند، تا بتوانند ازموجوداتِ زیشعور، سلاحهای مخربی برای مقاصد خویش پرورش دهند.

متاسفانه درک این مهم برای باورمندانِ به دین بسیار نارساست. آنان از کودکی آموخته‌اند تا مطیع مطلق ایمانِ خود باشند، لاجرم نمی توانند ازاین مُقلّدیِ بدون قید و شرط خود رهایی یابند. مرگِ رایگان برای کسانی که خود را بی بهاء کرده‌اند جز این نمی تواند باشد.

<>

سخن ۶۹۸

فرزندم !

به سخنانِ کسانی گوش بسپار، که به حرمتی کلان، حیاتِ یک بار مصرفِ ترا پاس می دارند. کسی که مدام ترا به حیلۀ مکتبی، مفتخر به مُردن درراه دین و وطن مشق می‌دهد، شیادی ست مَزوّر،که با پیچیدنِ تو درکفنی ازالفاظ دَهن پُرکن، جز به اندوختن هرچه بیشتر ثروت برای خویتنش درزمین نمی‌اندیشد.

شهادت در راه خدا، فریبنده ترین قفسی ست، که دارندگانِ شعورناقص را، در دامِ خویش گرفتار می‌کند.

شارلاتانهای تاریخ، آنانی هستند، که در پُشت بلندگوهای پُر تنینِ تبلیغاتی، جمعیتِ ناظر بَرخود را ستایش می‌کنند، تا با به سجده انداختن مخاطبین خود، شعور نارس آنان را برای مقاصدِ شرورانهٔ خویش مستعدکنند .

<>

سخن ۶۹۹

تمامی داشته‌های دین، اسطوره‌هایی ناقص بیش نیستند.

فرزند! قرنهاست که این اسطوره های مَیّت شدهٔ ملل دنیا، با دست شارلاتانهای دکاندار دین، به هیولایانی خوفناک مَبدّل شده‌اند تاکرامت انسانی ترا تِکّه پاره کنند. **خدایانِ لال، ، به مراتب از خدایان کَر و کور ارزشمند ترند.**

خطر ناطق وشنوا بودن خدایان ابراهیمی به مراتب از خدایان کر و کور لال ملل دیگر بیشتر است؛ مراقب چنین خدایانی باید بود که هم می شنوند و هم سخن می گویند.

در عجبم از شعارهای کلفتی که خدایانِ ابراهیمی درطول قرون و اعصار از بیان و بصیرت وبینایی و شنوایی و دانایی خویش سَرمی‌دهند.

<>

سخن ۷۰۰

تمامی آرزوی یک هنرمندومحقق دراین است، تا مخاطبان خود را با اندرزهای انسانی به مَنشِ اخلاق انسانی هدایت‌کند. اماتمامی تلاش یک

دینمدار دراین امرخوفناک خلاص می‌شود تا ترا، به بردگی عقایدی بکشاند که قرنهاست تاریخ مصرف آن به اتمام رسیده است.

<>

سخن ۷۰۱

روزگارِ هولناکِ عشیرهٔ نوع بشر، به قدری نکبت باراست؛ که حشره‌ای همچون پشه، قادراست با ازکار انداختن شعورِ عصبی او، به میزان نیازخود ازخون وی درکمال آرامش برباید، واو را با خارشی دردناک به حال خود رها سازد. چنین موجود دردمند و ذلیلی که از فهم نیش پشه در جانش بی خبراست ، با دریدن حَلق خویش، مدعی کشف خدایی شده است که درآسمانها سیرمی‌کند. ومدام نیز برای حفظ موجودیت چنان موهومی در جان خود، حاضر است سرهای بی شماری از همنوعان خود را برای حفظ آن باور درخود، ازتن جداکند.

خدا را فراموش کن، تا خودِ انسانیت را به خاطر بیاوری .

<>

سخن ۷۰۲

فرزندم !

تاریخ به ما می‌آموزد که تمامی ادیان، ایدوئولوژیها، حاکمیت ها و مکتب‌های عشیرهٔ نوع بشر، ناکارآمدترین قوانینی بودند که بشرتا امروز برای رهایی ازآنها تاوان سنگینی پرداخت کرده است. مرام انسانی خویش را هرگز به دست هیچ مکتبی حواله نکن. مکاتب، ترا برای خود می‌خواهند، نه خود را برای تو .

<>

سخن ۷۰۳

یکی ازپوسیده ترین خصلت‌های حاکمان تاریخ، خوش بینی آنان به ماندگار ابدی درحاکمیت است. هیچ حاکمی نمی تواند به فهم این مهم نایل آیدکه حیاتِ قدرت وی، با تباهی ذره ذره‌ای که دردل قدرتِ خوداو درحال بار وری است به فنا خواهد رفت.

فرزند! دین مداران شرور، بزرگترین جانیان تاریخند، که با توسل به احکامی که مدعیند از طرف خدایی نازل شده است، قوی ترین فاجعهٔ نسل کشی بشری را در طول تاریخ طراحی و اجرا کرده‌اند.

به راستی چرا بشر درطول تاریخ بدون هرگونه مقاومتی به مبانی خرافی ادیان اجازه داده است که همهٔ قلمرو انسانی او را تصرف کند.

و چرا ادیان مصرند تا با تصاحب و گروکشیدن داشته‌های بشری ، همهٔ اکتسابات تاریخی او را از آن خودکنند.

<>

سخن ۷۰۴

دوست عزیزم ! بی هیچ تردیدی همگی ادیان به بیماری دو قطبی مبتلایند. فریاد ادیان ابراهیمی برای این معنا،که ازخدایانِ آنان هیچ خطایی سر نزده است، یکی از مهمل ترین گفته‌ها درمتون این ادیان است. فقط در قرآن ده ها بار، الله درآیات مختلف خود، به پیروانش امریه‌ای مصدورکرده است‌که من هرکه را بخواهم هدایت، و هرکه نخواهم هدایت نخواهم کرد. و بدین وسیله هر بَد وخوب را در ید قدرت خود ثبیت‌کرده است. این موجود بیمار و سلاخ، نوکرانش را ترفیع می‌دهد، وغیرخویش را به شدت تنبیه می‌کند.

تردیدی ندارم که خدایان ابراهیمی را، ازقوی ترین خطا کاران هستی باید قلمداد کرد.

مگر می شود خدایی بگوید هرکه من بخواهم هدایت می کنم و هرکه نخواهم هدایت نمی کنم، چنین خدایی چطور انتظار دارد که امورات هستی و خلقت، بر اساس عدل و حقیقت پیش برود. و اصلا چنین خدایی چه حقی برای خود قائل است وقتی فردی را هدایت نمی‌کند از او انتظار نیک کرداری دارد تا اورا روانهٔ جهنم نکند. وقتی خود خدا، چنین می‌گوید، پس یقیناً خاطی هدایت نشده است که خطا می‌کند، چرا برای هدایت نشده ای که او خود هدایت نکرده جهنمی تدارک دیده است.

آن مهملات بی حد و حسابی که متولیان دین در تورات و انجیل و قرآن، درطول قرون و اعصار به کرسی نشانده‌اند، همگی خُزعبلاتی ست که عشیرهٔ نوعِ بشررا در این خاکدان بی مقصد و مقصود تا امروز سر در گم کرده است.

منتقدان جدی دین، باکنارگذاشتن خدا وملحقات او، لذت بخش‌ترین تجربهٔ حیات را درتفکر انسانی خود فهم کرده‌اند،که می‌توانند بدون واهمه از سوختن درآتش جهنم، نفرت تاریخی خود را از خدایان ابراز نمایند.

خردمندان واقعی، تلاش دارند، تا شعله های جهنم را با شعورِ انسانی خود به خاموشی کِشند تا همهٔ ابناء بشری را روانهٔ بهشتی حقیقی کنند.

ولی متاسفانه، هنوزآدمهای قرن بیست یکم، که درگرداب بهت انگیز لحظه لحظهٔ اختراعات واکتشافات اعجاب‌انگیزگرفتار آمده‌اند، باضعف شعوری که درآنان نهادینه شده است به این زودی‌ها به رسوایی شعور خود در ارتباط با پرستش خدایان اقرارنمی کنند.

<>

سخن ۷۰۵

دوست عزیزم ! مبانی دینی و دینمداران، باکشفِ راز ناکامیهای آدمیان، حیات اورا با مبانی دینی آلوده کرده‌اند، متولیان دین؛ برای تصاحب امور عاطفی آدمها، با خلقِ قدیسان وکتب مقدس، شعور تفحص آدمیان را در خلقت به قهقرا برده‌اند. این حیله گران مزور، درطول زمان توانسته‌اند با فریب آخرتی موهوم، به عمیق ترین نقاط ذهن بشری دست یابند.

فرد، با سرسپردگی به این معنا،که دین درشرایط سخت همواره با اوست، خودرا ناخودآگاه، چشم وگوش بسته دراختیارِتعالیم دینی قرارمی دهد، تا وعده‌های دینی، او را برای روزهای مبادا تصرف کند. متاسفانه فلاسفه و خدا ناباوران با همهٔ تلاشی که در انتقال یافته‌های علمی خود دارند، هنوز نتوانسته‌اند براین ضعف هولناک آدمیان غالب آیند. بشر تنها موجودی است که با ابتلا به بیماری (پاریدولیا) توانسته است، ناشناخته ها را؛ به اموری شناخت شده در مغز خود مبدل کند.

<>

سخن ۷۰۶

اگر، با باورهایمان تسویه حساب نکنیم، اوحساب خود را با ما تصفیه خواهد کرد. شعورِآدمیان دینمدار، به دلیل سَقلِ فهمِ حقایق، تحت هیچ شرایطی قادر به مراقب از رویدهای واقعی نیست. اعتقادِ مصرانه به مبانی ماوراء درشعور دینمداران، همواره آنان را از فهم چرایی‌های حیاتشان در بن بستِ جهل به حبس می کشد.

<>

دوست عزیزم، ملل غرب نیز در اندک زمانی مجبور خواهند شد تا در شیوۀ تفکرسیاسی‌وفرهنگی خود تجدید نظرکنند، چراکه درغرب، یکی ازکلیدی ترین شیوه‌های منحط فکری به قاعده‌ای به‌گِل نشسته است، که افراد را باآزاد گذاشتن بی قیدوشرط برای رفتارهای غیراخلاقی درتجارت واقتصاد، به هرغلط ممکنی مجازنموده است، بدون آن که قانونی قادر به محدودکردن بی بند و باری اخلاقی آنان وضع کرده باشد. این آزادی قانونمند شده، دراندک زمانی نه چندان دور، جامعۀ غرب را به انحطاط خواهد کشید.

اما از سوی دیگر نیز دین مداران شیاد، با تمام توان سعی دارند به طرفداران مقلدخود القاءکنندکه اگر ایمان دینی راکنار بگذارند، هیچ راهی برای تکامل بخشیدن به اخلاق انسانی وجود نخواهد داشت (اخلاقی که خود آنان تعریف می کنند، نه اخلاقی که تجربۀ تاریخ به ما داده است). متولیان ادیان با تمام توان سعی دارند با گِل آلود کردن شعورِجامعه، شقوق گوناگون حیات بشری را به نفع خویش مصادره نمایند. و با به ترس انداختن آدمیان، آنان را در ورطۀ **یائسگی خرد** گرفتار نمایند. متاسفانه اخلاق مدارانِ راستین با داشتن قوی ترین استدلالات ضددینی، هنوزنتوانسته‌اند،عقاید ارزشمند خود را، همچون دین مداران مدون سازند، تامگر درمقابل تبلیغات مسموم آنان، مصونیت عقلانی خود را از دست ندهند. کتب دینی، قرن هاست در سایۀ نظام سرمایه داری، ذهن آدمیان را به طوری مهندسی‌کرده که مغزرا قادرساخته است تا ناشناخته‌ها را به شناخته هایی قابل باوری تبدیل کند.

همانقدرکه در طول تاریخ نظام سرمایه داری به سلامت اخلاق عشیرهٔ نوع بشرصدمات جبران ناپذیری اعمال نموده است، شریک همخوابهٔ او نیزکه مشمول دینمداران شالارلاتان می باشد، در یاری رساندن به همبسترش، هیچ کم نگذاشته است.

<>

سخن ۷۰۸

یقیناً دین برای سرپوش نهادن به نادانی ما اختراع شده است، والا شگفتی هستی بقدری باورنکردنی است که در پندار حقیر آدمها جایی برای فهم خدا نمی ماند. عموما ذهن آدمها، برای کسب آرامش، محتاج دارویی ست تا آنان را به آسودگی سوق دهد.

بی نظمی های هندسه و فیزیک، به هر شکل ممکن، نظام ذهن بشر را دچار تشویش می‌کند. برهمین اساس، همواره آدمها سعی دارند با قائل شدن به نظمی خود باورانه، همهٔ هستی را در قالب تربیتی تعریف شده قانون مند نمایند، تا بتوانند آنرا به خالقی که خود خوانده‌اند، نسبت دهند.

نظم، نوعی تصورات واهی‌ست‌که آدمها با پرورش آن درمغز، به دنبال تعریف مجهولات ذهنی خود هستند.

دین مداران وماوراء گرایان بیشعور، با اختراع دروغ های مزورانه سعی دارند، حقایق مظلوم رااخته کنند. تاما نتوانیم با واقعیت های تلخی که جهان را بزک کرده است فهم کنیم، متولیانِ دین با ترویج مغالطات جور وا جور درجوامع بشری، به نوعی خود را قربانی ما جلوه می‌دهند، تا ما را از رسیدن به تربیت شعوری انسانی بازدارند. دین، خطرناکترین تله ای ست که عشیرهٔ نوع بشر، خود به دستِ خود، برای خود، عَلَم کرده است.

<>

سخن ۷۰۹

دوست گرانقدرم! توان یک نویسنده موفق دراین است که باکمترین واژه‌ها طولانی ترین معانی را ارائه نماید.گاهی ناشران پوسیدهٔ ایران، با همدستی نویسندگان دست دوم وسوم، با قطورکردن صفحات کتب، سعی دارند، با مشغول کردن ذهن خوانندگان، به آنان بقبولانند که دراین کتابِ حجیم، که دست آنان است، مطالبی وجود داردکه کمترکسی توانسته است به این میزان از اطلاعات دست یابد، متاسفانه، بایدگفت،کمتر کتاب خوانی وجود دارد، تا به این فهم مهم رسیده باشدکه کتب حاضر، مفاهیم کمی برای ارائه درخود نهان دارد.

<>

سخن ۷۱۰

دیکتاتور، برای پرورش یک احمق، به هزینهٔ بسیارکمتری محتاج است، تا برای پرورش یک بیشعوردرجامعه، دیکتاتور باید هزینه های کلانی صرف کند تا بتواند، یک شعورمدارررا برای نیّاتِ بیشعورخود تربیت کند. **بخاطر همین امراست‌که حُکام مستبد؛ سعی دارند با تاراندنِ متفکران و روشن فکران، از حیطهٔ قدرت خود، امورررا به نفع خویش مصادره نمایند.** وقتی که خمینی‌گفت، مااین مغزهارا می‌خواهیم چه‌کنیم،کاملامی‌دانست چه می‌گوید. این نسل احمق دوران من بود، که به محتوا ومفهومِ کلامِ خمینی فهمی نداشت و با صدایی بلند سخنان مهمل اورا به الله اکبری بلند بدرقه می‌کرد.

<>

سخن ۷۱۱

لگد مال کردن قلم متفکران برای حاکمان زورگو بسیارحیاتی ست. چرا که، قلمی که افشا می‌کند؛ بساط فحشا را برخواهد چید.

<>

سخن ۷۱۲

هیچ احمقی طعم فضیلت واقعی را مزمزه نخواهدکرد. و هیچ شعورتربیت یافته‌ای به هم نشینی با احمق رضایت نخواهد داد.

دین مداران، بیشعورانی هستندکه به شکارِ شعورمداران عشق می ورزند.

<>

سخن ۷۱۳

حداقل خر بودن یک حُسن دارد وآن این است که با جفت شدن با اسب، می‌تواند موجودی به نام قاطررا خلق کند، اما قاطر بودن حماقت محض است، چون جزبارکشی به درد هیچ کاری نمی خورد.

<>

سخن ۷۱۴

دوست گرانقدرم !

بزرگ ترین دشمن ادیان، علم است، برای همین جمیع ادیان، سعی دارند تا با پرورش و افزایش احمق‌ها، آسودگی خویش را درجوامع تضمین کنند.

بی‌تردید، ایمان،هولناک ترین خطای مغزآدمیان است، که شعورِتحلیلی وادراک واقعی مغز را، فلج می‌کند.

<>

سخن ۷۴۵

اگر تیغهٔ تیزِ قداره‌های خونین متولیان ادیان ابراهیمی در طولِ سه هزار سال گذشته در این کرهٔ خاکی نبود، یقین دارم که عشیرهٔ نوعِ بشر در دوهراز سال قبل قادر به کشف و فهم ویروس ها و میکروب هاووو، و وبا و ذیفتری ، فلج اطفال ،طاعون، وعمل کرد قلب و مغز و اعضاء تن آدمی شده بودند .

این تباهکاران، با شعورِانسانی بشرکاری کرده‌اند تا بشر نتواند مسمویت ناشی ازسموم تزیقی آنان را در سیرتکامل خویش برطرف کند. اعمال اینان بقدری دردآور و هولناک است که باگذشت پیش ازسه هزارسال برنسل یهود، که پایه گذار دین ابراهیمی است، هنوزآدمهای آلوده به دین ازمسمویت ازاین سَمّ مهلک خلاص نشده‌اند.

<>

سخن ۷۱۶

دوست بزرگوارم! بی هیچ تردید، مطالعات بیش از نیم قرنی من درمتون مختلف علمی، هیچ یک مرا به سمت و سوی بی خدایی سوق نداد، مگرکتب خود ادیان ابراهیمی،که با دقت و تعمق تمام سالها جزو جیرهٔ مطالعاتم قرارداشتند. این کتب توانستند مرا آرام آرام از خدایی که آنان مدعی وجود او در هستیِ هست هستند به دورافکند. دستورات کشتار قبایل و موارد مفتض اخلاقی و جنسی محمد با زنانش در قرآن و احادیث، یا رفتارهای چندش آور ابراهیم با همسرش درتورات بعنوان یک فرد کُس کشِ به تمام، که زن خود را برای لذت جویی به رختخواب فرعون هدایت می‌کند تا به مال و دارایی برسد، و رفتارِ دیگر مدعیان اخلاق همچون یعقوب

وصالح و یوسف وسلیمان وغیره، بهترین گزینه‌های نفرت من ازدستورات اخلاقی بی پایه و اساس ادیانی شد که خدایشان جز تمایل به امور جنسی و تناول کباب و شراب وکشتار و غارت انسانها، به هیچ اموری درجهان شعوری به غیر نداشتند.

<>

سخن ۷۱۷

هرگاه تحقیقاتِ به نتیجه رسیدهٔ علمی، با موازین دینی ناسازگار می گردد ، از طرف دین مداران با تبلیغات گسترده‌ای مورد رَدّ و طَرد واقع می‌شود، ولی همین که دانشمندی یافته های علمی خود را به نوعی به کتب دین مداران حواله می‌دهد، متولیان‌کلیدی دین با جنجال های تبلیغاتی، انگشت اشاره خود را متوجه پدیده‌ای نو ظهورکرده و فریاد می زنند ،که ببینید حقیقت هستی جزدر حیطهٔ کتب دینی ما یافت نمی شود.

شگفتی من در این است، که علم برای یافته های خود به هیچوجه محتاج کتب مقدس ادیان نیست، اما چراکتب مقدس شدهٔ ادیان برای ماندگاری خود؛ مدام با مصادرهٔ یافته‌های علمی عالمان، سعی دارد بقای خود را در میان توده ها تضمین کند.

ادیان به دلیل سهل انگاری درحفظ حقوق انسانها درطول تاریخ، باید مورد قوی ترین شماتت ها و محاکمات انسانی قرارگیرد.

<>

سحن ۷۱۸.

دین مداران برای تشویق‌هایی که درجامعه نصیب خود می‌کنند، تحت هیچ شرایطی حاضر به نشان دادن راه راست به شما نخواهند شد، چرا که راه راست، متعلق به کسانی است که اصلاً به تشویق محتاج نیستند.

دومعنا نشانهٔ بلوغِ فکری در انسانهاست؛ منصف بودن با دیگران و صادق بودن با خویشتن، حقیقتی که در کتب ادیان پیدا نخواهی کرد.

<>

سخن ۷۱۹

همهٔ کتب به اصطلاح مقدس ادیان را یک نفرنوشته است. ما فقط، ویراستاران این کتب را می شناسیم که به آنها پیامبر می‌گویند، اگرکسی به جستجوی هویت واقعی آن نویسنده برود، حتماً به سختی تنبیه خواهد شد.

<>

سخن ۷۲۰

واژهٔ خدا دراذهان عموم ، برای سرپوش نهادن به رازهای ناشناخته‌ای است که بشررا ازدرک هستی عاجزکرده‌است. اگر ناشناخته‌ها را به دست علم بسپاریم بی تردید در اندک زمانی، خدا جویی عشیرهٔ نوع بشر، به تعطیلی این دکان فریب کارانه اقدام خواهدکرد.

<>

سخن ۷۲۱

اگرقرار باشدآن خدایی که شما ازآن صحبت می‌کنیدکه عادل و حکیم و دانا وتواناست، مرا به خاطر دَلالی نکردنِ عرضهٔ کتابش مورد مُأخذهٔ خود قراردهد، همان بهترکه درحضور او ساکت بنشینم تا او، با دستورات احمقانهٔ خود، مرا قضاوت کند.

<>

سخن ۷۲۲

تا زمانی که عِلم برای برمَلا کردن مجهولات پا در میانی نکند، انسان نمی تواند از چنگ استدلالات مصادره به مطلوب ذهن خود خلاص شود. و این معنا را که ماده را باید خالقی باشد، همواره او را به ناشناخته‌ای متصل خواهد کرد، گویی خدا ماده را معنا داده است تا ماده نیز بتواند خدا را به معنا بنشاند. این تسلسل باطل را پایانی نیست، مگراین‌که علم به دریدن این اَنبانِ متعفن ابزاری ارائه دهد ..

<>

سخن ۷۲۳

تحمل رازهای بزرگ درشعورِانسانها نیزدردناک است، هیچکس نمی‌تواند رازی مهیب را برای مدتی طولانی درخود نهان کند، مگر این که، خود اونیز، به رازی ناگفته مبدل شود.

<>

سخن ۷۲۴

دوست‌گرانقدرم ! بیزاری من‌ازمحمدوکتابِ تحریف شده‌اش، بخاطر انحراف او در استفاده از قدرت خلاقه‌اش به نفع غیرمَردُمان بوده نه مردمان دردمند. محمد، توده‌های بی شماری را در طول تاریخ قربانی توهمی نمودکه خود نیزدر دروغ بودن آن تردیدی نداشت. محمد بجای استفاده ازنیروی تاثیر گذار خود در جامعه، درجهت چاره جویی برای درد توده‌های فقیر مکه یا یِترا ویا مدینه،که مدام به بیماری‌هایی همچون، دیفتری وآبله و تیفوس وطاعون و وبا و بیشتربه حصبه گرفتارمی شدند، خود طاعون و وبایی شدکه

توانست برتودهٔ حجیم کُشتگان تاریخ فزونی بخشید، وهمهٔ نیروی خود را صرف فحاشی به ابولهب و همسراو، ویهودیان و کسانی چون اینان نمود، که به الله او کرنش نمی کردند. و با قسم خوردن به انجیر و زیتون وخرما و اشتر والاغ، هیچ زمان نخواست، به این حقیقت تلخ پاسخی انسانی دهد،که دردهای ناگفتهٔ کودکانِ یتیم کردهٔ بی اطلاع ازدین وعقایدِ او راکه درجنگ های خانمان سوزش درطول تاریخ برجای نهاده است، چه کسانی جوابگو خواهند بود.؟

میزان کودکان یتیم و زنان بیوه ای که محمد و قرآن او تا کنون در جنگها از خود برجای نهاده است؛ هیچ جنایتکاری درتاریخ برجای نگذاشته.که بیشترین آن طفلان معصوم را متولیان شریف اسلام به بردگی وکنیزی کشاندند.

جنگ های امروز خاورمیانه را توجه کنید،آیا قتل ایزدی های درمانده را هنوز درخاطردارید؟ که تا امروز،گویا سی هزار نفراز زنان وکودکان و مردان آنان مفقود الاثر هستند، سی هزار نفر دوست من، معادل ساکنین یک شهر بزرگ. سیّاسان عالم خوب می‌دانندکه با دست آویزکردن چه ابزارهایی می توانند دومان بشریت را برای مطامع خویش به نابودی کشند.

قرآن، به مانند دیگرکتب ادیان،کتابی است که یک قرن بعد از پیدایش خود، قویا بخاطر مجهولات وتناقضات واغلاط ادبی که به توسط خرد ورزان زمان، مورد سئوال قرارگرفت مجبور به ابداع علم تفسیرشد، تاکاستی‌های فاحش علمی وادبی قرآن را موجه جلوه دهند. حدود دویست سال بعد ازپیدایش قرآن، شیادانی به نام فقیه دراسلام پا به عرصهٔ دکانداری دینی نهادند، تا با

اختراع واژه‌ها وتعابیرجورواجور، به رفع اغلاط وتعابیرغیرعلمی مندرج در قرآن سر پوش بگذارند، و تا امروز نیزاین شیادی ادامه دارد.

بیش از نه صد هزار تفسیرازکتابی به عمل آورده‌اندکه مدعی هستند برای طبقهٔ عوام نازل شده است.

بیچاره طبقهٔ عوام، که برای درک یک کتاب کوچک بی مقداربه نام قرآن، مجبور است نُه صد هزارکتب تفاسیرجورواجور را مطالعه نماید. تا مگر الله را وکلام الله را فهم کند.

مذهبِ تشیع‌که قائل به دوازده امامی ازنوع معصوم تراشی است، حتی یک نفرازآن معصومین، برای نمونه یک خط درباب تفسیرکتاب قرآن ازخود به یادگار نگذاشته‌اند، آنچه هست روایتهای بی سروتهی هستندکه به هیچ وجه سندیّت تاریخی ندارند. من بیشترآن مهملات راکه خوانده‌ام، اَراجیفی هستند، که مُلایان یاوه گو از قرن دوم هجری برجای نهاده‌اند.کلینی یهودی الاصل و قمی و شیخ صدوق ها وکَرکی هاو مجلسی ها و طوسی های یاوه سرا، منبع عظیم این مهملات بی پایه اساس هستند.

کتبی همچون نهج البلاغه و نهج الفصاحه نیزکه به نام علی امام اول شیعیان و و امام سوم درتاریخ این جماعت ثبت شده است، هیچ ربطی به علی پسر ابی طالب و حسین فرزندش ندارد. کتاب نهج البلاغه یا همان کتابِ راه فصاحت وشیوایی، سیصدواندی سال بعدازمرگ علی، به توسط شخصی شیاد و و جیره خوارحاکمیت عباسان به نام ابوالحسن محمد ابن الحسین بن موسی ، معروف به سید رضی، درحَلق تاریخ فروکرده‌است، تا امور جماعت تشیع را، به نوعی موجه جلوه دهد. و بتواند با ایجاد درگیرهای عقیدتی در جامعهٔ آن روزگاران افکار امویه را مردود وابطال کند.

این شارلاتان جَعّلان درسن چهل و هفت سالگی در سال چهارصد وشش قمری در بغداد می میرد. و درکنار قبر موسی کاظم در بغداد دفن شده.
نوع ادبیات این کتاب، درمقایسه با ادبیات زمان علی، بسیار متفاوت است و اصلا قابل مقایسه با ادبیات دوران علی نیست. و اصلا علی درمقامی نبوده تا بتواند چنین ادبیاتی به قلم بکشد.
کتابِ نهج البلاغه، با شیوه و بیان ادبیی قرن چهارمی هجری نوشته شده، واساساً با متون دوران صدراسلام کاملا متفاوت‌است.
علی تحت هیچ شرایطی نمی توانسته پایه گذارادبیاتی این چنین بوده که چهارصد سال جلوازخود بوده باشد و جالب تر این‌که؛ مردمان زمانش نیز قادربه فهم آن ادبیات باشند. آنان که عربی می‌دانند، بخوبی می‌توانند به تفاوت سبک ادبی دوران علی، و زمان تحریر نهج البلاغه واقف شوند.
کسی که دستی درادبیات وتاریخ دارد، بخوبی می‌داند که چه عرض می کنم. ادبیات شسته ورفتۀ قرن چهارم هجری که به دست اهل ادب ایرانی جماعت پی ریزی شده بود،که ریشه درادبیات پهلوی دوران ساسانیان داشت، آبروی از دست رفته خدا و قرآن محمد را به شیوۀ استادانه باز سازی نمود.
دوست من، ادعای غیرمتعارف، یقیناً محتاج مدارک غیرقابل انکاری ست تا ذهن محقق راسیراب کند،متاسفانه درهیچ یک ازکتب ادیان ابراهیمی تعاریف مستدلی برای اعمال و کتاب هایشان وجودخارجی ندارد تا بشود به استناد آن امور، ادعای مهمل آنان را به نوعی موجه جلوه داد.
وقتی ازکودکی به شماآموزش دادندکه باید به مفاهیم دینی، شعوری تقدس مابانه نشان دهید، یقیناً شما برای همیشۀ عمرتان، از اندیشۀ تحلیل

وکسب چرایی ها در خصوص آن تقدس تهی خواهید شد. و بی اراده و اختیار هر مهمل دینی را مقدس خواهید پنداشت، که یقینا ، تقدس یافته نیز، قابل تحقیق نخواهد بود .

علم با ما آن می کند، که عقل می خواهد، اما ظرافت ترسناک جهل ، قدرت تصمیم ما را برای آشتی با عقل چنان سست می گرداند، تا ما از هجوم و حملۀ ترس ها، مظلومانه درخود کز می کنیم. علم با ما آن می کند که عقل طالب آن است ، اما جهل با مسدود کردن راه نجات ما، عصمت شعور مارا در خود بخواب می دهد.

<>

سخن ۷۲۵

همه می توانند احمق باشند، اما کسانی حق دارند عاقل شوند، که توانسته‌اند حماقت را دور بزنند.

<>

سخن ۷۲۶

بشر درطول تاریخ، چه با خدا و چه بی خدا، همواره درگیر بیماریها و بدبختیها ورنجها و ناکامیهای پایان ناپذیری بوده وهست. پس چه نیازی به وجود خدایی داردکه شادیهای مختصرِخودساختۀ خود را نیز، با برانگیختن ترسهایی هولناک ازآخرتی موهوم دچار اخلال نماید .

<>

سخن ۷۲۷

تا زمانی که احکام دین درجوامع بشری رنگ اجبار بخودگرفته است، هیچ قانون انسانی قادرنیست کتاب مَدَوّنی برای یافته‌های فکری خود تدوین کند تا بتواند خود را ازچنگال توهمات دین خلاص نماید .

<>

سخن ۷۲۸

هیچ کودکی با دین به دنیا نمی‌آید.

دین، خطرناک ترین ویروسی است که پدران و مادران از بدو تولد به کودکانِ درماندهٔ خود تزریق می‌کنند.

سخن ۷۲۹

شعور دین به گونه‌ای ست که موجودی فضول درآسمانها نشسته ومدام شما را رصد و کنترل می‌کند .

فضولی‌های مستمراو باعث می شود تا شما همواره دو چشم را در درون ذهن خود مشاهده کنید که شما راتحت نظر دارد، تا شما مطابق با سلیقه و خواستهٔ اوعمل نمائید.

این آرامش نیست، نوعی بردگی خود خواسته است.

ترساندن نوع بشر با توهمات به دور ازعقل، تا امروز، سعادتی برای حفظ نظام جامعه بشری دربرنداشته است.

کِزکردن به گوشه‌ای ازترس چماق ، دلیل بر مُأدّب بودنِ فرد نیست.

<>

سخن ۷۳۰

امروز، داشتن ایمان به خدایی نادیده حتی درمیان متفکران و باسوادان جوامع خود، گواه متقنی است براین ادعا،که فَرگشت نارسِ حیات عشیرهٔ نوعِ بشر، هنوز درحال گذار از مراحل نخستین خویش است.

<>

سخن ۷۳۱

دوست عزیز فرهیخته‌ام، بیندیشید به آن میزان اسپرمی، که به قاعدۀ بیست میلیون بوده، و در زهدانِ بانویی جای گرفته است، چگونه‌است که فقط یکی ازآنها درشمایل من وشما به شکل نشسته‌است.

آیاهیچگاه تَصَوّرفرموده‌اید که تکلیف آن ۱۹میلیون و نه صدو نود و نه هزار و نه صد و نود و نه اسپرم دیگر به کجا انجامیده؟

یقین کنید، که فرصت زیستن را خدا به من وشما نداده است، قدرت جَهش، و قُوّت محرکۀ ما درمقایسه با شرکایِ حریصِ بقا جویمان، من وشما را در بین آن همه اسپرم، به فهم این حیات دعوت نموده است. ومن و شما را درمنظومۀ عظیمِ زهدانِ خالقی به نامِ زن، که درانتظارخلقت من وشما بوده، به بقا کشانده است.

عرض می کنم که خدایتان را حفظ کنید، اما مراقب باشید تا به خدایتان سواری ندهید.

شاکری خدایی که ضعفا را طعمۀ اقویا می کند جایز نیست .

خودخواهی ما مخلوقاتِ آدم نام، گاهی به زربفت ترین شکل ممکن در شعورِ خلقتمان متجلی می‌شود، می‌پنداریم، چون من و شما به زیستن لبیک گفته‌ایم، پس آنان که قربانی بقای من و شما شده‌اند، ازحقوق منجمدی برخوردار بودند.

گوزنِ بی دفاعی که در چنگالِ ببری تکه تکه می‌شود، مظلومیت ناشی از ضعف خویش را، هرگز نباید تقدیر بنامد.

شاکر بودنمان، ازخدایی که نمی‌دانیم کیست و چیست و کجاست و چگونه است، جزتوجیه اعمال سبعانهٔ ما، که رنگ دین به خودگرفته است، هیچ نیست.

هیچ زمان منصفانه نیندیشیده‌ایم که بقای من و شما، به قیمت مرگ حیاتِ کثیری از دیگرمخلوقات عالم منجر شده است.

خداوند نه مهربان است و نه حکیم است، نه دانا ونه توانا، که هیچ توانمندِ حکیم وتوانایی، باقربانی کردن دیگرمخلوقاتِ کارگاهِ خلقتِ خویش، کُرنش دیگرمخلوقات مانده درخاک را برای خود طلب نمی کند .

آنچه درجانِ امروزِمن و شما وهمهٔ ما به عنوان باورهای تثبیت شده ازآن ناکجا آباد شکل گرفتهاست، همه مهملاتی ست، که ریشه درتربیت تنبیهی گذشتهٔ ما داردکه به توسط والدین به جان ما تحمیل شده است، اگر در گذشته آن چنان نبودیم، امروز این چنین نمی‌شدیم .

خدایی که مدام با شماتت های آزاردهندهٔ خود، قرارملاقات ابدی خود را درگوشهای ما جار می زند، به یقین سلاخی است که با همدستی پیامبرانش، شعورما را برای ذبح آماده می کند.

اعمال تربیتی گذشتگان ما را ساخته‌اند، تا همهٔ مَنیّت درون منِ انسان را، به ما بودن تبدیل نماید. تا منِیّت من، حقیقت منِ خود را فهم نکند. اگرآن باورها در من نباشند، مایی نیزدرمن، نخواهد ماند. من، منم، و درمن، مایی وجود ندارد. اما اگر آن صور عاریه که در جانتان ریشه دوانده‌اند را، بدون ترس ودلهره به کناری بگذارید، به یقین از نو، و با تازه‌هایی دیگر، پُرمی‌شوید که مَنیّت حقیقی شما را برملا خواهدکرد، یقین کنیدکه خدای حقیقی درونتان را خواهید یافت، بی آنکه هیولایی به نام آخرت، جان انسانی شما را متزلزل نماید.

خودتان را کناری بگذارید، تا خدا شما را پیدا کند، نه شما خدا را.

آن خدایی که شما در پی او هستید، به مراتب وحشتناک ترازآن است که در تصورشماست. وقتی‌که به داشتن خدایی‌که خلق کردید یقین نمودید، بی جواب ماندن هرسئوال شما ازهستی و هست، شما را کلافه خواهدکرد. چراکه آن خدایی که شما به دنبال آن رفته‌اید هرگز قادر به پاسخ دادن به مجهولات ذهن شما نخواهد بود و نیست، اما اگرخدایی، شما را پیداکند، خواهید دانست که هیچ کس جزخودتان، به سخنان بی جوابتان پاسخگو نخواهد بود.

انسانی که مفتخر به درک افهام ومعانی می گردد، هرگزنمی‌تواند بدون رنج، به حیات سرشارازخوف خویش ادامه دهد. اما یقین دارم انسانی که لذت اندیشیدن راکسب می کند، به رنجی گوارا نیز پاداش می گیرد.

خدائی که تمایی دانائی و حکیمی خلقتش را، شیطانِ دست آموز خود او به سُخره گرفته است، نه می‌تواند قادر باشد، و نه توانا، و نه حکیم، آن قادر توانایی که حکمتش نتواند شدائد و دردهای هولناکِ هستی را مداوا کند، شعبده بازی ست،که خود را به حیلهٔ تَقَدّس، درحَلق منِ انسان فرو کرده است.

هرچندحماقت نوع بشر پایان ناپذیر است، اما داشتن علمی شفاف و درست، از خدایی که نمی دانیمش، از او موجودی هار برای فهم امور می سازد.

به شلاق بستن خدا، سرلوحهٔ فهم حقایق است،کسانی که خدا را به گا داده‌اند شمایل واقعی هستی را آنطورکه هست فهم خواهندکرد، نه آنطورکه می نماید .

ملتی‌که بهشتِ شعور را فهم نمی‌کند،گزینه‌ای جز جهنمِ جَهل نخواهد داشت.

طبیعت، مرا نیآفریده‌است تا بندگی خدایی را گردن نهم،که سعی دارد کژیهای دردناکِ خلقتش را، با انداختن به گردنِ شیطانی که دست آموز خود اوست، من تقبل کنم.

اگرخدا قادری تواناست، چرا به جای محوشیطان ازهستی، به سعی مزورانه‌ای کژیهای اورا برمنِ انسان به توسط کتب و پیامبرانش به نمایش نهاده است،

درصورتی تا امروزحتی یک سطرازحکمت خدا را درهستی، کسی از زبان شیطان نشنیده است. و شیطان بطور مستقیم با انسان طرف حساب است. و این خداست که مدام از زبان شیطان با فرستادناین همه پیامبرجور واجورسخن می گوید.

آنقدرکه خدا، برای بی سیرت کردنِ شیطان، در پی او نهاده است، می بینیم که شیطان تا امروز حتی یک حرف کوتاه در باب نفی خدا ابراز ننموده است.

درعجبم‌که چراماآدمها، به آبرویمان بیشتر از شخصیتمان بها می‌دهیم، در صورتی که شخصیت با ما، ودرجان ماست، اماآبروی ما درذهن وقضاوت دیگران است. تطور و رشد اخلاقی بشردرآن است که با توجه نشان دادن عقلانی به سخنانِ بیهودهٔ متولیان دین، درتصورات خود از خدا تجدید نظر کنند.

<>

سخن ۷۳۲

هر چندیقین دارم که دکانِ دین داران بسی سود آورتر از بی دینان است، اما برای من بقدری متعفن است که هیچ زمان به خود اجازه نخواهم داد تا دکّه ای حقیر درحجرهٔ این نابکاران به خود اختصاص دهم.

کسی که برای عبادت خدا به سجده می افتد، به یقین خود را فراموش کرده است.

<>

سخن ۷۳۳

کتاب ادیان ابراهیمی و قرآن،کتاب نامقدسی است، که تقدسش را از شعور معیوب آدمها به سرقت برده است. کتابی که می تواند دختران وزنان را برای تجارت و لذت جویی و مقاصد جنسی خودکنار بگذارد، یقینا دروغی بیش نیست.

یقین دارم جهاد و برده داری و تجاوز و غارت اموال غیر، شعوری نیست که خدایی حکیم برآن رغبتی نشان داده باشد. باید دید که ذات این الله را چه کسی بزک کرده است که او توانسته مخلوقات خود را با تقسیم به خودی ها و ناخودیها، شیون خلایق را در هستی رونق ببخشد.

<>

سخن ۷۳۴

این یک حقیقت محض است، که متولیان ادیان ودین مدارانِ خداجو، وحشت بیشتری ازمرگ دارند، چرا که دلهره و دلواپسی رسیدن به جهنم و بهشت، هیچ زمان آنان را رها نمی کند .

کسی که نه به جهنم، و نه به بهشت، روی می آورد، درخِلائی قراردارد که احساس سَبکی خواهدکرد، چنین شعورآسوده‌ای، نه درد هولناک جهنم، و نه پاداش فریب بهشت، اوراگرفتار خود نخواهدکرد.

<>

سخن ۷۳۵

حیطهٔ اخلاق درکتب دینی، مختص خود دین مداران است. تمامی آنانی که درچهارچوب شعارسفیه ادیان نمی گنجند ازنظرتعالیم آنان فاقد اخلاق هستند.

دین قادراست باسامان دادن به کشتاردسته جمعی انسانهای غیرخودی، به طرز هولناکی درقالب کتب خود، اخلاق خود ساخته را ترویج و ثبیت نماید. کتابهای جادوگران ادیان ابراهیمی، وبلاخص قرآن، درطول ۱۴۰۰ سال گذشته، توانسته است در دخمه‌های مخوف خود، با شکنجه‌های وحشتناکِ انسانها، بقای خود را دراذهان عموم تثبت و استوار نماید.
این دردناک است که ازدوران رنسانس به بعد نیز، ملل شرق نتوانستنه‌اند خود را ازچنگال دین و دینمدارن خلاص کنند. در خاورمیانه و بین النهرین هنوز ملایان و کشیشان، با آسودگی وجدان به قتل متفکران وعالمان و محققین مشغول هستند. و جهانِ مدعی تمدن و ترقی نیز، همچنان، از خباثت‌های این جانیان وقیح تاریخ، حمایت می‌کنند. این درد نشان ازآن داردکه جامعهٔ نوع بشری هنوز به تمدن حقیقی انسانی دست نیافته است.
<>
سخن ۷۳۶
جالب است که هیچ کس نمی خواهد بمیرد، حتی آنان که یقین دارند به بهشت خواهند رفت. مرگ بزرگ ترین دست آورد زندگی‌ست که تحت هیچ شرایطی نمی شود با اوکنارآمد. مرگ، بزرگترین پدیدهٔ هستی ست، که هم کور و هم کر و هم لال است،کاری جز بردن وخوردن ندارد. اگرتو زیرکی؛ کاری کن تا رَدّ پایی ازتو برجای بماند، تا مگر پرندهٔ زندگی ترا جایی پیداکند. کاری کن تا برای یک نفر دیگر زندگی کنی، تا شاید دراو تکثیر شوی. هیچ راهی برای گرفتن انتقام ازمرگ نیست، جزاین که وجودتان را با هستی شریک کنید تا شما را در دیگران تکثیرکند.

<>

سخن ۷۳۷

بی‌تردید، ایمان، سهمگین‌ترین خطای مغز آدمی‌ست، که شعورِ تحلیلی و ادراک حقیقت را، در مغز به بن بست کشیده است.

<>

سخن ۷۳۸

فرزندم ! مردان، موجودات ابلهی هستند، هنگامی که به بیماری هاری عاطفه مبتلا می شوند، هیچ دارویی به درمان آنان قادر نیست، مگرعصارهٔ تنازی؛ که درجانِ زنان به وفوریافت می‌شود. وقتی می‌خواهی مردی رادرمقابل حماقت واکسینه نمایی، کافی ست تا لبخندِ زنی را به او هدیه کنی .

<>

سخن ۷۳۹

فرزندم ! وقتی تصمیم به برپایی خیمه‌ای داری، نشیمنگاهی مناسب برای زنی که درکنار داری فراهم کن، تا در بیرون ازخیمه برآن بنشیند. هیچ گاه زنی را بی هوا به درون خیمه‌ات دعوت مکن، چراکه، اولین تَصوّری که در ذهن او زنده خواهی کرد هم بستری تو با اوست، بگذارتا خود او به دورنِ خیمه قدم نهد، تا ترا به همخوابگی فراخواند. هیچ زمان از زنان چیزی طلب مکن که ناروا ست، چیزی به آنان هدیه کن که برای آنان دوا ست .

<>

سخن ۷۴۰

تملک طلبی مردان درعرصهٔ دوست داشتن، همیشه زنان را به انحراف کشیده است. دوست داشتن زنان، امرخوش آیندی ست، چراکه هیچگاه تمایل

دوست داشتنشان برمبانی میل جنسی مطلق نیست. جنسیت زنانگی زنان با تو زمانی بیدار می شود، که میل جنسیت تو در ارتباط با آنان خاموش می شود. این بهترین زمانی ست که زنان با لمس تو، هویت انسانی ترا غرق شادکامی خواهند کرد

<>

سخن ۷۴۱

وقتی نمی توانی زنی را دوست داشته باشی، هرگزتظاهر به دوست داشتنش مکن، چون هیچ زمان نخواهی توانست محبت او را متوجه خویش کنی.
زنان مسائلی را می فهمند که توآن مسائل را می‌دانی، و اموری را می دانندکه توازآن بسیاردرغفلتی.
آنان که زنان را ناقص العقل می‌دانند. ابلهانی هستند که بیشعوری کلان خود را با توهین به منزلت زنان سر پوش می‌گذارند.

<>

سخن ۷۴۲

مردی که حقیقتا زنان را دوست دارد، خود را به زنان هدیه می‌کند. ومردی که آلت تناسلی اش دوست تر دارد، هیچ زمان نمی تواند حرمت زنان را نگاه دارد.

<>

سخن ۷۴۳

مردم برای احمق شدن وقت بیشتری می‌گذارند تا برای عاقل شدن، چرا که کسب حماقت به هیچ هزینۀ مالی و معنوی محتاج نیست.

<>

سخن ۷۴۴

عقاید وکتاب محمد، هولناک ترین ابزار خلقت در نسل کشی انسانهاست. اهانت به هیتلرواستالین ها ؛ شعورمهملی است. سخنانی که محمد به اسم خدا درکتاب مغلطهٔ خودگنجانده است؛ حتی خدا را نیزدر بیان مقاصدش در خلقت سردرگم کرده‌است.

هیچ کس باورندارد‌که محمدپیامبرمسلمانان‌یک دیکتاتور بالفطره و مادزاد است، چون از زبان کسی سخن می‌گوید که تو باورکرده‌ای چنین موجودی درهستی خالق همهٔ صداقت هاست. درکتب صحیح مسلم ، سنن نسائی و سنن ابوداود، که ازمعتبرترین کتب اسلام است، نوشته شده، که محمد درجنگ تَبوک، چنین عنوان کرده است. به جنگ تبوک بیائید و دختران و زنان زرد روی(منطورش دختران سفید پیکر وسفیدروی لبنانی ست) را تصاحب‌کنید. پیامبری که تا این حد، رذل وغیر انسانی می اندیشد، جز ترویج خطر برای رشد و تعالی شعورانسانی، هیچ درتعالیم خود نخواهد داشت. شرورترین موجودات خلق را پیروان احکام محمد تشکل داده‌اند، که در لباس آدمی متجلی گشته‌اند.

<>

سخن ۷۴۵

گاهی عنصر **لَنگی** به مانند آدم ، به **لِنگی** محتاج است، تا او را به مقصد مقصود هدایت کند. تا زمانی که مردم باوردارند خدایی هست که به آنان مشق چگونه زیستن می دهد، هرگزکسی خط فرهیخته گان را نخواهد خواند. **تا امروز، زمینی را که خدا خیش زده، به هیچ وجه تخمی درآن به ثمر**

ننشسته است .زمینی که با خون آبیاری می شود، هیچ جانی در آن به بار نخواهد نشست .

گاو سان بودن تمام روزو شب　　بسته افساری، به بینی و به لب
کی توان فهمیدآخور را ز مَرغ　　آنکه دور افتاده از طعم رطب

<>

سخن ۷۴۶

فرزندعزیزم، عشیرۀ نوع بشردرطول یکصد هزارسال گذشته؛ همچون رمه گان درهم آمیخته بودند ودر دسته های قبیله‌ای زندگی می‌کردند تا با تجمع به دورهم، خودرا درمقابل خطرات طبیعی وطبیعت که مدام آنان را تهدید می‌کرد چاره‌ای بیندیشند. در چنین اجتماعات اولیه‌ای ماده گان برای زاد ولد به نرینه‌ای مختص نیازمند نبودند. آمیزش آنان با نرهای قبیله، درکمال آزادی بود، ونرها نیز، با رضایت هرمادینه‌ای، با آنان هم بستر می شدند.

درقبیله، زنان به تمامی نرها تسلط داشتند. ومادگانِ گلّه، هرمردی را که طالب آن بود، دراختیار می‌گرفتند، وتحت هیچ شرایطی مردی خاص در رَمه نمی توانست مدعی اموری باشد.

کودکان به ماده‌ها تعلق می یافتند. برای همین کولونیها اولیه آدمها را، جامعۀ مادرسالاری لقب داده‌اند.

رَمۀآدم ها درآن دوران، بی شباهت به رَمه های امروزی حیوانات نبوده. که جز برای غریزۀ بقاء وحفاظت گله هیچ نمی‌کردند. به دنبال این پدیده شگفت درطبیعت، روابط حاکم درقبیله دوام داشت.

ازپانزده هزارسال قبل به این سو، مداركِ به دست آمده ازکنکاشهای باستان شناسی، گویای این امراست که آدمهای آن دوران باایجاد شرایطی خاص درقبیله، توانستند دستورالعملهای ویژه‌ای درمیان خود وضع نمایند، گویا تجربۀ خونبار درگیریهای نرها (مردان) برای تصاحب ماده ها، یا (زنها) درقبیله، اولین قوانین وضع شدۀ نوع بشردرمیان جوامع بدوی بوده است، تا بدین وسیله بتوانند درکنترلِ کشتارهای درون قبیله‌ای، که برای تصاحب ماده ها صورت می‌گرفت به نوعی مسلط شوند. چرا که گاهی دراین نزاع ها، نیرومند ترین مردان قبیله به هلاکت می رسیده است که این امر، برای نیروی مدافع قبیله، چندان خوش آیند نبوده است. دراین میان، کسانی برای حفظ واجرای قانون، به میدان فرهنگی قبیله پا نهادند، که باید از پیران مورد اعتمادواحترام بوده باشند. رشد همین تودۀ مجری قوانین قبیله‌ای درطول زمان، به نوعی این جماعت حافظ قوانین قبیله‌ای را تقدس بخشید وخود آنان ورفتارهای اجرایی آنان را رنگ تقدس داد. کم کم این گروه متشکلِ برتردرمیان قبیله، جایگاه آسمانی برای خود تدارک دیدند.

اجرای قوانین درون قبیله‌ای را می‌توان در ادیان خاورمیانه وبین النهرین و بخصوص درادیان ابراهیمی به خوبی مورد برسی علمی قرار داد.

بایدکتاب دینی درون قبیله‌ای،که درطول صدها سال، به توسط شَمن ها وکاهنان وملایان؛ تدوین وابداع شده بود را، یکی ازمهمترین عوامل ظهور پیامبران درجوامع جهانی قلمدادکرد.

درسیرتاریخ، قبایل زورمند وحاکم، توانستند با تقدس یافته گان درون قبیله‌ای خود، داشته‌هایشان را به عنوان یک اصل مسلم، درحَلق دیگر قبایل حول وحوش خود فروکنند.

براساس همان قوانین درون قبیله‌ای بود، که رسوم جفت شدن مادینه ها با نرها، شکل گرفت. و بزرگان قوم، دخترانی را که جفت نرخود را انتخاب می‌کردند، درمیان تمامی قبیله با رسومی ویژه می‌گردانند، تا همگان مطلع شوند که این دو، به هم تعلق دارند و هیچ کس حق مزاحمت در زندگی مشترک آنان را ندارد. و یا نری درصدد آن برنیاید تا مادۀ متعلقه به کس دیگررا مورد تعرض قراردهد و تصاحب کند، و یا ماده‌ای، اقدام به تصاحبِ نَر دیگری برآید. لهذا درکولونیهای اولیه بشری، یکی ازرسوم وقوانین وضع شده به توسط جمع بزرگان قبیله، همانا ترد دایم فرد خاطی ازجمع قبیله، و با سنگ پرانی یا سنگ سار نمودن فرد خاطی همراه بود،که تمامی افراد قبیله با سنگ در پی فرد خاطی می دویدند واورا سنگ می زدند، که یا گشته شود، و یا درصورت فراراز دست ضاربان، دربیابانها وجنگل‌ها، طعمۀ حیوانات درنده شود. فرد خطاکار در صورت زنده ماندن نیز، هیچ گاه نمی توانست به قبیلۀ اولیۀ خود بازگردد. همین جماعت متولی نظم و انظباط و اجرای قوانین

قبیله‌ای درطول زمان با ابداع شیوه هایی به احکامی نو، توانستند طوری وانمود کنند که سخنانشان به وسیلهٔ نیرویی مرموزازآسمانها هدایت می‌شود، ومابقی افراد عادی قبیله از چنین موهبت آسمانی برخوردار نیستند. کم کم با توسعهٔ جمعیت قبیله، رسوم قانون کاهنانه به دگرگونیهای خاصی متمایل ومحتاج گردید. این دکان داران مجری قوانین اخلاق و دین بدوی درطول زمان، با فریب اذهان ساده اندیشانِ تحت سیطرهٔ خود، توانستند سروری خود را درجمیع امورزندگی روزمرهٔ قبیله‌ها، تحکیم ببخشند. شَمن ها،ملایان وکاهنان شیاد با تقدس بخشیدن به اعمال رذیلانهٔ خود، و پی ریزی دینی بدوی که بعدها منجر به پیدایش ادیان متفاوتی گردید. پایه های جهل اولیه در جوامع بشری را دامن زدند.

شغل تقدس گرفته وجایگاه اجتماعی این جماعت به گونه‌ای در توده‌های تحت سلطهٔ آنها تحکیم یافت، که آنان توانستند، ازفعالیت و تلاش برای معاش درجامعه خود معاف شوند، و تک تک افراد قبیله بطور جدی موظف به تامین مایحتاج روزمرهٔ این شیادان وخانوادهٔ آنان شدند. نمونه بارز آن تاریخ کاهنان مصری ست که برای ما به یادگار مانده است.

اولین پایه های تشکیل مجامع شَمن ها وکاهنان و ملایان را، جدال های جنسی بدوی تشکیل داده، تا عده‌ای کثیرازاقشارجامعه، درآمد ناشی زحمات خود را، برای آسودگی توده‌ای مُفت خورد، که خود را متولی خدایان برروی زمین قلمداد می نمودند هزینه کنند.

این جماعت شیاد درطول زمان با رمزآمیزجلوه دادن اعمال خود درمیان جماعت قبیله، کم کم توانستند قبایل خود را مجاب نمایند، تاهزینه‌های زندگی روزمره آنان را عهده دار شوند. تا آنان با اتصال یافتن به خدایان، روح جمعی جامعه را از گناهان آخرت پاک کنند.

توده‌های فاقد شعورِجوامع بدوی باورکردند، درصورت تامین نیازهای جمعی این‌گروه شیادِ مرتبط با الهه گان و ایزدان،آسایش ابدی آنان تامین خواهد شد. لهذا پذیرفتند تا با بردگی این جماعت شارلاتان، شعورِ انسانی را قربانی نادانی خود نمایند.

ظهور پیامبرانِ جور وا جور درمیان ملل، و قوانین دادرسی جنسی ملل دنیا ناشی از شعورِ منحطی است که ریشه در تقدس گرایی قبایل بدوی اولیه دارد. امروز نیز، بعد ازگذشت قرنها، هنوزآدمها با جدالهای جنسی هولناک، فجیع ترین کشتارهای ممکن را در مورد هم نوعان خویش مرتکب می شوند.

<>

سخن ۷۴۷

من زنی می‌خواهم که از زن بودن خود با من بگوید، نه ازکم بودن من با خود.

<>

سخن ۷۴۸

دوست من ! معنای جهاد، جز این نیست ، که ما حق داریم به جنگ ،کشتار و غارت و تجاوز ملتی رویم ، که نه جنگی با ما دارند و نه خصومتی ونه‌کینه‌ای

ازمابه دل، ما می رویم آنان را بکشیم تا مگر دینشان را همان کنند که ما به آنان تحمیل خواهیم کرد.

الله محمد، موجود بسیارکینه توزی است که می تواند با رنجش زود رس خود، بلایی برسرت بیآورد که مرغانِ آسمان را از شدت عذابی که برتو اعمال خواهد شده پرواز ازیاد ببرند.

پیامبران ابراهیمی، با درج سخنان نابخردانه و احکام غیرعقلانی درکتب خود سعی دارند به ذهن بشری تحمیل نمایند که موجودی به نام آدم برای مقاصد خاصی که خدا معین کرده خلق شده است.

در احکام اینان؛ طوری وانمود می شود تا تو کشتن و کشته شدن را جزوی از اصول حیات خود متصورشوی. حتی یک روحانی مدعی ادیان ابراهیمی نخواهی یافت که به صراحت برده داری وکشتن انسان ها را محکوم کرده باشد، بخصوص اگر این دین مدار، ازسرکرده‌گان مسلمانان باشد. رَد این اصول به توسط هرمتولی دینی، بخصوص مسلمانان، به منزلهٔ رد قرآن و احکام کتابی است که قویا مدعی هستند که آن کتاب ازآسمان به توسط خدا برمحمد نازل شده است.

<>

سخن ۷۴۹

آدمها هرکجا که حماقت و نادانیشان گل می‌کند، ابزاری بهتر ازخدا برای سرپوش نهادن به جهل مرکب خویش سراغ ندارند، و یک راست می روند به سراغ خدا، تا قال قضیهٔ نادانی خود از دَرک حقیقت هستی کَنده باشند.

<>

سخن ۷۵۰

فرزندم !

درکتاب مقدس گاونامۀ میثرا اشوان آمده است، **اگر می خواهی قصاب ها بیکار نشوند، ازگاو بودنت ذره‌ای تخطی نکن.**

ازنادانی پرسیدند، چرا اشتران را باهمه توانی که دارند به راحتی ذبح می کنند، گفت، ازجهت این که وقتی واردکشتار گاه می شوند هنوز مشغول نشخوار کردن هستند.

<>

سخن ۷۵۱

فرزندم ! **آن خدایی که اشک ترا در می‌آورد، جز به انباشتن مَشک خود به هیچ نمی اندیشد. خدایی را عبادت کن که به تو مَشک می‌دهد نه اشک .**

<>

سخن ۷۵۲

ملت شرق را تب دین تباه کرده است. قرنهاست که دین مداران کَلّه شق، با به بردگی کشیدن شعورآدمیان و با توسل به شرارت های موجه شدۀدینی، توده ها را روانۀ جهنمی کرده‌اند، که خود، نام آن را بهشت نهاده‌اند.

آنانی که به الله ایمان آورده‌اند، تا همۀ جهان را درمقابل خود و الله خود به تعظیم فرو نبرند آرام نخواهند نشست.

الله، بیشتر ازکاشفان کهکشانها و عالمان علم هستی، دُردانه های بی مغز و بی شعورخود را دوست تر دارد.

آدمها، صفحات تاریخ را ازآنجا ورق زده‌اند، که زهدانِ زنی ولگرد را به بارگاه قدیسان، تبدیل نموده‌اند.

ادیان با دروغ های ناجوانمردانهٔ خود، مغز هزاران انسان دردمند را منجمد کرده ، تا عده‌ای را برای سروری نوع بشرتربیت کند.
الله ناشنواترین موجود مخلوقِ ذهنِ آدمهاست، چرا که پیروانش درطول قرون و اعصارسعی دارند روزانه پنج بار، با جارزدن نام او، این موجود خیالی ناشنوا را متوجه خودکنند، تا مگر گناهان ناکردهٔ آنان را با ماله کشی متعفنی پاک گرداند .
دوست عزیزم ! بعدها خواهید فهمیدکه برداران لاریجانی‌ها و پدر یهودی تبارِ فرماسون او، زیر لوای حمایت انگلیسی ها چه برسر این مملکت خواهند آوردند.
دوست عزیزم، اگرامروزهمین جماعت مرا به محکمه‌ای بکشند، فقط می توانند به جرم اختلاسِ مختصری شعور مرا بکشند، ولاغیر.
اما اگر قرارباشد من به جان این جماعت پفیوز بیفتم، یقینا به بازسازی کوره های آدم سوزی آشوویتس هیتلر بیشتر نیاز خواهد بود.
<>
سخن ۷۵۳
یقین دارم که اگر اداره دنیا را به دست فواحش می دادند، بسی شرافتمندانه ترازآن بودکه مشتی سیّاس پفیوز دینی ودینمدار با وعده‌های نجات بشریت، توده های کثیری را روانه گورمی‌کنند.
<>
سخن ۷۵۴
بعدازهفتاد سال عمر، هر چه خواندم و دانستم، نتوانستم بفهمم،که چرا خدایان بی شعورِ ابراهیمی برای هدایتِ مخلوقاتِ ناقصِ خود، مجرایی

جزآلت تناسلی و سه کاف تن آنان ؛ هیچ منفذی برای انتقالِ تعالیم اخلاقی خود نمی شناسد . خدایی که سه کاف تن آدمها را کَس خلقت خود می داند ، شعوری والاتر از این برای خدایی کردن در خود فهم نخواهد کرد .

<>

سخن ۷۵۵ ...

مکتبی‌که تلاش دارد به پیروان خود مشقِ پنهان کاری تعلیم دهد هرگز به تعالی انسانی آنان وفا دار نخواهد بود.

با دین مداران شیاد، تاآنجا پیش باید رفت‌که کِیشَت نکنند. وقتی احساس خطرکنند، تنها جایی از تنت که دیگر به تو تعلق ندارد سَرتوست .

حق گفتن در جامعه ای که لباس قداست به تن کرده است ثمره ای جز جوخه های اعدام ، هیچ در پی نخواهد داشت . قاضی ! خدایی را که تو به من تحویل می دهی، همان خدایی است که هزاران فرهیخته را به اتهام فهمِ در امور به دست متولیان سلاخش در زمین شکم دریده است . من خدایی می خواهم که شکم شعورم را سیر می کند، نه کرامت انسانیم را کیر.

قاضی ! دینی که اعتماد به نفس مرا، کِش می برد، به هیچ وجه قادر نیست تا کرامت بلند انسانی مرا کِش بیاورد. محکمه ای که تو برای قضاوت درآن نشسته ای ، قرنهاست که قلم عدالتش را مصلوب کرده اند. درمحکمه ای که جارمی زنند خدا فرموده است، به یقین، درچنین محکمه ای حقیقت، طعم گوارای عدالت نخواهد چشید. و در هیچ جادۀ حقیقی که خدا بانی احداث آن است ، هیچ خود روی حقیقتی، سرسالم به مقصد نخواهد رساند.

<>

سخن ۷۵۶ ...
تاریخ جنگ ها را حماقتِ مردانِ کوتوله رقم می زند، گاهی اوراق تاریخ را کسانی اضافه می کنند که هیچ کس نیستند.
اختراع مدال ، بزرگترین حیلهٔ حاکمان برای به انحراف کشیدن شعور توده هاست.
<>
سخن ۷۵۷
احمق بودن بطور موقت آدمها را آسوده می‌کند، اما درطول زمان می‌تواند ازآنان ابلهی بسازدکه امکان درمان جهل جان آنان را ناممکن می‌کند.
ملتی که با وعدهٔ فریب مجانی بودن برق وآب وگاز به خیابانها می ریزد، باید منتظرعواقبِ شوم آیندهٔ خود باشد. خمینی بهترین محصول دولت انگلیسی است. که به شیوهٔ خود در فریب نسل چون مَنی بسیار موفق عمل کرد. و پر سود ترین بهرهٔ این انقلاب نصیب روس ها خواهد شد.
<>
سخن ۷۵۸
دوست عزیزم ! کسی که به قیم محتاج باشد نمی تواند مصلح شود. ملت ایران، قیم می خواهند نه آزادی .
قهرمان پروری برای عَلَم کردن انقلابها، بزرگترین توطعهٔ انسان زادیی ست که انگلیسها سرکردهٔ ایجاد این شرارت در قرن حاضرند. حساب انسانها جداست.

تحریک آدمها براساس فقرِشعور، قیامهای خون باری درتاریخ از خود برجای گذاشته است. ملت احمق ایران و روسیه، نمونهٔ بارز این مدعاست. استالین وخمینی هردو برای پیش برد مقاصد خود، متوسل به حماقت ملتی شدندکه اساس حرکتش را فقر شعور شکل داده بود واست. روس ها هنوزهم از دست استالین زاده ها خلاصی ندارد.

انقلابی که براثر فقرشعور به راه می افتد، جامعه را فقیرترازقبل به اسارت خواهد کشید.

فقر مالی قابل درمان است. اما امان ازفقری که ریشه درشعورو فرهنگ ملتی داشته باشد.

پانصد سال است از دوران صفویه که ملایان با سم پاشی به شعورجامعه توانستند درسال پنجاه وهفت به بهره برداری لازم خود برسند. که البته حمایت بی وقفهٔ انگلیس ها و روس ها در این توطعه ها تاثیر مستقیم داشت.

بیشعورترین قشرجامعهٔ ایران را بعد ازمحمدرضا شاه، سازمان اطلاعات وی عهده دار بود، کهبه دست توده ها اداره می شد، که با کورکردن شعور ریشه‌ای مردم درشناخت دین و مذهب و بخصوص تاریخ دوران صفویه، آنان را درطول زمان به دامن دین انداخت. شاه، تصور می‌کرد با تقویت امورمالی و دینی کشورمی‌تواند سروری خود را درجهان حفظ کند. غافل از اینکه درد بیشعوری ناشی از دین جویی مردم در نهایت، کار خود را خواهد کرد. وی از این امر غافل بودکه درختی راآبیاری می‌کند که ازدرون، با سم مهلك دین و دینمداران پوسیده شده است. کاری که حزب توده ای ها با مملکت کردند ، اعراب و مغول نکرد .

<>
سخن ۷۵۹

در سرزمین من عده‌ای شعورمی‌دهند تا حماقت بخرند، قرنهاست که با مشغول کردن مردان و زنان این آب خاک به مهملی به نام چادر(چهار دور) و روسَری و پوشش اسلامی که تحت هیچ شرایطی قواعد علمی و اخلاقی درآن نیست. خود را برای گائیده شدن به توسط خدایشان آماده می کنند.

قرن هاست که کُمپانی های عظیم دروغ و اختلاس های معنوی ومالی بتوسط متولیان دین، در این آب و خاک کولاک می کند.

یقین باید کرد که رابطۀ مستقیمی وجود دارد میان خفت دادن به زنانِ یک مملکت، با منافع متولیان دینی آن مملکت، که برای زنان آن مرز و بوم، قانون آسمانی وضع می‌کنند، تا نجابتشان را بر اساس متون جَعلی آنان حفظ کنند.

بی تردید، دروغ، تنها سَمّی ست که هیچ پاد زهری برای آن وجود ندارد. بخصوص اگر این دروغ کلفت ازآسمان نیزآورده شده باشد .

هیچ قاطری اوراق هویت برای آیندۀ خود مهیا نمی‌کند، چرا که هویتی ندارد. شعورفعلی ملت ایران بیشتر شبیه آن قاطراست که فقط خود را می بیند نه پس و پیش خود را.

<>
سخن ۷۶۰

لذت واقعی انسانیم را زمانی احساس کردم که توانستم مغز و ذهنم را از دست خدا و دین مداران خلاص کنم. امروز بیشترازآنکه من محتاج خدا باشم، خدا محتاج من است، تا دست از رسوا کردنش بردارم. خدایی که

توانسته با قوانین از پیش تعیین شدۀ خود، مخالفان خود را به دست متولیانش نابود کند، شارلاتانی ست که نام خالقِ عادل برخود نهاده است.

<>

سخن ۷۶۱

یکی از اشکالات الله درخلقت این بوده، که برای آفرینش هستی، از مشاور و یا مشاوران کارکُشته کمک نگرفته است. امیدوارم مِنبَعد آن قدرتواضع داشته باشد تا برای ادامۀ کارخلقت خود، کله شَقّی اش را بدور اندازد، و یکی را برای اصلاح نادانیهای هولناکش به کمک بطلبد.

<>

سخن ۷۶۲

اللهی که من می شناسم، یقین دارم که اگر یکی ازمیلیون ها موجودات او در هستی به بیقواره گی آفرینشی مبتلا شود، هیچ دارویی برای درمان او ارائه نمی دهد ، چرا که خود خوب می‌داند با گندی که به هستی و خلقتش زده است، جایی برای عرضۀدارو نگذاشته است. لاجرم با فرستادن پیامبران وکتب دینی و اوراد بی معنا و سست، سعی دارد با انداختن خطای خود به گردن شیطان ، خود را از معرکۀ جرم خلاص کند .

<>

سخن ۷۶۳

دروغهای موجود درکتب ادیان ابراهیمی به قدری سرگرم کنند هستند که طالبانش را حواسی برای گوش سپردن به سخنان عالمان نمی دهد.

<>

سخن ۷۶۴

این که عده‌ای معتقدند، دین متضمن، و سر لوحهٔ پرهیزکاری است، یا اصلا پرهیزکاری را نمی شناسد، و یا دین را بهانه‌ای کرده اند تا پرهیزکاری را مورد تجاوز قرار دهند.

<>

سخن ۷۶۵

سنگ فرش هیچ کنیسه وکلیسا و مسجدی را سراغ ندارم که برای َبنّایی آن از شعورذبح شدهٔ انسانها ملاتی نساخته باشند. این که بگویم وجود الله محمد را باوردارم سخن مُضحکی بیان کرده‌ام، اما وجود متولیان آدمکشش را در بیخ گوشم به درستی تائید می‌کنم.

<>

سخن ۷۶۶

وقتی حکومت دینی، به حقوق انسانی ملتی تجاوز می‌کند ، بهترین شیوهٔ تدافعی ملت، مقدس نشان دادن تجاوز است. ملتی که می تواند پیامبرش را سَر ببرد تا امامانش را موجه جلوه دهد؛ روزگارش بهتر از این نخواهد شد.

<>

سخن ۷۶۷

درکشورمن ساختمانی ست به نام مجلس شورای اسلامی، که بی هویت ترین و پَست ترین و نالایق ترین فضولات بشری را درآن مجتمع کرده‌اند تا واضع قوانینی شوندکه قوانین بشریت را نقض می کند.

<>

سخن ۷۶۸

قدرت ولایت فقیه درایران، سه کار را با تمامی قوت به اجرا می گذارد، آن دوکار اولی عبارت است از: دروغگویی توام با فریب، وریاکاری ست ، و آن یک مورد دیگر پاسخ ندادن به آن دو عمل به انجام رسیده است.

<>

سخن ۷۶۹

عظیم ترین کار خمینی این بود که توانست اقشارمختلف جامعهٔ ایران وعراق را به سَمتی هدایت کند که هشت سال نتوانند به هم رحم کنند و وقتی خمینی مُرد، این دو ملت تازه متوجه شدندکه چقدر منافع مشترکی دارندکه خودشان خبرنداشتند. و به سپاه پاسداران اجازه دادند تا سیاست های داخلی و خارجی آنان را هدایت کند. گند این امر هم درخواهد آمد فعلا صبور باید بود.

<>

سخن ۷۷۰

هیچ روسپی خانه‌ای ندیدم که خشتی ازدین درساختمان آن بکارنرفته باشد. خوشحالم که در این مملکت روزی فرا رسید که ملایان تشیع با احداف فاحشه خانه هایی درجوار قبر هارون الرشید عباسی که آن را به امام رضا منتصب کرده‌اند، مورد تمسخر حقیقی طرفداران خود نیز قرارگرفتند. این جماعت پست و بی شرم، بعد از قرنها تازه شغل شریف خود را شناخته اند .

<>

سخن ۷۷۱

سنگدل ترین قشری که در تاریخ می توان سراغ گرفت، خاخامها ، ملایان، کشیشان،اسقف و پاپ ها هستند، که با واسطه قراردادن خدا وخدایان، قادرند

خون هزاران انسان بی گناه را فقط با ذکر نام موجودی نامریی،به نام خدا، بر زمین جاری کنند.

<>

سخن ۷۷۲

خالق ادیان ابراهیمی برای دوستی با تو، مصرانه دو چیز را مطالبه می‌کند، یکی خون، ودیگری تجاوز به زنان ودختران است.

اگربه دوستی چنین موجود خبیثی رغبت داری، ازخیرکرامت انسانیتان گذر کنید. من هنوز بعد از این همه مطالعه نفهمیدم کدام بخش ازتعالیم محمد اخلاقی است که من از آن بی خبرم.

مهم ترین بخش تئوری تمایلات به اخلاق درتعالیم محمد، با برده داری وکنیزداری آغاز، و با غارت اموال غیرخودیها و خودیها به پایان رسیده است. اصولاً دردینِ محمد، قدم زدن در دور و بَر بدبختی های مردم، و بی تفاوت بودن، و زل زدن به مصیبت آنان، به نظر، بیشتر الله را راضی وخوشنود نگاه می‌دارد تا دوست داشتن آنان.

من هنوز نفهمیدم وقتی از من خطایی سرمی‌زند ازکدام یک ازمعیارهای الله سر پیچی کرده‌ام که خود را باید مستوجب عقوبت او بدانم.

وقتی که ادراک می کنم همهٔ آن خصایصی که در جان من است، خود او در من کاشته است.

درصورتی که خودالله، با دستوراتِ لایتغیرِ آسمانی خود، همچون برده داری وغارت اموالِ غیرخودیها و سنگسار وکشتار انسانها، بزرگترین خطای اخلاقی را مرتکب شده است.

آیاکسی هست تا خودِ خدا را بخاطر ندانم کاری های هولناکش در هستی به عقوبت بکشد؟ من عرض می کنم هست، و آن خردمندان واقعی که می توانند قبل از اینکه خدا آنان را مورد مضحکهٔ خود قرار دهد آنان خدا را به تمسخر و ریشخند خود گرفتار کنند .

<>

سخن ۷۷۳

دوست عزیزم! عموما درعشیرهٔ نوع بشر، مادران با بهرکشی عاطفی از نوزادان خود تا مرحلهٔ رشد آنان، ازآنان سپرحفاظتی مورداعتمادی برای دورانِ پیری خود پرورش می‌دهند. برای همین هیچگاه فرزندان نمی‌توانند تا پایان عمر با والدین خود به یک رابطهٔ بالغانه نایل آیند.

<>

سخن ۷۷۴

ملتی که برای کسب وتربیت شعورهزینه نمی‌کند به جایی نمی رسد. دوست من، خدایی راستایش کن که هیچ بتخانه و امامزاده‌ای تدارک ندیده است، خدایی که ترس ترا می خواهد شعورانسانی ترا فلج خواهدکرد.

<>

سخن ۷۷۵

دوست عزیزم ! دین و مذهب براین قاعده استواراست تا شما با آلت تناسلیتان بیندیشید نه با مغزتان. چراکه کتاب دین و متولیان دینی، مغز شما را برای انبارکردن مهملات خود نیازدارند، این همه باورهای مهمل وغلطی که درجان شما ریخته‌اند تصور می‌کنید درکدام مزرعهٔ طاعون زده ای پرورش داده شده است؟

از قیم زنان شدن، تا صدور اجازه برای کتک زدن زنان.

مردان ما تربیت نشده‌اند تا بفهمندکه زنان ما بیش ازمردان ما به کرامت و منزلت و شرافت انسانی خود پای بند هستند تا مردان.

زن را ازکودکی مفعول پرورش می دهیم تا مقهور مردان باشند.

هویت زن، که زایندهٔ من و شماست، ابزاری شده است تا متولیان شرور دین با تحریک هوش تربیت نشدهٔ مردان، آنان را برعلیه زنان بشورانند. و با عناوینی چون غیرت و ناموس وشرافت و ده‌ها مورد این چنینی، این بیچارگان درمانده را در قفس مطامع خود به اسارت کشند تا بازار شرارت خود را داغ ترکنند.

هر زنی که از زن بودن خود دست می شوید، بهای انسانی خود را قربانی کرده است. به یقین از بقا وحیات چنین زنی نسلی هوشمند و متعالی به بارنخواهد نشست. زنانی که تحقیر می شوند، جز متاع حقارت هیچ برای عرضه ندارد.

<>

سخن ۷۷۶

امری که هیچ زمان برای من قانع کنند نیست در این معناست، که چرا الله نمی تواند هویتش را به عین عیان کند، تا این همه متولی شیاد دینی، با کشتن واعدام و سر بریدن اورا اینقدر بدنام نکنند.

یقیناً برهان مغلطه ای به نام الله در هستی، هیچ دلیل علمی و منسجم و محکمه پسندی برای اثبات ندارد، اما سعی دارد با ایجاد رعب و هراس، داشته های خود را دراذهان عموم رخنه دهد.

عجیب است که این الله، علاقۀ وصف ناپذیری نیز برای کنترل وتماشای سکس مخلوقات خود درزمین وآسمانها دارد، وازاین که دزدانه به معاشقۀ مخلوقات خودسَرک می‌کشد، لذت وصف ناپذیری درخود احساس می‌کند.
گاهی وجود یک شعور مغلطه آمیز ، فرد را به داشته هایش مغرور می کند. غرور، یک رذیلت اخلاقی ست،که با آویزان شدن به آن، فضیلت انسان خدشه دار می شود .

<>

سخن ۷۷۷

اگر قرار بود در طول تاریخ، به عقیدۀ همه اقشار باورمند بخصوص دین مداران احترام گذاشته شود، این جهان هنوز درگیر الاغ و شتروشپش و طاعون و وبا وهزار درد بی درمان بود. در ازای احترام نگذاشتن به عقیده عموم باورمند بود که جهان امروز ما توانسته به پیشرفتهای لازمه دست یابد. هرعقیده‌ای که با موازین علمی ناسازگارباشد ارزش احترام ندارد.

<>

سخن ۷۷۸

اعتقاد، چیزی نیست که علم بتواند آن را پشتیبانی کند. خوراک اعتقادات باوراست ، و خوراک علم، شواهد غیر قابل انکارِ قابل لمس .

<>

سخن ۷۷۹

اعتقاد به خدایی که مرا به چنین جهانِ ترحم انگیزی هدایت کرده است، هولناکترین باور ممکن می‌تواند باشد. تنها زیبایی قرن بیستم در این معناست، که بساطِ فریبِ متولیان دین، به توسط فرزندانِ خودآنان، به محاکمه کشیده شده است.

<>

سخن ۷۸۰

دوست گرانقدرم، در تمامی دوران ۱۴ ساله‌ای که محمد خادم وپیشکار خدیجه بود، محمد، اجازه نداد بود تا کسی به بیماری نادر او که امروزه به آن سندرم تامپرال می‌گویند پی ببرد، محمد به محض احساس این‌که در حال غش است خود را به خلوتی می رساند و بعد از دست و پا زدن با بیماری خود؛ به محض بهبود مجدداً به جمع می پیوست.

در تواریخ نیزمکرراً از این حالت محمد یاد شده است، محمد به دلیل زیرکی وهوش سرشار، قصی القلب بودن خود راکه ناشی از رنج یتیمی او بود، در پشت صفت مهربانی ودرستکاری پنهان‌کرده بود و از برمَلا شدن حقیقت خود تا زمان لازم حذرداشت. کما این‌که بعد از به قدرت رسیدن شاهد رفتار های خشونت بار او و حتی با پیری هشتاد ساله که شاعر دوران خود او بود در تاریخ هستیم .

آنان که به شرح این بیماری واقف هستند می‌دانند که صرع تامپرال بیماری عجیبی است که فرد، بعد گذراندن دوره این بیماری چنان زلال و شفاف می شودکه گویی تازه ازمادرزاده شده است، و سخنان عجیب و غریبی می‌گوید. محمد با استفاده از این بیماری در اذهان مردمان زمانهٔ خود طوری جا افتاده بودکه عده‌ای زیرنظرتبلیغات مسیحیان ویهودیان مکه یا (پِترا) اورا باور داشتند. وهوش محمد برای حفظ اشعار شاعران دوران خود بسیار فعال بود.

بعد از ازدواج با خدیجه درحضور او بارها به این حالت گرفتارشده بود، و مدام باجا انداختن این معنا که از غیب برای اوپیام هایی نازل می شود خدیجهٔ

را هم درفریب خود سردرگم نموده بود. هرچند من دراین معنا نیز تردید دارم، چون حامی محمد، بستگان خدیجهٔ یهودی تبار بودند. این غش درطول زمان، یکی از بزرگ ترین ابزارهای فریب محمد برای عوام الناس گردید و نتیجهٔ آن این شد ،که جهان امروزگرفتار بلای کتاب او شده است.

<>

سخن ۷۸۱

یکی ازمهلک ترین اختراعات بشری که ادیان جهان را، بخصوص اسلام را به وحشت انداخته ابزاری ست به نام مغز، که متاسفانه هنوز به دلیل بالا بودن قیمت این کالا، بخش کثیری از مردم درابتیاع و خرید آن دچار مشکل عظیمی هستند.

<>

سخن ۷۸۲

کسی که شجاعت رهانیدن خود را از شَرّاسلام داشته باشد، بطورِقطع، یک مسلمان واقعی است. خدایی که می‌تواند ذهن سوال بر انگیز مخلوق خود را سرکوب کند، هرگز به سعادت مخلوقاتش روی خوش نشان نخواهد داد.

<>

سخن ۷۸۳

دوست عزیزم شما درکشوری زندگی می‌کنید، که زنانش به نحواحسن، با تجمع درمیادین شهر، معترضینِ به حجاب را ترور می‌کنند. آن وقت شما خودتان را جِر می‌دهید تا به چنین ملت و مملکت احمقی، ومهمتر اینکه، به بخش وسیعی از زنان چنین مملکتی، آزادی هویت زنانگی اعطاء فرمائید؟

وقتی احمقی مثل سیمین دانشور، که خود را روشنفکر و نویسندهٔ این مملکت ویران شده می‌داند، ازحجاب زنان دفاع می‌کند، شما به راستی دراین مملکت

به دنبال چه هستید؟ شما در باغ وحشی به نام ایران زندگی می کنید که تنها حقوق تو برای ابراز هویتت، هوار زدن ، و الله واکبرگفتن برای تحکیم مقام و منصب آخوند هایی ست که به چپاول همهٔ ملت و مملکت مشغولند. من تصورمی کنم شما نه استالین را می شناسید ونه تاریخ استالین زاده‌ها را خوانده‌اید.

<>

سخن ۷۸۴

دوست بزرگوارم !

یکی ازمعجزات قابلِ لمسِ قرآنِ محمد این است، که هرمحقق و عالم و صاحب معرفتی که به قصدِ تحقیق درامورآیات این کتابِ دست نویس، اقدام نموده،کشته شده است. شما بزرگوار، معجزه‌ای بالاترازاین برای این کتاب آسمانی سراغ دارید؟

دوست عزیزم ! درجامعه‌ای که درندگانِ دینیِ گرگ صفت درآن پرسه می زند؛ برای حفاظت ازگلهٔ شعورت، باید که پلنگ پرورش دهی. احمق ها هیچ وقت نمی توانند از خایه های خدا دست بکشند. چراکه ماتحتشان نیازمند خوراک است.

<>

سخن ۷۸۵

آدمها ازسرناچاری محتاج دین هستند تا مرگ آنان را بگونه‌ای توجیه کند، همهٔ آنها که هراس مرگ را کنارگذاشته‌اند، بی معنی ترین عنصر و مفاهیم هستی برای آنها، دین و مرگ خواهد بود .

<>

سخن ۷۸۶
اینکه به اصطلاح روشنفکران اسلامی سعی دارند قوانین دینی اسلام را به نوعی در متون اخلاق انسانی مطرح کنند ، انگار نمی‌خواهند بدانند که همین اسلام ۵ میلیارد انسان غیرمسلمان را برروی کره زمین کافر می‌داند، تابدین وسیله بتواند اموال و زنان و بچه های همهٔ آنان را به نام الله به غارت ببرند.

<>

سخن ۷۸۷
زیادی دانستن، بیماری مهلکی است به قدرمرض هاری، که خیلی زود به اطرافیان منتقل می‌شود. برای همین ملایان و دینمداران درجامعه، بطرز خشنی ماموریت توقیف و حبس و اعدام کسانی را یافته‌اند که مبادا بیماری آنها به عموم جامعه سرایت نماید .

<>

سخن ۷۸۹
زندگی نکبت بارم به من درس تلخی داد، اینکه مدام باید مواظب تهاجم کسانی باشم که مدرس اخلاق دینی جامعه هستند. چراکه فقط متولیان دینی هستند که اگر براساس الگوهای ذهنی شان حرکت نکنم مرا تکه پاره خواهند کرد .

<>

سخن ۷۹۰
به قول مارلون براندو، هنرپیشهٔ آمریکایی، تنها، از یک نفر نمی شود جلو زد، وآن کسی است که راه خودش را می رود. اما در کشور ایران این جمله

اصلا مصداقی ندارد، چرا که، در این مملکت هرکسی که بخواهد راه خودش را برود، یقیناً سراز غسالخانهٔ شهردر می‌آورد.

<>

سخن ۷۹۱

یک دین مدارحرفه‌ای، مدام عقاید مهملِ تکراری خود را استفراغ می‌کند، اما آدمها به گونه‌ای تربیت شده‌اندکه هر بار این تهوع تکراری را شیوه ای از یک سخنی نوتصورمی‌کنند .

<>

سخن ۷۹۲

دوست عزیزم ! وقتی تمامی اختیارات مالی زندگیتان را به همسرت سپرده اید ، تنها ثمره‌ای که نصیب شماخواهد شد، مذمت های مکرراست، که توسط ایشان خواهید شنید، از باب اینکه چرا هیچ کاری برای اونمی‌کنید، زنان تربیت نشده اند که بعضی کارها را تمام شده ببینند. سعی کنید گاهی چیزی برای دادن به همسرتان داشته باشد .

<>

سخن ۷۹۳

شرف دارند آنانکه با بطری مشروبی در دست، نگران مستی خویشند، تا کسانی که با کتابی مقدس دردست، با بریدن سرانسانها در پی خشنودی خدا هستند.

<>

سخن ۷۹۴
متولیان ادیان با عقده‌های بزرگ خود، بسیارهولناکند. چراکه ازصدمه زدن به هویت انسانها هیچ هراسی ندارند .
<>
سخن ۷۹۵
حقارت آدمهایی که انسانها را ممیزی می‌کنند در این است که می خواهند بگویند چرا توی انسان از من آدم بیشتر می‌فهمی .
<>
سخن ۷۹۶
جامعه‌ای که از واقعیت دور می‌شود، ازحقیقت جویان محیط خود بیشتر مُتِنفّر می‌گردد.
<>
سخن ۷۹۷
سَر درد ناشی از ورّاجی های یک متولی دین را می شود با یک مسکن مداوا کرد، اما دردسرهای اورا، به حیلهٔ هیچ دارویی درمان نمی توان نمود.
<>
سخن ۷۹۸
ذهنی‌که با باورهای دینی مأنوس است، تحت هیچ شرایطی درآغوش فرزانگی آرام نخواهد گرفت. حماقت تنها ابزاری ست که بیشعورها حمل می‌کنند.
<>

سخن ۷۹۹

قدرت سیاسی تنها سَمّ مهلکی ست، که به طرزِ هولناکی وجدان انسانی را آلودهٔ خود می کند، بطوری که برای رهایی از شَرّ این سَمّ مهلک، جز خون انسانها درمانی برآن مُتِصّور نیست.

<>

سخن ۸۰۰

شعوری که کِدر می‌شود جز کُدورت، هیچ برجای نخواهد گذاشت.

کرکس، هیچ زمان طعمِ لذیزطعامی گوارا را فهم نخواهد کرد.

وقتی همهٔ جان شما همچون خوک است، انتظارنداشته باشید تا دیگران ترا غزالی خوش خرام تصورکنند.

وقتی حافظهٔ شما ازباورها متورم شد باعث می‌شود تا شما فکرکنید که کار شعبده باز، یک حقیقت انکار ناپذیر درهستی ست. شعبده باز،کاری می کند تا شما فکرکنید که فکرنکنید . فرزندم اگرذهن را عادت دهی تا سرنخ ها را جستجوکند، به یقین به مقصدِ مقصود خواهید رسید. باورها، درزمانی خاص وشرایطی خاص بروزمی‌کنند. اعتقادات دینی می‌تواند کُدهای ناقصی به درون مغزشما ارسال کند، تا شما، ناخودآگاه، بقیه جزئیات را درمغزتان، به میلِ خودتان نقاشی کنید.

میلیادها سَلول رُبات گون،که به ما شمایل بخشیده‌اند، اصلا برایشان اهمیتی ندارد که ماچه هستیم وچه خواهیم شد. این شمائید که می‌توانید باتربیت این سلولها، به اهمیت انسانی خویش هدایت شوید.

خائنی به نام مغز، در جمجۀ ما زندگی می کند ، که می تواند با خوردن گول، تمامی احساسات و عواطف مارا دچار تحریف نمایدو با سر باز زدن از پذیرشِ منطق چرائی ها و چگونه ها ما را به اشتباه بیندازد.

<>

سخن ۸۰۱

سخنان مُبَلّغانه، شعوررا فلج می‌کند، سعی‌کنید خود را به شنیدن سخنانِ محققانه عادت دهید.

<>

سخن ۸۰۲

فرمول شخصی سازی امور،گند زدن به همه چیز است. آدمها، چقدر باید برای کج فهمی هاشان درد بکشند

ملتی که مدام جهل را تیمارمی‌کند، شعورش به گند خواهد نشست. روزی که جهل بداند،که شعور برای تربیت او چه رنجها کشیده است، یقینا به احترامش خبردار خواهد ایستاد.

<>

سخن ۸۰۳

یقین داشته باش، وقتی زندگی سگی را جِدّی گرفتی دیگرآن زندگی، از زندگیت بیرون نخواهد رفت. مردم ، دیر می فهمند و زود فراموش می کنند، برای همین متولیان دین به راحتی قادر به فریب توده ها هستند.

فرزندم! عدالت بی معنی ترین واژه‌ای ست که ذهن بشرخلق کرده است. فریب مهملات را مخور، که عَرضهٔ مغالطات، در قنداق عدالت، فریبنده تراست.

<>

سخن ۸۰۴

ملت دنیا برای حفظ فرهنگ خود مدام اختراع و اکتشاف می‌کنند و ملت من برای تخریب فرهنگ خویش تلاش.

هوش دار، جامعه‌ای که ازادیب تهی گشت، به یقین ادبی نخواهد داشت.

جامعهٔ ما فقر ادیب دارد، تلاش کنید تا خودِ خویشتنتان را ادیبانه پرورش دهید.

<>

سخن ۸۰۵

فهم، کلیدِ رمزِ قفلِ معشوق است. آنگاه که این قفل را گشودی، خویش را درمعشوق خواهی دید، و معشوق را در خود متجلی.

دیگرچیزی ازتو برای تونخواهد ماند، مگرفهمی کلان ازحضورت دراین هستی هست.

<>

سخن ۸۰۶

عاشقی که سر بر پای معشوق نهد، تمامی او را تصاحب خواهدکرد. عاشق باش، تا هستی را تصاحب کنی. که اگر مَست عشق شدی، این معشوق است که ترا تیمار خواهدکرد نه تو اورا.

<>

سخن ۸۰۷

زیبایی را ستایش ، و درستی را عبادت باید کرد.

<>

سخن ۸۰۸

بی هیچ تردیدی منطق و استدلال باعث ازهم پاشیدگی دین می شود.

کسی که شعورِ خود را با فهم این دو مبانی تعلیم می‌دهد، بعید است ازدست دین مداران جانِ سالم به دَر بِبَرد .

<>

سخن ۸۰۹

حاکمان نالایق، زمانی برمسندِ قدرت وسرنوشتِ ملتی حاکم می‌شوند،که اطرافیانِ هم مسلکِ حاکمیت، درتصمیمی مشترک برای چپاول واختلاس وغارتِ ملتی متحد می‌شوند. و با به روی‌کارآوردنِ نالایقان، لایقانِ صبورِ جامعه را به انزوایی هولناک هدایت می‌کنند .

<>

سخن ۸۱۰

فرزندم ! هیچ امری به قدر انتظار، انسان را نا امید نمی‌کند. کسی را که به او قولی سپرده ای تحت هیچ شرایطی منتظر نگزار.

<>

سخن ۸۱۱

بزرگترین معجزۀ ادیانِ به اصطلاح الهی، همچون قرآن، انجیل، تورات ومشتقات آنها، همه، دروغهایی ست که برای فریب عوام ابداع شده‌اند، هیچ یک از پیشگویی های علمی این کتب، درجهانِ سرشار ازعلمِ امروز، تائید

نشده است، بلکه این دروغ ها، بقدری عوامانه بیان شده‌اند، که متولیان این کتب، برای اِیزگم کردن شعور ناقص پیروانشان، دیگر قادر به ابداع هیچ حیله‌ای نیستند. به مانند سوره نور، آیه چهل وسه در قرآن ، که در باب بارش تگرگ به زمین، ازکوه‌هایی درآسمان سخن می‌گوید. ادیانِ خود الهی خوانده، یقینا با فراینده علم شیمی و فیزیک در هستی آشنا نبوده، برای همین خدایانشان جاهلی بیش نیستند، وازدرک حقیقی جهانِ اطراف خویش، کاملا ناآگاه هستند و با بیان و طرحِ معانیِ غیرعلمی، خطا های باورنکردنی در پیام های خود برای نوع بشر به یادگار نهاده‌اند.

دین بزرگترین کارخانهٔ تولیدکنسرو حماقت است. اینان اگر شعوری به فهم حقیقت داشتند، هویت انسانی خود را مَلحَفه پیچ نمی‌کردند. دین مداران، قویا مزاحم کرامت انسانیت شده‌اند. از نوک ناخن، تا فرق سرشان را، جُزام تَوَهّم گرفته است .

خدایی که با مصلحت اندیشی های خود به دردهای جانکاه من، اعتنایی نمی کند، چرا باید اورا ستایش کنم؟ آن خدایی که با مصلحت به ادارهٔ جهان مشغول است ارزش عبادت ندارد.

<>

سخن ۸۱۲

عزیزپدر! قریب به اتفاق کتابها، دروغهایی بیش نیستند.که یا مغرضان مکتب دار نگاشته‌اند، یا دینمداران بیشعور، بِگَرد به دنبالِ کتابی، که دروغهای دیگر کتب را بر مَلا کرده است.

<>

سخن ۸۱۳

جهل درجان می نشیند نه از برای آنکه ما را خوشحال کند. می نشیند، تا همهٔ خوشی های ما را قربانی مقدم خویش نماید.حماقت نوع بشر بقدری وقیح است که اعمال غیرانسانی خود را با توجیه هی غیر عقلانی شرح می‌دهد، و هِرَم‌های اعجاب انگیزی برای مردگانِ خود می سازدتا بی هیچ شعوری، زنده گان رابرای ساخت این اهرام بکشتن دهد. قبرخمینی، بزرگ ترین دروغ تاریخ است که در قرن حاضر به منصهٔ ظهور رسیده است.

فضلیت، معنایی نیست مگر مفهومی که گذشت زمان درما شکل می‌دهد ، ای بسا رذیلت‌ها، که گذشت زمان به فضیلتش مبدل کرده است، وچه بسا فضیلت ها، که در بستر رذیلت جای گرفته است.

<>

سخن ۸۱۴

فرزندم ! تاوان فهم در این دیار جز لودگی ست، که اگر نداشته باشی لِرد خواهی شد .

<>

سخن ۸۱۵

زندگی بدون عشق، فاضلابی ست متعفن، که آدمیان را فهمی برآن نیست. نمی‌دانندکه هیچ مدفوعی بوی مطبوع بخود نخواهدگرفت. مگراین‌که به امداد شعوری انسانی، حیات گندیده اورا رایحه‌ای برافشانند .

عاشق باش فرزند، که فضولاتِ انسانِ عاشق نیز، رغبت به پاکی را جستجو می‌کند. وحذرکن از شعارگویی در عشق آدمها،که هیچ شعوری درآن یافت نخواهی کرد.آدمها خودرا تحمل نمی‌کنند، تحمل شعورِ بلند تو برای آنان دشوارتراست. هیچ حسی درآدمها پایدار نیست، حسی‌که پایدار نباشد، ارزش ذخیره ندارد، رهایشان‌کن تا تمام شوند، قبل ازاین که تمامت کنند.

وعشقی دراین گندابِ متعفنِ بدورازآدمها، برای خود خلق کن، تا مشام انسانیت از عفونت فاضلابِ حیات آدمها و هستی، درامان باشد.

<>

سخن ۸۱۶

هیچ محققِ موثقی با وساطت قراردادن باورها، به شعوری مستدل نخواهد رسید. ذهن آدمها، به اندازهٔ لیاقتشان فهم امورمی‌کند.

<>

سخن ۸۱۷

فرزند! حرص به مشتاقی را مشاطه‌گانِ عاشق پیشه فهم می‌کنند. عاشق باش، تا مشتاقِ مشاطه‌گی معشوق شوی. باورها وسلایق، حِرمان فروشِ حُرمت هُرمان(خرد و هوش) تو وند، بی اینان به سوی عشق روانه شو، تا به فهم حقیقت

جان خویشتنت فهیم شوی. اگرحقیقت عشق درجان وخون تان تِرید شده باشد، ضمیرناخودآگاهتان، امانت دارشایسته‌ای خواهد بود برای یادآوری درست ترینهای حیاتت.

دراین میان، بزرگترین معجزۀ ممکن، دفن عقاید دینی توست.

فرزندم ! آدمها عادت دارندکه از شنیدن نبود خدا، به فجیع ترین شکل ممکن غش کنند، و به طرز بیرحمانه‌ای ازخرفات و جهل؛ انتظار معجزه طلب نمایند، ترا نصیحت می کنم که به طرز باورنکردنی به خویشتن راستگو باش، تا معجزۀ حقیقی را در جان خود فهم کنی.

اگرآدمها یک هفته می‌توانستند ازخیالِ سفرۀ ملکوت دست بردارند، در اندک زمانی می‌آموختندکه چگونه از خوراکهای زمینی، معدۀ شعورِ خویش را لبریز کنند.

<>

سخن ۸۱۸

فرزندم ! هیچ زمان راز و رمزهای ذهنِ خویش را به نامحرمان افشا مکن، که آنان حسودانی هستندکه حلاوت های پاک ذهن ترا به فحشای نادانی خویش آلوده خواهند کرد.

که هیچ فاحشه خانه‌ای برای نجابت نجیبی حفاظی سفارش نمی دهد.

<>

سخن ۸۱۹

در عجبم از این که عده‌ای با افکارکودکانه سعی دارند خود را به بلوغ فکری برسانند. ملتی طعم آزادگی وآزادی را خواهد چشید، که یک قدم از مُمَیِّزان حاکمیت جامعۀ خود، به پیش افتاده باشد.

<>

سخن ۸۲۰
تنها موجودی که توانست پای خدا را به هستی باز کند، آدم بود. و خدا توانست بدون کسب مجوز ازخالق خویش، درتمامی بود و نبود جهان دخل و تصرف ناعادلانه اعمال نماید. چراآدمها تصورمی‌کنندکه با چسبیدن به خدا، همهٔ مشکلات ونابسامانیهای آنان قابل حل است؟
خدا خود، بزرگترین معضل ذهن آدمهاست که آنان را از منزلت انسانی شان باز داشته است .
<>
سخن ۸۲۱
در حیرتم از خدای دین مداران، که چگونه توانسته است با این همه جنایاتی که پیروانش درحق ساکنانِ این جهان مرتکب شده‌اند، همچنان شرمساری خود را از عشیرهٔ نوع بشرکتمان می‌کند. نمی‌دانم الله، چه سرنوشت تعریف شده‌ای برای حداقل ده میلیون اسپرمی‌که هربار زنان روانهٔ دستشویی می‌کنند، پیش بینی کرده است. کارخانهٔ دین مداران، بزرگترین چرخ دندهٔ نساجی را برای منسوجات مغلطهٔ خود بکارگرفته است،که برای عرضهٔ محصولات بُنجُل خود نیز بازاری جز شعورساده لوحان، مکانی سراغ ندارد.
<>
سخن ۸۲۲
آدمها مجذوب کسانی هستندکه درهاله‌ای از مِه و وَهم فرو رفته‌اند. اما انسانها، شیفتهٔ کسانی می شوند، که درتابش نوری به وضح قابل رویت‌اند. فرق فاحشی‌ست میان آنچه آدمها می‌دانند، وآنچه انسانها به مالکیت شعور خویش کشیده‌اند.

<>

سخن ۸۲۳

فرزندم ! تودهٔ وسیعی ازآدمها هستند که از وکالت امورخدا در جهان نان می خورند، توگویی همین چند لحظه پیش، خدا حکم وکالت ماتَرَک خود را در هستی به دست آنان سپرده است .

حماقت توده ها آنقدر عمیق است که گاهی از من می پرسند اگر بعد مرگ، متوجه شدی جهانِ دیگری نیزوجود داشته چه پاسخی خواهی داد؟ من همان پاسخی را خواهم دادکه قبل از تولد، به زهدانِ مادرم دادم . یقین کن فرزند! تا زمانی که، خدایی با کتاب، در هستی وجود دارد، مخلوقاتِ خود خواندهٔ او، با توسل به اعمال و رفتارهای دیکته شده، همهٔ خباثت های خود را به گردن خدا خواهند انداخت، تا ازعذاب وجدانِ انسانی خلاص‌شوند، اگرتوانستی بدون دوستی باکتاب خدا، حرکت کنی، آن وقت، مجبور خواهی شد، که جز به خودت، به هیچ کس پاسخ گو نباشی .

<>

سخن ۸۲۴

فرزندم! ما درکشوری زندگی می‌کنیم‌که هنوز عدهٔ کثیری نمی‌دانند که حضرت عباس، چه نسبتی با ابوالفضل دارد. یقین کن، که ازخدا بی خبران، به جزخودِخداباوران هیچ کسی نمی تواند باشد. خداباورن، بهترین خدا ناباورانند.

<>

سخن ۸۲۵

هیچ گوسفندی برای نجات از دستِ قصاب، علوفهٔ جادویی نمی خورد. برای نجات ازدست قصاب، شعور، تنها ابزاری ست که ساطور قصابِ را بی اعتبار می‌کند. هراندیشهٔ نو رسیده‌ای، با حِلاوتی به نام بهشت، ازذهن آدمیان تارانده شده‌است. دین، درطول زمان با شعورآدمهاکاری‌کرده،که فهم حقیقت را در منجلابی ازتعصب و تعفن فرو برده است.

ارادهٔ آدمها، برای داشتن باورهایی منحط، بسیار قوی تر از تصمیم آنان برای دانستن حقیقت است.

<>

سخن ۸۲۶

اینکه دین مداران قویا در مقابل پرسش‌وپاسخ‌آسیب پذیر هستند تردید نباید کرد، چراکه صدمه خوردن به باورهایشان تعادل امنیت فکری آنان را به هم خواهد زد. بخش وسیعی از شمایل ذهنی دین‌مداران، از به روزکردن محیط ذهنی خود به طرز هولناکی در هراسند ، طراحی ذهن دین مداران به گونه ای تربیت شده است که در مقابل هرگونه دست کاری با واکنش های شدید از پیش تعیین شده، ورود هر پدیدهٔ نو رسیده‌ای را عقیم می‌کند.

<>

سخن ۸۲۷

این دیوانگی محض است که ما تصورکنیم اگرخدا را از صَدرِ امورِ حیات حذف کنیم، اعتبار حیات به زیر سئوال خواهد رفت. بلکه با صدر امور قرار دادن خداست که هستی، اعتبارِ خود را به زیر سئوال برده است.

<>
سخن ۸۲۹
دین، به عنوان سرمایهٔ بقای خود، با محفوظ نگاه داشتن نادانان، فرهیختگان را درقماری نا برابر به نفع عوام تمام می‌کند، تا شعور باورمندان به خود را و روز رستاخیزش را، که خود در اذهان آنان ساخته است، از دست ندهد.
شعوری که می‌تواند خدا را به چالش بکشد، تحت هیچ شرایطی خوشایند متولیان دین نخواهد بود .
همهٔ کتابهای ادیان بر پایهٔ ناآگاهی عوام تدوین شده است، چراکه هیچ خردمندی نمی تواند با توهمات کنار بیاید.
اگر روزی قرارباشدکه عقل خرید و فروش شود، همهٔ جماعت مسلمان به یقین فروشندهٔ عقل خودخواهند بود، چون تصور می‌کنند با داشتن خدا و قرآن، نیازمند متاعی به نام عقل نیستند
متاسفانه هیچ محکمه‌ای دردنیا وجود نداردتا بابت رفتارهایی که ما با خودمان می‌کنیم ما را به محکمه‌ای بکشد، اگر چنین محکمه‌ای وجود می‌داشت، ما یقینا یا به اعدام، ویا به زندانهای طویل المدت گرفتار می‌آمدیم.
<>
سخن ۸۳۰
جهانی که غرق در بی عدالتی ونابرابری ست، خدای چنین جهانی تحت هیچ شرایطی قادرنخواهد بود دنیایی مجزا این جهان عینی خلق کند.
برای کسانی که مختصر شعوری برای خویش کسب کرده‌اند،خواندن کتابهای آسمانی خودبهترین دلیل ممکن برای گرایش آنان به بی خدایی ست.کاربرد

دستورات منگ کنندۀ دین، کارش بقدری هولناک است که می‌تواند از دختری باکره به نام مریم ، فرزندی به دنیا بیاورد که حتی اورا به منصب پیامبری نیز منتصب نماید. اما همین خدا قادر نیست تا کودکی سرطانی را که مظلومانه درحال جان کندن است درمان نماید، وحماقت خود را با واژه‌ای به نام مصلحت رفوو می کند.

<>

سخن ۸۳۱

دکانداران دینی، سعی دارند از هر دَه‌آیۀ مندرجۀ درکتاب مقدسشان، هفت آیۀ وحشتناکِ غیر انسانی را پنهان کنند، و با به سرقت بردنِ آیه های دست چین شدۀ اخلاقی، گفته‌های امید بخشی را ازکتاب به اصطلاح آسمانی خود ارائه دهند. تابا مقید نمودنِ باورمندان خود به روز رستاخیز، نانِ حیات خویش را پرچرب‌ترکنند.

<>

سخن ۸۳۲

فرزند! چه دردی جانکاه تر از این، که من آدم که بر روی این گوی بسیار ناچیزکه زمین نامش داده‌اند، درکهکشانی سرگردانم که فقط خورشیدآن، یکی از ۲۰۰ میلیارد ستاره‌ای است که در راه شیری وجود دارد، وخودِ راه شیری یکی از ۱۰۰ میلیاردکهکشانی ست که درکائنات معلق مانده است. آن وقت سعی دارند به من شپش آدم نام به قبولانند، که اللهِ گفتۀ فردی عربی به نام محمد، مرا اشرف مخلوقات خطاب‌کرده است، تا اجازه داشته باشم

هر گونه گندی را بخاطر الله در زمین مرتکب شوم، وحضورم را در این زمین، با برده داری و کشتار همنوعانم موجه جلوه دهم .
این دردآوراست، که با تپاندن وَهمِی به نام الله درحَلق مجهولاتِ ذهن، شعورِتفحص طلب درحال تکامل خود را عقیم کنیم.
عده ای معتقدندکه حدود یکصد هزارسال قبل، موجوداتی فرا زمینی که برای کشف واستخراج طلا پا به زمین گذاشته بودند، اگرکمی به تربیت شعورِ موجودی به نام آدم، که از خود در این کره به یادگار نهادند، توجه نشان می‌دادند، امروز هیچ شیادی به عنوان پیامبروامام ومتولی دینی نمی توانست با قفل کردن شعور درحال تکامل این موجود، او را دچار ذلت فهم کند.
در مباحث،کشیدن پای خدا به میان، تنها پاسخی است که ما به مجهولات ذهنی خود حواله می‌دهیم تا از دست گُنگی فهم هستی خلاص شویم.
بی هیچ تردیدی، تمامی خدا ناباوران، بشدت شیفتهٔ قانونی هستند که آنان را به رفتاری اخلاق مدارانه سوق دهد.
<>
سخن ۸۳۳
فرزندم شتاب داشتن درامور می تواند زمان را کُندکند، پس شتاب نکن تا کُندی زمان آزارت ندهد. آرام باش و آهسته برو، که هیچ مقصدی در این عالم منتظر تو نیست تا تو برای رسیدن به آن درشتاب باشی، فقط برو و برو و برو، تا جایی که تمام شوی.
<>

سخن ۸۳۴

وقتی بشود با توسل به کتاب های آسمانی شیوهٔ برده داری وظلم به حقوقِ زنان را موجّه جلوه داد، یقیناً این کتابها از هرکتاب زمینی، زمینی تر هستند.

چرا ما باور کرده‌ایم که این فقط خداست که حضور انسانها و پدیده ها را در هستی هویت بخشیده است. چرا نمی خواهیم حتی یک لحظه باکنارگذاشتن خدا از هستی، حقایق پدیده ها را لمس کنیم .

آنان که آلودهٔ دین می‌شوند، از ادای دُیون انسانی به خویشتن باز می مانند.

حذرکنید ازدین مداران، که هیولایان پیچیده‌ای هستند که در فریب شعور آدمیان مشق های هولناکی تعلیم دیده‌اند.

دین تنها وسیله‌ای ست که می‌تواند مهملات چند هزار ساله را به عنوان یک پدیدهٔ مقدس، درحَلق توده‌ها فروکند.

همهٔ ادیان درتخریب خوشی انسانها، دروسِ مقدسی را برای پیروان خود عَلَم کرده‌اند. هر دینی که لَذّاتِ دنیوی را بر تو ناپسند می‌داند، در ابطالش مصمم باش .

<>

سخن ۸۳۵

خدا باوران با جمع آوری ندانسته ها و مجهولات ذهنی بشری درطول تاریخ، سعی دارندنظریهٔ اثبات خدارا به عنوان یک اصل مسلم درخلقت جا بیاندازند، درصورتی که : وجود خود خدا درهستی، یکی از بزرگترین مجهولات ممکن بشمار می رود.

مردم عادت دارند برای دانستن هرپدیده‌ای به مهملات دین ودین مداران چنگ بزنند تا خود را از شَرِ عذابِ فهم خلاص کنند .

<>

سخن ۸۳۶

فرندم! احمقها، آلت دست بیشعورها هستند، وبیشعورها گرفتارِحماقت درونی خودشان، از این جماعت بیمار دور باید بود، که انسانها، درقلتّ‌اند وآدمها در کثرت.

احمق دِرو می‌کند وعاقل کِشت، هیچ احمقی کِشت نمی‌کند.

عاقل می‌کارد و احمق دِرو می‌کند.

از بیشعورها دوری‌کن، تا مجبور به دوستی با آنها نشوی.

<>

سخن ۸۳۷

درد آورترین بخش سرنوشت ملت ایران دراین است که مدرک داران کلفت این مرزوبوم با سطحی درحد خواندن ونوشتن، بیسوادی خود را سرپوش نهاده‌اند .

<>

سخن ۸۳۸

اگر پائیز، باتلألؤ رقصِ فریبندهٔ رنگهای نغمهٔ خود، خویش را، به اِحرامِ سپیدِ زمستان، حباله نمی‌کرد، بهارچگونه می‌توانست ، به زایشِ پُرازشکوه تابستانِ خود، امید دوباره‌ای نوید دهد. و پائیز می‌داند،که دراین همرفتیِ دلربایِ شمارش ها، باسخاوتِ تمامِ خود، بقایِ درخشندگیِ خویش را، با تولدِ دوبارهٔ مِهر، بازخواهدیافت. وبنگرکه ما چقدر، درسخاوت زایشِ فصولِ اندیشه‌های

خود، با خویشتنِ خویش بیگانه ایم، که همهٔ عُمرِ قلیلِ ناپایدارِخود را، فقط به تماشایِ فصلی، از فصولِ حیاتمان سپری می کنیم.

<>

سخن ۸۳۹

تصورمی کنم دلالهٔ میان پای دریدهٔ خصیه بازی چون شما، هنگامی که به بیماری هاریِ وقاحت مبتلا می‌شود، بهتر است برای دقایقی تُنبان مرطوبت خود را برای لیز دادن آلتی در مدخل دالانِ تنش، تا به قاعدهٔ زانو پائین دهد تا بشود درلیزیِ دواتِ آبِ ناز حصیلهٔاش، به هِمّتِ قلم خُصیه‌ای مبارک، واژهٔ لذت را برتنِ هزار بار لیس رفتهٔ او فروکرد، تا مگر عصارهٔ هرزه گیش، که ناشی از وقاحت بی شرمانهٔ اوست را درمانی باشد.

گوسالهٔ خُصیه مکیده‌ی حَصیله فراخ؛ وقتی ندانسته اهانت می کنی. باید که در انتظارِ شمارش خورشیدی ماتحت خودباشید، تاسنوات عمرداده هایت را معین نمود.

تصور می کنم به راستی که دلاله‌های با تجربه‌ای چون شمایان می‌توانند با کمی صبوری لازم، کاری کنند تا گزیده ترین خانهٔ فواحش تاریخ را به ثبت برسانند. لازم نیست با توهین و قضاوت، لُنگ هرزه گی تان را پهن کنید،که در قوارهٔ شعور بی شعور شما نمی گنجد، زبانِ به فضولات نشستهٔ خود را در دوات دان ماتحتتان فرو ببرید، تا داشته های ناپختهٔ خود را قربانی حماقت تان نکنید.

وقتی با صاحبان حقیقی ادب طرف می شوید، سخت مراقب زرِیّات زبان خود باشید. و الا قویا ، سنوات داده هایتان به شکل غریبی برملا خواهد شد .

منبعد سعی‌کنید تا به حدکمالِ ادبی نرسیده‌اید، اظهارفضلی نکنیدکه فضله خواهید شد .

<>

سخن ۸۴۰

مردم عادت دارند برای خوراک ذهن خود به مهملات دین ودین مداران چنگ بزنند تا خود را از شَرّعذاب فهم خلاص نمایند. ازاین رو همیشه عرض کرده‌ام‌که عناصرموجودِ ذهنِ دینمدار، ابزارهای خطرناکی ست که می‌تواند شعور جمعی ملتی را از پرسش‌های کلیدی تهی کند .

<>

سخن ۸۴۱

قوانین دینی و مدنی درجهان سوم، تنها بهانهٔ موجه‌ای است‌که اقویا برای نظام بخشیدن به چپاول های جور وا جور خود وضع کرده‌اند .

<>

سخن ۸۴۲

نمی توانید در تاریخ ۱۲۰۰ سالهٔ گذشتهٔایران ، و بخصوص در ۴۵۰ سال گذشته ملایان تشیع، آنان را بدون معامله و زد و بندهای مزورانه با سیاست پیشگان حاکم تصورکنید. این جماعت دجالهٔ زنباره و لواط‌گر و مفتخور، برای رسیدن به مقاصد خود، ازاشاعه و ترویج هیچ دروغ و هرزگی درجامعه ابایی ندارندونداشتند، اگرقرار باشد به نفعی و منفعتی دست یابند از مخدوش کردن حقایق ذَرّه‌ای عقب نمی نشینند. یکی از این جماعت پفیوز و گوساله، میرزاآغاسی، حاکم قجری تبارِ شهرماکوست، وقتی که عده‌ای ازساکنین شهرماکوی آذربایجان برای شکایت به مقر او رفتندو عریضه‌ای دادندکه آقا

ترکان تحت فرمان شما درشهرو قصبات اطراف، به زن و بچه های ما تجاوز می کنند، میرزا آغاسی به آنان گفت : اگرآنها با اطفال شما وطی نکنند (یعنی از پشت با آنان رابطهٔ جنسی بر قرار نکنند) پس با من وطی کنند؟ این پاسخ یک آخوند روحانی گوسالهٔ اسلام پناه ومجری قانون و حاکمیت به رعیت تحت حاکمیت خود بوده است. با این اوصاف تصور می کنید، آخوندهای حاکم فعلی بهترازاوخواهند بود. زهی خیال باطل دارید، فعلا بروید در مساجد و خیابانها فریاد الله اکبرتان را سر بدهید تا زمانِ به گا رفتنتان، در موعد مقرر فرا برسد .

<>

سخن ۸۴۳

متولیان شیاد دین، با توجه به مهارت تاریخی خود در فریب عوام وگاهی خواصِ سودجو،درسواری گرفتن ازامواج برخاسته ازجامعه توانستند حاکمیت منفور خود را حفاظت بخشند. فرزندم ، تو مراقب باش تا خویش را فهم کنی نه خویشان را، که محقق کسی ست،که در بستر هیچ ایدوئولوژی غَلت نمی خورد .

<>

سخن ۸۴۴

موجودِ مُبَلّغ درهرلباسی تدفین گرحقایق است وانسان محقق درهر لباسی تدوین گرحقایق. فرزندم عزیزم، اگر مرگ را فهم کنی وبه دوستی با آن قد عَلَم نمایی زندگی به زیبا ترین شکل ممکن جمال حقیقی خودرا برتوعیان خواهد کرد. شعوری که با اصول ایدوئولوژی های رنگ رنگ مُبَلغّین نابکار شکل گرفته است طومارانسانی ترا مخدوش خواهد کرد.

<>
سخن ۸۴۵
مخالفت ملایان با بدعت در دین سنتی آنان نه از باب این است که یقین دارندآداب و سنن آنان درست است، بلکه بیشتر ازآن است که می‌دانند با هر بدعتی، منافع آنان بشدت درمعرض خطرقرارخواهدگرفت .
<>
سخن ۸۴۶
سیاستمداران ازعصیان توده‌ها می ترسند، و دین مداران ازآگاهی تودها. بیهوده نیست که درطول تاریخ، این دوقشرِشیاد، نمی توانند از برادرخواندگی هم دست بردارند .
<>
سخن ۸۴۷
چند وقت پیش یکی ازجرثومه‌های لجن مونث حکومت، در باب پوشیدن لباس سیاه پیامی به من داده بودکه پاسخش را این گونه دادم .
 نوشتم :
بهتراست شما دلالهٔ مُکَرّمه، نصایح شریفهٔ خود را در باب احکام دینی تان با رطوبت مهبل صیقل گرفتهٔ مادرتان خیس کنید تا سِلفی زنانتان، آزارکمتری ببینند.
دیوثهٔ دجالهٔ میان پاره، سادات وسید بودن، یا نبودن، هیچ ربطی به بی بی بت شدهٔ شما زینب و رقیه و ام کلثومِ یعنی خیکی وغیره ندارد.
شما جماعتی هستیدکه هُبل ولات و منات و عزی ها را درشمایل علی و حسین و حسن و ابوالفضل وتبارآنان تجسم بخشیده‌اید. شما بت پرستانی

هستیدکه خود را موحد می دانید. شما درمانده‌های بیشعورابله، به فرمانِ آدمخوری بیگانه به نام شاه اسماعیل، خدا را رهاکردیده و به پرستش آدمهای کوتوله چسبیده‌اید . اگر به قدر ذَرّه‌ای خیسی شعور به تنتان خورده بود، میان پای همچون دروازه غارتان را به قول خودتان برای خاندان قداره بند من، جرِ نمی‌دادیدکه در زمان حمله به ایران هزاران چون شما، واجدادت را در سرزمین خودتان به قتل رساندند، و به کنیزی وغلامی و بردگی بردند.

ای تندیس‌کمال بیشعوری، زرّیاتی که شما وامثال شما ازعاشورا وعلی وحسین وحسن و عباس وامثال اینها می زنند، چندش آورترین حکایاتی است که تاریخ بشریت تا به امروز به بخود دیده است.

می‌خواهم بدانم چرا، در مرگ عده‌ای عرب تبارِ متجاوزکه دختران و زنانتان را به کنیزی بردند و به پسرانتان تجاوزکردند و مردانتان را قتل عالم نمودند، شیون می‌کنید.

اگر حسین از تبارمن است چرا فاسقانی مفلوکی چون شماها، آن حصیلۀ فَربَه خود را درطَبَق اخلاص برای به گا دادن به آنان عرضه می‌کنید.

شرم نمی‌کنیدکه با داشتن شوهرو بچه، درحضور شوهرِ مفعولتان، در مراسم و اعیاد؛ چنین غلیظ قربان صدقۀ مردانی آدمخور چون عباس وحسین وحسن وعلی ودیگر نامحرمانی می‌شوید که ضخامت آلت تناسیلشان یقینا به کلفتی بیشعوری شما جماعت ابله است.

مذهب شما جماعت،آنقدر ابله پروراست، که خود نیز درآن دفن شده‌اید. دم از نامحرمی می زنید ونعره زنان قربان حسین و عباس می‌شوید. خاک مذلت برسرتان که نمی‌دانید که نمی‌دانید.

جالب اینجاست که خودتان را عفیفه نیزمی پندارید، آیا اصلا عفیف بودن در ذهن گندیهٔ شما معنایی هم دارد؟ اگرحسین ازتبارمن است، به یقین بدانیدکه برای گائیدن شما بسیار مشتاق تراز هرمشتاقی ست. چنانچه در طول تاریخ همهٔ کسان و بستگان شمارا گائیده‌اند.که درخواب هم نخواهید دید چگونه می گائیدند.

بروید ماتحتتان را درتشتی ازشعور به خیسی بنشانید، تا شاید این بت پرستی منحوستان، که در قالب عبادت علی وحسنِ زباره و حسین تشنهٔ قدرت و پول متجلی شده است را درمانی بیابید.

چه موجودات درمانده‌ای هستید، شما زنان و مردان مملکت ایران که لااقل ده هزار سال تاریخ زندهٔ آن است، و شما نادانان قربان صدقهٔ اجداد من می شوید که‌همهٔ شما را یکجا درتاریخ به گا دادند.

<>

سخن ۸۴۸

دین آنقدر فروتن نیست که بتواند حقایق هستی را پذیرا باشد. متولیان این سنخ از امور از انعطاف لازمهٔ شعور بر خوردارنیستند تا بشود آنان را به فهم واقعیت زمان هدایت کرد.

<>

سخن ۸۴۹

وقتی گفته‌های الله تحقق پیدا نمی‌کند، برای اِیزگم کردن و فریب اذهانِ مخاطبانش، آنان را مورد اتمام قرار می‌دهد که گفته‌های اورا دقیقا به مورد اجرا نگذاشته‌اند، تا بدینوسیله بتواند به نوعی نادانی خود را سرپوش بگذارد.

<>

سخن ۸۵۰

فرزندم ! ایمان دارم عشقِ جوانی کِرم خورده است، چراکه جوانان، به نَفس، عشق می ورزد، و پیران، به نَفَس.

فرق است میان آنکه به نَفس عشق می ورزد، و آنکه به نَفَس، شوکت عشق را شکار می‌کند.

<>

سخن ۸۵۱

همیشه برای موفقیت سعی کنید بال هایتان را بگشاید نه بهانه هایتان را، وقتی بهانه آوردی، یقین کن که بالهایت قیچی خواهد شد.

<>

سخن ۸۵۲

وقتی تصمیم گرفتی مثل دیگران نباشی تغییرات بزرگ درتو شکل خواهد گرفت.

برای رسیدن به اخلاقی انسانی، هیچ راهی وجود ندارد، مگر اینکه خودتان به انسان تبدیل شوید .

<>

سخن ۸۵۳

بزرگترین رمز موفقیت یک انسان دراین است‌که وقتی اموری خراب می‌شود آنراتعمیرکند نه تعویض، رابطۀزناشویی همیشه مستعد تخریب است، هنرتغییر را بیاموز تا مجبور به تعویض زندگیت نشوی .

<>

سخن ۸۵۴

انسانی که لذائز جان و شعور او با دلهره و ترس درهم آمیزد، فضیلت انسانیش را ازدست خواهد داد.

<>

سخن۸۵۵

عشق ، تنها بهانه‌ای ست که شعور انسانی را برای ادامهٔ حیات، تقویت می کند. همیشه عاشق باش، تا نیروی معشوق، قُوّت حیات تو را صد چندان کند. عشق به همهٔ آنان که در جان تو هستند.

<>

سخن ۸۵۶

ادیان ابراهیمی شامل، یهود، مسیح و اسلام، هرسه درست می گویند، چرا که هر سهٔ این ادیان، اصلا واژه‌ای به نام نادرستی را نمی شناسند.

<>

سخن ۸۵۷

در قاموس کتب ادیان ابراهیمی لغتی به نام غلط وجود خارجی ندارد، برای همین، هر سه دین، خود را از راستگو ترین ها می‌دانند .

<>

سخن ۸۵۸

خدا، جمع الجمع نیست. چرا که سعی دارباید بافرستادن پیامبران جور واجور، ذاتِ ناقصِ مخلقِ بشرنام خود را، برای پذیرش دین و عقایدی نو، به درد و رنج مبتلا کند. اما می فرستد، تا بتواند وسعت شرارت خود را بیازماید، و تا بتواند شیطان را، بانی همهٔ این شرارتها معرفی کند.

<>

سخن ۸۵۹

حماقت بیشترِ ملت ایران بقدری وسیع است، که اگر دین اسلام نیز برآنها حاکمیت نداشت، به حتم، ضریحی برای نادرشاه می ساختند تاپول و نذورات خود را درآن بریزندوسفرهٔ لطفعلی خان زند پهن می‌کرد و نذر می داد و دعای فرج شاه عباس و شاه اسماعیل جنایتکار را به راه می انداخت. وقتی با چنین ملت بیشعوری طرف هستید ، بهترین کار ممکن سکوت است.

<>

سخن ۸۶۰

پسرجان آخوند،آموخته است تا با مجادلات بیهوده و استدلالات مغلطه گرانه، زوال شعورجمعی، و سرمایهٔ گرانبهای جامعه‌ای را غارت و به هدر دهد، تا بتواند بقای خود را حفظ کند. این احمقانه است که تو از عقرب بخواهی برای رضای خدا نیش خود را به دست جراح بسپارد.

<>

سخن ۸۶۱

خدایان تنها مخلوقات ذهن بشری هستند،که برای تخم گذاری،جزمغزآدمها ماوایی برای بقایی خود نمی پسندد.

<>

سخن ۸۶۲

بزرگترین تراژدی بشردرطول تاریخ این بوده‌است،که دین مداران توانسته‌اند به فجیع ترین شکل ممکن، نه تنها فرضیه‌های شعورانسانی را فلج کنند، بلکه با اقدام به سلاخی کردن دست آوردهای خلاقانهٔ آنان، قرنها جامعهٔ رو به رشد را ازتعالی بازدارند.

علم، تنها واکسنی ست درمقابل عقاید شارلاتانهای دینی، که می‌خواهد با کتب سرتا پا مجعول خود، موجودی نامریی به نام خداراچنان درجانتان غالب کند تا بتواند کرامت انسانی شما را به غارت ببرد.

<>

سخن ۸۶۳

حاکمان، وآنهاکه آموخته‌اند رَدّ پای تاریخ را پاک کنند، هیچ زمان به تو مجال زندگی نخواهند داد.

<>

سخن ۸۶۴

این از خصایص فرهنگی ملت ایران است که با جَوگیر شدن درخصوص امری خاص، از فهم دیگر امور اطراف خویش به غفلت می افتند. هیچ ایرانی تا امروز زحمتی به خود نداده است تا به فهم این مطلب برسد که روسها و بخصوص انگلیس ها، درطول سالهای ۱۲۹۶ تا (دو سال)۱۲۹۸ شمسی چه فاجعه ی هولناکی را برسرزمین و ملت ایران تحمیل کردند. وامروز این ملتِ درغفلت نشسته، نمی‌دانند باآن قحطی ساختگی وحشتناکی که منجر به مرگ بیش ازده میلیون انسان بخصوص در نواحی، آذربایجان و شمال و کردستان شد، با چنین دولت هایی چه باید بکنند. وچرا باید محققین و مسئولین کشور، چشم براین جنایات ببندند. و بااین دول آدمکش متمدن نام گرفته، هنوز رابطۀ دوستی داشته باشند. و چرا سیاست منع رابطۀ خود را، فقط متوجه چندکشورکرده‌اند که خیانتشان براین مردم چندان قابل تعمق نیست. باید

گفت که به عمد درپنهان نگاه داشتن آن فاجعهٔ عظیم،که فراترازهولوکاست هیتلری‌ست، سکوت اختیارکرده اند. درطول تاریخ، انسان ازحملهٔ آشورها به ایلامی ها، و اسکندرو اعراب تا چنگیز تا به زمان ما این همه کشتار در دو سال به میزان ده میلیون انسان، تحت هیچ شرایطی صورت نگرفته است که روس ها وانگلیس ها درایران با ایجاد یک قحطی مصنوعی مرتکب شدند. و چرا باید ازآن حادثهٔ هولناک هیچ سخنی درتواریخ فعلی ایران درج نشده باشد. این فاجعهٔ عظیم، که بیشتر به یک نسل کشی باور نکردی درتاریخ مانند است، ما را به همکاری و دوستی با آن ملل خائن وآدمکش کشانده است. سرپرسی ساکس خائن ودیگر جیره خواران هم دست او، ازهیچ جنایاتی درحق این ملتِ فراموش کار دریغ ننموده اند، وکار نکرده ای با این ملت درمانده برجای نگذاشتند.

داناهو، یکی ازهمین جنایکاران درایران آن دوران درخاطرات خویش چنین نگاشته است : مردم گرسنه‌ای که رنج بی غذایی آنان را دچار جنون کرده بود ، به خوردن گوشت یکدیگر روآورده بودند. آدمخوری جرمی است که تا کنون در ایران ناشناخته بوده است و از این رو مجازاتی برای آن در قوانین این کشور وجود ندارد. مجرمین اغلب زنان هستند و قربانیان کودکانی که ازجلوی خانه هایشان ربوده شده، و یا درشلوغی بازار قاپیده می شوند، مادران ازاین‌که برای گدایی تکه نانی نوزادانشان را تنها بگذارند، می هراسند، زیرا ممکن است در غیبت آنان کودکانشان ربوده و خورده شوند. (توجه من بیشتر به این مسئله معطوف بود که این جنایات کاران در آن زمان قحطی در سرزمین من چه می کردند و خود چه می خوردند و و چه می کردند) . این نشان می‌دهد‌که خودآن جنایتکاران در همان دوران در ایران ازآرامش کاملی برخوردار بودند.

سیاست مدار، دروغ گویی است که قوتِ حاکمیت خود را، از سفرۀ جهالت من و شما تدارک می بیند. این مردک گوساله که خود بانی این قحطی است می گوید : آدمخوری جرمی است که تا کنون در ایران ناشناخته بوده است و از این رو مجازاتی برای آن در قوانین این کشور وجود ندارد. خود این مردک نابکار، مطلب را طوری عنوان می کند که انگار در اروپای همین سیصد سال قبل، رسوم مرده خوری های فرانسوی ها و انگلیس ها و کل اروپا را هم ایرانی ها انجام می دادند.

<>

سخن ۸۶۵

بسته‌های عقیدتی که کودک، ازوالدین خود، عامدانه دریافت می‌کند، با ترکیبِ فرهنگِ اجتماعیِ همانند خود، نسل دومی از ویروس‌های عقیدتی را، درذهن خَلق می‌نماید،که در مقابل غیرخودی ها،کاملا مصونیت می یابد.
اگردین مداران مجالی دهند، می‌شود به نوعی، استعداد ذاتی کودکان را ،که برای گول خوردن مستعد ترند اصلاح‌کرد. کاهنان دینی، برای آلوده کردنِ اذهان کودکان، با صرفِ وقت، وپولهای کلان، سعی دارند، برده‌گان آتی را به نحو شایسته‌ای برای مطامع خود پرورش دهند ، تا بتوانند برتعداد برده گان (فرمان بردار) خود اضافه نمایند.

کُدهای سرشاراز ویروس و انگلی که متولیان دین به اذهان کودکان انتقال می‌دهند، هسته‌های بِکر ذهنی آنان را از مهارت تجزیه وتحلیل امورتهی می‌کند. بی هیچ تردیدی، ذهن کودکان، بهشت ویروسهای مهلک دین مداران است.

واگیری عناصر هزار وجه دینی، قطعا ازطریق والدین به کودک منتقل می شود، اگر بتوان به طریقی به علم واگیرشناسیِ صالحی دسترسی داشت،آنگاه می توانستیم با واکسینه کردن این بیماری مهلک، کودکان را از ابتلا به ویروس دین نجات دهیم.

قربانیان معتقد به دین، خود را مجاب کرده‌اند، تا سلسله اعتقادات دینی را بدون درنظرداشتن هرگونه دلایل عقلانی ومنطقی بپذیرند.

و هراعتراض ناشی از نقد عقایدشان را با شدیدترین واکنش های ممکن پاسخ دهند.

هولناک ترین امر ممکن در جهان این است، که شما بخواهید، رموز دینیِ دینمداری را رمز گشایی کنید .

امری که دین مداران را به هیچ وجه قانع نمی‌کند ارائهٔ شواهد عقلانی برای داشته های دینی آنان است .

بدبختی دین مداران در این معناست، که تزلزل ناپذیری درایمان خود را، به نوعی فضیلت انسانی می‌دانند.

درمحافل دینی، ویروس دین، هرچقدررمزآمیزتر و سر به مُهرترجلوه کند، محفل را مسرورترخواهدکرد، چراکه رمزآمیزی عقایدشان، ازآنان موجودات غیرقابل‌دسترس الهی خَلق می‌کند، تا برخشنودی اُخروی آنان بیفزاید.

عشیرهٔ نوع بشر، با اختراعِ موجودی موهوم به نام خدا، بزرگترین ویروس مخرب را برای تباهی ذهن خود مهیا کرده .

باور به عَدم خطا درمبانی دینمداران، آنان را از هرگونه تجربه عقلانی، باز داشته.

ذهنی که قادر به فهم خطای خود نیست، تحت هیچ شرایطی تغییر را نخواهد پذیرفت.

رموزشیطنت آمیزی که در اذهان دینمداران ماواءگرفته است، بی تردید فضیلت انسانی را اخته کرده است. اگرکسی اقدام به رمزگشایی ذهن دینمداری نماید، به حتم، حیات انسانی خود را، در اندک زمانی درتیررس ترور بی قید و شرط آنان قرار خواهد داد.
روحانیون با تظاهر به اینکه دانسته هایشان ودیعه ای الهی است ، با رمزآمیز کردن رفتار وگفتار خود، جز برای سروری بردیگران اهدافی ندارند.
خدا ملعبه‌ای ست که متولیان دین، با توسل به آن، نیات شرورانهٔ خود را، انسانی جلوه می دهند.
<>
سخن ۸۶۶
این که ما به عنوان یکی از ناچیزترین مخلوقات به گوشه‌ای هستی وکیهان پَرت شده‌ایم تردید نبایدکرد. تنها امری که می‌تواند ما را ازدیگر موجودات عالم متمایز نماید، موهبتِ حسِ نسبی ادراکِ ما از هستی ست، که به ما توانایی فرا رفتن از ناچیزیمان را درگیتی اعطا نموده است .
<>
سخن ۸۶۷
دینی که با خوردن یک لیوان آب درملأ عام، و خارج نمودنِ بادی از معده، ستون اعتقادیش به خطر بیفتد، مهملی بیش نیست. درحالیکه همین دینمداران از طرف خدایشان به هیچ وجه درچپاول حقوق مردمان نکوهش نمی‌شود ، دین ، توهم و توهینی است که کرامت انسان را زخم می زند.
<>

سخن ۸۶۸

فرزند! حسود، شخص غریبه نیست، خودی‌ها را غربال کن تا آسوده شودی.

<>

سخن ۸۶۹

باید توجه کردکه جواز اغواگری دین، درنشاندن مارک تقدس برعادی ترین آدمهاست، اگرامروز، همان آدمهای تقدس گرفته دردادیان، اظهار وجود کنند، به یقین موردتمسخرعموم جوامع بشری قرارخواهندگرفت .دین مداران کله شق، قرنهاست با شعور ناقص خود، برای فرارازاستدلالات منطقی، مغلطه‌های جور وا جوری را تدوین کرده‌اند، تا بتوانند پیروان ناقص خود را درحماقت محض دادهایشان منجمدکنند. لواط گرانِ تاریخ، هیچ زمان از دردِ بواسیر شکایت نمی‌کنند. چراکه مشتریان خود را ازدست خواهند داد.

<>

سخن ۸۷۰

دین، تنها علوفهٔ هرزه‌ای ست که اگر با داروی شعورسم پاشی شود، محصول حیات آتی تو، تضمین شده خواهد بود .

دین، محصولی ست که با سم علم، ریشهٔ آن قابل خشکاندن است.

<>

سخن ۸۷۱

نشئهٔ بت شکنی مسلمانان درطول تاریخ، هولناک ترین ضربات ممکن را به فرهنگ و هنر و معماری مللِ زیرسلطهٔ خود وارد نموده است.

نه تنها تمدن سرزمینهای وسیع ایران زمین و مصر وهند ازگزند این نشئهٔ سیری ناپذیرجان به درنبرده است، بلکه تداوم این شرارت ها، بعد از ۱۴۰۰ سال همچنان، در دستورکار متولیان این دین محفوظ مانده است. نمونهٔ بارز آن را می‌تواند انهدام دو مجسمهٔ عظیم شهر بامیان افغانستان به توسط طالبان ها و تخریب گستردهٔ آثار تاریخی برجای مانده از ایلام و سومر و اکد وآشور در نواحی خاورمیانه به توسط داعشیهای دست پروردی جمهوری اسلامی یاد کرد. آنچه درطول سالها مطالعه وتفحص آموختم، این بوده که، بخش وسیعی ازمردم وعوام الناس، شوق زاید الوصفی برای فریب خوردن از متولیان دینی دارند،

اگر می‌خواهید جامعه را از بیماری هولناک هاری جهل خلاص کنید، دکان ملایان و روحانیون را به گرانترین بهاء ممکن تخته کوب نمائید .

<>

سخن ۸۷۲

ملتی که بقای خود را بدون دروغ امکان پذیر نمی‌داند، سخنان متواضعانهٔ چنین ملتی؛ شرارتی بیش نیست. ملتی که نمی تواند از بوتهٔ آزمایش انسانی سربلندکند، تواضع انسانیش سرشار از ریاکاری ست. متولیان دین، بزرگترین اشرارمخلوق حیاتند که برای حل اختلافات خود درنهایت، به جنگ و کشتار متوسل می‌شوند.

بی هیچ تردیدی، تمدنهای ملل، درطول تاریخ؛ جزبه دست متولیان دینی به هیچ حیله‌ای به نابودی کشیده نشده است.

<>

سخن ۸۷۳

هر پدیدهٔ علمی، مُخّلِ ایمان دینی ست.

به یقین چنانچه درچهارچوب عقاید رمزآمیز دینمداران اقدام به تحویل پاسخهای عقلانی نمایی، اگر مورد ترور هولناک جسمانی آنان قرار نگیری ، به حتم ترا، به طرز بی رحمانه‌ای ترور هویتی خواهندکرد.

<>

سخن ۸۷۴

فرضِ اثباتِ وجودِ خدا برای توجیه و ادراکِ جهانِ هستی ، امری باطل بیش نیست، چرا که به دنبال چنین تلاشی متعاقباً باید دلایل متقنی به وجود خلقتِ خود خدا ارائه نمود. پس بهتر است، صُوَرِی به نام خدا را درجهان هستی طرح نکنیم، تا مجبور به ارائهٔ یاوه‌های احمقانه‌تر برای توجیه خِلقتی که درآنیم نگردیم.

هیچ امری، مهم ترازاین نیست، که از بود و نبود خدا، بدون ترس و دلهره، گذرکنیم، تا درآن سوی گذرگاه، خودمان را، به درستی فهم نمائیم. تا زمانی که خدایی نادیده بقای خود را با حیاتِ انسانی ما شریک کرده است، بعید می‌دانم که بتوان حقیقت حیاتمان را با شعوری انسانی به تعریف کشیم.

<>

در جوامع عقب افتاده، رهبران دینی ملل، بزرگترین ابزار اعتماد جامعۀ خود محسوب می‌شوند، و طالبان دین، اشتیاقِ عجیبی برای فریب خوردن از پیشوایان دینی خود دارند، رهبران دینی ملل، با فریب اذهان عموم نه تنها، موقعیت و پولهای کلانی به جیب می زنند، بلکه با آمیزش متبرکِ جنسی، با زنان و دختران، آنان را با حیله‌های متون آسمانی خود، برای رفتن به بهشتی که وجود خارجی ندارد آماده می‌کنند.

ویروس واگیردین، عموما، ازدست آیت الله‌ها، به دست حجت الاسلام ها منتقل می‌شود، تا درتداومِ این انتقال پِلّه کانی، به تکثیر بهتری دست یابد.

این عاملانِ عفونیِ فوق العاده توانمند، طوری تعلیم دیده‌اندکه قادرند به استناد متون نَقلی فاقد اعتبارخود، باورهای مهملی را چنان دراذهان عموم کِشت نمایند، که تا پایان عمر، این نهالِ سمی، خود را از هر هَرَس عقلانی برحذر دارد

یکی ازقوی‌ترین فنونِ متولیانِ شرور دین، توانمندی سند سازی آنان برای قبولاندنِ خزعبلاتِ خَلق الساعه‌ای ست‌که درآستین خود نهان کرده‌اند.

هرانسان هوشمندی، بطورمنفرد، خود هدفی غایی دراین حیات محسوب می شود. مهارتهای زندگی را کسی فهم می‌کند، که هویت سالم انسانی خود را، مدام به روز برساند .

عوام، عناصرِ تاریخ گذشته‌ای هستندکه ذهنِ آنان برای‌کِشت فضولات دینمداران، بهترین مَرتَع ممکن محسوب می شود.

<>

سخن ۸۷۶
وقتی دامنهٔ لغاتِ ذهنیِ انسان محدود باشد، به اجبار در تمامی مراحل ارائهٔ نیاتِ درونی خود، مجبور به استفاده ازکمترین های حافظه، برای بیشترین‌های حوائج خود خواهد بود. طبیعی است که در چنین شرایطی، ضریب مخاطرات بیانی برای ابراز عواطف و خواسته ها فردی فزونی خواهد گرفت. و انتقال معانی با دشواری، وگاهاً با سوء تفاهم ها همراه خواهد بود.

لازمهٔ رَدّ این خطای تربیتی. جز توسعهٔ لغات ذهنی، وآمادگی علمی لازم برای مَنویّات شخصی هیچ نیست .

<>

سخن ۸۷۷
سیستیم شبکهٔ انگل سازی دربدنِ موجودات، خود، انگل را فهم نمی‌کند، والاهیچ زمان اقدام به ایجاد انگل دربدن میزبان نمی‌کرد.
باورهایی دینی ای که درمغزعشیرهٔ نوع بشر جا خوش کرده‌اند کم از این مثل نیستند.
درجوامع دینی، تحت هیچ شرایطی، چگونگی تفکررفاه برای عموم، تعریف نشده است. لذا، برهمین مَبنا می‌شود به حکم جملهٔ خداوند فرموده است، اقدام به هرعمل و رفتارِ غیراخلاقی و انسانی که مورد خشنودی خدا درآن ملاک است دست زد .

واژۀ خداوند می فرماید، یک توجیه فایده باورانه برای خدا داران است، که می‌تواند بدون ذَرّه‌ای احساس گناه،آنان را تا مرز شکنجه وکشتار همنوعان خود، هدایت نماید .

تعالیم دینی به گونه‌ای طراحی شده‌اندکه قادرند، قوی‌ترین سلاحِ اتهامات جنسی را دراختیاردین مداران قرار دهد، تا آنان بتوانند غیر خودیها را، به وقیح ترین شکل ممکن مورد ترور اخلاقی و جسمی قرار دهند .

دین مداران، قویاً آموخته‌اند تا عده‌ای آدمِ کاملاً معمولی را، قدیس و معصوم تصورکنند، بی آن که دلایلی متکی برعقل، برتقدس آنها ارائه نمایند.

سخن آنان مشتی مهملات مغلطه‌آمیزاست، که فقط شعورِناپختۀ خودآنها و هم مسلك کانشان را اغنا می‌کند.

<>

سخن ۸۷۸

اظهارنادانی به امورخلقت، برای خدا باوران، امری قبیح شمرده می شود. ازآن روست،که خداباوران نمی توانند جز با چپاندن خدا درظرف باورهایشان، پدیده‌ای را توجیه کنند. قیدِ خدا، برای خدا باوران، ابزاری‌ست که می تواند جهالت آنان را مصونیت بخشد.

<>

سخن ۸۷۹

شعورِ داشتن ایدئولوژی دینی، قدرتمند ترین ابزاری ست که مرزهای خودی را از ناخودی با دیواری ازخون جدا می‌کند .

دین طاعونی ست که اگردر مقابل آن خود را واکسینه نکنی، بی تردید به هاری بی درمانی مبتلا خواهید شد.

<>

سخن ۸۸۰

فرزندم همیشه به یاد داشته باش، هاری، بیماری مهلکی ست که قبل از ابتلا به آن باید مداوا شد، والا، هیچ موجودِ هاری با لطف ومهربانی دست ازگاز گرفتن برنمی دارد.

<>

سخن ۸۸۱

خدایِ شما دین مدارانِ کَلّه شق، مانند خودشما، عنصری بغایت متعصب و کینه توز است، که دوستدارانش را پاداش، و مخالفانش را به عقوبتی هولناک نوید می دهد.

شما دین مداران، محصولِ چنین کارخانۀ ناقصی هستید،که به یقین تحت هیچ شرایطی، نمی‌توانید اموررا بدون اعمال خشونت، تعصب، بغض، عداوت وکینه به قضاوت بکشید.

<>

سخن ۸۸۲

(به عمو زادۀ عزیزم که با ابتلا به سرطان
جوان مرگ شد، و خدایان، هم چنان بخشنده و مهربان برجای مانده‌اند)

چه سخت و جانکاه می‌گذرد ،

غروبِ عُمرِ فرشته‌ای فرشته سا ،

که درگهوارهٔ نگاهِ معصومش !

درخزانِ صبحگاهی تلخ ،

به تابوتی فرسوده خیره مانده است .

و به گورستانی !

دردورهای دورِافق .

و به ظلماتِ به غُربت تَبیده‌ای ،

که خِردی آشنای را ،

درگودالِ سکوتی هولناک دفن خواهدکرد .

و توای انسان !

به هوشِ جان بیادآر !

که چگونه‌اش سکوتِ صبوری را ،

در اندوهِ ناتمامِ خویش زمزمه می کرد –

تا مگر ،

خدایان را ،

به شَرمِ خلقتِ خویشتنشان مات گرداند-

درظلماتی تمام ،

که نوری تمام را برای ابد ؛

درخویشتنِ خویشش نهان خواهد نمود .

گودالی بس مهیب - برای ابدیت ،

که مجالِ هیچ نوری را –

در باورخویش فهم نخواهد کرد .

خدایان را برگوی -

ای چاوشگرِ نیرنگهایِ به رنگ نشسته !

تا به نشئهٔ حماقتشان ،

دروغ های منجمدِخویش را ،

درتزویری به تراش نسپارند !

که من ،

عنقریب !

بزرگترین جنازهٔ حقیقت را ،

در گورستانِ شلوغِ شهر-

به خاک خواهم داد .

<>

سخن ۸۸۳

(به عمو زادهٔ عزیزم که با ابتلا به سرطان ،
جوان مرگ شد .)

و به رَخنه‌ای ای بَرنواختم سُکوتِ در وقاحت نشستهٔ خدایان را –

در ایوانِ چِرکین دین ،

که تابوتی حَریص را درانتظارِ جَنازه‌ای ،

به لبخندِ طلوعی بدرقه خواهدکرد .

آیا هیچ!

کسی برسِتیغِ صبحگاهی زرین ،

نُدبه‌ای تلخ به شیون،

ازنای پرنده‌ای فهم کرده است ؟

ای قِدیسهٔ دربَسترِ رنجهای بی توان خفته ،

چه کسی برقامتِ اسطوره گونت ،

که به زَهرخدایان مزین شده است ،

پاسخی به صَواب خواهد داد ؟

که وقارِ به زخم نشستهٔ جانت ،

در اعماقِ دردی جانکاه غوط می خورد .

چه کسی–

مرثیه‌ای به شیون خواهد سرود ،

برگوری که هیچ زمان ،

حضورِ مُتَبَرّک ترا ،

در آغوشِ خویش باور نخواهد کرد .

به تَفَرّس[1] دریافتم،

که حیاتِ آدمیان به گاهی ،

مُوی بَندِ تل گونه‌ای ست بر گیسوانِ رقاصه‌ای ولگرد-

در بیغوله‌های به تَعَفّن نشستهٔ کاخی .

و گاهی به گُلُوبندی ماند ،

برسینه‌های درعرق تپیدهٔ بدکاره‌ای درخیابانهای شهر .

و به گاهی !

النگوی ست بردستهای قَصّابه‌ای فرتوت -

در نَموری دالانِ ممنوعهٔ زُهدانِ زنی ذلیل-

که درجستجوی جَنینی مُرده خراطی می کند .

---

[1] - تَفَرُّس: دریافت ، درک ، نظر انداختن به چیزی برای درک، فراست بردن.

و به گاهی دیگر،

هم او ،

دردالانی متعفن که گذرگاه من و توست ؛

به خنده هایی کَریه ،

به شوقِ اُجرتی حَقیر،

به نِشاء تبَسمی بی معنا ،

چشمانِ در وَرم نشستهٔ طعمهٔ خویش را،

درس صَبوری مَشق می دهد .

و به گاهی تلخ تر ،

در این حیاتِ نگون سار؛

خنجری ست که از پشت ،

برگردهٔ نجیبانِ تاریخ زَخمه می زند.

و به گاهی دیگر ،

آتش فِشانی ست که خِرمنِ به بارنشسته‌ای را ،

در شقاوتِ بی حَصر خویش ،

کباب می کند .

بر خیز ،

ای الههٔ کینه‌های ناتمامِ هستی ،

که نامت را به خالقیِ مطلق مزین کرده‌ای،

که حَسدِ سَرشار از اهریمنیت ،

هزاران دوشیزهٔ فضیلت را ،

جز به هیبت عنکبوتان خلق نتواندکرد .

که تو !

به تَفتَین این شَرارتِ بی منتها،

به بلعیدنِ خِردِ اَشوانِ فَضلیت —

به نابخردی جاودانهٔ خویش اقرارکردی .

ترا چه سخنی ست درحقیقت منِ انسان ؟

که زیبا ترین ایزد بانویِ مِهر را ،

درچرخهٔ حسادت خویش ،

درگودالِ ظلماتی هولناک ،

به مرگی ابدی در مغاکی ستُرگ،

به دَفنی شَریرانه اجبار نمودی.

<>

سخن ۸۸۴

یکی از بدبختی‌های عشیرهٔ نوع بشر، باکوتاهی عمری که دارد، دراین معناست، که سعی می‌کند قبل ازکشف خود، خدایی را فهم نمایدکه نه تنها او را نمی فهمند، بلکه هیچ خاصیتی نیز برای او ندارد. نمی دانم چرا آدمها نمی توانند باورهای دینی را تف کنند، تا شیرینی حقیقی حیاتی راکه درآنند، در این زندگانیِ مختصرلمس کنند.

<>

سخن ۸۸۵

مذهب و دین، بطورغیرمستیقم، بی آنکه به عواقب هولناک تعالیم خویش واقف باشد، با دامن زدن عمدی به روابط جنسی محارم، جامعه را به فساد کشیده است. هوشع، یکی از صدها به اصطلاح پیامبریهودگفته است، آنکه باد را می‌کارد، به یقین گردباد را درو خواهدکرد. خودشان نیز به این امر واقفند، اما حباثتان سیری ناپذیر است.

<>

سخن ۸۸۶

در چینه دان شب،

سکوت را مزمزه می کند،

شایدکه خدایان را درطویلهٔ ذهن خویش،

به ترحمی باز کشد.

چه بی معناست ،

وقتی که دُردانه‌ای می خندد،

و زمانی که دُردانه‌ای می گرید –

مرا در این سکوت تلخ،

حاجتی ست به شیونی،

تا بغض گلوگیر خویش را تیمارکنم .

برکش ز قنداقه‌ای نفیرگلوله هایت را ای دُوردانه!

که هَزاران را ،

در هِزارهٔ تاریخ سَری برسینه‌ها نهاده‌ای.

<>

سخن ۸۸۷

فرزندم ، سیاست مدار برای گیج کردن تو می گوید، نه برای آگاه کردن تو، برای همین آدمها، که نه انسانها، همیشه برای کسانی هورا می‌کشند، که آنها را گیج می کنند نه آگاه .

<>

سخن ۸۸۸

در عجبم از کسانی که کُلّیت یک دین را قبول ندارند، اما شعوروکرامت انسانی خود را درگرو اجرای فرعیات همان دین قربانی می‌کنند.

<>

سخن ۸۸۹

با گسترش مبانی عِلم دریک قرن اخیر، رسوایی جنون آمیزی گریبان دینمداران راگرفته است، وآنان را به طرز باور نکردنی به بیماری هاری مبتلا نموده. افشای دروغهای مندرج درکتب به اصطلاح مقدس آنان، به توسط محققین علم شیمی، فیزیک،و دیگر علوم، همچون نجوم ، فضا و غیره، بلایی برسرآنان آورده،که مدام با توسل به مغالطات عوام فریبانه وگاه انطباق متون مجعول خود، با علوم علمی، سعی دارند هواداران ناقص خود را درصف طرفداران همیشگی خود حفظ نمایند .

<>

سخن ۸۹۰
فرزندم! اعتیاد به عادت های عاطفی، گاهی عمیقا جای عشق را می‌گیرد .
مراقب باش تا عادت ها، شعورعاشقانه‌های تو را غبضه نکنند.

<>

سخن ۸۹۱
پروازکردن را کسی می آموزد که خود را رها کند، آدمها تا زمانی که خود را رها نکرده‌اند پرواز را نخواهند آموخت . همهٔ اتفاقات بزرگ روانی ما از جایی و زمانی شروع می شود ، که باورها و قداست ها در ما تمام می شوند .

<>

سخن ۸۹۲
دین، مثل مواد مخدر عمل می‌کند، اگر مواظبِ خودتان نباشید برای همیشه شما راآلوده خود خواهد کرد.

<>

سخن ۸۹۳
مکتبی که مدام به تو،کسب زَر و زُور و سِکس تعلیم می‌دهد، متولیانش بهتر از ملایان نخواهد شد.

<>

سخن ۸۹۴

فرزند یقین کن، که ذهن هیچ شعورمدارمنصفی، خالی از نَقد خود نخواهد بود. مدام خویش را نَقد کن، تا همیشه نُقلِ جانِ خویش باشی .

<>

سخن ۸۹۵

درقفسِ شعورِخویش ماندن، بسی ارزشمندترازآزادی درسرزمینی است‌که گلستانِ عاشقانه هایش را برای چَرای چهارپایان اختصاص داده‌اند.

قفس عشق، تنها زندانی ست که اُسَرایَش، اسارت خود را به جان خریده‌اند

<>

سخن۸۹۶

هر عنصر پویایی، به نوعی خواهشی دارد.

خدا، با توصیفی که درکتب ادیان ازخود ارائه می‌دهد، عنصری به غایت خواهش‌گر و محتاج است، پس چنین موجودی خواهش‌گر و محتاجی، چگونه می تواند فعل محض و اکمل در هستی باشد.

تعاریفش از توی انسان ناگفتنی ست، اما هم او، جهنمی هولناک تدارک دیده است که اگرتو ازتمجید، کرنش و اطاعتش غفلت کنی، ترا درآن کوۀ داغ، به شنیع ترین شکل ممکن کباب نماید .

<>

سخن ۸۹۷

درد آورترین بخش آدمها که نه انسانها؛ به آن قسمت ازشعورشان باز می‌گردد که همواره خود را درجمع توده‌های هم فکرکامل می بیند. اگر همین موجود دردمند را به تنهایی درخلوتی به سئوال هایی خُرده از باورهایش مشغول کنی، مفعولیت شعورش را نمی تواند پنهان کند .

<>

سخن ۸۹۸

درکشورمن کسی که درمقابل حقایق صادق است، یقینا به حیات انسانی خویش آسیب خواهد زد. چراکه رها نمودن واژگانی که حقیقت را قی می‌کند کمال نیافته گان را بشدت به هیجانِ تهاجم وا می دارد.
حقیقت، همیشه نابالغان را آزار داده است. ناکامی دین و مذهب به هولناک ترین شکل ممکن ناکار آمدی خود را در قرن حاضر به اثبات رسانده، ونشان داده که نمی تواند منشاء خیری برای همهٔ آنانی که به تعالیم دینی دل خوش کرده اند مرحمتی نماید .

<>

سخن ۸۹۹

عاقل کسی است که در درون خود، خصال رویا رویی با سرنوشت خود را کشف می‌کند، و نادان عجولانه ازعرصهٔ خِرد و فهم، عقب نشینی می‌کند.

<>

سخن ۹۰۰

شارلاتانهای موعظه‌گرِ دین، اگر بجای موعظه های بیهوده و بی ثمر، یافته‌های علمی‌شان را درمعرض دید عموم قرارمی‌دادند، تردید درمهمل بودن سخنانشان به صفرمی رسید. یقین باید کرد که کلاشان دینی، هیچ یافتهٔ علمی در چنتهٔ حیله گرخویش ندارند. چرا که علم، تنها هویتی ست که دردست دینمداران اقدام به خود زنی خواهد کرد.

<>

سخن ۹۰۱

کتابِ عاشقانه را به دست کسی بسپارکه به بشدت درعشق شکست خورده است .

<>

سخن ۹۰۲

همین درد برای فرهیخته ای بس ، وقتی می بیند که فضیلتِ را در قالب رذیلت فرو می کنند ، مظلومیت فضیلت بشدت او را آزار خواهد داد.

جامعهٔ دین زدهٔ بسته، وخود محور، با کتاب دین خود، به تو می آموزد که حق نداری کسی را بکشی، اما همان کتابِ دین، درچند صفحهٔ بعدیِ خود، ترا به شنیع ترین شکل ممکن، به کشتار غیرخودی‌ها تشویق می‌کند، وحتی به تو پاداشتی در خصوص این کشتار فجیع نوید می‌دهد که در مخیلهٔ تو و هیچ شعور مداری نمی گنجد.

بی تردید فهم حقیقت، به شعور نابالغان آسیب می رساند .

<>

سخن ۹۰۳

دین تنها دکانی ست که متاعی به نام شعور درآن عرضه نمی شود .

کاهنان جور واجور معابد، از دیرباز، با جَعل هویت خدایی نامریی برای تائیدِ دست نوشته‌های خود، سعی دارند افکار ناقص آدمیان را با فریب تقدسی موهوم، با امیال شرورانهٔ خود همسو کنند، تا بدین وسیله جامعهٔ تحت حاکمیت خود را برای دوشیدنِ هر چه بیشتر تربیت نمایند .

<>

سخن ۹۰۴

همگان قادر به طی مدارج دانشگاهی هستند، اما همگان فهیم نیستند. داشتن سواد،کسب یک مهارت علمی ست، اما فهیم شدن، یک فضیلت استثنایی .

<>

سخن ۹۰۵

با کسی مبارزه کن که وقتی شکست خوردی، قویا ازاو بیاموزی نه تخریب شوی .

<>

سخن ۹۰۶

باورها، سنگین ترین بَختک شعورآدمهاست. تنها یک ذهن پرورش یافته است که شعورفاقد بختک را فهم می کند .

<>

سخن ۹۰۷

برای خروج از طویله، شناخت دروازهٔ آن مهم است. پِهِن فروشان سرزمین من و شما ، شعوری به خروج از طویله کسب نکرده‌اند.

موجود نوزاده‌ای که برای شناخت بوی مادر، به کسب شعورلازمه نائل نیامده، محکوم به فناست.

<>

سخن ۹۰۸

ملتی که فهمِ خدا را از زبان هم نوعی چون خویش طلب می‌کند، به یقین طعم سعادت را نخواهد چشید .

<>

سخن ۹۱۰

اصل مبانی تاریخ دراین معناست : آنان که باید بچپانند، می چپانند، تا عده‌ای چاک بخورند. وآنان که چاک خورده‌اند، هورا می‌کشند به امید روزی که درمان خواهند شد.

<>

سخن ۹۱۱

دوست عزیز، یقین دارم که شعورِسُنت مداران، بهای دُلار و سِنت راکاهش نخواهد داد. شما مراقب ریال جیب خودتان باشید، که خودیهایی قرمساق در حال چپاول آن هستند.

<>

سخن ۹۱۲

عجیب ترین پدیدهٔ خلقت، شعورِناقص ملتی ست که برای رهایی ازجهمنی موهوم؛ به متولیان بهشتی موهوم تر باج مقدس می پردازند.

غیرت یک آموزهٔ دینی ست که دین ترا به یک زندگی سالم محدود می کند .

<>

سخن ۹۱۳

مهملاتی که درهمۀکتب ادیان جای خوش کرده به شیوه‌ای طراحی شده‌اند تا بتوانند وقیحانه ترین مضامین ممکن رابه پیرمردی با ریش بلندکه درآسمانها نشسته است منتسب نمایند، تا شمای آدم را ازفهم حقیقی خودتان به غفلت بکشد.

ادیان تنهاکاری که با تو می‌کند این است، که با رخنه کردن دربخشهای عمیق شعورانسانی تو (بخش لیمبیک مغز)؛ ترا برای مقاصد بی منطق خود تربیت نماید.

دین با دگرگون کردن تعریفِ اخلاِق تاریخی انسان ها در قرون و اعصار، سعی داشته و دارد تا با تقدس بخشیدن به اعمال غیرانسانی خود، رفتارهای خشنونت بارخود را به نوعی مسالمت آمیز جلوه دهد .

<>

سخن ۹۱۴

شگفت انگیزترین بخش حُقّه‌های دینی دراین است که مصرانه مدعی این کلامِ مهمل است،که دست آوردهایش، مبتنی برداشته‌هایی‌ست، که می‌تواند برای ابد؛ سعادت بشریت را تضمین نماید.

<>

سخن ۹۱۵

فرزند ! من با خدا مشکلی ندارم. مشکل من با کسانی ست که خود را چشم وگوش خدا می خوانند که اصلا وجود خارجی ندارد.

من هیچگاه به رویت واقعی خدایی که در هستی توصیف می شود و شده است باور نداشتم و ندارم. خدا، عنصری ست کر وکور و لال وکودن که

قادر به درک پلشتی های موجود درهستی نیست. این خدایی که متولیان دین ازآن سخن می گویند، سُرسُره‌ای ست که ترا به گودال جهل فرو می‌کشد.
هیچ امری خطرناک ترازکتابِ این شیادان شارلاتان نیست که توانستند اخلاقِ بشری را، به حیلهٔ کتابِ خالقی کر وکور و لال وکودن به فاحشه خانه‌ای مقدس مبدل کنند.
شعورِ دین مدارانِ کتابدار، واحکام آنان، فاحشه خانهٔ قانونمندی ست که قاضیانش را بِکش‌های بالفطرهٔ تاریخ شکل داده‌اند.
<>
سخن ۹۱۶

احمقانه‌ترین بخش شعورآدمها دراین است،که خدایشان را بسیار قادر و متعال و قهار و بی همتا می‌دانند ومی‌خوانند، اما همان خدا، تمامی اعمال وکَرّ و فَرّ خود را به دست همین آدمهای ناقصی که برای آنها کتاب و پیامبر فرستاده است به انجام می رساند و خود هیچ نمی کند.
یا این خدا یک جایش سخت لنگ می‌زند، یا این که، این آدمها آنقدر در حماقت و نادانی خود غرق شده‌اند که قادر به درک و فهم حقیقت حیات خود نیستند.
<>
سخن ۹۱۷

وحشت مسلمانان از صادق بودن، توانسته ازآنان حرفه‌ای ترین ریاکاران و دروغگویان تاریخ را پرورش دهد. چرا که قوانین اخلاق دینی اسلام به قاعده‌ای قرائت شده که هیچ یک ازدستورات انسانی این دین، بدون داشتن تبصره‌ای ویژه، قابل عمل نیست. درجایی، دروغگویی را کرداری زشت وناپسند تعلیم می‌دهد، ولی درجایی دیگر، دروغگویی را عملی کاملا موجه

جلوه می دهند. وجایی، دزدی وآدمکشی را عملی قبیح ونادرست خطاب می‌کند، اما دقیقا درچند سطرپائین‌ترِ اوراقِ کتابشان، دزدی و کشتاررا رفتاری واجب، و خدا پسندانه و مباح می‌دانند.

این تضاد در نوع نگرش تعالیم اخلاقی اسلام، از مسلمانان عنصری چند وجهی آفریده است که اطمینان به شعوراخلاق انسانی آنان را در طول تاریخ، مورد تردید قرارداده است.

و جالب تراینکه، یک مسلمان می‌داند قتل نفس امر قبیحی است ؛ اما به راحتی آدم می‌کشد تا به موازین کتاب مقدس خود عمل کرده باشد.

<>

سخن ۹۱۸

فرزندم ! هر موجودی که به دنیا می‌آوریم، به یقین یک خدا نیز با خود به جهان انتقال می‌دهد. درحال حاضر به میزان نفوس عشیرهٔ نوع بشر، یعنی حدود هفت میلیاردخدا، بر روی کرهٔ زمین زندگی می‌کند که همه نیزسرناسازگاری با خدای دیگران دارد. وصیت من به تو این است، که تحت هیچ شرایطی اجازه نده تا خدای درون تو برای به اثبات رساندن خود، مزاحم خدای دیگران شود. واجازه نده تا خدای دیگران نیز، حضورخود را به توتحمیل نماید.

تلاش کن، خدای هم زاد خود را درشعورِانسانیت حبس کنی، تا مگر رشدِ اخلاقِ انسانی درتو متبلور شود.

یقین کن که مغزهای کوچک، خدایان خطرناکی دارند، ومغزهای بزرگ، خدایان خطرناکتر، هرذهنی که خدایی دراو سیر می‌کند، نهایتاً، جان انسانهای دیگررا به خطر خواهد انداخت.

فرزندم باخدا فقط زنده خواهی ماند، ولی بدون خدا، زندگی متعالی وانسانی را طی خواهی‌کرد، که بدون حضورِ خدا درجانت، هیچ موجودی از پندار، گفتار وکردار تودررنج نخواهد بود. اما اگرمعتقد به کتابی مقدس شدی، به ابزاری مبدل خواهی شدکه همهٔ موجودات عالم را برای پرستش کتاب مقدس خود به شلاق خواهی بست.

<>

سخن۹۱۹

عرصهٔ شعورِعشیرهٔ نوعِ بشر، با آغشته شدن به سَمِ هولناکی به نامِ خدا به قدری ناامن و دردناک شده است، که توانسته تا مرحلهٔ قربانی کردنِ هویتِ انسانی خود به پیش برود، بدون آن‌که حتی ذَرّه‌ای به چرایی این وکالت بی منطق خود، اندیشه‌ای داشته باشد.

<>

سخن ۹۲۰

دوست بزرگوارمن! شما چرا باید وکیل بی منازع خدایی بر روی زمین باشید که خودآن خدا، برای اثبات عینی خود درمقابل عُقلا، سکوت محض اختیار کرده است. شمارا چه اصرای ست که سعی دارید وکالت تسخیری موجودی نامریی را به عهد بگیرید،که پشیزی بهاء برای دردهای بی درمان من وشما

درهستی قائل نیست. اجازه دهید تا پُرسندگان و جویندگان عِلم، با به اثبات رساندن این لانه فساد وموهوم، کوس رسوایش را دراندک زمان ممکن به صدا درآورند.

شما بزرگوار، جزوآن دسته ازآدمیانی هستیدکه بی هیچ ثمری، خودرا مشغول ومفتخر به دفاع ازباورهایی کرده‌اید، که نه اثبات و نه رَدّ آن باورها، به سرگردانی پراز رنج و درد و آلامِ بی مقصد و مقصود شما، دارویی به مداوا ارائه نمی دهد.

جانتان را مشغول خودتان کنید، تا خورشید و خور را کشف نمائید، نه حوران مو بور را .

<>

سخن ۹۲۱

ملتی که رذیلت و حماقت کِشت می کند، محصولی جز جهالت و فِسق دِرو نخواهد کرد.

<>

سخن ۹۲۲

الله به سیخ می‌کشد قال مرا

با یک دوکتاب، می دَرَد فال مرا

آلودگی و تباهِ گردونش بین

باوعده به آخرت دهد حال مرا

<><><><>

دین دار به آلتش خدا می جوید

گُل را به نهاده و میان پا بوید

هفتاد هزارآلتم وعده بداد

آسوده زگا دادن من می گوید

<>

سخن ۹۲۳

کسی که کتاب را برای خواب دادن خود می‌خواند، هیچگاه بیدار نخواهد شد، کتاب را برای بیداری باید خواند، تا هرگز به خواب نروی .

<>

سخن ۹۲۴

واژهٔ نَشمه، به معنای فاحشه، بدکاره، روسپی و هرزه است. اما همینکه واژه نَشمه را در ارتباط با ترکیباتِ خِرد تاریخی بشر به معنا می نشانیم، متوجه وسعت، وغنای این واژهٔ پُرمعنا خواهیم شد.

و متوجه می‌شویم که آدمیان درطولِ تاریخ تاوانِ کلانی به بخاطر این ویروسِ نفوذیافته درذهن خود پرداخته است، وچه فجایع هولناکی در تاریخ، از ورای این نَشمه؛ درجان آدمیان رخنه کرده است.

همان تاوانی که عرفای واقعی شرق وغرب، با ترفند وایماء واشاره هایی، مکرراً درنوشته‌های خود، بدان پرداخته‌اند، و سعی داشتند؛ آدمها را به نوعی

به فهم اصلاح شعور ناقصی که درجانِ آنهاست، هشیارکنند، تا دست از این نشمه های آلودهٔ و مسموم ذهنی؛ اما بسیار مونس با خود ، بردارد.

یقین دارم که برای ذهنِ آدمها، هرتفکر و ایدهٔ نویی بسیارهولناک است. آدمها حاضرند جان بسپارند، اما ازعقایدشان که سالها باآن زندگی کرده‌اند دست نکشند.

نشمه‌ها، اطلاعاتی هستندکه بدون فهم میزبان خود، می‌توانند وارد حِطهٔ شعورِ آدمها شوند، و با آلوده کردن ذهن میزبان، میزبان درماندهٔ خود را مقید وپای بند به اموری نمایدکه اساساً با تکامل فکری وی مغایرت دارد، و بسیار از این نشمه ها نیز، خود را طوری طراحی و پرورش داده‌اندکه فعالیت خود را درلا به لای الفاظ و معنویت جان انسانی پنهان کرده‌اند تا در مواقع لزوم خود را با شمایلی که دَرخورعلاقهٔ میزبان است ظاهرسازند.

بیشترنشمه‌ها، چنان درجان ما نهادینه شده‌اند؛ که دیگر تحت هیچ شرایط نمی شود هویت آنان را ازحقیقت و واقعیت خلقتِ میزبان تفکیک کرد.

نشمه ها، اصلا به شعورِ تحلیلی محتاج نیستند، چراکه هویتِ این نشمه ها را، از دوران کودکی درذهن اطفال؛ با تعاریفِ از پیش نظام یافته قفل کرده‌اند، تا برای همیشه با میزبان خود زندگی کند.

برای به دورانداختن و پاک کردن این نشمه ها، فَرد باید که خود را به تلاشی روزمرهٔ توام با علم و فهم ادراک وشعورتجهیزکند. والا تحت هیچ شرایطی

نخواهد توانست از شَرّ این جانورانِ رنگ رنگ بوقلمون صفتِ درون خود خلاص شود.

نشمه های مهمان، هنگاهی دریده می شوند،که با شعورِ تربیت شده‌ای،که مجهز به استدلال است درگیرشوند.

در چنین شرایطی ست که نمی توانند حقیقت نابکار خود را پنهان کنند، چرا که میزبان با به دام انداختن طینت شرور آنان ؛ آنها را در بدترین شرایط ممکن رسوا می‌کند.

بیشتر این نشمه ها، به آن دسته ازکسانی تعلق دارد؛ که قلمشان در رصد کردن افکار متولیان دین و ملایان بکارگرفته می‌شود.

دکانداران دینی، قرنهاست که با ایجادِ مشاغل پُرسودِ نشمه پروری، و نشمه فروشی، به سَروری خود برجوامع نشمه دوست، دل مشغول کرده‌اند.

و باآلوده کردن مغزِبسیاری ازآدمهای نادان و بی شعور، ویروسهای سَمّی کالای خود را به جویندگان نادان، به بهایی نازل تحمیل نموده‌اند .

واز طرفی، سعی دارند با احداث شبکه‌های جورواجور، به پرورش هرچه بیشتر این ویروس مهلکت، به توسعهٔ بازارِخود، رونقی موجه ارزانی نمایند.

بزرگ ترین راز خوشبختی فردِ هوشمندِ ضد نشمه، در این است که به شکار نشمه‌های درون خود تبحر یافته.

اما عوامِ نشمه جو، نشمه‌های درون خود را می پرستد، تا خود را قربانی چیزی کند که وجودِ خارجی ندارد.

داشتن شعوری تحلیلی ازامور، تنها ابزارِمنطقی ست که بقای انسان بدون نَشمه را تضمین می کند.

یقین دارم که اگر ادارۀ جهان را، درارادۀ متولیان دین قراردهند، دنیا به طویلۀ پرتعفنی از فحشا و فساد مُبدل خواهد شد. و حیاتِ علمی بشر، با صلواتهای مکررِ این طویله داران جهل پَروَر، به قهقرا خواهد رفت. چنانچه تاریخ بر این گفته گواه متقنی ست

<>

سخن ۹۲۵

دوست عزیزم! ما با خَلق نمودن خدایی درذهن خودمان، به زندگیمان معنا نمی دهیم، بلکه، سعی داریم تا به مهندسیِ زنده بودنمان هویت بخشیم. پس هوش دار، تا زندگی کنی، که زنده بودنِ صِرفِ تو، تو را به دامن موهومات خواهد انداخت.

<>

سخن ۹۲۶

دین، تنها باورِ هولناکی ست که اخلاقِ تجربیِ عشیرۀ نوع بشر را،که قرنها با مشقت آن راکسب کرده است، به ابزاری مهلک، برای گمراه کردن خودِ او مبدل کرده است.

<>

سخن ۹۲۷

برای به روز شده، لازم حتمی ست، تامعانی کهنه را دور بریزیم.آدمی زمانی به توسعهٔ شعورِ انسانی دست می یابد،که از فهم معانی نو، هراس نداشته باشد. دین هیچ زمان، ترا به حال خود رها نخواهد، تا تو، با مفاهیم تازهٔ انسانی آشتی کنی. کمترکسی می‌تواند حقیقت حماقت را فهم کند.

فرزندم! ملایانِ شعورستیز ادیان، برای به بُن بست کشیدنِ کرامتِ انسانی تو، با سُرنگی بنام الله، با تزریقِ معجونی به نام جهل خرافات، ترا برای مقاصد سودمندخود مسموم می‌کنند. سعی کن، با شکستن این سُرنگِ گَند، ازتزریقِ جهل و خرافات به جانت ممانعت کنی.

یقین کن‌که خدا، سالهاست که مرده است. این تویی که باید درشعورِ انسانی خود، محل دفن اورا شناسایی‌کنی، و الا رُجعتِ الله وخدایان، چونان مَهدی موهومِ جماعتِ تشیعِ رافضی(ازدین خارج شده)، **همیشه ذهنِ ترا به کرایه خواهدبرد.**

عزیز پدر! آدمها آزادندتا احمق باشند، ازتنهاکسانی این آزادی سلب می شود که منزلت انسانی خود را فهم کرده‌اند.

<>

سخن ۹۲۸

آدمها هیچ زمان نمی توانند از موضوعات فاقد منطق دست بردارند. چرا که به محتوا اندیشیدن، ذهن آنها راآزار می‌دهد. انسان باش تا با آزار ذهن به فهم عمیق خودت نایل آیی.

<>

سخن ۹۲۹

فرزندم، در این سرزمین نکبت وجهل، اگرمی‌خواهی کشف نشوی، سعی کن تا نکات کلیدی ذهنت را با عادت دادن به سکوت، از تیررس آدم فروشان نجات دهی.

<>

سخن ۹۳۰

هیچ زمان برای آدمها خودت را تغییرنده، چون آدمها ترا هرروز به شمایلی که خودشان دوست دارند می بینند و خواهند دید.

مردم تصورمی‌کنندبه آنچه می اندیشند، تنها حقیقتی ست که در جهان وجود دارد. فرزند! سالهاست به سطح شعورِنابالغ این ملت نادان یقین یافته‌ام.

<>

سخن ۹۳۱

وقتی از زندگی خودتان لذت خواهی برد، که زنده بودنت را دور بریزی. پس زندگی کن، که با زنده بودن صرف، تباه خواهی شد. احمقانه ترین کار ممکن، صرفه جویی حیات یک بارمَصرفی ست که قابل پس انداز نیست.

<>

سخن ۹۳۲

فرزند! بی سرو صدا ترین مرگ، مرگ بی ثمرتوست، بقدری آرام اتفاق خواهدافتادکه انگارهیچ اتفاقی نیافتاده است. سعی کن حیات یک بار مصرف خود را با هیاهوی سیّاسان و دین مدارن کلاش تباه نکنی. دنیایی که تو درآن

زندگی می کنی، دنیای ریا و دروغ وتباهی و ظلم و فساد است. سعی کن هیچ ندانی، اما اگرحلاوت فهم، ترا نیز به دام خود انداخت، فقط تلاش کن تا تنها بمانی، والا آنقدر زیر و رویت می کنند، که مبدل به شخصیت فیل نمایشنامهٔ شهره قصهٔ بیژن مفید خواهی شد.

<>

سخن ۹۳۳

اگر کسی را از دست می‌دهی، دو دلیل دارد، یا قربانی صداقتت شده‌ای، یا به وسعت حماقتتان خود، پی نبرده بودی.

<>

سخن ۹۳۴

دینی که به شما تعلیم می‌دهد برای خوردن یک لیوان شراب، و یا یک لقمه گوشت خوک، جزرفتن به جهنم چاره‌ای به بیچارگی خطای خود ندارید، به راحتی به شما تفهیم می کند،که بدون احساس گناه، می‌توانید سرغیر خودیهای را نیزگوش تا گوش ببرید.

خطرناک ترین ویروسی که می‌تواند خود را به مغزما تحمیل نماید، آن دسته ازمعانی وکلماتی هستند، که بدون نظارت شعور، خود را در عبوراز فیلتر ذهن واکسینه می کنند.

<>

سخن ۹۳۵

ما خدا ناباوران نیز به نوعی تروریست هستیم، چراکه عقاید ادیان و مذاهب را با داشته های علمی خود ترور می‌کنیم ؛ اما نه با خنجرو فشنگ و تفنگ از پشت.

<>

سخن ۹۳۶

عالمان به دلیل قدرت تحلیل وتحقیق، هرگز رغبتی به فهم، و همجواری با دین، نشان نمی دهند، اما دین‌مداران، به دلیل ضعف محتویات داشته هایشان، برای به بن بست نشاندن عالمان، مدام درامریافته های آنان فضولی می‌کنند. بی شک، ذلتی که درکُنه دین پنهان شده است او را از فهم اخلاق انسانی بیگانه کرده است. شعوری غربال می شود، ماوای ناب ترین معانی علم خواهد شد .

کلاشانِ دینی، همیشه خود را درهاله‌ای از وهم وابهام می پوشانند تا صحت و سقم ادعاهایشان آشکار نشود. اما عالم، داشته هایش را عریان به نمایش می‌گذارد تا نواقص یافته های خود را اصلاح کند.

<>

سخن ۹۳۷

مهملات را هرچه تاب دهی کلفت‌تر می‌شود. عشق الهی یعنی چه بزرگوار ؟ موجودی همچون بشر، آدم و انسان، که عشق به خویش را فهم نمی‌کند، و قاتل بلفطره ایی ست در ارتباط با خود، چگونه می‌تواند به غیرخود نیز مشغول شود. یکی از دردناکترین زخم های نسل بشر، دراین معنا نهان شده

است. که با متوسل شدن به غیرخود، سعی دارد مدام، خود را به تعریف کشد. دوست بزرگوارمن! فهم خدا، بازی با واژهاست، خدا واژه ابداعی ذهن علیل بشراست. عده‌ای شارلاتان سودجو، می‌خواهند با اختراع واژه‌ها وکلمات واصطلاحات دهان پرکن، که مطامع خود می جویند، ما را به قبول مهملاتی اجبارکنند، که فرسنگها با کرامت خلقت انسان فاصله دارد.

حیله‌های این جماعت، به حتم ما را درما، سرگشتهٔ خویش خواهد کرد . همهٔ آنان که با ذلیل کردن خرد انسان، و دادن مراتب عروج و طی العرض وطریقت‌های دروغین، و مراحل مختلفِ سیرکهکشانی و نمی‌دانم چه‌های دیگر، می‌خواهند انسان را به خدا برسانند، اهدافی جز فلج کردن خرد تحلیلی آدمها، آنهم درقالبی معنوی نیستند.

عروج بشر به مقام آدمی، و بَعد، گذراو به جایگاه انسانی، محتاج خردی ست تربیت شده، که مهملات را درآن راهی نیست.

هرخردی که ازتحلیل امور، غافل می‌شود، نمی‌تواند، به فهم خود نائل آید. فهم اینهاکه گفتم، برای کسی که دکان تجارتِ عرفان فروشی بازکرده است، غیر قابل درک است.

بدانیدکه هیچ مکتبی نمی‌تواند، آدمی را از دامان عرفان بازی، به مرغزار عرفان سازی، هدایت‌کند. عرفان، و وارثان عرفان راستین را، خردی پرورش یافته لازم است، خرد توسعه یافته را، هیچ مغلطه و سفسطه‌ای نمی تواند فلج کند. توسعهٔ شعور را سیر و سفرکهکشان نیازی نیست. عرفان، چیزی جزدرست اندیشی نیست.

هرچه هست در این خاک است که من و تو را درآن دفن خواهندکرد.

درکهکشان خبری نیست بزرگوار، تا چون منی مُخبر آن اخبار باشم. منِ انسانِ کم ، در فهم این خاکی که درآنم درجهل تمام به سر می برم. چرا مرا، برای فهم انسانیم، به کهکشانها هدایت می کنند .

برای یک عارف راستین، همهٔ کهکشان ها، در فهم جان خود او خلاصه شده است. به کهکشان جان خود سفرکن، تا به خود برسی. نه به غیر خود.که ذلت کرامت انسان، جز به مشغول شدن به غیرخویش نمی تواند باشد.

<>

سخن ۹۳۸

همیشه می گویند برای زنده ماند باید جنگید، اما بعید می‌دانم، آنانی که برای چنین مقصودی می جنگند، اصلاً زنده بمانند تا بتوانند زندگی کنند. زندگی امری جز تفاهم و درک متقابل ازمخلوقات نیست که باید با همهٔ مخلوقات عالم شریک باشی.

<>

سخن ۹۳۹

عوام به زینت ظاهر دل خوش است، وخواص به زینت طینت، شعورناقص عوام، طینت را فهم نمی کند. که طینت ، خاص خواص است نه عوام .

<>

سخن ۹۴۰

مدام ازمن می پرسند چرا دیگران را به شک وتردید سفارش می کنم .

نخست این که : اعتقاد به چرندیات وخزعبلات، حریم ذهن را محدود می کند این یک امراثبات شدۀ علمی ست. من به دو دلیل با دیگران کار دارم، دلیل اول این که: به شعورانسانی خود تردید ندارم، چون توانسته‌ام و می توانم به همۀ داشته‌های درونی خود، به دیدِ شک و تردید نگاه کنم، که متاسفانه شک به محتویات ذهنی درسلک دین مداران امری ناپسند و مذموم تلقی شده است.

دواینکه : شارلاتانهای اخلاق نمای تاریخ را، جز به ابزار فهم و شعورنمی توان به اخته گی نشاند.

چرا باید دنیایمان را با بهشت و شیاطین و دیوها درمحاصره بگیریم ، وقتی که می توانیم خودمان را از دست این خیالات درد آورخلاص کنیم .

چرا من نباید حق داشته باشم، (نه چون خدا باوران که به ضرب چماق، عقاید خود را به دیگران تحمیل می‌کنند،) ازداشته‌هایم که قرین شک و تردید در باب خلقت و هستی ست فقط، سخنی بگویم.

شیادان، همیشه نقشه‌های فریبنده‌ای طرح می کنندتا به خالی کردن جیب مردم مشغول شوند. دین بهترین وسیله برای شارلاتان های بهشت فروش است، که درنهایت با منجمد کردن ذهن آدمها، دارایی های آنان را به نفع خود مصادره کنند.

وقتی دین مداران به خود اجازه می‌دهند تا به تفنگ جهل خود، شعور انسانی مرا هدف قراردهند. من چرا باید به آنان اجازه دهم تا آنان خزعبلاتشان را به عنوان یک اصل مسلم به شعور انسانی من شلیک کنند .

چه منطقی وجود دارد که من به انحراف ذهن آدمها مشغولم ؟ اما یک دین مدار، می تواند همهٔ تئوریهای غیر قابل اثبات خود را در هستی، تحت عنوان اصولی به اثبات رسیده و لایتغیر ازطرف خدا، درحَلق من فروکند. و با گُرزی به نام شرع مقدس و کتاب مقدس و پیامرو امام ، مرا وادار به بعلیدن مهملاتی نماید که درحَلقم فروکرده است.

<>

سخن ۹۴۱

تکیه کردن به بعضی واژه‌هامثل خدا نگه دار، خداحافظ، انشاالله، خدا یاورت، بهشتی بودن و جهنمی بودن، وهمهٔ واژه‌های این چنینی، به طورقطع، به ضعف ادبیات زبان ما باز می‌گردد که نمی تواند برای بارعاطفی این گونه کلمات هم طرازی منطقی جابگزین نماید.تا من مجبور نباشم برای تخلیهٔ عواطف انسانی خود، به استفاده از این کلمات تن در دهم.

<>

سخن ۹۴۲

بهترین نویسنده کسی است، که توان نوشتن سکوت پراز رنج ناشی ازفهم انسانها را تعلیم گرفته است و بهترین مترجم کسی ست،که انتقال حماقت وجهل را به ساده ترین زبان ممکن برای عوام الناس بازگوکند.

<>

سخن ۹۴۳

در طول تاریخ، احمقانه ترین نوع رفتاربشری دراین بوده که سعی‌کرده است با دادن نذرونذورات وهدایا به خدایان وفرشتگان و نمایندگان خدایان بر روی زمین،کاری کنند، تا این تیم نزولِ بلایا به زمین، با عشیرهٔ نوع بشر رفتاری مهرآمیز داشته باشند.

تردید نبایدکردکه غیرمنطقی بودن، ساده‌ترین راه برای رسیدن به یک قطعیت ذهنی است. وقتی نمی شود مجهولات را با دلایل منطقی حل و فصل نمود، غیرمنطقی بودن، راحت ترین راه برای آسوده کردن ذهن است .

<>

سخن ۹۴۴

خدا درطول تاریخ؛ هیچ کمکی به بشریت نکرده است. جزایجاد شرارت و بلوا برای جوامع بشری و حیوانات. این ترسها و ناکامیها و نالایقی های ناشی ازعدم درک و فهم خود بشرازهستی است که تا امروز توانسته بقای این وهم را در ذهن اوحیات بخشد.

آدمها برای اضطراب و نگرانیهای ناشی ازحیات خودکه در ابهام و تردید فرورفته است، چاره‌ای جز پناه بردن به خدایی ندارندکه اورا قادر بر همهٔ امور می‌دانند، چرا که خودشان قادر به حل امور نیستند .

<>

سخن ۹۴۵

یقین کردم که به قوت هیچ دعایی نمی شود برای نجات ازمعرکهٔ شروران، جان انسانی خویش را محافظت نمود.

وایمان آوردم که هیچ فاحشه خانه‌ای نخواهی یافت تا مشق نجابت را سر لوحهٔ دروس خویش کنند.

سَمّ دین ، بقدری خطرناک است، که قبل ازکشتن آدمی، او را درکُمای مطلق شعور غوطه ور می‌کند تا بتواند هویت آدمیان را تا پایان عمر، برای مطامع خود به گرو ببر .

همیشه یقین داشته باش،که جُهَلا درکثرتند وعُقلا درقِلّت، شعوری‌که درگروِ مبانی مکانی به نام بهشت و جهنم درآسمانهاست، هیچ وقت به فهم زمینی که درآن نفس می‌کشد نائل نخواهدشد. تازمانی‌که عشیرهٔ نوع بشر، قادر به تربیت شعورخود نشده است، حاکمیت خدایان جور وا جور برسرنوشت او پایان نخواهد یافت.

شعور دینمداران به گونه‌ای تربیت شده است که اگرتو، در جَمع شرابخواران به نماز برخیزی کسی را با نماز توکاری نیست، اما اگر تو برای خوردن شرابی

درجمع نمازگزاران قَدعَلَم کنی، آنان نمازخویش می برند تا به خنجری بُرّان، شکم انسانی ترا سفره کنند.

اما تردید نبایدکردکه جمیع دین مداران، درمقابل پرسش وپاسخهای علمی و منطقی آسیب پذیرهستند. چراکه صدمه خوردن به باورهایشان تعادل امنیت فکری آنان را به هم می زند. بخش وسیعی از شمایل ذهنی دینمدران؛ از به روزکردن محیط ذهنی خود به طرزهولناکی درهراسند، طراحی ذهن دین مداران به گونه‌ای تربیت شده که درمقابل هرگونه دست کاری، با واکنش شدید از پیش تعیین شده ؛ ورود هر پدیدهٔ نورسیده ای را عقیم می کند.

<>

سخن ۹۴۶

به هیچ کس که محرم واقعی تو نیست اجازه ندهید، تا با ابزارشوخی حریم ترا نشانه رود، چه این شوخی‌درکلام باشد، ویا بصورت یک لمس فیزیکی اعمال شود. شوخی، میان بُرترین راه ممکن برای تَصَرّفِ حرم طرف مقابل است. شوخی می‌تواند پردهٔ روابط را بطور نامحسوسی پاره کند، و فرد را طوری وارد حریمت نماید که بعید به نظر می رسد بتوانی او را از حَرَمَت بیرون کنی .

<>

سخن ۹۴۷

هیچ بیشعوری برای جامعه‌ای که درآن حیات دارد هزینه‌ای پرداخت نمی کند. ببشعورها، جمیع امورجامعه را وسیله‌ای برای منویات خود می‌دانند. دینمداران دقیقاً به دلیل داشتن چنین صفتِ بیشرمانه وشرورانه‌ای ست که قادر به سامان دهی جامعهٔ خود نیستند، و درشرایط متفاوت تاریخی، رفتارهای متفاوتی ازخود برای دور زدن جامعه، پیشهٔ خویش می کنند.

تاریخ ایران، با حضورملایان شرور، دراَقّل کلام ازدوران صفویه به بعد، با وجود اسناد متقنی که ازآنان بر جای مانده است، با اتکا به بیشعوری حرفه‌ای خویش درتخریب جمیع امورمملکت هیچ کم نگذاشته‌اند. این جماعت پفیوز، اگرلازم باشد، جامعهٔ خود را، یکجا قربانی مطامع شخصی خویش خواهند کرد. تا متاع آلت تناسلی خویش را تدارک ببینند.

خطرِ بیشعورِ دینی، به مراتب ازخطرِ بیشعورِ سیاسی هولناک تراست .

<>

سخن ۹۴۸

احمقانه ترین رفتار عشیرهٔ نوع بشر در قرن بیستم، در این است که با آلوده شدن یک صدوهفتادکشوردنیا به ویروس های جوروا جور، با توسل به دعا از صدها خدای خود می‌خواهند، تاخدایانشان ارادهٔ آفرینش خود را برای خلقت آن ویروس‌ها نادیده بگیرد تا این انگلهای خود اشرف پنداشتهٔ از بلایای ویروسهای دست ساز خدایان درامان بمانند .

آن خدایی که می تواند خلقت ازلی و ابدی خود را، بخاطر استغاثهٔ مشتی نادان دچار باز بینی مجدد نماید، به یقین یکجای کارش لنگ می زند.

خدایی که خود خالق طاعون و سرطان و جزام وحصبه و هزار یک درد بی درمان است، در عجبم، که چرا عشایر نوعِ بشری ، قادر نیست از حماقت تاریخی خود، در ارتباط با پرستش خدایانشان دست بردارد، وبیاموزدکه خدایانشان یکتا و موحد نیست ،و مهربانی والرحمان الرحیم بودن او درهستی نمایش مضحکی ست که مشاعر توسعه یافتهٔ انسانهای وارسته را آزار می دهد.

<>

سخن ۹۴۹

دوست بزرگوارم بدبختی ایران در این بود که محمدرضا شاه و سیستیم وطن پرستان داخلی او درداخل کشور به حیله و نقشه های روس ها عقیم مانده بودن .کل نظام تبلیغی شاه به دست حزب تودهای های خائن اداره میشد که از روسها فرمان می گرفتتد.

این قشر خائن و وطن فروش ، با تخریب زیرکانه هویت شاه در داخل ایران و در بین مردم احمق و بیسواد ایران و دادن بهانه به دست آیت الله ها در داخل، شاه را عنصری پلید و عیاش و منحرف معرفی می‌کردند ، هیچ وقت کارها و فعالیت های سیاسی خارج از مرزهای ایران، از محمدرضاشاهِ درمانده وغرور گرفته در داخل ایران مطرح نمی شد، و اما مشروب خوردن و مهمانیهای اورا

با سران کشورها با طمطراق تمام درتلویزیون های داخلی ایران پخش می‌کردند اما نمی گفتند که شاه اصلا برای چه به آمریکا وبه دیگرکشورها رفته و می رود، حزب توده‌ای‌ها طوری در اذهان عموم وانمود می‌کردند که شاه برای عیاشی به خارج می رود نه برای حفظ منافع مملکت ایران و ایرانی. آن قسمت اصلی را سانسور می‌کردند واین قسمت مهمانی را در بوق کَرنا می کردند و به خورد آن بخش از ملت خر و احمق ایران می دادند، و کمتر کسی متوجه این حیله مخوف روس ها در ایران بودکه این عمل تبلیغی، در طول زمان چه اثرات مخوفی از خود برجای خواهد گداشت، و با تبلیغاتی که در مجامع خصوصی ایران وبخصوص مجامع روحانیون روسی زده ، مطرح می شد به این غلط ها در بین مردم دامن می زدند، و در نهایت ثمرهٔ آن کار ها ایرانِ امروز من و توست .

زمانی ملت ایران پی به رسوایی خود بردند که تا حَلق، درگُه روس ها تپیده بودند

تاریخ مصرف توده‌ای ها هم ، با استحکام جمهوری اسلامی و تحویل لیست همهٔ توده‌ای های مخفی در ایران به توسط روس ها به خمینی پایان یافت، که همگی به دست خمینی قتل عام شدند، که این عمل هم به اشاره خود سازمان کا گ ب روس به انجام رسید.

هر شعوری که بر اساس منافع فردی تقسیط می شود ، هیچ بهای انسانی در چنتهٔ خویش به همراه نخواهد داشت ، و می بینید که ملایان هرزه، با کسب

تجربۀ تبلیغی از دوران محمدرضا شاه، چگونه توانستند درطول این همه سال، با تبلیغات برون مرزی و و درون مرزی، به کشتارهای هولناک و چپاولهای بی حد و حصر جماعت غیر خودی و خودی ها ادامه دهند و خواهند داد .

و این شد که شدیم، سیاست مداران هرزۀ انگلیس و آمریکا و شوروی ، با حیله های مشترک خود ، عجوزه ای بزک شده و نادان به نام خمینی را از تبعید ی رهانیدند تا بتوانند هزاران ایرانی فرهیخته و آزاده را روانۀ تبعید و گورستانها کنند. تو ، در سرزمینی نفس می کشی که شومی فرهنگش ، فاجعۀ قرن است، و درکنار مردمانی راه می رَوِی که از فرط نادانی و جهل، سرنوشت خود را به دست دکانداران دین سپرده اند .

کسی که از دکان دین، مایحتاج خود را ابتیاع نماید، به یقین ، از مزاج سالمی بر خوردار نخواهد بود . وقتی فقرِ شعور توسعه یابد، تقعل جامعه نیز دچار ویرانی خواهد شد .

تو متعلق به سرزمینی هستی که راز های شومی را از حاکمان خویش در دل نهان کرده است .

خاکی که در هر وجبش، استخوان فرهیخته ای را که به شکنجه ای جان داده است چال کرده اند بد شگون ترین خاکی ست که تو بر آن قدم نهاده ای. در این مملکت ، هیچگاه زندگان حاکمیتی نداشتند، این مردگان بودند که با بر خاستن از گورها ی تاریخ، اداره زندگان به عهده گرفته اند. ذهنی که قادر به فهم خطای خود نشده باشد ، تحت هیچ شرایطی تغییر را نخواهدپدیرفت.

<>

سخن ۹۵۰

مرد ایرانی موجود بدبختی ست ، به جای لذت بردن و تفریح در خارج از منزل درجمع خانواده، به مانند سگ نگهبان گله، مدام مشغول نگهبانی ازخانواده است و اصلا نمی‌داندکجا و درچه شرایطی قراردارد تا بتواند از زندگیش لذت ببرد. برای همین مردان ایرانی وبخصوص دینی، ناخودآگاه از تفریح و مسافرت وگردش عصبی و بیزار هستند. هرچه باورمندتر به دین باشند رنج بیشتری را درسفرها و مسافرت ها متحمل می شوند

دین و تعالیم آن با اخته کردن شعور، فهم را عقیم می‌کند، تن فروشان آگاه و فهیم، بسی ارجحند برتن پوشان ابله و نادانی که اقیانوسی از فاضلاب بر جانشان موج می زند. **بسیار فرق است میان آنان که انسان کِشت می‌کنند و آنان که انسان می کُشند.**

<>

سخن ۹۵۱

نظام فکری بردگان دینی و فرهنگی بر این است که آزادی بدون باورهای دینی گناهی نابخشودنی ست، و هر پدیده‌ای که با فرهنگ معیارهای دینی مغایرت داشته باشد مستحق اَشَدّ توبیخ است، فهم آزادگی انسانی برای آدمها، هولناک و رعب آور است.

بردگان موجود در پیرامون ما، با دیدن تغییرات ما ، با بر انگیختن حس گناه درما، سعی دارند، انتقام ناخودی بودن ما را ازما بگیرند. چرا که برده‌گان پیرامون ما، آزادی ما را خیانتی بزرگ به گروه جمعی خود می دانند.

اماگذار از این احساس گناه ، برای رها شدگان، که مستلزم عبور از باورهای دینی و فرهنگی جامعه است؛ چه دشوار است، با عبوراز این مرحلۀ دشوار باورهاست،که برده، ازنظام برده داری می‌گریزد، اما آنان که شعوری به کرامت بلند انسانی درخود ندارند، در توهمی، از بردگی خود لذت می برند مخصوصاً ملت ایران که تاریخِ سلطه اسلام را باورکرده اند، و برده بودن را به نوعی برای خویش تقوا و فضیلت تصورمی‌کنند. برده‌های عقیدتی، فرار از بردگی راگناه می‌دانند.

برای برده ها، آزادی، خیانتی نابخشوده ایست که مستوجب عقوبتی دردناک است، با این بینش است که برده های فرهنگ دینی، خود را مطیع ارباب مکتب درون و فکر خودکرده‌اند.

این برده‌گان، ترس‌های پنهان خود را رنگ عقلانی می زنند تا با توجیه ندانم کاری های خود، احساس گناه انسانی خود را برای خود، قابل هضم نمایند.

<>

سخن ۹۵۲

شَر، زادۀ موجودی ست به نام خدا، که با توجیه هات شرورانه تر به توسط متولیان ادیان، رنگ سروری در هستی بخودگرفته است .

تا زمانی که عشیرۀ نوعِ بشر، خدا را روانۀ فاضلاب نکرده است، اشرارهستی تمایلی به تربیت انسانی خویش ابراز نخواهدکرد .

خدا، خود، مصدرشر است در هستی، که اخلاق را پیشۀ تیشۀ خویش کرده است، آنان که با خوردن گول خدا، امراش معاش می‌کنند، هیچ زمان به سیری شعور دست نخواهند یافت .

<>

سخن ۹۵۳

دوست بزرگوار!

چیزی و کسی عزیزجان می شود، که همۀ درستی های او لذیزجان انسانی تو باشد. هیچ شعورناروایی لذیز نیست تا به عزیز شدن تجهیز شود. هرشعوری که درآن غشی نهفته است، درعزیز پنداشتن تو تردید دارد.

عزیزجان،کسی است که عمیقاً به زلالی ، صداقت و راستی او ایمان آورده‌ایم

اشکال شما دراین معناست که: ندانستی که آنچه تو خواندی، به دانستن نشاندی، اما ، آنچه که من دانستم ، به فهم نشاندم. فرق است میان این معنا و آن معناکه در توست ،

آنچه من دارم ، به صِداقِ تسلیتی مُخلِص، مِنال (جایی که از آن سودو حاصل به دست آید)**آدمیان را به بار نشاند،**

و آنچه تو داری، به شوقِ تصرفی مِخرَص(نیزه ، خصوصا سر آن)، **مال آدمیان را کَحال**(مهرهٔ افسون وسنگ سرمه) **خویش می کند.**

<>

سخن ۹۵۴

دین، با به کنترل کشیدن شعورانسانها، اقدام به نابودی ذهن آنان می کند؛ تا بتواند اعتماد به نفس عشیرهٔ نوع بشر را به تباهی بکشاند.

کسی که توانِ ذخیرهٔ آزادگی برای شعور خویش را مشق ندیده است، هیچ زمان طعم حقیقی فهم را نخواهد چشید.

چنان زندگیت را قرین لذت کن که کرامت انسانیت خدشه دارنشود، حوصلهٔ پروازِشعور، تا آنجایی ست که شایستگی ما مجال صعود می‌دهد. نشانه‌ها، ثمراتِ شعورماست ازآنچه درما سیر می کند

وقتی ناظریم که ملا وآخوندی هرزه و حَرّاف و شارلاتان و شرور، بر منبر فریاد می زندکه صدای پاشنهٔ کفش زنها نباید شنیده شود، و یا زنها بیش از پنج کلمه حق صحبت باغیر را ندارند،(آن هم پنج کلمه، یعنی به قاعدهٔ پنج تن آل عبایشان که مشمول محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است)

غیرمستیقم می‌خواهد به من نوعی القاء نماید که سکوت مختص بانوان است، یعنی اعطاء قطع ارتباط بانوان با جهان خارج ازخود.

چنین فرمانی برای به خاموشی نشاندن کرامت یک انسان کفایت می کند. وقتی توانستی اعتماد به نفس انسانی را به نابودی مطلق هدایت کنی، دیگرشدنی است تا هرصدای ممکنی را دراو به خاموشی بنشانی.

آن وقت برای بی هویت کردنِ چنین مخلوق شریفی، می‌شودآستین بالا زد تا برای همیشه خود و نسل اورا حلق آویزعقاید خویش گردانید.کَما این‌که شعور نابالغ بخشی از زنان درنظام جمهوری اسلامی ایران امروز، گواه متقنی بر به گرو رفتن آنان در چنگ عقاید مُهمَل ملایان است.

<>

سخن ۹۵۵

برده دارانِ حرفه‌ای، با به گروکشیدنِ شعورِآدمیان، حِلاوتِ فهم آزادی را درآنها به تباهی می‌کشند. شعور دینی، بزرگ ترین کارخانۀ تولید فساد است. کوتاه آمدن درمقابل اعمال منفی و شعوردینی، جزاین نیست که می خواهیم در مقابل عکس العملهای آنان ازخودمان محافظت نمائیم؟

وقتی با سپردنِ شعورخویش به مهملاتِ متولیان دین، خود را ازشَرّآنان خلاص می‌کنیم، در اصل می‌خواهیم برای محافظت ازخویش، به آبروی انسانی خود پشت کنم .

آدمها، هرکجا ودرهرمنصب ومقامی که کم می‌آورند، بادست آویز قراردادنِ مفاهیم دینی، کاستی های درون خود را تسکین می دهند.

آیا من برای به دنیا آمدنم تمایلی داشتم، که متولیانِ نابکار دینی، برای رستگاری آخرتم، به من مشق چگونه زیستن و پرستش خدا می‌دهند؟

آنقدرکه خدا به من پیله کرده است، مرا با اوکاری نیست، وقتی نه وجودِ او برای جانِ بیمارو سرشار ازدرد من مثمرثمراست، و نه نبودنِ او در من راهی برای علاج دردها و رنج هایم! پس چرا باید خود را در ورطهٔ حماقتی گرفتار کنم که آرامش نسبی انسانیم را مجبور به اخلال در خود کنم.

اگر خدا و متولیان او در زمین، مرا به حال خویشم رهاکند، لااقل باکنارآمدن با رنجِ مرگ و نیستی خود، به حیاتِ هولناکِ مختصرخویش بهایی انسانی خواهم داد.

خدایی که شرورانه مرا به کشتن هم نوعانم تشویق می‌کند، چگونه قادر است مرا درکنفت رحمت خویش ابدی گرداند. خدا را چه تضمینی ست، که در آن ورطهٔ ناکجا آبادِ دروغ، این بار، جِنیّان را به خوردن منِ نوعی تحریک نکند.

حماقت را پیشهٔ خویش کرده‌ایم، تا بلاهتِ ننگ آلودِ شعورِخود را سِتر عورت کنیم .

<>

سخن ۹۵۶

هیچ جاکشی حاملِ نجابت نیست، درفاحشه خانه‌ها تنها متاعی که مورد معامله قرارمی‌گیرد، سه کافِ تنِ تن‌فروشان است. اینجا سرزمینی ست، که برای پرورش مفعولان، بایدکه لباس دین برتن کنی تا مگر، دینِ خویش را به این آب و خاک ادا کنی.

<>

سخن ۹۵۷

فرزند عزیز و دلبند پدر! مقرون به صرفه ترین ذخیره برای بی آبرو، ادعا به داشتن تَدَیّن است، و با صرفه ترین مسیر به مقصد برای یک بیشعور؛ تظاهر به نوع دوستی است. این سخن مهم را دریاب فرزندم، هرزمان سیاست مداری با احترام وتواضع به مردم روی خوش نشان می‌دهد، بی هیچ شکی دردروغ بودن تواضع اوتردید مکن، که سیاست مدار، تنها جانور تاریخ است که با تجاوز به کبوترهای درقفس انداخته، انتقامِ داده‌های جوانیش را با مشتی زبان بستهٔ التیام می بخشد.

طعم شعور را کسی مزمزه می‌کند، که همهٔ خود را دراقیانوس فهم شناور کرده باشد. یقین‌کنید، انسانی که بالغانه، مجموعه‌ای ازدردها را درجانش ذخیره کرده است، دارویی را ناشناخته رها نخواهد کرد .

<>

سخن ۹۵۸

وقتی بشر، مستعدِ نفهمیدن است، طبیعی ست که برای دفع ترس ناشی از تاریکی ها درخود ، به کسانی متوسل خواهد شد که گویند از طرف خدا وارث پیام هایی هستند، که می تواند آنان را تسلی دهد. جنایاتی که پاپ ها و خاخام ها و ملایان وآیت الله ها و مفتی های دینی برای احراز هویت خدا درطول تاریخ با بشرکرده اند، جز به راه اندازی جنگ ها وغارتهای مخوف صلیبی و جهاد های مکرر اسلامی هیچ نبوده است .

برای فهم حماقت عشیرهٔ نوع بشر همین بس، که مخوف ترین جنایات رفته بر خود را در اندک زمانی به راحتی به دست فراموشی می سپارد . چرا که دین با متقاعدکردن شما به برحق بودن امریهٔ خدا در زمین، شما را برای بلایای آتی آماده می‌کند. لاجرم شما با وارث دانستن خدا با نشان دادن تمایل برای به فراموشی سپردن مصائب قبلی، خود را برای رنج های آتی آماده می‌کنید . بزرگترین شیطنتِ جنایت بارِ متولیان دین دراین معنا نهفته است، که با وارث قراردادن خدا برای ادارهٔ هستی، تمامی خواستن و نخواستن های شما را منوط به رضایت آن خدایی می‌دانند که هیچ از او نمی دانید.

در این سنوات هفتاد عمرآموختم و فهمیدم، که خطرناکتر و هولناکتر از پدر و مادری جاهل و نادان برای یک کودک درعالم وجود ندارد .

<>

سخن ۹۵۹

کسی که از زخم های خود عبور نکرده است، هیچ زمان فهمی به دلجویی تو نخواهد داشت. در کنارکسانی باشید که از دردها و زخم ها خویش به خوبی گذرکرده اند

<>

سخن ۹۶۰

وقتی از زندگیت لذت خواهی برد،که زنده بودنت را دور ریخته باشی .

<>

سخن ۹۶۱

آدمها موجودات تیره روز و بدبختی هستند، چرا که به خاطر خلقتشان در زهدان زنی، بیش ازهفت میلیون اسپرم همزادِ خود را روانهٔ دستشویی کرده‌اند تا خودشان به دنیا بیایند، همین موجود ابله، با به دنیا آمدنش، مدافع منافع موجودی سفاک و خون آشام و بیرحمی به نام خدا می شود. که اصلا نه او را دیده است ونه می شناسد و نه او را می فهمند.

<>

سخن ۹۶۲

مضحک ترین داستان ادیان ابراهیمی، افسانهٔ بی اساسِ اخراج آدم و حوا از

بهشت است. خدا، آدم و حوا را به دلیلِ خوردنِ سیبی و یا گندمی، که یک افسانه و اسطورهٔ از قوم اَکد وسُومر، و متعلق به حداقل چهارهزارسال قبل از میلاد مسیح است ؛ و از قوم اکد و سومر به کَلدانی ها و اَشورهای سامی نژاد منتقل شده بود، ازبهشت خویش به زمین پرتاب می کند ودیگربار، با فرستادن و گسیل یکصدوبیست چهارهزاراز پیامبرِ جور واجور خود، تلاش دارد تا نوادگانِ همان مطرود شدهٔ ابله ابدی خود را، در سایهٔ تربیت یکی از همان نوادگان مطرود شده در زمین، با ارتکاب کشتارهای هولناک، قانع به رفتن به همان بهشتی نماید که ازآن طردکرده بود. ذلت این اندیشهٔ ناقص در این است که این تنبیه کنندهٔ سرشار از کینه و عداوت، برای سرپوش گذاشتن به جهلِ خویش، جهنمی را نیزدر وعده های خود منظور نموده است، تا نهایت حماقتش را به ابرازکینه های پایدار به مخلوق خویش از یاد نبرد.

فرزندم! اگرخدا، جهنم را بعد خلقت آدم و حوا احداث کرده باشد، در جنایتکاری چنین خدایی تردید نباید کرد. آیا چنین موجودی، ارزش عبادت دارد؟ آیا خدایی که برای مخلوقی مطرود شده، چنان کشتارگاه مخوفی را بعد از طرد اواز بهشت تدارک می بیند، چه باید کرد؟

آیا خدا، جهنم را قبل از طردآدمیان از بهشت برای جانوران خود بَنّایی کرده بود؟ آیا برای جانوارن و حیواناتاز قبل ساخته شده بود، یا با طردآدم و حوا از بهشت، برای شکنجهٔ ابدی او طراحی کرده است؟

<>

سخن ۹۶۳

دین مداران کله شق، تنها قشری هستندکه در بکار بردنِ پندارهای آرزومندانهٔ خارج ازحیطهٔ شعور، زیاده روی می‌کنند، تا مگر، بر نادانی های ناشی از جهل خود سرپوش بگذارند.

یک خدا ناباور، حتی با به سختی انداختن هویت انسانی خود درآفرینش، سعی دارد جهان بینی خود را به نوعی عقلانی عرضه نماید، تا به فهم منزلت انسانی خود در هستی آگاه گردد.

درصورتی‌که، یک خداباور، نه تنها با قربانی کردن کرامت انسانی خود، برای خدایی که شرارتهای وجودش درهستی محرزاست، تلاش دارد با تن دادن به بردگی احکام جَعلی آن خدا، اطاعت از اورا مشمول فضیلت خود قلمداد نماید، و با تکیه بردلائلی موهوم، همهٔ خود را با وقاحتی تمام، برای اثبات هویت آن بیکاره ؛ مُلزم به دفاع گرداند، در حالی‌که همین آدم نام، هیچ دلایل عقلانی و محکمه پسندی برای چرایی وجود آن خدا، نمی تواند ارائه نماید.

جالب تراینکه آن قادرمطلقِ خدا نام نیز، بدون حمایت قَیّمی چون آدم، فاقد هرگونه توانایی لازمه برای حفظ حریم خود درهستی ست، چنین هویتی چگونه می تواند، هم رحمان باشد، هم رحیم ، هم قادر هم قهار، هم عادل، هم کریم وهم مطلق وفهیم ؟

خدایی که خود را قادرودانا وحکیم وآگاه می‌خواند، چرا برای احقاق حق واحراز هویت خویش درهستی، با اقدام به گردآوری اوباشان قَدّاره بند درتاریخ حضورخویش را در هستی جار می زند، ولشگر جهاد و کشتار برای ریختن خونِ غیرخودیها تدارک می بیند. جای تعمق است که این خالق شرور، آنقدرهولناک است،که با وسیله قراردادن مشتی ناقص الخلقۀ لُوده، که قبلا خودِ او اجداد آنان را از بهشتش بیرون کرده است، تلاش دارد ماهیت و هویت خود را دراذهان همان مطرودان ابدی از بهشت، به رأفتی رمزآمیز مُوَجّه جلوه دهد.

خدا اگر قادرمحض است، پس به یقین، فاعل محض نیز باید باشد. فاعل محض را، چه نیازی به قهر و عتاب وتنبیه و وعده و لشکرو بهشت و جهنم و داغ و درفش و خلقت ناقص است؟

کسی که قادر محض است، چگونه و چرا به خَلق نقص در هستی، تمایل نشان داده است؟ ، و این همه نقصان در هستی را چه کسی پاسخگوست ؟ شیطان، گزینۀ مطلوبی است تا نقص خدایان را سرپوش بگذارد..

قادری که خِساسَت تکوین درخلقتش فهم می‌شود، به هیچوجه، فاعل محض نمی تواند باشد.

خالقی که بی رحمی‌های هولناک او در هستی و خلقت، بیشتر از رأفت او در عالم حاکم است ، به هیچ وجه نه عادل است و نه فاعل می‌تواند باشد. چرا از ازل خدا، مطلقیتِ و فاعلیتِ شعورِخویش را برای درمان جهلِ هستی وآدمها ؛ و رفع مصائب ازجان موجودات و انسانها به اشتراک نگذاشته

است، تامحتاج ارسال پیامبرانی ناقص الخلقه از تبار آدم و حوایی نگردد،که درحماقت آنان برای زیستن درجوارخویش، لحظه تردید نکرد. و با مطرود نمودن آنان از بهشتِ خویش، و با عَلَم کردن شیطان و جهنم و داغ و درفش به توجیه خلقت ناقص خویش دست یازید.

هرچند جمیع مهملاتِ دکان داران دین، قابل استناد نیست، اما خواستم بدانم این جماعت دَجّاله ازکدامین بهشت و جهنمی سخن می‌گویند تامگر پاسخی داده باشم، تا بدانند وقتی که ازخدایی به این نادانی سخن می گویند به بهای متاع دکان خویش نظر نمی‌کنند. چرا که به قبل این که خدایشان مرا هضم کند، این منم که خدای آنان را در چالهٔ مستراحی فرو خواهم ریخت.

<>

سخن ۹۶۴

شارحان، و فقیهانِ دینِ اسلام؛ چون برتضاد و معانی موجود درقرآن واقفند، ازآن رو مصرند، تا غیراهل دین که به رتبه های علمی نیز نائل آمده‌اند، از اظهار نظردرخصوص مبانی دین برحذر باشند.

اینان با ایجاد مراکز و حوزه‌های درسی خاص با وضع قوانینی غیراخلاقی و انسانی، بشدت سعی دارند، غیرخودی ها را نه تنها ترورهویتی نمایند؛ بلکه با منزوی کردن، وگه گاه، با ترورفیزیکی افراد، آنان را از صفحهٔ هستی محوکنند. تا تنها فقیهان دینی، آن هم مشروط به اینکه کلامشان با کُلّیت بقای قرآن در تضاد نباشد؛ در بیان بعضی ازمبانی دینی حضوری داشته باشند.

شارحان ومتولیان ارشد دین اسلام؛ اعم ازاهل جماعتِ تسنن سَلَفی و جماعت جمیع تشیع،که آنان را در جامعهٔ امروزِ دینی، آیت الله، مفتی لقب داده‌اند، برای انحرافِ اذهان عموم،آیات غیراخلاقی درقرآن را به گونه‌ای تفسیر و تعبیرمی‌کنند تا بتوانند پیروان خود را درفهم اصل معانی مندرجه در قرآن دچار گمراهی معنا نمایند.

فقیهانِ شارلاتان دین، با پنهان کردن مضامین غیراخلاقی درقرآن، تلاش دارند؛ با توسل به مغلطه و سفسطه، و احادیث خود ساخته، منصب سروری خود را با تکیه به دین، در جامعهٔ از دست ندهند.

<>

سخن ۹۶۵

تا زمانیکه شعوری به واقعهٔ قیامتی هست، هیچ قامتی راست نخواهد شد.

با توجه با این‌که مغز انسان، به یک نظامِ نظم یافته درخود علاقه‌مند است، لاجرم، با چَنگ زدن به خرافات، سهل‌الوصول ترین راه ممکن را برای به نظم نشاندن خود تدارک می بیند.

خرافات، درطول زمان، با مُوَجّه نشان دادن خویش درذهن، ونظم بخشیدنِ محتویات خود درمغز، خود را ازمنصب یک مهمانِ تازه وارد، به مرتبهٔ یک میزبانی دائمی مبدل می‌کند.

خرافات، برای حفظ رسالتِ خود درذهن، مدام با تائید و حمایتِ تعصبات خود ساخته، که بهترین میزان برای حفظ الگوهای دائمی تائید طلب ذهن هستند، با مُوَجّه جلوه دادنِ داشته‌های ذهنی، مغز را ازهرگونه تغییر عقلانی بازمی‌دارد. برای رهایی ازاین درد، چاره‌ای جز آموزه های اخلاق منهای دین برای هدایتِ ذهن نخواهد ماند.

آزردگی مغز، همواره ناشی ازاین است که هرسئوالِ بی پاسخی، می‌تواند اورا دچارهزیان رفتاری دررابطه با درک حقیقی محیط نماید. وچون درفهم سئوال های بی پاسخ خویش دَرمی ماند، با تَمَسّک به خرافات، هویت خود را زینت می بخشد، تا خویش را ازآزردگی نفهمی ها خلاص نماید.

خرافات، برای مغز، الگوی بسیار خوش آیندی ست، چرا که: می تواند، مغز را با دادن جوابهای حتی بی ربط وغیر علمی آرام نماید.

الگوهای اخلاقی، که ما آن را وجدان نام داده‌ایم، شیوه‌ای ازتربیت مغزاست، که تحت فشاردین، قادر به تغییرسازه‌های بنیادی خود است، برای همین اخلاقِ دین مدارن ازویژگیهای منحصری برخوراست که قادرند در شرایط خاصی به کشتار جمعی هم نوعان خود قیام کنند. دین خود، تائید طلب است، نه تائیدکنند، دین، ومبانی دینی، زمانی شمارا تائید می‌کندکه طلب خویش را ازشما وصول نموده باشد.

این که فرد، از کودکی با مبانی آزاده اندیشی آشنا شود، به یقین اورا در مقابل اعمال خود، مسئول خواهد کرد ، نه در مقابل مکتبی که او را بدهکار خود نموده است.

دین، طلبکاراست. هیچ طلبکاری بدون وصول طلب خود، روی خوشی به بدهکار خویش نشان نخواهد داد. آنچه مَسیر اخلاق مداران را، از دین مداران مجزا می کند، از همین معنا مستفاد می گردد، که دین مدار، بدهکار خداست، و طلبکار خویش، اما اخلاق مدار، هم طلبکارخویش است، وهم، بدهکارِ کرامت انسانی خویش .

من همیشه دراین معنا مانده‌ام،که چرا خدا، ذهن خود را برای مطالعه در اختیارکسانی قرارنمی‌دهد،که به او ایمانی ندارند.

وقتی بردگی وجهاد(حمله و غارت غیر خودیها) و کشتارغیرخودیها را، امری الزامی و اخلاقی برای ترویج فهمِ مکتبِ خویش رقم زده است، چه تعریفی از مبانی غیراخلاقی درذهن منِ انسان برجای نهاده است، تا من مرتبه‌ای برکرامت انسانی خویش رقم بزنم؟

آیا ازآنچه که تا امروزدرزمین، یهوه وگاد و الله به انجام آن حکم کردند، هولناک تری نیز وجود داشته؟

خدایی که می‌تواند هول‌انگیزترین انحرافات اخلاقی را در اذهان عموم قانونمند نماید، چگونه به خود اجازه می‌دهد، تا درتعریف اخلاقِ انسانی، خویش را، مُحق ترین معلم اخلاق در خِلقت جا بزند.

<>

سخن ۹۶۶

اگر قرار بود درطول تاریخ به عقیدهٔ همهٔ اقشارِعشیرهٔ نوع بشراحترام گذاشت، جهانِ امروزما هنوزدرگیرطاعون و وبا وجزام وآبله مرغان و فلج وسیاه سرفه و هزاران درد بی درمان بود. رفع این بلایا، درازای احترام نگذاشتن به عقیدهٔ باورمندان منحطی به منصهٔ ظهور رسیده، که سعی داشتند با توجیه الهی بودن همهٔ ناکاستیهای حیات بشر، جامعهٔ بشری را دراسارت خویش اداره‌کنند. جهان امروز توانست، با اتکا به پیشرفت لازمهٔ علمی، دستها و زبان کسانی راکوتاه کند، که عمری با چنگ زدن به تقدیر و مشیت و قضا و قدر، جانِ انسانها را بازیچهٔ مطامع خویش کرده بودند. هرعقیده‌ای، تحت هر شرایطی، که با آموزه‌های علمی سَر ناسازگارداشته باشد، ارزش احترام ندارد.

<>

سخن ۹۶۷

ملتی که برای کسب و تربیت شعور، هزینه‌ای مُقَرّر نمی‌کند به جایی نخواهد رسید.

فرزندم ! اگر روزی خواستی خدایی را ستایش کنی، خدایی برگزین، که هیچ کتاب و بتخانه و امامزاده و اماکن به اصطلاح متبرکه‌ای را، یَدَک نمی‌کشد.

خدایی که خوفِ ترا برمی انگیزد تا ناظر ذِلت تو باشد، به یقین شعورِانسانی ترا فلج خواهد کرد. خدایی که ترا آلودۀ گناهی کرده که هیچ زمان مرتکب نشده ای، و کاری کرده که تا یک عمر تصور کنی ، که بدکار کسی هستی که در آسمانها نشسته است ، چنین خدایی ارزش ستایش ندارد..

هیچ کس نمی تواند حقیقت خدا را برای تو تعریف کند، مگرکسی که به تو قبولانده است، که خدا را در تَمَلّک خویش گرفته است.

خدا، واژۀ مهملی ست فرزند! که متمولان شیادِ سَرکیسه کُن دین، توانسته‌اند درطول تاریخ، با تَمسّک به چنین معنای یاوه‌ای، به دوشیدن جامعۀ جن زدۀ خویش مشغول شوند.

<>

سخن ۹۶۸

جمیع داشته های دینی، اسطوره‌هایی بیش نیستند، اما همین که این اسطوره هایِ مَیّت شده را به دست شارلاتانهای دینی برسانی، به هیولاهای خوفناکی مبدل می شوند که می توانند کرامت انسانی ترا تکه پاره کنند.

<>

سخن ۹۶۹

فرزند یقین کن؛ که هستی به حیاتِ موجودات درخود هیچ اهمیتی نمی دهد؛ هرلحظه ممکن است کرۀ زمین، همچون تخم مرغی گندیده، به ضَربِ شهاب سنگی دراین فضای لایتناهیِ بی مقصد و مقصود متلاشی گردد.

این، خودِ مائیم که باید به هویتِ انسانی خویش، که شعوری برآن یافته‌ام حرمت کنیم.

دراین هستی لایتناهی، هیچ پدیدهٔ موجهِ قابلِ رویتی وجود ندارد، تا مرا به فهم آن پیرمرد، ریشوی خدا نام، که درفعلِ خلقتش، جاهلی بیش نیست هدایت کند.

خدایی که برای مخلوقات نادانِ خویش کتابِ اخلاق تحریر می‌کند، جز به کباب کردن پدیده هایش رغبتی به غیرنشان نخواهد داد.

خدایی که می‌خواهد، اَشرار خلقتِ خود را به حیلهٔ پیامبری تربیت‌کند، یا ابله است و یا کَلاّش، که می‌خواهد، اضدادِ هولناکِ خلقت خود را در آفرینش سَرپوش بگذارد.

آن خدایی که نتوانسته هستی را بدونِ شَرارَتِ محض خَلق‌کند، به یقین شعوری به فهم نقصِ خلقت خویش نیز نداشته است.

خدایی که افعالِ کج و ناجُور درمخلوقِ خویش می‌آفرید، بایدکه به صدورِ اعمالِ متناقضِ آفریدهٔ خویش نیز فهم حضور داشته باشد.

حکمِ عقوبت به افعالِ ناجُورِ مخلوقات، شرط عقل نیست که خود آفریده است.

خدایی که خود، مُهرنقص برخلقت خویش زده است، چگونه توانسته حکم به جزای بهشت و جهنم را در هستی مقرر نماید؟

خدا تنها معمار مُزَوری ست در هستی، که با خلق دو مکان متضاد، بهشت را خود تصاحب کرده ، و جهنم را به یارِ دیرین خویش شیطان، به اجاره سپرده است .

<>

سخن ۹۷۰

متولیان کَلاشِ دین، تلاش دارند با تکرارِ مداومِ خزعبلاتی الهی ماب خود ، آنچه درچنتهٔ گندیده خود ذخیره کرده‌اند را، ملکهٔ ذهن مخاطبانِ خویش نمایند.

فرزندم مراقب باش ! وقتی به هوش خواهی آمد،که مهملات دینی را در گورستان فراموشی دفن کنی. انسان شدن، محتاجِ هوشی است که درآدمها کمتر به بار نشسته است. **گوش بی هوش، به آدمها تعلق دارد، و گوش با هوش به انسانها. هوش گوشت را بیدارکن تا بی هوشت نکنند.**

متولیان کَلّه شق دین، برای توجیه اعمال شَرارت بارخود، کتب خدایی را عَلَم کرده‌اندکه مدعیند کتابداری نشسته برآسمانها ست. و به استنادِ همان کتب، سخنان سرشار از مغلطه و سفسطه را درگوش بی هوش عوام روانه می‌کنند، تا مگرهرچه بیشتر، سروده‌های جمعی خود را، به نام الله وخدا وگاد و یهوه، در شعورِ عوام، دوام بخشند.

مقدسین بیشعورِادیانِ ابراهیمی، برای **اِیزگم** کردنِ تجاوز به دختربچه‌ای معصوم و بی گناه به توسط خاخامی تبهکار، باتوسل به مهملات عوام فریبانه دینی می‌گویند، که مریم را جبرئیل آبستن کرده است؛ تا عیسی نامی را در زهدان او برای چوپانی آدم‌ها بار ور کند. درکتاب انجیلِ لوقا، باب یک، آیۀ **۲۶،** گفته شده که جبرئیل از جانب خدا به شهرِ جلیل(فلسطین امروز) رفته، تا دربستر باکره‌ای به نام مریم بخوابد، تا اورا به نطفۀ عیسی نامی بار ور کند. مریم نامزدی داشت به نام یوسف که می‌گویند او از خاندان داوود است. **مهملات را هر چه تاب دهی کلفت تر خواهد شد.** درعجبم ازخدایی که برای اَشرَف مخلوقاتش چوپانی به نام عیسی معین می‌کند، تا با خلق او، نقص خلقت خویش را سرپوش بگذارد. اگر چنین امری صحت عِلمی داشته باشد، که به یقین چنین نیست، نه جبرئیلی برای همبستری وجود دارد، و نه خدایی برای چنین امری حضورِمقام. گیرم که چنین باشد، آیا تجاوز به دختر بچه‌ای دوازده یا سیزده سالۀ که نامزدی دارد، چگونه می‌تواند مقّدس باشد؟

خدایی که به ما درس اخلاق مشق می‌کند، خودش بی اخلاق ترین رفتارهارا مرتکب می شود. به یقین این عمل کثیف غیر انسانی، در دو هزارو اندی سال قبل، جز به توسط خاخامی هرزه و هوسران یهودی، که خود را درمنظر دختر بچه‌ای نادان، به هیبت جبرئیل آراسته صورت نگرفته است.

ازشعورِآدمهای بَدَوی، که مدام، خداخانه‌های جوروا جوررا طواف می‌کردند و می‌کنند، جز این توقعی نمی توان داشت.

خاخامهای نابکارِدین یهود، با خلق یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر ناشناختۀ فاقدِ هویت درتاریخ بشری، جز به عِینیّت نشاندنِ هویت نداشتۀ تاریخی خود، به هیچ نیندیشیده‌اند.

پدرمریم نیز، خود، خاخامی ازجماعت یهودیان افراطی محسوب می‌شد، فساد در میان قوم خاخامها، زمینۀ پرورش یک پیامبرِ نو و مصلح را برای قوم یهود فراهم نموده بود. برنامه ریزی‌های حساب شده‌ای درآن دوران میان توده‌ای ازخاخام های یهود برای پرورش پیامبری دیگر در شُرُف تکمیلو تکوین و اجرا بود،که سناریوی آن را، کسانی از خودِ خاخام ها، از پیش تدارک دیده بودند، که نقش اول آن را، باید که، زُهدان مریم سیزده ساله به عهده می گرفت.

هر عمل شنیعی که کلاشانِ دینی ثبیت می‌کنند، بی هیچ تردیدی در طول تاریخ، به قوانین لایتغیری ازطرف خدا مبدل شده است. این به یائسه افتادگان شعور و خرد، مدام در تکاپویند تا با ضرباتِ مکررِ خود، سدی شوند بر شرف عِلمی عالمان، تا مگر، نو باوه‌گانِ علوم را در قنداقِ نوزادی به خاک سپارند.

این جماعت بقدری شیادندکه حاضر نیستند، به استناد تعاریف علمی روز، اجازه دهند تا پزشکانِ خُبره قرن حاضر، بدون همبستری دو انسان، اسپرم مردی را درزهدانِ زنی بالغ، به کِشت بنشانند، اما تجاوز عَمَلی مردی به نام جبرئیل را به مریم، درکتب به اصطلاح مقدس خود طوری الهی و آسمانی

وانمود می کنند، که انگارخود وتبارشان، درلحظه لحظه‌های معاشقه، میان جبرئیل و مریم حضوری عَلَنی وعَمَلی داشتند. این جماعت دَجّالهٔ، با ایجادِ جنجال‌های انحرافی، چنان ذهن عوام را مسموم عقاید خودکرده‌اند؛ که دسته جات ناآگاه جامعه، باغیظی تمام، رو در روی عالمان قرار می گیرند تا مگر پیشرفت علوم و اکتشافات را در نطفه خفه کنند، که به دردهای بی درمانِ خودآنان دوایی به درمان است.

دین‌مدارانِ بیشعورِ ادیان، با به بازی گرفتن شعورِ انسانهای هوشمند در طول تاریخ، جز به نابودی خِردِ در حالِ تکاملِ عشیرهٔ نوع بشر به هیچ نمی اندیشند.

تجاوز به دختربچهٔ سیزده ساله‌ای همچون مریم، به توسط خاخامی شیاد در لباس جبرئیلی موهوم، زنا وگناه محسوب نمی شود، اما کِشت اسپرم مردی شناخته شده در زهدانِ بانویی بالغ، گناهی نابخشودنی قلمداد می‌شود. این کلاشانِ شارلاتان، برای ازدست ندادنِ جایگاه سروری خود درجامعه، با خَلق خدا و کتابی آسمانی و فقهی سرشارازدستورات جنایی، جز برای چاپیدن اموالِ و حیثیت و شعورِمردمان، و به زیر یوغ بردگی کشاندن انسانها به هیچ نمی اندیشند.

در عجبم از آنان که با حذفِ شعورتحلیلی خود برای فهم حقیقی امور، اجازه می‌دهندکه توده‌ای شیادِ در لباسِ قدیسان، کرامت انسانی آنان را چنان آلودهٔ

مهملاتِ خود نمایند، که برای باز پس‌گرفتن منزلت انسانیشان، حتی با قربانی کردن خویش نیز قادر به اصلاحِ حیاتِ ازدست رفتهٔ خود نیستند.

<>

سخن ۹۷۱

مُردن برای تربیت کسانی که بهایی برای زنده ماندن خود قائل نیستند امری باطل است. متولیان دین با معدوم نمودن شور زندگی درآدمیان، آنان را از نشاط حیات تهی می‌کنند تا بتوانند از موجوداتِ زندهٔ صاحبِ حیات، سلاحهای مخربی برای مقاصدِ خود پرورش دهند.

<>

سخن ۹۷۲

آخوند، عنصرِ شیادی است، که برای تداومِ مفت خوری خود، شما را دریک دالان تنگ وتاریک به نام آخرت گرفتار می‌کند، تا بتواند با فروش کالایی موهومی به نام دعا و تقدس ووو، شما را در مقابلِ اَجنه‌هایی خود ساخته درآن دالانِ هولناک، مصونیت بخشد.

این شارلاتانهای حیله‌گر، عروسکان چوبی را چنان درمقابل شما جان می بخشند که شما جز با سجده کردن به این عروسکان، راه بجایی نخواهید برد.

<>

سخن ۹۷۳

اسلام، جز به گمراهی کشیدنِ شعورِ مخاطبانِ خود در طولِ تاریخ، هیچ اهدافِ مفیدِ انسانی را تعقیب نکرده‌است. دین اسلام با متوسل شدن به چند اصول اخلاقی که ازدیگر ملل متمدنِ دنیا به سرقت برده است، سعی داشته و دارد، تاکشتارِ آدمیان را درپشت اموراخلاق گرانهٔ خود مُوَجّه جلوه دهد. این تناقضاتِ آشکارِ اخلاقی و علمی درآیات قرآن، توانسته متولیان دین اسلام را در طول زمان، به بزرگترین درغگویان تاریخ مبدل نماید.

دروغ زن ترین مللِ دنیا، ملتی ست که برای کسبِ حوائج خود، با خوردنِ قسم به کتابی مقدس شده، شرارت های خود را موجه جلوه می‌دهد. دروغ و ریاکاری درمیان ملتی که عادت به خوردنِ قسم به کتابی که شعور دفاع از خویش را ندارد، فاجعهٔ ترورِ عدالت را تسریع خواهد بخشید.

<>

سخن ۹۷۴

ذلت بارترین بخشِ شعورِخداباوران دراین است،که تلاش دارند خدایشان را با مبدل نمودن به غولِ چراغِ جادو، به قاعده‌ای برسانند تا حوائج روزمره خود را از وی طلب کنند. وازخدایشان غلامی خانه زاد و تحت الامر می‌سازند، تا مطالباتشان رادراسرع وقت، ازوی وصول نمایند. بی تردید شعورِناقصِ مومنینِ به دین، بگونه‌ای تربیت شده که توانسته است خدا را تا سطحِ علایق شخصی آنان تنزل دهد.

<>

سخن ۹۷۵

فرزندم ! براساس شواهدِ عینی درکتبِ به اصطلاح مقدسِ ادیانِ ابراهیمی، کلیدِ بزرگترین فاحشه خانهٔ خِلقت درانحصاراللهِ محمد است، که در بهشت نامی با عرضهٔزن وشراب وموسیقی ورقص وعسل و شیر و بی بندباری های بی حدوحصر، باغ مفرحِ خود را رونق بخشیده است. از چنین چرثومهٔ فاسدی، که کَشخانی[۲] بیش نیست، چه توقعی داری که پیروانش از شعوری انسانی و علمی برخوردار باشند. یقینا درشعورِطالبانِ چنین فاحشه خانه‌ای تجهیز شده، ارتکاب به هرجنایتی مجوزی مشروع به دنبال دارد. خدای شخصی تو مُسَکّینی است که به دردها و ناکامی‌های بی پایان تو در هستی نظر دارد، تا تو دمی‌آرام شوی. اما یقین کن، که بی خدا زیستن ترا، به فهم حقیقی امورِجهان هدایت خواهدکرد.

از مرگ، هیچ هراسی نداشته باش فرزند! تا دردام جهلِ دین مداران گرفتار نشوی. خدا را در بَند شعورِ خویش مهارکن، تا دانسته‌های ترا در هیچِ خویش بی ثمرنکند.

خدایان ادیان، تا امروز برای رونق شعورِآدمیان هیچ نکرده‌اند، مگر ایجادِ تله‌هایی که خون هزارانِ کسان را درخندقِ خویش فرو بلعیده‌اند. بَر دُکانِ

---

[۲] - کَشخان: کَشخان در معنا می شود ، زن قحبه، قواد، قرمساق، غرزن و قلتبان .

دین‌مداران گذرمکن فرزند، که در قفسه های بلوینشان، قوی ترین سَمّ ممکن را، و شَکیل ترین ظروف زهرآلوده را، برای تخلیه درجانِ انسانی تو به حراج نهاده‌اند.

<>

سخن ۹۷۶

عشیرۀ نوع بشر، عذرخواهی کلانی به شیطان مغروض است. چراکه: همۀ کتب شیطنت آمیز را خدا برای بشر نوشته‌است نه شیطان برای ما.

<>

سخن ۹۷۷

برای آسودگی ازدست جماعت دین مدار، بایدکاری کردتا بشودبه منع تکثیر تسلیحاتی روحانیون ادیان ابراهیمی دست یافت، تا با گسیل آنان به بهشت الله، عشیرۀ نوع بشر را به کشیدنِ نَفسی راحت عادت داد.

<>

سخن ۹۷۸

دوست عزیزم بطوربسیارخلاصه درخصوص هفت بار طواف کعبه مطالب زیر را به عرض شما می رسانم. مراسم طواف هفتگانه به دورکعبه به قبل ازاسلام باز می‌گردد به حدود شاید یک قرن قبل ازپیداش اسلام در پترا یا بَکّه واقع در اردن امروزی، قبل از بَکّه،

قبایل گوناگون اعراب با متمرکز نمودن بت های خود درچهار دیواری محلی به نام مَکَه، که وازهٔ مکه، به معنی مکان داغ و سوزان است، که بعدها به دست حاکمان جبار عباسیان توسعه یافت، و سرزمین جعلی مکه رقم خورد. بت پرستان اعراب و یهود با گذاشتن بت هایشان درآن چهار دیواری،که به امرخشایارشاه درلشکر کشی که به مصر برای آتش مقدس زرتشت ساخته شده بنا گرده بود، نهایتاً با مشاوره و مباحث طویل المدت میان قبائل، قرار شد تا هفت بت را در این محل عبادت کنند، به خاطر وجود هفت بت، هفت بار نیز به دور این مکان طواف نمایند تا حرمت تمامی بت ها حفظ شود. همهٔ قبایل تصمیم گرفتند که از میان بتان معروف و بزرگ و کوچک مستقر در اطراف مکه، که تعداد آنان به بیش از ۳۶۰ بت می رسید، مهم ترین بت های متعلق به قبایل را برای طواف مورد نظر قراردهند، به استثنای الله، که بت قریش بود، والله، پدرِ لات و منات و عزی که دختران الله بودند.

بت‌های قوم نوح و یهود، مهم ترین بتان مورد توجه اعراب بودند؛ که عبارت بودند از: **وَدّ، یَغوث، یَعوق و نَصر(نَسر)** متعلق به قوم یهود، و بت‌های اعراب عبارت بودند از **: لات و مَنات عُزّی**. به احترام همین هفت بت است که امروزکعبه هفت بارطواف می شود.

لات، بت قبیلهٔ ثقیف در طائف امروزی بود.

مَنات، بت قبیلهٔ اوس و خَزرَج و فَدک بود.

ناحیهٔ فدک و مردمش،که بعدها به دست لشکر محمد ازصفحهٔ روزگار محو شدندو نخالستانهای آنان رانیز محمد به فاطمه وعلی بخشید، که درزمان عمر، باعث اختلاف خانوادهٔ علی و فاطمه با عمر، خلیفه اول اسلام شد،که هنوز در تاریخ اختلاف اهل جماعتِ تشیع با جماعتِ اهلِ سنت است.

بت عُزّی ، بت قبیلهٔ غطفان بود.

بت وَدّ ، بت قبیلهٔ کَلب و قُضامه است ، که در محلی میان دَم الجندل در سرِ راه مدینه به اردن امروزاست).

یَغوث، در موردِ ماهیت این بت را نتوانستم مطلبی پیدا کنم که به کدام قبیله تعلق داشته. و سَنُبل چه پدیده‌ای بوده.

نَسر، بت قبلهٔ حِمیَر یا حَمیَر و هَمدان در صَنعا پایتخت یمن امروزی است.

مردم عرب به خصوص قریش، **الله** را خدای بزرگ و خالق آسمان و زمین و مُدَبّر عالم و فرستنده باران می‌دانستند، و پدر سه بت یاد شده درفوق بود که عرض شد، که هنگام بردن نام او می گفتند: «بسمک اللهم» یعنی به نام تو ای خدا، که دراسلام به جای آن «بسم الله الرحمن الرحیم» که البته الرحمان و الرحیم هم از بتان قبایل یمنی بودند که محمد به دلیل اهمیت سیاسی دینش ، آنهاراشریک الله نمود (رحمان و رحیم هر دواز نظرمعنا یکی هستند).

برای همین است که در اسلام می گویند الله و اکبر ،الله و اکبر یعنی، الله بزرگ تراز، اما نمی‌گویند ازچه چیزی بزرگ تر است ، الله در اصل بزرگ تراست از آن هفت بتِ ذکر شده در فوق، که مورد موافقت قبایل برای طواف قرارگرفتند.

چنان که پیشترعرض‌کردم، قبائل عرب، قبلا پیرو دین ابراهیمی بودند، و نخستین کسی که آنها را دعوت به بت پرستی کرد، گویا کسی بوده به نام **عمرو بن لحی** که بت «**هُبل**» را در شام خرید، و آنرا به مکه منتقل نمود. تا از دسترس شامیان و مصریان درامان باشد(هبل بتی بود ازعقیق سرخ که مورد بی مهری شامیان و مصریان قرارگرفته بود و مصریان و شامیان طرفداران این بت را قتل عام می‌کردند، دریکی از همین کشمکش های قبیله‌ای، یک دست هبل هم شکست، که بعدها وقتی این بت، به توسط عمرابن لحی به مکه آورده شد، مَکّیان با طلا، یک دست برای او ساختند. این ابلهانِ تاریخ، خودشان توالت وآب آشامیدنی و لباس برای پوشیدن نداشتند و عورتین آنها تا پنجاه سال بعداز پیامبر هم نمایان بود ، اما دست طلایی برای بت هبل ساخته اند). **عمرابن لحی** قریش را به پرستش آن بت فراخواند، و به دنبال آن قریش ومابقی قبائل عرب بتها ساختند، وهرقبیله بتی راپرستید و بسیاری ازآن بت ها را در درون و بیرون کعبه قراردادند.

قریش برای بتان خود نذورات عرضه می‌کردند، و در مقابل آنها کرنش و قربانی می نمودند، و درجنگ وصلح ازآنها یاری می جستند. حتی گاهی

بعضی ازآنها را بر الاغ یا شتری سوار کرده، به میدان جنگ می‌آوردند، تا حضورآن بتها باعث پیروزی شان شود. همین اعراب و بخصوص، قریشیان، الله را یکتا و یگانه نمی دانستند، بلکه دارای زن و فرزند و دختران می پنداشتند.

لات، بت قبیله ثقیف درطائف بود، خدای آفتاب می دانستنش و ازسنگی سفیدساخته شده بودومعبدآن در طائف واقع در دوازده فرسخی مکه قرار داشت.

منات، بت قبیله اوس و خزرج در فدک، نزدیک خیبرکنار دریای سرخ بود، که از سنگی سیاه وخدای سرنوشت و مرگ بود، و معبد آن در محلی به نام **قدید** میان مکه و مدینه نزدیک بَحراحمر قرار داشت.

«عُزّی» بت قبیلهٔ غطفان، خدای زُهره، و معبدش در «وادی نخله» بین طائف و مکه بود. این خدا، اختصاص به قریش نداشتند، بلکه مورد پرستش همه قبایل بوده، ولی قریش در بزرگداشت آن اهتمام خاصی مقرر می نمود. لازم به ذکر ست‌که: **درمقابل بتِ عزی، قربانی انسان هم انجام می‌گرفته است.** غیراز هبل، بت های دیگری نیز درکعبه ازآنِ قریش و سایر قبائل عرب وجود داشت، که مورخین نوشته‌اند، تا ۳۶۰ بت می رسیده، به عدد روزهای سال، که نسبت به آنها مراسم طواف و قربانی معمول می شده. علاوه بر این بتها که نام بردیم، اعرابِ بت پرست، درخانه‌های خود نیز بتانی ازجنس‌های مختلف

داشتندکه چون واردخانه می‌شدند، به دورآن طواف می‌کردند، و در موقع مسافرت با آن وداع نموده، و برای سلامتی و بازگشت خود یاری می جستند یا با خود به سفر می بردند.

این هم پاره ای از بتان مستقردرحوالی کعبه:

بت سُواع، بت قبیلهٔ کنایه، که در حرم کعبه جای نداشت(نزدیك دیوارکعبه). قریش بت **مجاورالریح** را در کوه صفا، و بت **معطم الطیر** را درکوه مروه مقابل کعبه قرار داده، و به پرستش آنها می پرداختند.

سَواع، بت قبیله کِنانه،

ذُوالحَفله ، بت قبیله بُجَیله و خِثَعم،

فلق، بت قبیله طی بود که در نقطه ای به نام حُبس جای داشت.

ذوالکعباب ، بت قبیله ربیعه و ایاد در سَنداد واقع در عراق،

ذوالکفین، بت قبیله دوس،

سعد، بت متعلق به قبیله بکر بن وائل

شَمِش، بت قبیله بنی عذره،

رئام، بت قبیله اَزد بود.

قبایل بت پرست عرب، هرساله برای زیارت خانه کعبه وانجام مراسم حج که از زمان ابراهیم و اسماعیل نامی که فقط یهودی ها ازآنان درکتب خود نام برده‌اند ونه هیچ تاریخ دیگری، دوباردر سال برای زیارت به مکه می‌آمدند. عمده ترین علت طوافِ هفت بار به دورکعبه از دیر باز، ناشی از همان هفت بت منتخبهٔ قبایل درمکه بود، که با حیلهٔ و سیاست و زرنگی شخصی به نام **قصی ابن کلاب** که گویا جد محمد بوده صورت گرفته است. مردمان حاشیهٔ کعبه بر اساس باورهای خود بشدت از زندگی درحاشیهٔ کعبه خودرا برحذر می داشتند. اولین احداث بِنا و چادر را برای سکونت درجوارکعبه، به توسط قصی ابن کلاب اعمال شد تا خودوخانوده‌اش درکنارکعبه زندگی کنند، مردم از زندگی درجوارکعبه به دلیل باورهای خرافی هراس داشتند؛ که مبادا خدایان بلایی برسرشان نازل کند.

لازم به توضیح است که در آن دوران به استناد گزارشات تاریخی، اطراف کعبه غرق درخاروخاشاک بود وگیاهان خاردار زیادی دراطراف کعبه روئیده بود. چون محل مُسیل و سیلاب بود، رطوبت ویژه‌ای داشت. این رطوبت، لاجرم خارهایی با اتفاع بلند درحوالی کعبه به رشد نشانده بود، قصی ابن کلاب با زیرکی تمام با کندن و پاک سازی محیط ازاین خارها، محلی را برای خود و خانوادهاش برای سکونت تدارک دید تا بتواند سروری کعبه را به آرامی مصاده نماید تا سودی نسیب خویش کند، که درطول زمان نیزچنین شد، مردمان حاشیه نشین مکه و اطراف کعبه تا قبل از قصی ابن

کلاب، هر غروب بعداز اتمام معاملات و داد ستدها و چراندان بزان و شتران خود، به کوههای اطراف مکه پناه می بردند تا از شر دزدان و سیل و حشرات حیوانات درنده درامان باشند.

سکونت قصی ابن کلاب در جوارکعبه، درنهایت باعث ریختن ترس مردم برای سکونت در حاشیۀ کعبه شد. و توسعه شهری با سروری قصی ابن کلاب درمکه شکل گرفت.

سکونت قصی ابن کلاب به اسناد اخبار تاریخی که جد پنجم محمد است باید چیزی در حدود سیصد سال قبل ازتولد محمد درمکه بوده باشد.

چرا که اگر میانگین سن این پنج جد او را شصت سال در نظر بگیریم می شود، سیصد سال قبل از تولد محمد در مکه.

با این حساب از قدمت شهر مکه تا امروز، نباید رقمی بیش از هزارو هشتصد سال گذشته باشد. تاریخ نگاران مُبَلّغ دینی، ساخت بنای کعبه را به ابراهیم حواله می‌دهند، که دورغی تاریخی بیش نیست، که درمتون دینی یهودیان با آب و تاب تعریف و درج شده است. کعبه دراصل یک آتشکدۀ زرتشتی بوده که احتمالا، یکی از شاهان ساسانی در سفرهایش برای جنگ با مصریان در آن مکان برای حفظ آتش مقدس ساخته است.

جای هیچ تردیدی نیست که یهودیان، همیشه برای سروری براعراب، تلاشها وحیله‌های عجیبی درآستین نهان دارند حتی برای اعراب فاقد سواد و فرهنگ ، تاریخ دینی به نفع خویش جَعل نموده‌اند.

بی هیچ شکی، براساس متون تاریخی، خانهٔ کعبه باید آتشکدهٔ کوچکی بوده باشدکه به دست ایرانیان زرتشتی بنا شده است، که بعدها به دست راهزنی به نام **اِلهَ حَ که همان الله است** باز سازی و مورد بهره برداری قرارگرفته است. ایرانیان زرتشتی، درلشکرکشی‌های خود برای جنگ با مصریان از چنان مسیر هایی گذر می کردند. لاجرم برای برپایی مراسم مذهبی، برپایی چنین مکانی چندان دور از دهن نمی تواند باشد. با توجه به اینکه کلِ سرزمین فعلی عربستان درحاکمیت کامل ساسانیان بوده است.

بخشی از منابع مورد استفاده

کتاب اسلام در ایران اثر ایلیاپاولویچ پطروشفسکی با ترجمهٔ کریم کشاورز چاپ ۱۳۵۰مراجعه نمائید .

الاصنام – کلبی – ص ۲۳، به نقل از تاریخ اسلام دکتر عبد الحسین زرین کوب. درس هایی در بارهٔ اسلام ، اثرگلدزیهر چاپ ۱۳۵۷. تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۹۵. ۱۴۰۰سال اثر دکتر شجاع الدین شفا. بازخوانی تاریخ ایران: اثر خنجی. و تاریخ طبری و چند اثر تاریخی دیگر .

<>

سخن ۹۷۹

شیطانی که سکوتش بُرّنده‌ترازپیام پیامبران خداست، یقینا جایگاهش برخدای کاتب وکتابدارارجح تراست. شیطان با هیچ سخنی، خدا را به وحشت انداخته است، و خدا، با کتابها و پیامبرانش در وحشت از او، مدام نطق می‌کند. خدا، بی تردید، عنصرضعیفی است که با یکصد و بیست و چهار هزار پیامبرکتاب های خود نتوانسته است از پس شیطانی برآید که جزسکوت هیچ پیشه نکرده است. و جالب تر اینکه، طبق متون دینیِ ادیان ابراهیمی، خالق شیطان نیزخودِ خداست .

<>

سخن ۹۸۰

پای بندی ما به بسیاری از باورها، ناشی از ذهنیاتی ست که از دوران کودکی درآموزه‌های تربیتی ما حک شده است. وقتی از دورانِ کودکی به ذهنِ سپید کودک تلقین می شودکه درازی پای ابوالفضل بگونه‌ای بوده که از پشت و گُردهٔ بلندترین اسبها که برآنها می نشسته، به زمین می رسیده، و یا اینکه آخوندی بر منبری دیگرگوید که غرش رعد و برق، ناشی از شلاق علی بر پشت ابرهاست . با تزریق چنین مهملاتِ فاقد شعور در اذهان کودکان، دیگر

نباید ازذهن سپیدآنان انتظار داشته باشید، تا بعدها، با جذب حقایق هستی، به حقیقت ناشناختهٔ خود دست یابد.

آخوند،کشخانی ست حرفه‌ای، که شعورآدمیان را با تکیه به قوانین خدا وآسمانی مجعول و ماورایی ، به سرطانی لاعلاج مبتلا می‌کند.

<>

سخن ۹۸۱

نبودابتدایی ترین نیازهای حیاتی درمیان اعراب، همچون آب، خانه، خوراک، پوشاک که حتی برای سِترعورت خود درمانده آن بودند، بخصوص حمام و توالت، همهٔ این‌ها، نیازهایی محسوب می شدند، تا وعده‌های داده شده در قرآن بتواند، ذهن ناکارآمد آن مردم فرومایه و پست را، مبدل به باورمندانی به آخرت نماید تا بتوانند باپورش به دیگرملل، با جلب رضایت وقبول دین محمد، وعده های خدایشان را به دنیایی دیگر موکول نمایند.

و با ارتکاب به باورنکردنی ترین جنایات تاریخ بشری، امیدِ رسیدن به زن و شراب و آب و خانه و امنیت جانی، رستگاری خویش را درآخرت از الله مطالبه کنند.

این باورمندانِ به الله، خباثتان نه تنها به کشتار جمعی ملل انجامید، بلکه به ویرانی عمیق تمدنها وفرهنگ های دیگر ملل نیزمنجرگردید. وتا بیش

ازدویست سال، هیچ یک از ملل مغلوب نتوانستند از خاکروبه‌ها وکشتارها و غارت های خانمان سوز این قومِ فرومایه جان سالم به درببرند.

همهٔ آنان که ازتمدن اسلامی سخن می گویند، به یقین جنایتکارانی هستند دراختفای حقایق تاریخِ اسلام، قَسَم های شرورانه‌ای خورده‌اند، تا منافع فردی خویش را درسایهٔ تحفهٔ اهدایی اسلام عزیز محفوظ دارند .

فرزندم ! بروید تاریخ حقیقی گذشته و فعلِ اسلام را مطالعه کنید، تا بدانیدکه گردانندگان شارلاتان این مکتب آدمخور، چگونه با قوتِ تمام سعی درپنهان کردنِ حقایقِ تاریخی دارد که چراتا امروزجامعهٔ تحت حکومت خود را در خامی فهم امور رها کرده است.

اگرمی‌خواهی تنت در لرزه‌های مدامِ شبانه تا سحر غوط بخورد، از خواندنِ آن جنایات باورنکردی لحظه‌ای غفلت نکن، تا به فهم این حقیقت تلخ نائل آیی که چگونه پدرو مادرانت را به قبولِ دین اسلام وادار نمودند.

<>

سخن ۹۸۲

دینمداران کَلّه شَق مکتبِ تشیع، با مُحق دانستن احکام خویش، با توسل به قوانینی که مدعیند از خدا خانهٔ آسمانها نازل شده است، سعی دارندکثیف ترین اعمال ممکن را به حیاتِ عشیرهٔ نوع بشرتحمیل‌کنند. ودختران و

بیوه‌های دردمند را با صدورِ احکامِ شرعی خود، تحت عناوین صیغه‌های جور وا جور، به متاعِ ناب جنسی مبدل نمایند.

و لایقانِ معترض را، با تکیه به همان قوانین مجعول و ذلت بار، درگروه مُرتَدّین وکافران جای دهندتا بتوانند با ترور هویت انسانی آنان احکام کَشخانی خدای خود را موجه جلوه دهند.

کَشخان: یعنی بِکش ، مُتولی خانه‌های فواحش و بدکاران. زن قحبه، قواد، قرمساق، غرزن و قلتبان.

<>

سخن ۹۸۳

از خانه ها تا مدارس و دانشگاها، تا منبر و مسجد و سنت دیرینه دینی و فرهنگی ما، به والدین این حقوق را تفویض نموده است، تا جماعت نَسوان را درحیطهٔ کنترل خود به اسارت کشند، و برآرزوها و امیال آنان زنجیر قفل بزنند ، و با به حبس نشاندن تمامیت زنانگی آنان امیال آنان را اخته نمایند. در بسیاری موارد، حتی دختران پا سن نهاده حتی سی یا چهل‌ساله نیز در ایران ازکنترل پدر و برادران خود آسوده نیستند، و ازکودکی، به این درماندگان بی دفاع، شرمی القاء کرده اند که حتی آنان را از حق مسلم حیات جنسی شان محروم گردانده، و اگر تمایلی به ابراز جنسیت زنانگی نشان دهند باید که متولیان دین، با بیان و بلغور چند کلمه عربی ، روابط آنان را به سلیقه خود

موجه و به قول خودشان حلال و مشروع اعلام نمایند و نامش را نیز صیغه نهاده‌اند تا ازک وَرم کردن رگهای گردن صاحبان این بردگان واقعی جلو گیری نمایند. جای تاسف است که درجامعهٔ مذکر پرورما، به مردان و پسران ما مشق داده اند و می‌دهند، تا بیاموزند تا آزادگی خواهران و دختران و همسران خود را به نوعی توهین به خود تلقی نمایند وبشدت در مقابل چنین خواست انسانی، گناهی نابخشودنی درخود احساس کنند، تا بتوانند آزادی خواهی عزیران خود را در لفافه ی یک نفرت فرهنگی و دینی با تحقیر و تنبیه و قتل پاسخ دهند

<>

سخن ۹۸۴

شعورِتوسعه یافته، نه به درد سیاست مدار می‌خورد، و نه به درد دین مدار، چرا که داشته‌های انسانِ شعورمدار،گند و نَنگ آنان را بر مَلا می کند.

<>

سخن ۹۸۵

فرزند دلبندم!

همانطورکه من تراگفته‌ها گفته‌ام، پدربزرگ من نیز،که جَدّ توست مرا از کودکی بسیارگفتنی‌هاگفته وآموخت . مرا به فهم کلام بزرگان و موسیقی آشناکرد، با این که سن کمی داشتم ولی باخواندن اشعارشاعران حظ عجیبی

به من دست می‌داد. ایشان همیشه سفارش می فرمودندکه تاریخ وادبیات و موسیقی قوم شکست خورده را زیاد بخوان وگوش‌کن. مرا عادت داده بودند برروی هر مطلبی با دقت تمرکزکنم. وقتی که اشعارمولوی را می‌خواندند می‌گفتند پسرجان، هرچنداین مرد بزرگ سخنانی بی سر و ته نیز زیاد دارد، اما عیبی ندارد، شما با سخنان گزیدهٔ او دمخور شو.

یادش گرامی باد، که به من آموخت که در این جهان، دانسته های بسیاری برای فهم وجوددارد. وقتی شعری را می خواندند و از محتوای آن حظ وافی می بردند می فرمودند ببین پسرم این بیت چقدر عارفانه است.

من نمی فهمیدم عارفانه یعنی چه. روزی ازاو پرسیدم که پدربزرگ عارفانه یعنی چه؟ باخننده و خوشرویی تمام فرمودند: یعنی ما را به جائی می برد،که ما با آن مکان، تا امروز، غریبی می‌کردیم، و آنجا را نمی شناختیم.

پرسیدم آنجا کجاست؟ فرمودند، آن دورهای دورکه نامش هندوستان است، سرزمینی است به زیبائی تمام. پرنده‌گانی بسیارزیبادارد‌که بالهایشان در نهایت خوش رنگی است. آنجا آنقدر پرنده‌ها وحیوانات متنوع با رنگهای زیبا وجود داردکه نمی‌توانی شمارش‌کنی و ازچنان رنگهای حیرت انگیزی خلق شده‌اند که تصورش آدمی را مبهوت می‌کند، وحیواناتی درکمالِ زیبائی که در جهان بی نظیرند و درختانی سرسبز و بلند که درهوای پررطوبت، شوق فهم زیبائیها را دردل زنده می‌کند. جنگلهای بزرگی دارد پراز پرندگان زیبا وسرمست که

صدای سحرانگیز نغماتشان یک لحظه خاموش نمی شود. وسرزمینی است پراز زیبائیهای دوست داشتنی. مردمانی دارد درکناراین طبیعت که با دیدن آن زیبائیها، به زیبا ترین شکل ممکن می اندیشند.

آری فرزندم، مردمان آن دیار، درطول صدها سال به خاطردوستی و همنشینی باچنان طبیعت فریبنده‌ای؛ خود نیز ادبیات و فرهنگ فریبنده‌ای دارند، هرصبح که چشم بازمی‌کنند،خودرادر بستری ازگلهای فریبنده و سبزههای پرطراوت ورنگهای اعجاب انگیزمی‌بینند. این مردمان؛ خود، آموختند؛ که همچون، گُلهاوپرنده‌گان زیباوحیوانات بی همتا ودرختان سرسبز سرزمینشان، اندیشه‌ای لطیف ورنگ رنگ داشته باشند.

نه همچون ماملت ایران فرزندم! که چون هرسحر؛ چشم از خواب باز می‌کنیم با توده‌ای ازخران واستران و وحوش درنده و خون بر پوزه نشسته ودرختان خشک وبی آب، و طبیعتی بی جان و بی رمق روبرو می شویم .

ما نمی توانیم با چنین طبیعتی لطافت اندیشه را، و ظرافت فهم ملاحت را، و دوست داشتن خوشرنگیها را فهم کنیم. باید ازجائی این صفات را به عاریه و امانت بگیریم تا شاید ما نیزکمی چنان شویم.

آن مردم ازکتابهای سرزمینشان آموختندکه بایدستایشگر زیبایها باشند و زیبائیها را دوست بدارند. وعشق ورزیدن و عشق بازی را سرلوحهٔ کلام کتابِ خدایان خودکنند.

ودینشان وکتابشان و دروس اخلاقشان نیز به زیبائی سرزمینشان تجلی یافت، که قرن هاست به آن وفادارمانده‌اند.

فرزندم، بعدها خواهی فهمید که ما ملت ایران به خاطر خشونت طبیعتمان، وفاداری به خودمان را نیزفهم نمی‌کنیم چه رسد به انسانها وموجودات اطرافمان وکشورمان و خاکمان.

خدای امروزِ ما، از سرزمینی به سوغات آمده است که جز شن وماسه و مارمولک و شمشیر و خون هیچ نداشته است. و بوی جائی را می‌دهد که از آنجا آمده است. و طبیعتش نیز، چون خون، بوی زُهم می‌دهد. وجز رنگ سرخ خون و شمشیر هیچ نمی فهمد.

بله فرزندم، هرپدیده‌ای بوی مکانی را می‌دهدکه ازآنجا بیرون آمده است. تفکرعارفانه واندیشۀ عارفانه ازسرزمین هندوستان برخاسته که قرنها قبل از حیات من و تووجود داشته، وگروهی خردمند درآن روزگاران، این اندیشه راگرفتند و فهم کردند وآنرا ترویج نمودند و بخشی از آن شعور به ما هم رسید.

ممکن است بپرسی چرا ما خودمان چنین اندیشه‌ای را نداریم؟ به تومی‌گویم عزیز پدر، قبلاًگفتم همان گونه که سرزمین هندوستان، به خاطر طبیعتش، برای چنین اندیشۀ لطیفی مساعد وآماده بوده،کشورما، به دلیل خشونت طبیعت وشمشیرمتجاوزان که درطول تاریخ پدران ما را و مارا عذاب داده

است و می دهد، نمی توانیم زیبائی صلح ودوستی و عشق ورزیدن را فهم کنیم، مگر این که ؛ ما را به فهم آن آموزش دهند.

در هندوستان کتابهای زیادی است که قرنها قبل نوشته‌اند. مانندتعالیم (ودانتا) و(اوپه نی شِد).

(ودانتا)یا(ویدانته) که خود دو بخش است بنام(وید) و (انته) که**(وید)** به معنای دانش است و **(انته)** یعنی پایان وپایان دانش‌ها.

دیگر اثر به یادگار مانده ازتفکرآن سرزمین (اوپه نی شِد) است که **(اوپه)** می شود نزدیک و**(نی)** می شود پائین و**(شِد)** می شود نشستن که روی هم معنی می‌دهد نشستن نزدیک درپائین، یعنی درنزدیک ودر پائین پای استاد نشستن و درس گرفتن.که این کتابها؛ بزرگترین کتابهای خوب آنهاست.

درست به مانندرنگهای زیبائی که بربال پرنده گان آن سرزمین نقش کرده‌اند. وهزاران رمز و رازهای فلسفی وانسانی دراین کتاب ها موجود است که ترا به فکر می‌اندازد. وکشف زیبائیهای درون انسانهارا به تصویرمی‌کشد.

اگرزیرنظراستادی مجرب قرارگیری وبه تعالیم وآموزش این متون علاقه نشان بدهی. بهترین نصیبی که ازاین دروس حاصل تومی‌شودفهم خود توست درخود تو.

بعدها که بزرگ شدی وکتابها خواندی، خواهی فهمیدکه کلیدرستگاری و آرامشِ جان تو، وفهم زیبائیهایت، همه، درصلح و برابری میان تو و انسانها و موجودات هستی خلاصه می‌شود، که هیچ ربطی به رنگ پوست انسانها وخدایان و مرام ومسلک وعقایدآنها ندارد.

وتومیمانی ویک جهان دوست داشتن، که‌ترا درخود، تیمارخواهدکرد. **عرفان یعنی زیبا اندیشی، زیبا بینی، زیبا فهمی، زیبا گویی، زیبا زیستی و خوش اندیشی دراین جهان پر از رمز و راز .**

شعورِعرفانی، ربطی به الله ندارد فرزندم. بعدهاکه بزرگ ترشدی، به فهم خدایان بی‌شماری خواهی رسید، که ازهندوستان به اقصا نقاط جهان وایران پراکنده شده و بنیان مکتب عرفان و مهر پرستی را در بخشی ازدنیا پایه گذاری کرده و درکتب زرتشت و مانی و مزدک و بسیاری دیگرازمکاتب گذشتگان و ادیان جهان رخنه نموده است.

فرزندعزیزم، این را بدان و بفهم، خدائی که از سرزمینی سبز؛ ظهورمی‌کند؛ هیچ زمان؛ شمشیر در بغل نمی‌گیرد. عشق به زیبائی ها و فهم درستی‌ها، گاهی پدرآدم را در می‌آورد. اگرانسان، خوبرویان زمینی را، به درستی فهم کند، از فهم جمالِ این عالم، حظی تمام خواهد برد. دوست داشتن زیبا رویان درشعور بیشعوران نیست، اگرآموختی که زیبائی را در تملکِ خود نگیری، آن وقت خواهی فهمیدکه می‌شود با ستایش زیبائیها به تعالی رسید. زیبائی را فقط باید ستایش‌کرد نه تملک.

پدر بزرگ می‌گفت : پسرجان زیبائی را به تملک نمی‌کشند. زیبائی آئینه‌ای است تا تو نیمهٔ خود را درآن نگاه‌کنی؛ نه تماشا، که اگر زیبایی را به تملک کشیدی، یا، می شکند، و یا پژمرده می شود. یقین‌کن‌که با تملکِ زیبایی‌ها، اساسی‌ترین درستی های جانت تباه خواهد شد.

<>

سخن ۹۸۶

محاربه با خدا، جرمی‌ست‌که متولیان ادیان، برای حفاظت ازکتابهای به اصطلاح مقدس خود ابداع کرده‌اند،که توان مراقبت از خود را در مقابل منطق علم از دست ندهند.

<>

سخن۹۸۷

عدم پای بندی به انجام فضایل اخلاقی به توسط بیشترآدمها، همیشه اعمالِ خیرانسانها را به دشواری نشانده است. آدمهایی که شعوری به درک امور نمی سپارند، یقیناً بارسنگینی بردوشِ انسانهای فهیم تحمیل خواهندکرد.

<>

سخن ۹۸۸

موروثی شدنِ شورشهای پی درپی درسُنتِ متکی به احکام اسلام درایران، هیچ زمان مجالی نخواهد داد تا جامعهٔ برجای مانده از فرهنگ کهن ایرانی به

ثبات قانونمندی نائل آید. تا زمانی که اسلام درجهان حاکم است، هیچ ملتی به آرامش نخواهند رسید.

مصونیتِ شعورِ دِموکراتیکی جامعه، زمانی درمعرضِ خطراضمحلال قرار می‌گیرد که با کشیدن پای خدا به میان، تصمیم به رسمیت بخشیدن به قانون ماوایی داشته باشیم.

لزوم دین، ازآن رو درجوامع بشری پایدارشده است،که نَفس بقای خلایق به آن عادت نموده‌اند. اگر بشود اعتیادِ به دین و مذاهب را درجامعهٔ بشری درمان کرد؛ قانون حقیقی حیات بشرجای خود را بازخواهدکرد.

خلاء آزاردهنده ، و گم گشتگیهای جان آدمها، فهم حقیقیِ امور را از دهن آنان تارانده است.

آدمهای دُوروبَرما، بقدری ازنظرشعورفقیرندکه می‌توانند، با القابی ناشایست به حقایقِ طبیعت حمله ور می‌شوند.

بی تردید بزرگ ترین مانع رسیدن به آگاهی، جز خود فرد درمقابل خود او هیچ نیست.کسی از به روز شدن خود، خوف دارد، به یقین به فهیم شدن خویش جوابی انسانی اعطا ننموده است.

<>

سخن ۹۸۹

دین، درقالب شرافتمندانه‌ای ترا مسموم می‌کند، تا توهمواره مدافع عقایدی باشی که درانتخاب آن ازکودکی آزاد نبوده‌ای.

<>

سخن ۹۹۰

کسی که قادر به عشق ورزی به همنوع خویش نباشد، یقیناً به نوعی درتلاش مسموم کردن خویش است.

متولیان کلاشِ دین، باکشف سُمومِ جور وا جور توانسته‌اند درطول قرون و اعصار، با خوراندن آن به نسل‌های متمادی، نفوذ نادان پروری خورد را در قوالیب مغز عشیرهٔ نوع بشری باردار و پایدار نمایند.

دین، عشق انسانی ترا به ایدئولوژی خطرناکی مبدل می‌کند تا ترا درقالب مطلوبِ خویش پرورش دهد.

وقتی به این باور رسیدی که برای کنترلِ دیگران ازهمگان برتری، هیچ زمان مجالی نخواهی یافت تا خود را ادراک کنی. دین، ناخودآگاه با توکاری می کند تا تو قبل ازکنترل خویش، به نگهبانی دیگران مشغول شوی.

دین، تنها پدیدهٔ ساخت دست عشیرهٔ نوع بشراست که برای تخریبِ کامل شعورِ انسانی به اعلاء رسیده است.

دین، مجموعه خزعبلاتی ست، که نَسّاخان متولی ادیان ارائه نموده‌اند، تا با کَندن پای تواز طَبَقِ زمین، ترا به رسیدن به طبقاتِ جهانی اُخروی وآسمانی تشویق نمایند.

<>

سخن ۹۹۰

پدربزرگ می گفت:

فرزندم! برای به خاک مالیدن گردهٔ رقیبِ، به قُوّت تن محتاجیم، اما اگر خواهان به زانو درآوردن اوهستیم، بایدکه به تقویت علم خویش جَهدکنیم.

<>

سخن ۹۹۱

جامعه‌ای طعم سعادت انسانی را خواهد چشیدکه مُدرّس، و مدارس‌آن را شعورمداران تربیت شده در مکاتب اخلاق و علم پی ریخته‌اند.

هیچ جامعه‌ای از منجلاب بیشعوری خلاص نخواهد شد، مگر این‌که به اندیشه‌های تخصصی خُبرِگانِ مُتعِلّم خویش فهیم گردد.

ملتی‌که به شعورخبرگان نخبهٔ خود وَقعی نمی نهد، در تعریف هویت انسانی خویش گیج خواهد شد.

سِقطِ اخلاق، درجامعه‌ای مرسوم است، که کلام محققانهٔ مُدرّسین راستینش را، مقدسین کلاش گِل اَندودکرده‌اند .

<>

سخن ۹۹۲

جامعه‌ای که حماقتهای ناشی ازفرهنگی خود را به آخرت حواله می‌دهد، شعوری به کشف حقایق نخواهد داشت.

دوست عزیزم! داراویش رنگارنگ این مملکت هم، پس ماندهٔ همان گُهی را می خورند، که ملایان و حجت الاسلام هاوآیت الله ها وخاخام ها وکشیشان و اسقف ها وکاردینال های ادیان از خود برجای گذشته‌اند.

خدا ناباوران به دلیل داشتن ذهنی غربال شده ازامور، در بن بستِ جهل، به بند کشیده نمی‌شوند. یک خدا ناباور، به دلیل دور ریختن ضایعات موجود از ذهن و اندیشه و خرد خود، قادر است صره را از ناصره بخوبی تشخیص دهد، و زوائد خسارت بار شعورخود را پاک سازی کند.

اما ساده انگارانِ تهی مغز، درپندارِ قلیل خود، به طرح این معنا دل مشغول کرده‌اند، که چون خدایی ما را آفریده، پس لاجرم حتما مقصودی ازخلقت ما داشته است.

وباوردارند،که عشیرهٔ نوع بشر، بایدعندالاقتضاء خود را قربانی مقصودی نمایدکه مقصدی دارد. با این مغلطهٔ هولناک، آغازِ بَردگی خود را رقم می زنند.

ادیان، همیشه ناممکن‌های شعور خود را، به جهانِ آخرت حواله می‌دهد. ادیان ابراهیمی، واساساً اسلام، با انگیزهٔ نفرت به بشریت پی ریزی شده‌است.

همهٔ آنان که تصور می‌کنند با قواعد اسلام می‌شود انسان پرورش داد، یاخام اندیشند یا مغرض، که قادر نیستند به خودشان سری بزنند تا ببینند که خودشان، بر اساس تربیت اسلامی، برای خانوادهٔ خود چه تحفه‌ای به ارمغان آورده‌اند. پدر و مادران ما، بزرگترین جانیان تاریخ هستند، چرا که با تزریق اوهام و خرافات و دین از دوران کودکی به ذهن ما، برای همهٔ عمر، ما را به اسارت وبردگی در این بن بستِ هولناک جهل فرو می‌برند.

<>

سخن ۹۹۳

گاهی انسان نیز، باآلوده کردن وجدانِ تربیت شدهٔ خود با الواحِ مقدسِ دین مداران، فهمِ حقایق هستی را درشعورِانسانی خود فلج می‌کند، و قادر نمی شود تا بیشعوری بنیادی حاکم درجان خود را به درمانی معقول هدایت نماید.
دین، در هر مسلک و مرام و کسوتی، فقط به بردگی آدمیان می‌اندیشد.

آنان که خدا وکتاب خدایان را، و فرستادگان اورا ازجان خویش حذف کرده‌اند، به یقین، خویش را باز می‌یابند. دروغ و مغلطه‌ای به نام ایمان به آخرت، بزرگ ترین ابزار فریب دین مداران است، که توانسته، پیچیده ترین منافذ ذهن آدمیان را به حیلهٔ ترسی هولناک ازآخرت به کرایه ببرد.

<>

سخن ۹۹۴

آن دسته ازکسانی که وجدان انسانی خود را با الواح دینمداران معاوضه کرده اند، بیشعورانی هستند که به آزارخردمندان مشق ها می بینند.

<>

سخن ۹۹۵

یقین دارم که اگر خدای مورد پرستش ما، واقعی بود، هرگز نیازی احساس نمی کردیم تا برای اثبات او به کشتار همنوعان خود تلاش کنیم .

<>

سخن ۹۹۶

دیده‌ام که انسانها نیزآمادگی پاسخِ صادقانه به امور را از دست می‌دهند، چراکه گاهی وجدانِ انسانیشان رابه دست الواح مقدس دینمداران می سپارند.

<>

سخن ۹۹۷

مردم نادان، بی آنکه به درمان جهل خویش وقعی نهند، بُتی به نام سرنوشت و تقدیر از خرافات؛ تراش می‌دهند تا با عبادت آن، حماقت بی درمان خود را تسلی دهند.

حذرکنید ازکسی که با واسطه قراردادن خدایی نامریی درآسمانها، می خواهند معانیِ هولناکی را در شماکِشت دهد .

خدا، خودِتویی، اگرروزی توانستی پَرستَنده نباشی، پُرسَندهٔ لذایز خلقتِ خویش خواهی شد.

<>

سخن ۹۹۸

فهم باید کردکه خِلقت، هیچ واژنِ مقدسی خلق نکرده است، تا فاطمه دختر محمد، یکی ازآنها باشد.

همهٔ آنانی که خود را به داشتنِ واژنی مقدس جار می‌زنند، جنایتکارانی هولناک به دامن جامعه تزریق خواهند کرد.

حذرکن ازآنانی‌که می خواهند تو را با خدایی اُنس دهند، که با گوش نسپردن به سفارشاتش، درجهنم هولناکش به عذابی ابدی دچارخواهی شد.

بهشتی که با بردگی و عجز و سر سپردگی و حقارت، حاصل می‌شود، خود ، جهنمی بیش نیست.

آن خدایی که زیبایی‌ها را در خِشتکِ متعفن خویش دفن کرده است، یقیناً به گَندِ اعمالِ خود، شعوری به فهم نخواهد داشت.

مضامین دینی درنهایت، قادر است وفاداران به خود را به سِکته حتمی مغزی مبتلاکند، برهمین اساس، متعصبین دیندار، قادرند برای جبرانِ نقص نادانیهای وحشتناک خود، با وجدانی آسوده، بیرحمانه، به کشتارِ همنوعان خود اقدام نمایند.

<>

سخن ۹۹۹

فرزندم، وقتی بشود، شعورِوعاطفهٔ جمعیِ جامعه‌ای را با ابداع واژه‌هایی مهمل و بی پایه اساس، همچون شهادت در راه خدا، به غارت برد، یقیناً امکان اِعمال هرعَمل ناشایستی برسرنوشت چنین ملتی شدنی‌ست.

هنگامی‌که بشود، با به‌کُشتن دادنِ فرزندان، و مردانِ ملتی، به زنان و مادران و پدرانِ گرسنه و بیسوادآن جامعهٔ احمق و نادان، هم تبریک، و هم تسلیت اعطاء نمود، یقین‌کنیدکه ریشه دارکردنِ حماقت وجهل وخرافات درجانِ چنین ملتی، به هیچ وجه ناممکن نیست.

فرزندم، ملت ایران زمین، تعلیم یافتگانی بی همتا در ابداعِ جملاتی پَلشت و هولناک در باب اعمال وکِردارند،که قرنهاست، شعورِ انسانیشان را، درگرو دینمدارانِ نابکار تباه‌کرده‌اند.

هویت تاریخی هرملتی، به شرایط جغرافیایی آن ملت وابسته ست، سرزمینی که فاقدجغرافیای متعادلی ست، زبانِ درست تاریخ را فهم نمی‌کند.

اشباع شدن ازهوش تاریخی، محتاج مطالعاتی ست، که هیچ تعصبی آن را در آغوش نگرفته باشد.

<>

سخن ۱۰۰۰

نوهٔ دلبندم : در هر مکان و هرجایگاهی که عده‌ای به فروش خدا دل مشغول کرده‌اند، یقین کنید، تنها کالایی که نمی‌توانی درآن اماکن پیدا کنی، همانا خودِ خداست.

خدایی‌که می‌گویند در همه جا هست، چه نیازی دارد تا عده‌ای شیاد همچون مُلا وآیت الله وکشیش وخاخام، آن را به تو بفروشند. خدایی که با خُمس و ذَکات و امورشَرعیّهٔ ابداعی این جماعتِ کلاش، حضورِ خود را بر تو عرضه می‌کند، به یقین، شیادی ست که خدای حقیقی را درپستویِ دکانِ خویش به حبس و زنجیرکشیده است .

<>

سخن ۱۰۰۱

کسی همچون شاه اسماعیل صفوی لواط‌گر وملعون ، که استخوانِ مردگان را، و بزرگ مردانی چون، مولانا جامی را درهرات امروزکه درگذشته بخشی ازخراسان بود ازگور به جرم شافعی بِدرمی‌کند و بعد از خرد کردن استخوانها وی، دستور می‌دهد تا آن خرده استخوانها را درکوچه و بازار پراکَنده نمایند؛ چنین عنصر پلیدی هیچ زمان از لذت فهم شعور انسانیِ کسی چون جامی و جامی ها بهره‌ای نخواهد برد و نبرده بود.

عشق راکسی فهم می‌کنند، که اوقاتِ خویش را صرفِ فهمِ ذره ذرهٔ حقیقت خلقت کرده باشدکه خود نیز بخشی از این خلقت محسوب می شود.

<>

سخن ۱۰۰۲

این طبیعی است،که هرچه ضعف‌های درون ما قوی تر باشد، آشفتگی هیجانی برای به کرسی نشاندن عقایدمان، خشن ترخواهد شد.

برای جمیع دیکتاتورهای جور وا جورِ ممالکِ عقب مانده، هرتجمعی درهر گوشه‌ای از مجموعهٔ زیرسیتره‌اش، خطری بالقوه برای حاکمیتشان محسوب می شود، ولواین تجمع، به طرف داری از آنان تدارک دیده شده باشد.

<>

سخن ۱۰۰۳

پایداریِ باورهای دینی درجان انسانها ازآنجا ناشی شده، که درطول زمان، دین توانسته است، شعورِ نَقّادانِ به خود را با اتکا به ترورخاموش کند.

اگرقرنها قبل، باورهای دینی به نَقّادی جِدّی سپرده می‌شد، امروز، جامعهٔ بشریت ازجنایات رنگ رنگِ نه تنها مکتب داران دینی، بلکه، ازهر ایدوئولوژی ماوراییِ دیگر نیز به کشیدن نفسی راحت نائل آمده بود.

بشرتوانسته است بیشترِ جانیان تاریخ را به نوعی حَلق‌آمیز نماید، غافل از این که، جانی ترین جنایتکارِ تاریخِ عشیرهٔ نوعِ بشر،که همانا خداست، هنوز نفس می‌کشد.

خدایی که شعورِ مرا منقبض می‌کند، چه توقعی دارد، تا منِ انسان، انبساط خلقتِ او را درک کنم.

خدایی که قادر به جلوگیری از شَر نیست، نباید ادعای بخشندگی و دانایی و توانایی خود را به رخِ مخلوقاتِ هستی و انسانها بکشد.

<>

سخن ۱۰۰۴

آن وجدانی که شعوروکرامتِ انسانی دراوبه تربیت ننشسته است، برای کشتارِ موجوداتِ حول و حوش خویش، مستعدترین ابزار نابودی محسوب می‌شود.

شعورِدینی، یک شیوهٔ نظام یافته از دورغگویی را ترویج و اداره می کند،که با مستثنا کردن پیروان خود از دیگر ابناء بشری، به آنان تعلیم می‌دهد، که عشیرهٔ نوع بشر دوگروه بیش نیستند، آنان که با مایند، وآنان که بی مایند، لاجرم آنان که با ما نیستند یقینا مستحق مرگند.

نخبه ترین دروغگویان تاریخ را فقط می‌شود ازمیانِ دین مداران استخراج کرد ولاغیر. ادواتی که دین برای چاپیدن هستی دراختیار دارد، هیچ دستگاه ابداعی دست بشری توان به انجام رساندنش را تا امروز درخود، ذخیره نکرده است.

<>

سخن ۱۰۰۵

ازملتی که برای گروگان گیری و تصرف سفارتخانهٔ کشوری درخاک خود هورا و تکبیر سرمی‌دهد، چه انتظاری جز این باید داشت، که امروزه پوزهٔ گرسنهٔ خود را درآخور یونچهٔ کپک بستهٔ ملایان فروننماید.

ملتی که فاقد شعور فرهنگی باشد، سواد وکرانهٔ امور را فهم نخواهدکرد، در میان چنین ملتی، تبلیغات همواره برتحقیقات خواهد چربید.

ودراین اوضاعِ به جهل نشسته، حماقت، نعمتی ست که ولی نعمتان حاکم برسرنوشت آنان ارزانی شعورآنان خواهندکرد.

شارلاتانهای دینی ومذهبی، هیچ زمان به دلیل ضعف شعورفرهنگی و تاریخی این ملت، ازاین آب وخاک کَنده نخواهندشد، مگر این‌که، این ملت درمانده فاقدشعورِتحلیلی، چاله‌ای به عمق هستی،گودکنند، و دراولین فرصت ممکن، شعورِناقص خود را، درآن چالهٔ عمیق هوار نمایند.

<>

سخن ۱۰۰۶

آدمها، مخلوقات ناقصی هستندکه سعی دارند با کشیدن پای موجودی نامریی به نام خدا به میان، حماقت های ناشی ازنادانی خود را سرپوش بگذارند.

عشیرهٔ نوع بشرتا امروز، درمیان موجودات، با فریبکاری و دغل، بقای ذلیل و بی مصرف خود را تحکیم بخشیده‌اند.

آدمها در طولِ تاریخ، ریاکاری و شیادیهای بی حد وحَصرخود را با بَزَکهای ویژه‌ای مُوَجّه جلوه داده‌اند، تا با تسلط بردیگر موجودات عالم به سروری قطعی خود در طبیعت دست یابند.

بی تردید صداقتِ دیگر موجودات وحیوانات هستی، ناشی ازتداومِ بقای شفاف آنان است نه سروری برتَمامیّت خلقت.

هیچ‌یک از غرایزحیوانات به‌خِلط غیری معطوف نیست، لاجرم رفتارشان درجمیع امورِ بقا، زلال و بی غش وتعریف شده و به معنا نشسته است. هوش تربیت شدهٔ روباه برای بقا، تحت هیچ شرایطی به دغلکاری وی مربوط نیست. این صفتی است ناهنجار که منِ نوعِ بشرِ، با به فراموشی سپردن شیادی خویش، به روباه اعطا کرده‌ام.

<>

سخن ۱۰۰۷

همهٔ آدمها، امورات زندگانیشان را، با دعا و نیایش و استغاثه ازخدایی مجعول لبریزکرده‌اند، تا مگر نادانی خود را سرپوش بگذارند.

درحالی که خدا، در کُلیّت نظام فکری انسانهایی که به شعوری تحلیلی تجهیز شده‌اند، جز در شمایل دلقکی حقیر تُجّلی نیافته است.

<>

سخن ۱۰۰۸

شعور ماتم گرفتهٔ ملت ایران، همواره با ضعف و درک در فهم معانیِ کلیدی، توان پرورش عقلانی امور را از دست داده است.

طبیعی ست که چنین ملتی برای خروج از ورطهٔ جهل، متحمل تاوانِ سنگین فرهنگی و اقتصادی خواهد شد.

در میان دکانداران دینی، داشتن سخاوت عقلانی رابطهٔ مستقیم با منافع شخصی آنان دارد.

دینمداران، سخاوتِ عقلی خود را قربانی آخرتی کرده‌اند که در تعریف آن دلائل عقلانی ندارند.

مادیاتِ دینوی، تنها محرک معقولی‌ست که سخاوتِ دینمداران را به نظم می‌کشد.

<>

سخن ۱۰۰۹

دین مداران، همواره اماکنی را برای صیدِ مقاصد خود بر می‌گزینند، که موجوداتش به معلولیتِ ذهنی بیشتری مبتلا شده‌اند.

یقین کنید که بنیان گزاران چنین ایده‌های هولناکی در هستی، کسانی هستند که از قبل ، به تفنگی مخوف تراز پیروانِ امروزِ خودتجهیزشده‌اند، تا توده‌های درمانده را به **یائسگی خِرد** مبتلا نمایند.

گولِ هیچ دینمداری را نخورید،که دینمداران، روشن‌ترین بخش حیاتِ جانتان را تصرف می کنند، تا شما را به تاریک ترین بخش مَمات هدایت نمایند.

کسی که عمری درتاریکی نشسته‌است، شعوری به فهم روشن کردن چراغی نخواهد داشت، نورراکسی فهم می کند، که تابش خورشیدرا ادراک کرده است.

قیاسِ قیمتِ هرقامتی، به قاعده‌ای ست، که درآن، قیادتی لایق نهان شده است.

ادیان ابراهیمی، به خصوص اسلام، بزرگ ترین کارخانه‌های تولیدزامبی درجهان است. چنین کارخانۀ معیوبی، هیچ زمان،کرامت انسانی‌ترا در دستورکار خویش قرار نخواهد داد.

این تضادِ عمیقِ را، بخوبی می‌توان درکلام الله درک نمود،که الله برای جبرانِ ضعف درخلقت خود، ازپیروانش می‌خواهد، تا قبل ازمرگشان، حتما وارد یک معرکۀ هولناکی به نامِ کشتارغیرخودی‌ها، تحت عنوان جهاد شوند، تا بعد از حیاتشان، باآرامشِ کمال یافته‌ای به پیشگاه او نزول اجلال فرمائید.

این بیشعوران تصورمی کنند که خدا قادر است آنان را ازشَرّسرطان و فقر وبیماری و دَربه دَری ها خلاص نماید، درصورتی که همان خدا، به تعبیر ساده انگارانه‌ای،

هیچ ترفندی برای نجات آنان ازمخوف‌ترین حوادث طبیعت ارائه نکرده است، تا بشود جانِ یکبارمصرفشان را در مقابل چنان حوادث هولناکی محافظت نماید.

اما بازهمین درماندگانِ ذلیلِ شعور، با توجه به این‌که می‌دانند که زمین صاف ومسطح نیست. باز به سمت شهری نماز می گزارند، که گمان می برند که خدایی درآن چهاردیواری به رفع حوائج علیل آنان گوش سپرده است.

هیچ چاره‌ای جزاین نیست مگر این‌که، برای آسودگی ازدست جماعت دین مدار، به منع تکثیرتسلیحاتِ روحانیونِ ادیانِ ابراهیمی دست یافت، تابه نوعی با گسیل آنان به بهشت الله‌شان، به کشیدنِ نَفس راحتی دست یافت.

بدون خدا و قدیسان و پیامبرانش، اگر محبت را با شعورانسانیت درهم آمیزی ، عصاره ازآن خواهی گرفت ، که نهال عشق را بدان آبیاری خواهی کرد.

<>

سخن ۱۰۱۰

هیچ امری در این جهان، خطرناک تر از تصمیمات یک مُتِدَیّن برای به سعادت رساندن تو نیست.

تَوَهّمِ دین مداران ازخلقت، و وجود خدا، مگر نه تا امروز منجر به کشتارِ انسانهای حقیقی درزمین شده است.

یقین دارم که حماقت نوع بشر، جز به قوت خدایان در زمین پایدار نمی ماند.

فیل‌ها، به پاس حرمتِ گردن کوتاه خود، چاره‌ای جز به درازکردن خرطوم هایشان، راه به جایی نمی برند.

چونان که دین مداران آدمکش، برای احقاق مهملات خود، جز به ریختن خون آدمیان لذتی فهمی به غیر نمی کنند.

<>

سخن ۱۰۱۱

یکی از مهم ترین رسالت های دین، دخالتهای شرورانه‌اش درزندگی انسان هاست، که باگوش نسپردن و عمل نکردن به دستورات به اصطلاح آسمانی خدایان، اقدام به ایجاد مزاحمت های هولناك برای کسانی می کندکه تصمیم به رفتن راه خود دارند.

<>

سخن ۱۰۱۲

فرزندم ! شعورِغم انگیزی ست این‌که ما تصورکنیم، کسی درآسمانها نشسته و مدام غمخوارِ ناکامیهای سرشار از درد و رنج مخلوقاتی ست که او را صدا می زنند.

جالب این جاست که متولیان همان خدایان جور وا جور، مدام به دریدن اشکم یك دیگر فتوا می دهند.

ناپایداری شعورِخدایان را در رفتار متولیانش در زمین می‌شود بخوبی درک کرد .

<>

سخن ۱۰۱۳

وقتی دین مداران برآنچه من می اندیشم خط بطلان می‌کشند، چرا من نباید بتوانم به داشته ای آنان مُهر بطلان بزنم؟

وقتی که دین نمی‌تواند به ساده ترین پرسشهای منِ انسان، پاسخی عقلانی بدهد، پس حق ندارد مرا به امیال بی و قید وشرط خود مقید نماید.

<>

سخن 1014

مومنان، برای فرار از فهم چرایی های دردناکی که آنان را احاطه کرده است، مدام سعی دارند با وراجی های بَزک شدۀ مزین به

وعده‌های آخرت، برای سعادت اطرافیانشان ، به صدور مغلطه به پردازند. درحالی که خودشان با دل **بستگی و وابستگی های** تمام به دنیا، به خالی کردن جیب انسانها مشغولند.

کُرّه خری که درطویله قادر به شناخت پستان مادرش نباشد، مدام لگد خواهد خورد. دوست عزیزم، این کره خرهای درطویلۀ دنیا، از فهم زبان حقیقت در غفلتند که مدام ازچون مَنی لَگد می‌خورند.

<>

سخن ۱۰۱۵

خدا، بدون مشورت با شیطان، به هیچ خِلقتی دست نزده است، چرا که من ، به هرکجای این هستی نگاه می‌کنم جز تعفن و رنج و درد هیچ نمی بینم.

یهوه ،گاد و الله با قوانین وکتب خود، با اخلال درجوامع بشری، شالودۀ روابط منسجم اخلاقِ جنسی انسانها را به هم ریخته‌اند. این بهترین مدرکِ شرارتِ متولیان دینی در نظامِ خلقت است.

<>

سخن ۱۰۱۶

این‌که عده‌ای از زمان‌های دور، با تحمیلِ یک سری اعمال و رفتارهای غیر عقلانی فاقدِ اثبات، سعی دارند به من بقولانند، که معجزه، نوعی نشانِ از نمی‌دانم کجا آبادی ست که برای اثباتِ یک سری ادعاهای سعادت بخش برای من دست بکار شده‌اند که شعور انسانی من قادر به درک آنان نمی باشد. درصورتی که هیچ سندِ تاریخی، دالِ بر رخ داد آن وقایع، وجود

خارجی ندارد، مگرکلامی یاوه، که فقط درکتب و تاریخِ متولیان ادیان به عنوان یک اصل مسلم به شعورآدمیان تحمیل و تلقین می شود.

<>

سخن ۱۰۱۷

بنا به گفته متولیان جمیع ادیان، که شیطان را عنصری خبیث می خوانند، باید اظهارنمود، اگرشیطان، پی به سرقت ارزشهای لذت بخش حیات برده است، پس باید اعتراف کردکه آن خدایی که ازآن بسیار می گویند، درخلقت چنین موجود متکاملی بسیارموفق تر از خلقتِ آدمها عمل کرده است.

وقتی موجودی همچون شیطان، دل مشغولیی، جز تناول بهترین لذات هستی را به خود راه نمی‌دهد، چرا باید، منِ انسان را، به خاطرِ نقصِ درخلقتم، به شماتتی ابدی گرفتارکنند.

بعید می‌دانم که ادیان، ازنواختنِ شیپورِ پیروزیِ حق بر باطل دست بردارند، در حالی که همچنان شیطان با هوشِ پُر شعورِ خود، جز به خوردن ارزشهای متعالی حیاتِ آدمها به هیچ خوراکی تن در نمی دهد.

در چنین اوضاعِ به هم ریختهٔ درخلقت، موجودِ علیلی به نام بشر، یقیناً برای حفظ تعادلِ شعورِانسانی خود، به قَیّمی محتاج خواهد بود، تا از به سرقت رفتنِ لذائذ حیاتش درمقابلِ شیطان پیش گیری کند.

متوسل شدن به مهملات وخرافاتِ مابعدالطبیعه، تنها متاعی ست، که آدمیان، برای اقناعِ شعورِناقصِ خویش به امداد طلبیده‌اند.

اگرخدا، نمی‌تواند ازسرقتِ لذائذ مخلوقِ خویش درمقابلِ شیطان حفاظت کند، پس حق ندارد، خود را به حکمِ قادری مطلق درهستی، جار بزند.

<>

سخن ۱۰۱۸

رمزِ گشایش هر قفلی را در شیارهای آن قفل جستجو بایدکرد. هیچ قفلی بدون فهمِ شیارخویش، ازحَبسِ حَصارِخود، خلاص نخواهدشد.

خدا را نَقل نمی کنند، آن خدایی که صفاتش به نَقّالیِ نَقّالان مصور می شود، به یقین ترا در بندِ حَبس خویش به بردگی خواهد گرفت.

خدا را صفتی نیست فرزند! تا تویِ آدم نام، در به صف نشستنی، به فهم آن نایل آیی.

آن که خدا را نَقل می کند، به یقین ترا نُقلِ مَحفلِ خویش خواهدکرد.

خدا را به حال خویش رها کن، تا به خِلاصی انسانیتِ خویشتنت فهیم گردی. این دردِ ناتمامی ست که عده‌ای نارَس، سعی دارند، از کلاشی ملایان و اسقف ها وخاخام ها، برای سعادتِ خویش بهره برداری کنند، تا مگر، بتوانند خود را برای یک زندگی شرافتمندانه آماده نمایند.

در صورتی که دین، به هیچ تَرفَندی، مگر به هَضم کرامت انسانی تو، قادربه حفظ بقای نارَس خویش نیست.

خوراک دین، شرافت است.

زمانی به شرافتِ انسانی خود مُقید خواهی شد، که دین را بی شرف کنی.

دین، برای بقای خود، چرایی های ذهن تو را عقیم می‌کند، تا بتواند درشعور انسانی تو تخم گذاری نماید.

هرموشی که به حَفرِسوراخی درخاک تبحری کسب نکند، باید به نابودی بقای خود یقین بیاورد. دین، موشی ست، که ناحیهٔ **لیمبیک و پریفرونتال** مغز تو را نشانه رفته است.

اگرمردمان می‌توانستند بدون تعریف خدا درخود، به خود برسند، بی تردید برای خوشبختی عمرِ محدودشان، بیشتر به خاک می نگریستند تا به آسمان .

همجواری با شعورِنالایقان، خیانت به کرامتِ انسانی خودتان است. عجیب ترین بخش حیات؛ به آن بخش از بقای ما باز می‌گردد،که سعی داریم، ضعیف ترین اعضای تن خود را درمقایسه با دیگر پدیده‌های هستی، به والا ترین نام ممکن مفتخر کنیم.

جمیع جوارح بدن ما در مقایسه با دیگر موجودات هستی، نه تنها از مَزِیّتی بالا برخوردار نیست، بلکه بسیار ضعیف و ناتوان خلق شده‌اند.

مبادا خود را درکلاف این فریب خام، غرق کنی،که تو، اشرف مخلوقاتی و دیگرپدیده‌های هستی در اَسفل، که باید، به هرشمایل ممکنی درخدمت تمایلات تو جان بدهند.

لیبمبک: limbik سیستیم لیمبیک در مغز انسان مسئول ایجاد عواطف خوب و بد هستند، و گهگاهی ، فعالیت این قسمت موجب عواطف منفی افراطی می شود، مثل کینه ، حسادت، و انتقام ، بعض ووو ، و هیچ ربطی به موجودی خیالی به نام شیطان ندارد.

پریفرونتال : prefrontal بخشی از مغز است که عقل و عاطفه درآن ناحیه شکل می‌گیرد ، این ناحیه قوی ترین ناحیه ای ست که توسط ادیان تصرف شده است. شخصیت و هویت فرد ، چاره جویی، تمرکزدر امور، داوری ها ، سخن گفتن و فهم مطلب و استدلال امور و یاد گیری و آموزش ، در این بخش از مغز قرار دارد. که با نقصی درآن، فرد را در طول عمر دچار بحرانهای جور وا جور خواهد شد .

<>

سخن ۱۰۱۹

واژهٔ خدا ، شرورانه ترین معنا و شعوری ست که عشیرهٔ نوع بشر، برای آزار خویش ابداع کرده است .

<>

سخن ۱۰۲۰

فرزندم ! دین، حیاتِ یک بار مصرف تو را، چنان مشغول خویش می کند، که تو هیچ زمان، گذرِ دردناک عمرخود را درک نخواهی کرد، مگر وقتی که با جانی دردناک وفرسوده، از خوف مرگ، به روضه خوانان تنبان پاره شهر، متوسل شوی .

خدا، باگند زدن به خلقت خود، قرنهاست، که خود را در جایی از این هستی پنهان کرده است.

این ابرمهندسِ ناقصِ بیگ بنگ، هرگزتمایلی به نشان دادن خویش به منِ انسان برای طرح این همه شرارت های خونبار نخواهد داشت.

چون به یقین؛ می‌داند که نه فرشتگان، و نه اجنه‌های جورواجورش، قادربه کنترل فحاشی من به چرایی های آفرینشش نخواهد بود.

آن خدایی که نمی‌تواند خِردِ حاضرِ در جانِ انسانها را تحمل کند، یقیناً از به گند رفتن حضورش در پیشگاه منِ انسان خوف دارد.

فرزندم، خدا، تنها فرضیه‌ای ست، که اگر خواستی کتابِ زندگیت را به دست اوبسپاری، مجبورخواهی شد،که تاپایان عمر با مهملاتِ کتب او، همهٔ خودت را قربانی کنی .

<>

سخن ۱۰۲۱

هرچه ترس وخوف آدمیان ازمرگ و نیستی به توسعهٔ بیشتری نایل می‌شود، دروازه های دعا ونیایش، به سوی منبعی نا معلوم؛ قوی ترمی گردد.

اگر ترس از مُردن را ازجانِ انسانی خود دورکنیم، جمیع کتابهای دعا و نیایش خدایان یقیناً به دور ریخته خواهد شد.

این دردِ هولناکی ست که درجانِ کودکانمان تزریق می شود، که به هیچ وجه به اوراقِ کتابهایی نزدیک نشوند که مقدسات آنان را آلوده می کند.

همهٔ جنایتکارانِ قصی القلب ازآن پرورشگاه‌هایی دفع می‌شوند، که باگرفتنِ کتابی مقدس دریک دست، درکمالِ خونسردی با دست دیگرِ، سَر از تنِ ناخودی ها جدا می کنند.

شیطان بهترین بهانه‌ای ست، برای دین مداران، که می‌شود با توسل بدان ، شعورِطالبانِ حقیقت را در سنواتِ کودکی عقیم کرد.

قوی ترین تعالیمی که در جانِ دین مداران ریخته می شود، همانا رنجشان از عقایدی ست، که مُقدّسات آنان را اَقدس نمی داند.

و هیچ دین مداری برای احترام به عقایدِ مخالف خود، تعلیم نمی بیند.

نفرت به غیر خودی، تنها معیاری است که میزانِ ایمان به عقاید دینی را مشخص می کند.

حجمِ غلظتِ نفرت به غیرخودیها، والاترین معیار وفاداری به مکتبخانهٔ دینمداران است.

من ترجیح می دهم که اثبات وجودخدا را بر دوش مومنان بگذارم، تا زمان بیشتری برای مشق نیاتِ انسانیم داشته باشم.

فرزندم، دین ، به مانند باد معده می ماند، اگر رهایش نکنی، رهایت نمی‌کند .

عوام به دلیل نداشتن شعورِ تحلیلی از امور، همواره از فهم علل هستی گریزانند. از ابن روست ، که قادر نیستند به لَذّات کشف هویت خود در هستی نائل آیند.

<>

سخن ۱۰۲۲

خبری خوش آیندتر این نیست، که تاسیس بیش از حد امام زاده و خدا خانه ها در جمهوری اسلامی ایران توانسته، الله را از این سرزمین بیرون نماید.

<>

سخن ۱۰۲۳

الاهیون باتحمیل خدایی غیرقابل تعریف، مدام به عقیم کردن شعورخردمندان اصرارمی ورزند. وآنجا که از توانِ ترور هویت مخالفان خود باز می مانند، با تحریك شعور ناقص عوام الناس، غائله های هولناکی در جهان عَلَم می‌کنند. این‌که مومنان به اثبات وجود خدا درهستی دست یافته‌اند یا نه، به هیچ وجه برهانی برنقص کلان هستی نیست، تا سرطانِ کودکی راکه از ناامیدی برتخت

بیمارستانی نَفس نَفس می‌زند. هرچند عدم اثبات خدا نیز درآلام دردناک آن طفل معصوم مثمرثمر نخواهد بود.

توصیهٔ من به خدا باوران این است، که با احترام گذاشتن به شعورِ محققین، اجازه دهند، تا شاید بشود با کشف دارویی موثر، رنجهای بی پایان آن طفلان معصوم را به درمانی بنشانند.

اما بعید می‌دانم که این ملایان و اسقف ها وخاخام ها، دست از قدیس پروری بردارند. چرا که اینان با داشتن دکانی به نام ترور، همواره ازگزند خردورزانِ نقادِ دین، درامان هستند.

این جرثومه‌های فساد، در شرایط بحرانی، که منافعشان خدشه‌دارمی‌شود، با تکیه برچاشنی اهانت به مقدسات، قادرند با تحریکِ شعور توده های ناآگاه به تروروخِرد ورزان فتوا دهند. نمونه بارز این ادراک، وجودِ این حکومت دینی درایران است، که با این همه سنوات حاکمیتش برمردمان، توانسته به قاعدهٔ چهارهزارسال شعورِتربیتی ملتی را به قهقرا بکشد، یقینا به تجربه باید گفت که چنین معجونی نه تنها کتابش، که خدایش نیز به پشیزی نمی ارزد.

<>

سخن ۱۰۲۴

تک کتابان را دریاب فرزندم! که اهانت به شعور انسانی تو، جز به حیلهٔ این تک کتابان خبیث مسیرنیست.وهیچ کتاب وکتابخانه‌ای ازگزند این موریانگان

خستگی ناپذیردرامان نیست. حتی دست پرودگان مادینهٔ این جرثومه های هار نیز با اهانت به همنوعان خود منزلتِ زنانگی خود را فهم نمی کنند.

کسانی که محتویاتِ کتبِ ابراهیمی را جِدّی می گیرند، یا بی شعورند و یا جاهل. چرا که هیچ دین و مسلکی درجهان ندیدم ونخوانده‌ام که داستان های جنسی با زنانش رادرکتابِ رسالتشان ذکر کرده باشد، الا کتب ادیان ابراهیمی. این رازی ست که ندانستم، که چرا خدایانِ کتبِ ادیانِ ابراهیمی، بیشتر از پرورش اخلاق انسانی، به میان پای زنان دل مشغول کرده است.

نمی‌دانم که کدامین رِدای به نجاست نشستهٔ خدایانِ ابراهیمی، درآبِ نازِآلتِ تناسلیِ زنان تطهیرخواهد شد.که قادر به خِلاصی خود ازآن حُفرهٔ مرطوب ادرار و آب ناز نمی باشند.

زن برای خدایان ادیان ابراهیمی، معمایی ست لاینحل، که برای فهم آن، شیطان را به اِمداد طلبیده است، و برای به ذلت نشاندن زنان، همهٔ خباثت های آفرینش را از نخستین روزِخلقت در حَلق زنان هوارکرده؛ و اورا مسبب همهٔ بدبختی های هستی رقم زده است.

جالب‌تراینجاست که از همان زنانِ پلید شدهٔ ابدی و شریک شیطان، که متولیان اسلام و ادیان ابراهیمی جار می زنند، امروزخودِ متولیان دین، در این مملکت پرورش می‌دهند تا شریک بزم عقاید شرورآنان شوند، تا بتوانند نجابت الهی را به دیگر زنان جامعهٔ من و شما مشق دهند. درصورتی که، همهٔ‌کتب ادیان ابراهیمی زنان را شریک شیطانش خوانده‌اند، وهزاران حدیث و نقل و سخن را عَلَم کرده‌اند تا سندی یابند بر خباثت موجودی که خودشان از زهدان او خلق شده‌اند.

خالقی که به خلقتِ خویش واقف نیست، چه حق تکلیفی برای غربال صره از ناصره به من انسان دارد.

<>

سخن ۱۰۲۵

کارالله هم به مانند حاکمان جمهوری اسلامی ست، سعی دارد با ایجاد غائله های جور وا جوردر زمین، جیب طرف دارانش را پر کند.

<>

سخن ۱۰۲۶

دین مداران کله شق، یک کتاب بیش ندارند،که با مُقّدس شمردن آن، همهٔ هستی را به محاکمه کشیده‌اند .

دین مداران سُفله، با آموزه‌های ناقص وخرافی خود، سعی دارند، مرا به تعلیم توطئه علیه خودم وادار نمایند، تا مگر یقین کنم که با دوپینگ کردن خدایی نامریی، ناملایمات شرورانهٔ هستی را می شود به هیچ انگاشت.

در صورتی که، هیچ شرارتی با ایمان من به خدا تغییرنخواهدکرد. مگرحساب های بانکی دین مداران شیاد،که ازحماقت من به اعتقاد به دین لبریز خواهد شد.

هیچ سخن دلاویزی، بُزی را فَربَه نمی‌کند، مگرعَلَفی که درآخورِ وی نهاده خواهد شد.

دین مداران شارلاتان، و دکانداران مُزوّر دین، سعی دارند به ایمانِ متبّکرانه خود، مرا متقاعدکنند، که می‌توانم با دوپینگ خدا، خوشبختی حقیقی را در این جهان لبریز ازشرارت و فساد لمس کنم.

این جرثومه‌های نیرنگ و فریب، با خَلقِ خدایانِ جور وا جور و به جنگ کشاندن آن خدایان با هم به توسط پیروانشان، جز به فربه کردن حسابهای بانکی خود به هیچ نمی اندیشند.

خدایی‌که توانسته سفیرِشرارت خود شیطان را، مقدمِ برخلیفهٔ عشق برزمین گسیل نماید، نصایح مُشفقانهٔ وی را، جز به فضولات جانوران تیمار نبایدکرد. خدایی که به گفتهٔ متولیان دین به بغض و عداوت و خشم وکین، آدم و حوا را به زمین تبعیدکرده است، هیچ زمان از شرارت لایتنهاهی خود علیه آدمها دست برنخواهد داشت.

چنین خالقِ پرعداوتی، که اشرف مخلوقات خود را مطرود درگاه خویش نموده، چگونه قادراست، درستی شعوری اکمل را در زمین ارزانی وی کند. اگر قرار برچنین امری بود، به طرد آدم و حوا از بهشت مبادرت نمی نمود. خدا شرارت هایش را از زبان شیطان، و خدعه و فریب هایش را، خود مدیریت می‌کند

بی تردید دین مدارنِ کَلّه شق، می توانند برگزیده ترین مهره های شرارت بار چنان خدایی در زمین محسوب شوند، تا انتقام ناتمام او را از نسل آدم و حوا در زمین به نهایت برسانند.

دکانِ پالان دوزی، جایی به رونق می نشیند، که پرورش اُلاغ درآن عرصه مرسوم گردیده است.

جایی که خدا نفس می‌کشد، هوایی برای کرامت انسانی نخواهد ماند.

و در مکانی که واژهٔ خدا می فرماید مورد تکریم قرارگرفت، هیچ سخنی از زبان انسانها به منزلتِ معنا نخواهد نشست.

<>

سخن ۱۰۲۷

ملتی که از شعورتاریخی خود به غفلت رفته است، سزاوار هرذلت ممکنی خواهد بود.

ملتی را که بشود به تاریخ هراسی، ادبیات هراسی و علوم اجتماعی هراسی سوق داد، به زیر یوغِ بردگی بُردنش امری سهل وآسان خواهد بود.

یقین بایدکرد،که درنهایت امر، شعورِ تاریخ و ادبیات گریزی نسلِ حاضر ایران،که براساسِ سیاست های ناروای آموزش وپرورش و به دستور رهبر خامنه‌ای ترویج داده می شود ، منجر به متلاشی شدن هویتِ ملّی مِلتّی خواهد انجامیدکه قرن هاست برتمدن ثمر بخش آن، صحهٔ حقیقی نهاده شده است. سیاست فرهنگ سازکاذبِ قرن حاضر،که بیشترزیرسیطرهٔ شعورِ هازیدیسم های یهودی درجهان اداره می‌شود، بی هیچ تردیدی، جز نابودی فرهنگ گذشتهٔ ملل، ثمره‌ای به بار نخواهد نشاند.

آن دسته ازمِللی توانِ حفظ ادامهٔ بقا را در این جنگِ فرهنگی نصیب خود خواهند نمود،که به فهم هویت ملی خویش فهیم شده‌اند.

ملتی که با چنگ اندازی به ایدوئولوژی منحصری، تلاش دارد، تا به احیاء فرهنگ خویش روی خوش نشان دهد، یقینا بقاءآتی خود را به فنا کشانده است.

تاریخ گواه مُتقنی براین امر است، که هیچ ایدوئولوژی انحصارگرایی در طول زمان نتوانسته است بقای خویش را برای نسل آتی در قالب فرهنگی منسجم به نظم بکشد.

ملتی که نمی تواند به فهم چرایی حضورش دراین عالمِ شرورانه آگاه باشد، باید که در طول زمان به بردگی عاطفی و مادی دیگر ملل تن در دهد.

آموزش و پرورش هرکشوری،که با حذف تاریخ و علوم اجتماعی درمقاطع خاصی ازتحصیلات، ذهن طالبان علم را، به بن بست شعور هویت ملی سوق داده است، هرگز نمی تواند، ملت را برای مقابله با متجاوزان آتی سرزمینش بسیج نماید.

حذف تاریخ ملی، و ادبیات وعلوم اجتماعی از دروس مدارس، جز به عقیم نمودن شعورجمعی نسل آتی نخواهد انجامید. این خطر به یقین وجود دارد، که درهرجامعه‌ای که نسل نادان و جاهل آن رو به رشد می نهد، فرو پاشی، واضمحلال حاکمیت و نظام قانون مند آن جامعه نیز رو به تزاید خواهد نهاد .
ثبات جمع الجمع جامعه‌ای ازجایی نشات می‌گیرد، که نهال شعورش را، ازسالها قبل در اذهان کودکانش غَرص کرده‌اند.

و هرجامعه‌ای که زنان را سربارۀ عیاشی خویش قرارمی‌دهد، نباید به نسلی فرهیخته درآینده دل مشغول کند.

جامعۀ من، زنان را به سُخرۀ جنسی خودگرفته است. یقینا چنین جامعه‌ای قادر نیست مردان درستی تربیت نماید.

جوامعی که زنان را شرورانه درقالبِ متاعِ جنسی پرورش می‌دهد، هیچگاه به داشتن نسلی اخلاق مدار دست نخواهدیافت.

جامعه‌ای که توانست زنان را به صفت و لقب ضعیفه بودن مفتخرکند، باید که درانتظار به ضعف نشستن عمیق ضِیغَمان(شیران) خویش باشد.

امورسواد وکرانۀ زنان جامعۀ ما ملت ایران، بجایی رسیده است، که مخارج آرایش هردوشیزه‌ای دراین آب وخاك درماه، باخرید ده‌ها کتاب درجامعه برابری می‌کند. دوشیزه گانی که با چنین شعوری به منصب مادری لبیك می‌گویند، نسلی مبتلا به **یائسه گی خِرد** و شعور را تیمارخواهندکرد.

انگاردر سرزمین من، شرایطی را به عمد اعمال می‌کنند، تا مگر غارت شعور، به غایت امور رجحان یابد.

<>

سخن ۱۰۲۸

دوست عزیزم ! درماندگی درمقابل افکارِ ولگرد ذهن، نوعی رفتارِ بیشعورانه نسبت به خود است.

فرد مبتلا به ولگردی فکری، با سردرگم شدن درافکار فردی و شخصی، قویا از انسجام بخشیدن به ذهنِ خود بازمی‌ماند.

یکی ازمهمترین عناصری که دررشدِ شعور انسانی تاثیردارد، مچ‌گیری از امور منفی افکاراست، که قصد بازی دادن ذهن ما را دارد،

هرفکر منفی، با به کرایه بردن شعورِمثبت ما، بخشی ازهویت سالم ما را، مطابق با سلیقهٔ خود، تغییر و به بازی می‌گیرد.

ناتوانی ناشی ازضعفِ درمُچ‌گیری، درهرفردی، بزرگترین، عواملِ منعِ رسیدن به سلامتی ست .

اگر آدمها نتوانند حرصِ بیشعوری خود را مهارکنند، یقینا درطول زمان سلامتی هویتشان به دشواری خواهد نشست.

<>

سخن ۱۰۲۹

کسی که مدام از خواست خدا سخن می‌گوید ، هیچ زمان خواستهٔ انسانی خویش را نخواهد شناخت.آنان که مدام جار می زنند خداوند می فرماید، یقین کنید که هیچ برای گفتن از خود ندارند.

بگردید به دنبال کسی وکسانی، که ازخودمی‌گویند نه از خدا. خدا، مغلطه‌ای ست که شعورآدمیان را برای سواری گرفتن کرایه کرده است.

دکانِ سخن‌گویان از خدا را در ذهن خود تعطیل کنید. والا خدا برای استقرار خویش درجانتان، برای همیشه کرامت انسانی شما را تعطیل خواهد بود.

هر باغچه‌ای که نهالی بنام خدا را درآن به خاک نشانده‌اند، به هیچ گیاهِ دیگری در جوارخود مجال رشد نخواهد داد .

<>

سخن ۱۰۳۰

گاهی با آویزان شدن به درستی‌ها، چقدرراحت می‌شود، نادرستی‌هارا درجانِ انسانها کِشت‌کرد. وچه آسان، ناخلفانِ تاریخ، مهملات را با زَراندودکردن درطَبَقِ اخلاق، به شعورِآدمیان حواله می‌دهند.

خدایان ابراهیمی قادرند با ایجاد اغتشاش‌های عاطفی دراذهانِ آدمیان، عواطفِ فاقدِ نظمِ آنان را به بارکشی وعده‌های اُخروی خود مقید نمایند. و با خَلَق دروغهایی کُلفت، جانِ نازکِ انسانها را به تباهی بکشند.

همهٔ خدایان ابراهیمی، دروغگویانی هستند، که با سوء استفاده از ایجادِ اغتشاشِ ادراکی درانسانها، سعی دارند، لشکرِ اجنهٔ خود را بر سرنوشت آدمها تحمیل کنند.

ادیان ابراهیمی را سَرِصلح با عشیرهٔ نوع بشرنیست، زآن روست که درکتبِ به اصطلاح مقدسِ اینان، تَکرارِگناهِ نخستینِ آدم وحوا در بهشت، مدام، به حُکمی ناتمام، جارزده می‌شود. عداوتهای کهنه وکهن، هیچ زمان به صلحی پایدار نخواهدانجامید.

من، بخاطرجِنس اندیشه‌ام، مَدیونِ شیطانِ ادیانِ ابراهیمی هستم، که به من رخصتی مرحمت فرمود، تا بتوانم باگذراززلالی شعوراو، خدایی را شناسایی کنم که درعین جَبّاریت، خود را رحمان الرحیم لقب داده است .

<>

سخن ۱۰۳۱

فرزندم! **ذهنی که تشنهٔ فهم نباشد، معانیِ بِکر را هَدرخواهد داد.**

رفعِ تکلیف درعشق ورزی، بدترین آفتی ست که جانِ عاشقانه ها را پاره پاره می‌کند. مراقب باشید، تاجنسِ عشق را، باانداختن درگردابِ رفعِ تکالیف به نابودی نکشید.

مدرسِ عاشقانه‌های خلقت، هیچ نیست مگر زنانی که درباغچهٔ جانِ خویشتنشان نهالِ نسل هاراباورمی‌کنند. مستبدان تاریخ ازآن رو دراخته کردنِ

هویت زنان تلاش دارند، که می‌دانند، با تباه کردنِ هویت اندیشمند زنان، می شود ارادۀ جمعی جامعه را به نفع خویش مصادره کنند.

زن، جانِ شعورِعاشقانه‌های انسانی درخلقت است.

آنان‌که عشق را فقط با خیسی بستر زنان به تعریف می‌کشند، ذلتِ کرامتِ انسانی خود را رقم می زنند.

بر طِبق تعالیم دینی ادیان، زنان نباید بدانندو بفمندکه حُرمتِ هویتِ حقیقی آنان را، احکام تربیتِ مردانِ جامعه به تعریف می‌کشد، نه پوشش افراطی زنان درمقابلِ مردان.

این احساس ننگ آلودی ست، که متاسفانه باور زنان را درخود بَطانَه پیچ کرده است؛ که حجابِ دینی، در مصونیتِ هویتِ زنانگی آنان نقشی حیاتی دارد.

متولیانِ دینی، با تکیه برتوجیه هاتِ کتب به اصطلاح آسمانی خود، مدام به اخته کردن منزلت زن درخلقت اصراردارند، و با مخدوش نمودن هویت آنان به استناد الواحِ تَقَدّس گرفته، سعی دارندتامبادا زنان درمقاطعی ازتاریخ حیات خود، به فهم حقیقت زنانگیشان ، فهیم گردند.

دین مدارانِ کَلّه شَق، با مرسوم کردنِ رُسومی خود ساخته ازکتبِ اخلاق، که ازتجربیات تاریخ بشری به سرقت رفته است، بیشترازتقویتِ هویتِ زنانگی

زنان، سعی دارند، تا ازآنان کُلفت بانوانِ حرفه‌ای در امورِجنسی پرورش‌دهند، تا بسترِ جماعِ خویش را پُر بارترکنند.

ازآن روست که هر دینمدارِ شیادی در مکتب منحرفِ تشیع، خود را محق می‌داند، تا به کام جویی ازچند زن رسمی، وچندین زن ودخترِ مرسوم به رسوم صیغه بازی روی خوش نشان دهد.

شرارتِ دین مداران درتصرفِ هویتِ حقیقی زنان، به قدری هولناک است، که زنان را به این باورِ منحط نشانده، که خدایشان، ذلت زن بودن را به مصلحتی برآنان روا داشته، که یقیناً شعورآنان به درک این رسوم شرورانه قَد نمی‌دهد. بارها شنیده‌ایدکه دین مداران جار می زنند، زنان مزرعۀ کِشت مردانند.

بیشترزنان، باورکرده‌اند،که پوشش تنانشان، ارجح است به تربیتِ منزلت زنانگیشان، که ریشه درحیاتِ خلقَتشان دوانده است. طبیعتاً چون زنان درفهم معنای زنانگی خود دچارکاستی شده‌اند، لاجرم باپوشش تن، هوش حقیقی جانِ خود را به تباهی سپرده‌اند.

متولیان دین، درشعورِ زنان، با خَلقِ یک فاجعۀ عظیم مَجعول دینی به نام گناه ومعصیت، توانسته‌اند با مسدود کردنِ لذت جویی زنان از تنانشان، به درماندگی عاطفی آنان هرچه بیشتر دامن بزنند، تا زنان را به بردگی بستر مردان هدایت کنند. این حیلۀ کثیف دینی، درقاموس خدایانِ ادیان ابراهیمی (

یهوه –گاد – الله) به قاعده‌ای‌ست؛ که امیالِ طبیعی زنان را، با اجین کردن به احساس گناهی نابخشودنی از سوی خدایان، به تباهی نشانده‌است.

شارلاتانهای حرفه‌ای دین، باحیله‌ها و سخن‌های هولناک از غضب خدایان درآخرت و معاد، با زنان کاری کرده‌اند، که آنان برای رفع حوائج جنسی خویش، جز به بستر مردان، به غیری راه نمی برند. وازکودکی چنان ازعذاب دردناک خدایان سخن ها شنیده‌اند، که جزگردن نهان به ده فرمان خدایان ابراهیمی، چاره بر بیچارگیشان نمانده است، تا خود را ازگزند احساس گناهی که بدان مبتلا می شوند برحذر دارند.

بی هیچ تردیدی تن فروشی را، دین مداران تاریخِ ادیان بر زنان تحمیل کرده‌اند. والا، برای همهٔ‌آنان، که تاریخِ حیاتِ عشیرهٔ نوع بشر را به درستی خوانده‌اند، می‌دانند، که دردوران زن سالاری در میان طوائف و قبایل مفهومی به معنی تن فروشی زنان در مجامع انسانی، بی معنا ترین تعاریف ممکن تلقی می شده است.

به توسط دین مداران، در قرون اعصار، تخریب فرهنگ زن سالاری درمجامع عشیرهٔ نوع بشری چنان خوفناک اعمال گردیده،که جمیعِ جوامع، درطول زمان با عنصری ضعیف و فاقد اراده به نام زن، رو در رو گشته‌است.

زنی که خود، روزی خالقی بلا منازع در هستی رَقَم خورده بود، به یک باره در ورطهٔ تعالیمِ دین مداران شیاد، به ابزارِ لَحیمِ جنسی مُبدل گشت، وخود را

وسیله‌ای یافت، که جز برای تولید مثل، نَفَسی برای نَفس خویش قائل نگردید.

قُوّتِ تخریبِ مضامین دینی، در میادین شعورانسانی، بقدری مهلك و دردناك عمل‌کرده است، که بشررا به این یقین حتمی کشانده،که تعالیم دینی، تنها منبع و منشاء خدمات اخلاقی برای اوست، نه سارقِ اخلاق انسانی او.

هیچ دینی یافت نخواهی کردکه برای سواری گرفتن ازآدمیان، به تعالیم لَذّات اُخروی چنگ نزده باشد، برای همین خدایان ادیانِ جور واجور، با وعده‌های مرموزِ غیر قابل دسترس خود، سعی دارند، پیروان خود را در حیطهٔ اسارت بارخود حفاظت نمایند .

در عجبم از نقص باور زنانِ مُحجّه، که با تَعصب غیرِقابلِ انکاری، که تعریفی جز نَقّالیهای دین، آن را به رسمیت نمی شناسد، به استتار و پوشش افراطی خود فَخرمی فروشند. و دیگر همنوعان خود را نیز که قصد رهایی دارند، با اشد رفتارها به مانندخود شدن تشویق می‌کنند.

وازتمایلِ مصرانهٔ عده‌ای کثری از زنان به حجابِ دینی بسیارمتحیرم، که مگر فضیلتِ انسانها را، کارخانه‌های ریسندگی رقم می‌زنند، تا مُحُجّبه بودنشان، معیاری بر ارزش انسانی آنان قلمداد شود.

دین، از حجاب، قفسی ساخته است تا بتواند احساسِ انسانی زنان را در جانشان دفن کند، هر پوششی که بتواند شعور انسانی زن را زخمی کند، قفسی بیش نیست.

کلاشان و شارلاتانهای دینی دنیا، در طولِ زمان، با اِتکا به تقدس گرایی و کتب دست نویس ادیان، با اخته کردن شعورِ جمعی زنانگی زنان، ازآنان ابزاری ساخته‌اند تا بتوانند از زُهدان مبارک این فرشتگانِ حقیقی زمین، محصولاتی مُنطَبِق بر نیّات خود استخراج کنند.

و زنانِ به غفلت نشسته و درمانده نیز، با رِغبت و شوق، به بردگیِ چنین خفتِ فریبکارانه‌ای تن در داده‌اند.

هیچ حیله‌ای به قدرِ بهاء دادنِ کاذبِ به نجابت و عفت در زنان، ازآنان بردگانِ مطیع دینی پرورش نمی‌دهد. هرزنی، که به دامِ بردگی احکام خدایان گرفتار شود، طعمِ پرورشِ درست و انسانی فرزندانِ نسل خویش را، مزمزه نخواهدکرد.

تهاجم جمیع متولیان ادیان به زنان آزاده ازآن روست، که زنان آزاده، به خاطرِ داشتن شعوری توسعه یافته به فهمِ کرامتِ زنانگی خویشتن، قادرند، دکانِ دین مداران کلاّش را به تعطیلی بکشند.

حجابِ مرسوم دین مداران، زنان را در طولِ زمان، وا داشته‌است تا با دل سپردن به تحسینِ احکام دین مداران، به نوعی، به فضیلتی خود باور دست یابند، و خود را به قبول این باورِ بدخیم هدایت کنند، که تنانشان، مقدمِ بَرحِسِ امیال منزلتِ انسانی آنان رقم خورده است.

زنان، با پنهان کردنِ معنویتِ جانِ خود از همگان، حتی ازخویشتن خود، اسارت متکبرانه‌ای را برای خود به باور نشانده‌اند، تا بدین وسیله شعور انسانی خود را به بردگی حریصانهٔ مردان حواله دهند.

زنانِ مجامعِ دینی، در مقایسه با مردان، نیازِ هم بستری خود را با یک مرد، به بهانۀ حفظِ هویتِ نجابت‌گون خود، ضروری می‌خوانند. در صورتی که، در همان مجامع، امیالِ مردانِ حریص، به طراحی هولناکی، برای هم بستری با زنان جور وا جوری قانون مند شده است .

درحیرتم ! از نمایش عده‌ای از زنان خود مُحجه خوانده، که با نادیده گرفتن حجابِ درون خویش، سعی دارند با نهادینه نمودنِ غیر قابل انکار پوشش ظاهری تن، نجابتِ زخمیِ زنانۀ خود را، به حیلۀ پارچه‌ای به زن بودن مفتخر کنند.

دین مدرانِ کَلّه شق، توانسته‌اند با پُشت پا زنی به منزلتِ زنانگی زنان، گُردۀ لطیفِ این فرشتگان زمینی را به خاک بمالند. و از بَطنِ مبارک این مَخلوقِ شریف، موجوداتی هولناک استخراج کنند، که در طول زمان بر علیه زاینده گانشان ، توطئه‌های وقیحی را به منصۀ ظهور بنشانند.

بَطانَه: آنچه از سِریش و خاک و اره و سینکا وروغن جلا، آماده کنند تا، جام شیشه را، به وسیلۀ آن در قاب دَر و یا پنجره بچسبانند. در افهام عوام الناس آن را بَتونه گویند که نقاشانِ اتومبیل و ساختمان ازآن استفاده کنند. به معنی شکم گنده و پُرشدن شکم کسی نیزآمده است. **بِطانَه:** به معنی، دوستی بی آلایش، راز دار، محرم اسرار، آستر چیزی مانند آستر کُت، سِرّ درون و راز نهایی درج شده است.

لَحیم: پرگوشت وفربه – جوشی مخصوص برای تعمیرظروف مسی وبرنجی

<>

سخن ۱۰۳۲

دین مداران حرفه‌ای همواره تلاش دارندتا موذیانه از مباحث علمی بامتفکران خدا ناباورشانه خالی کنند، چون یقین دارند که خدا ناباوران به هیچ وجه به پای زخمی آنان حرمتی قائل نیستند.

<>

سخن ۱۰۳۳

خدا بقدری ذلیل است، که نمی تواند به پیروانِ خود تفهیم نماید که با قِی کردن مدام او، تتمه آبروی مانده‌اش را به باد ندهند.

<>

سخن ۱۰۳۴

عذرتراشان دینی سعی دارند ما را متقاعد کنندکه جهانِ هستی با شش روز خلقت مندرج درکتاب مقدسشان، برای فهم یک محقق کفایت می کند. باور ندارم دین بتواند خوب بودن را به ابناء بشری تعلیم دهد، قبل از این که بنچاق بردگی پیرو خود را اخذ نکرده باشد. دین، و سرطان، هر دو یک کار می کنند، اما با فرق این که فعالیت سرطان را می شود موقتاً به تعویق انداخت، اما تحت هیچ شرایطی نمی توان تخریب تصاعدی دین را در مغز به کنترل گرفت.

بزرگترین خطر دین برای بشر در این معناست، که از قبل همگان را تعلیم داده‌اند، که عَرضهٔ هرمحبتی بدون دخالت خدا، فاقد اعتبار حقیقی ست. این بزرگ ترین فاجعه ممکن جامعهٔ بشری ست ، که جار می زنند جایی که خدا نباشد، خود بودن توی انسان، فاقد هر معنایی ست.

<>

سخن ۱۰۳۵

زنی که مدام، به مشاطه گیِ ظاهرِ خود دل مشغول کند، هیچ زمان مدرس شعورِ نسلِ خویش نخواهد شد.

<>

سخن ۱۰۳۶

آدمها، با مضامین کلیدی، بسیار بیگانه‌اند، انسان باش، تا کلمات، معانی پنهان خود را برتوآشکارکنند. وقتی ندانسته سخن می‌گویی، دانسته تحقیر خواهی شد.

<>

سخن ۱۰۳۷

عنوان توهین به مقدسات، تنها ابزاری ست، که دین مداران کَلّه شَق، با توسل بدان سعیِ دراخته کردن مخاطبانِ خود دارند.

تا زمانی که اذهانِ جامعهٔ بشری با اجین شدن به مفاهیمی به نامِ قداست تربیت می‌شود، هیچ زمان قادر به فهمِ مباحثِ منطقی درحیطهٔ شعور انسانی خود نخواهد شد.

تقدس، تنها کلیدی ست که دین مداران کلاش، می توانند با اتکا بدان درهای شعورآدمیان را قفل کنند.

ومقدسات، تنها بهانه‌ای ست، که دین مداران فاجر، با عَلَم کردن آن، شعور خردمندان را فلج می‌کنند .

<>

سخن ۱۰۳۸

برای بی خدا شدنم، همین بس، که با مطالعه در احکامِ شرورانهٔ اسلام، به یک باره متوجه کِشت شرارت در جان خود شدم. با شناخت این شرارتها بود، که به فهم عمیق خَیِّرات جان خویش نایل آمدم.

سپاس من از اسلام نه برای آن است که به من زندگی داد ، بلکه بخاطر آن است که با گرفتن زندگی من ، مرا متوجه زنده بودنم نمود، تا به فهمِ زندگی خویش نائل آیم.

<>

سخن ۱۰۳۹

فرزندم ! قواعد دین، دروغی ست،که جانِ انسانی تو را تباه خواهدکرد.

بهشت زندگیت را، با وعده های مُهملِ آخرت، به جهنم مُبدَل نکن.

<>

سخن ۱۰۴۰

مدرسین دینی آموزش می بینند تا با کشیدن پای خدا به میانِ مباحثِ منطقی، نتیجهٔ مطلوب خود را بدون کسب معانی عقلانی به دست آورند.

<>

سخن ۱۰۴۱

ملتی که به عقاید بُنجل خرافیِ سواری می‌دهد، چه فهمی به حقوق و کرامت انسانی خود خواهد داشت.

ملتِ جاهلِ تشیع شده به توسط صفوی تباران ایران، هرزمان به دفع ازما تحتِ امام ها نایل شدند، آن وقت به ماهیت انسانی خود فهیم خواهند شد. فعلا، این نادانان حرفه‌ای، در فضولات گوارشی امامانشان شناورند.

در سرزمینی که آگاهی به بندکشیده شده، به دنبال درمان رفتن، درد مضاعفی ست. باید به داروی آگاهی تجهیز شد تا بشود، درد را فلج نمود.

<>

سخن ۱۰۴۲

فرزندم! آدمها، گاهی در لحظات هیجانی، شدیدا، با رغبتِ تمام، به قبولِ هزینه‌های هنگفتِ جانی و مالی به نفع گروهِ خود تمایلی وصف ناپذیرنشان می‌دهد. درصورتی که، همان آدمها، درکوچکتری شرایط رنجشِ درون گروهی، قادرند سرازتن یکدیگر جدا کنند.

سقوطِ فهم درمیانِ جماعتِ عوام، ناشی ازشعورِ جمعی آنان به هیجان گروهی ست. مبادا خردِ انسانیت را قربانی شعورِخام این تودۀ نادان کنی .

فرزندم! برای احمق بودن، هیچ زمان دیرنیست، فقط کافی ست برای عاقل ماندن، در جانتان یک واژۀ «نه» در مقابل حماقت عَلَم کنی.

نوۀ دلبندم، ناظران با هوش می‌دانند، که تنها کسانی تمایل به خوردنِ گول دارند، که هوش خود را بیهوش کرده‌اند. گول، قابل دسترس ترین و سهل الوصول ترین خوراک ممکن برای مغز توده هاست.

<>

سخن ۱۰۴۳

اسلام تنها دینی ست در جهان،که عشیرۀ نوع بشر را در صورتی که به محمد و قرآن اوایمان بیاورند، جزو ملزوات حیات رقم می‌زند. و الا باید در یکی

ازاین سه گروه جای خوش کنند و جان به طبیعت تسلیم نماید، و یا برای هر روزِ حیاتش، هزینهٔ مالی سنگینی به متولیان محمد و قرآن تسلیم نماید.

اولین گروه، صاحبان کتبِ به اصطلاح آسمانیندکه موالی نام گرفته اند و باید جزیه پرداخت کنند.

دومین آنها، کفارند و بی گفتگو مستحق مرگند.

و سومین شان، محققین هستند، که مستحق‌ترازمابقی، باید تک تکشان به قتل برسند.

انگاردر مبانی تعالیم اسلام عزیز،کسانی حق دارند که حق را نمی شناسند،

این آدمکشان تقدس گرفته، برای الله شان، که هیچ ازاو نمی‌دانند، انسانهای بی شماری را تا امروز به خاک و خون کِشیده‌اند و می‌کِشند، که هیچ شعورِ انسانی به فهم حقیقت او ندارند.

<>

سخن ۱۰۴۴

دین، هولناک ترین گودالِ شعورانسان است، فقط یک مورد درتاریخ مرا نشان دهید،که متولیانِ ادیانِ جور وا جور دنیا، توانسته باشند با محققان و مکتشفان، سرسازگاری داشته باشند. این جماعت شارلاتان، با دستگاهِ

حاکمیت عریض و طویل و پیروانِ نادان خود، همهٔ توان خود را جز به رصد خردمندان برای ترور هیچ نکرده‌اند.

چه کسی مدعی است، که در توبرهٔ ترور این جماعت نادان حفظ حرمت خردمندان ذخیره شده است؟ همهٔ آنچه که در تاریخ به نام متولیان دین به ثبت رسیده است، جز هراس و ترور و کشتار انسانها هیچ نبوده است .

<>

سخن ۱۰۴۵

جوامعی که به فهم منزلت والای زنان شعوری ندارند، یقینا به پرورش مردان حقیقی دست نخواهد یافت. هرجامعه‌ای که هویت والای زن را به سلیقهٔ مکتبی خود تقسیط می‌کند، هیچگاه، به جایگاهی انسانی صعود نخواهد کرد. زن، خالق است، آنان که این خالق را در اریکهٔ بلندش به تمسخر می‌گیرند، باید که به پرورش مخلوقی صغیردر خلقت یقین بیاورند.

<>

سخن ۱۰۴۶

دوست عزیزم !

تاریخ را، تا خرخره دروغهای شاخدارمورخین متعلق به دوران حاکمیت۵۰۰ و اندی سالهٔ عباسیان پرکرده است. مراقب باش تا فریبِ این شیادانِ حرفه‌ای را نخوری. ازصد نقل تاریخی و فقهی این جماعت، شاید یکی درست باشد.

تا دوران ایلخانان مغول، باید در فهم درست تاریخ اسلام ایران احتیاط بسیار جدی مبذول نمود. اگرعمری باقی بود، لیست تمامی نویسندگان آن دوران را اعم از به اصطلاح تاریخ نگاران و فقهیان با ذکرتولد و مرگشان و کتاب هایشان و منابع تحقیقشان برایتان مختصری برجای خواهم گذاشت. تا متوجه شویدکه مورخین ومحدثین دینی، بخصوص جماعت تشیع، همگی به چه تاریخ وزمانی تعلق دارند وداشتند. واین همه دروغهای شاخدار ازکجا نشأت گرفته است. و این فجایع تاریخی از چه زمان برملل خاورمیانه تحمیل شده است.

دوران حاکمیتِ عباسیان، بی هیچ تردیدی یکی از مخوف ترین دوران نه تنها تحریف تاریخ اسلام واعراب می‌تواند باشد، بلکه،کارخانهٔ پاک سازی تاریخ عمومی گذشتهٔ ایران نیز بشمار می‌آید، حاکمان عباسی؛ با هم دستی خود فروشان ایرانی تبار، درست مثل زمان ما، توانستند با جعل تاریخ، همهٔ گذشتهٔ ایران را نابود کنند.

فقط به خاطراینکه بت تاریخی حجرالاسود راکه سنگ سیاهی ست به شمایل آلت تناسلی زنان درجوارکعبه قراردارد حفظ کنند. بت نرینه الله هاشمیان، هیچ زمان نتوانسته جایگاه بت مونث حجرالاسود را بگیرد. چنانچه امروز نیز، حجرالاسود درکعبه، مهمترین های ممکن برای طواف مسلمانان است.

دوست عزیزم، حاکمیت عباسیان، هردروغی را که توانست به وسیله مورخین خود فروش و وطن فروش ایرانی ، به تاریخ اسلام و ایران تحمیل نماید. نمونه آن سرگذشت پیروان اولیهٔ محمد و یاران او می باشد. که بیش از۹۰ درصد آن فاقد اعتبارحقیقی ست. به عرایضم دقت بفرمائید

همهٔ آنان که به گفته‌های محمد، ایمان آورند، **در سنین بالایی بودند، چه درمیان زنان، وچه درمیان مردان، یقینا در میان آنان کمتر جوانی می توانی پیداکنی یقینا این جماعت کثیر، که در طول زمان تعدادشان به صدها نفر می‌رسید، بعد از قبول اسلام، تحت هیچ شرایطی به ختنه کردن خود طبق رسوم و سفارش اسلام عمل نکرده‌اند.** حتی یک مورد درتاریخ دراین خصوص گزارش نشده است. **حتی خود محمد نیز ختنه نشده بود، چرا که وقتی خود را پیامبر نامید سن او از چهل به بالا بود،** کجای تاریخ گزارش شده است که یکی از پیروان او حتی و حتی یکی از آنها خَتنه شده باشد.

در همین تاریخ سرشارازدروغ خود مسلمانان واسلام نیز، در این باب، کاملا سکوت مطلق حُکم فرماست. درصورتی که جزیی ترین امور پیامبرو اصحاب او را و خاندان او را، حتی از الاغ عفیر نامش که ناطقی زبر دست بوده مورخین اسلام درکتب فرمایشی دوران عباسیان، به شیوه های جور واجوری به دقیق ترین شکل ممکن درج نموده‌اند.

علی درسیزده سالگی به محمد ایمان آورد، که البته ایمان یک پسربچهٔ سیزده ساله نمی توانسته چندان معتبروموثق باشد، واصلا کلمهٔ ایمان آوردن غلط محض است. علی به عقاید نان آور وارباب و ولی نعمت خود که محمد بوده لبیک گفته است. طبیعی ست که ولی نعمتش هردینی داشته باشد او نیز موظف به قبول همان دین بوده. چون علی به نوعی برده وغلام محمد و خدیجه بوده است. این جزیی از رسوم اعراب بوده که فرزندان خود را به بردگی می دادند.

خودِ علی نیز در سنت ۱۳ سالگی که تمام کسانش بت پرست بوده یقینا ختنه نشد بوده، از پدر ومادرش گرفته، تا بستگانش، همه بت پرست بودند. بستگان وکسان او یهودی نبودند که فرزندان خود را قبل ازظهورمحمد واسلام، پیشا پیش ختنه کرده باشند. حتی ازجش و سرور ختنۀ امامان نیز، حتی یک مورد درتاریخ نخواهی دید .

در هیچ تاریخی نیزازختنه شدن علی و فرزندانش حسن و حسین، سخنی به میان نیامده است. و از جشنی که در این خصوص بر پا شده باشد.

عمر، ابوبکر، عثمان، زید، سعد ابن وقاص و معاویه و ابوسفیان و غیره و غیره، حتی نزدیک ترین کسان پیامبر که اصحاب او بودند نیز، مانند سلمان فارسی و دیگر پیروان او، در تاریخ ازختنه شدنشان سخنی به میان نیامده است.

همۀ این جماعتِ ایران خراب کن، که به اسلام گرویدند، کودک نبودند؛ همه بالغ، و در سنین بالایی بسرمی بردند، بعضا عده‌ای ازاین کسان، همچون عمر، وعثمان، هم سن وسال خودپیامبربوده. وتوده هایی نیزهمچون ابوسفیان، از محمد پیرتربودند.

به یقین خود محمد نیزختنه نشده بود. چراکه ایشان همانطورکه می‌گویند درچهل سالگی، خود را پیامبراسلام معرفی کرده است. پس تا آن زمان نمی توانسته ختنه شده باشد، چرا که پدر و مادر محمد نیز و تمام کسان او نیز بت پرست بودند، نه یهودی، تا نسبت به ختنه کردن کودک خود اقدام کنند.

اگرکسی خلاف این را در تاریخ سراغ دارد مرا هم خبرکند، تا بدانم که چه کسی و کسانی بعد از بعثت محمد، دردرجۀ اول، خودِ محمد، بعد هم پیروان بالغ اورا ختنه کرده است... که امروز دین اسلام، جنایت ختنه کردن کودکانِ

بی گناه را بی رحمانه، به پیروانش تحمیل نموده. واین کودک آزاری مهلک را بطرز هولناکی در فرهنگ ملل رسوخ داده‌اند. این رفتار شنیع را یهودیان مستقردر بارگاه عباسیان به تاریخ اسلام تحمیل نمودند. حتی قرآنی که امروز در دست داریم، قرآن بشدت تحریف شده‌ای ست که عباسیان آنرا برای ما به یادگار نهادنده‌اند. حاکمان عباسی، با اجیرکردن قلم به دستان زمان خود، باتحریف حقایق تاریخی اعم ازگذشتهٔ ایران زمین و بین النهرین وخاورمیانه، و دین اسلام و بقیهٔ ادیان توانستند، مضامینی را برای آیندگان به یادگار بگذارندکه تا بتوانند شعورآنان را به بازی بگیرند. مگر همین تشیع دست پرودهٔ عباسیان و همین جماعت تشیع جمهوری اسلامی در ایران در تحریف امورکم گذاشته‌اند. خلفای عباسی با تقویت و حمایت جماعت تشیع، هدفی جز ایجاد اغتشاش و مانع در مقابل امویان مستقردرمدینه و مکه و بغداد نکرده است. چرا عباسیان بعدهاخراسان را مقرحاکمیت خویش نمودند مگرنه اینکه می خواستند از شر امویان بین النهرین دراماں باشند. پس لازمهٔ مقابله با آنان، عَلَم کردن جماعتی جزتشیع نبوده است. خوب به تاریخ آن دوران نگاه کنید! چرا امام هشتم شیعیان را به مشهد دعوت کردند؟ همهٔ آن فقیهان کتابدار مرتبط باتشیع ، به دوران حاکمیت عباسیان مربوط هستند، اگر به تاریخ ظهور این فقیهان توجه کنی خواهی دید، که به کدام دوران تعلق دارند، و کسانی چون کلینی یهودی تبار،که صاحب کتاب اصول کافی ست چگونه درآن دوران توانسته چنین کتابی را بدون آزار حاکمیت تنظیم و استنساخ و نسخه برداری کرده و درکل بلاد ایران پخش نماید، واقعا چگونه توانسته چنین کاری را انجام دهد؟ نه اینکه باید از طرف حاکمان جبار و زورگوی عباسیان

حمایت شده باشد؟ شیخ صدوق وشیخ مفید ها و بقیهٔ نیزهمین حال و روز را دارند. تاریخ را با نور و روشنایی تحلیل وتفحص بایدکنید، تا در تاریکی آن راز ها کشف کنید.

<>

سخن ۱۰۴۷

دین مدران کله شق، حیله ها درآستین دارند. همواره به دلیل نوع پرورش اعتقادی درامور دینی، قدرت کاذبی برای انجام امور درخود باوردارند، اما به محض اثبات خلاف آن ادعا، با خفت تمام، شخص خود را با متهم کردن به عدم آگاهی ورعایت قواعد دینی مقصرجلوه می‌دهند تا حقارت ناشی از ذلتِ دین خود را مبرا ازخطا نشان دهند. .

دینی که امانش برخدایش مقدم است، شعور را شاش بند خواهد کرد.

<>

سخن ۱۰۴۸

خدایی که نمی تواند اماکنِ مقدسِ متعلق به خود، همچون مسجد،کلیسا و کنیسه را از شرِمتولیان متجاوزِجنسی حفظ کند، حق ندارد وجود توطئه گر خود را ملاکی برای دروس فضلیت انسانی قلمداد نماید، و با کلماتی چون رحمان و الرحیم و غیره، شعور طالبانِ خود را به گرو ببرد.

تردیدی ندارم که یهوه ،گاد ، الله و خدا، کلاشانی هستندکه جز به داشتن میلِ به سه کاف مدخل انسان ها، شعوری به غیر فهم نمی‌کنند.

<>

سخن ۱۰۴۹

متون دینی، تنها مفاهیمی هستندکه آدمیان را برای کشتارانسانها ترغیب کرده‌اند. و متون ادیانِ ابراهیمی با به نظم کشیدن قواعدی غیر قابل دسترس درکتب خود، آدمیان را برای قتل عام های خودیها نیز تعلیم داده است.

<>

سخن ۱۰۵۰

آدمها در طول تاریخ، هرگز به قاعدهٔ تعالیم دینی درارتکاب به شر، قرین لذت نشده‌اند. آخوند، ملا، اسقف،کشیش وخاخام، عناصرِکثیفی هستند فرزند! که با زدنِ نقابِ اخلاق بر چهرهٔ منحوس خود، غیراخلاقی ترین اعمال ممکن را موجه جلوه می‌دهند.

جز دین، تا امروز هیچ قدرتی، نتوانسته است شرارت آدمی را تا این حد شعله ورکند. تعفن شر، شرور را بار ور می‌کند، و دین، تنها ابزاری ست که امنیت اشرارِ واقعی را درآغوش خود تضمین کرده است .

<>

سخن ۱۰۵۱

فرزندم! بیشتر مردمان بقدری سفیه و نادانندکه بخاطر مختصرخوراکی که با مشقت ودرد برای تناول خود فراهم می‌کنند، با چنان خضوعی از موجودی که اصلا او را نمی شناسند قدردانی و تشکر می‌کنند ،که انگاری همان موجودِ نامریی، با گرسنه داشتن عده کثیری ازعشیرۀ نوع بشر درهستی، فقط گُه دانی آنان را به سفرۀ سیری دعوت کرده است.

حماقت، وقتی لباس قداست به تن می‌کند، توان شعور را درآتش بی امان خود به خاکستری مبدول خواهدکرد.

فرزندم! فریبکارانِ تاریخ، گاهی شَکیل ترین کسوت ممکن را برای قامت آدمها خیاطی می‌کنند، تا فریب خورده‌گان، با مشغول شدن به پالانِ زربفت تنانشان ، محصول آنان را به مقصدِ مقصود هدایت کنند.

شاکر بودن یعنی منِ آدم نوعی، با خلاصی از چنگ شرارتی که در حال وقوع بوده، با برجای نهادن آن شر، درجان دیگری، گریز را برای کمک او ترجیح داده‌ام.

شاکر بودن، به خلاصی ازچنگ شدائد فردی نوعی اهانت به حقوق آن دسته ازانسانهایی ست، که باپایمال شدن حق السهم آرامش شان درهستی، در گرداب رنجها رها شده‌اند.

شاکربودن را چه معنایی ست وقتی که مسببان شر، تخم شرارت را در جانِ تک تک انسانها کِشت می کنند. مبرا شدنِ موقتِ منِ آدم از شر بَلیّات، دلیلی بر بطلان شرارت نمی تواند باشد.

هیچ امری هولناک ترازاین نیست که شدائد فرود آمده بر جان دیگران، منجر به شکرگزاری بی وقفه ما می‌شود. وقتی که ازمکانی که قبل از ما حادثه‌ای دردناک درآن محل روی داده است گذر می کنیم، فوراً، شکر لازم را بر جای می‌آوریم که چه سعادتی نصیبمان شده‌است که ما دیرتردرآن محل حضور یافتیم.

فرزندم! عشیرهٔ نوع بشر، برای تبلورِحماقتِ خود، تنها به یک ابزارمحتاج است، وآن، نشر بیسوادی درشعورمستعد به جهل آنان است. همین‌قدرکه توانستی ذهنی را به تناول خرافات و جهل ترغیب کنی، یقین کن که دودمان شعور و تعالی بشریت را به قهقرا کشانده‌ای .

اینجا،

در این خاک خونبار،

شعور به سانِ زنبوری زکنَدو مطرود شده،

درحصارِ فریب پرسه می زند.

و من،

مَیّت آن شعورم ،

که درآغوش نیرنگ ها تعمید دیده‌ام.

اینجا !

سرزمینی ست منحوس،

که قرن هاست برای فهم حقایق،

تعلیم ندیده است .

فرزندم! توده‌های دین زده، ازآن رو به توجیه دینی در خود تلاش دارند، که دین قادراست، بدون قید و شرط، با مصونیت بخشیدن به نادانی آنان، ناکار آمدیِ شعورشان را مُوجّه جلوه می دهد.

<>

سخن ۱۰۵۲

فرزندم ! من تاریخ را می‌دانم و می فهمم، بدا به روزگارِ آنانی که فقط تاریخ را می خوانند.

اشرارشروری همچون خمینی، که در رسالهٔ تحریرالوسیلهٔ خود، تعرض به نوزادان شیرخواره را در دستورکام جویی فقهی خود تحت عنوان تفخیذ یعنی در ران کردن و در ران فرو بردن قرارمی‌دهد، یقیناً هیچ زمان نمی تواند، به کرامت انسانی انسان، مقید باشد.

اگر به فهم تاریخ رسیده باشید، خواهی دانست،که پیامبرشان نیز، تعرض به حریم انسانها را ، به هیچ می انگاشت.

یقین کن که دین هرگز نمی تواند، توان تو را به فهم تعالی تقویت‌کند. این جرثومه‌گان شرورشرارتها، تعلیم دیده‌اند تا ازخونِ بکارتِ دخترکانِ معصوم، و نوباوگان مذکر، عیشِ خویش را تدارک کنند.

تفخیذ: یعنی آلت را در میان رانها فرو کردن ، این تعبیری ست که خمینی برای کام جویی از نوازادان در کتاب تحریر الوسیلهٔ خود از آن یاد می کند ، یعنی می توانی با رانهای نوادی معصوم،کام جویی کنید. این شعور یک فقیه مسلمان از تیرهٔ تشیع است.

<>

سخن ۱۰۵۳

فرزندم ملایانِ شارلاتان به دلیل حقارتهای ناشی از فقدان شعوردر قرون و اعصار، با تخریب همهٔ مظاهر تمدن به دست پیروان نادان و فریب خورده خود سعی دارند، به نوعی کلاشی خود را سرپوش بگذارند. برای همین خمینی ملعون، دراولین گامهای اشغال ایران به تخریب وتعطیل جمیع دانشگاهها به دست ایادی ابله خود، همچون عبداالکریم سروش دباغ،و زیبا کلام های نوعی، هشت سال به بهانه جنگ با صدام و اصلاح فرهنگی، به رکود مطلق سوق داد، که به اعتراف قریب به اتفاق اروپائیان، مهد تمدن جهان از این خاک ریشه گرفته است.

هرجامعه‌ای که برای دینداری تربیت می شود، معنی ادب را نخواهد فهمید.

هیچ زمان گولِ نصایص هیچ دینمداری را نخورید، چون درست، این همان موقعی است، که می خواهد دروغ بزرگی را در حَلقتان فروکند.

<>

سخن ۱۰۵۴

چرا باید منِ انسان، از زن و مردی مسلمان زاده شده باشم که با تحمیل دین ومذهب کلیشه‌ای اسلام به من، مرا به عقوبت جهنمی هولناك تعلیم دهند. که با تَمَرُد از فرمان اللهِ عشیره‌ای آنان، تاوان باوری را باید باز پس دهم،که هیچ ربطی به خلقت یک بارمصرف منِ انسان در این مقطع ازحیات ندارد.

چرا به من انسان مشق داده‌اندکه الله، واحدی‌ست بی قید و شرط، که هستی را بر معیارِسلیقهٔ اکمل خویش، خلق، واداره می‌کند، تا گوسفندان را قصابان گردن زنند و غزالان فریبنده را درندگان تیزدندان طعمهٔ خودکنند، و در پایان هرفاجعهٔ هولناکی، به شاکری تمام ازخالقی متعال که هم، رحیم است و هم، رحمان و هم حکیم است و هم دانا، سر تعظیم و کُرنش و عبویت فرود بیاورم. هیچ سخن فلسفی قادرنیست چرایی‌های خردی راکه اندوه مرگ را فهم می‌کند سیراب‌کند.

فرق است میان آنانکه شعوری دستوری دارند، و آنان که شعوری مستوری.

عوام را به فهمِ شعورِمستوری فهمی نیست. (مستوری: پاک و پوشیده و پارسایی)

یقین دارم که انسان برای کمک به هم نوع خویش و طبیعت؛ هیچ نیازی به تهدید خدا و خدایان ندارد. شعورِشایسته، محتاجِ کسب مجوز ازهیچ خدایی نیست.

چرا برای شایسته بودن به باورمان نشانده‌اند،که بدونِ شعورِدینی، اَعمال خَیّرانهٔ ما درطبیعت فاقد اعتبارانسانی است.

ترفند مزورانهٔ دین، برای قبولِ آخرت، ذهن چرا جوی هیچ خردمندی را اقناع نمی‌کند.

تنها چیزی که بلوغش بسیارخطر ناک است، تفنگ و فشنگ است.

همانطورکه تفنگ خوب وجود ندارد، یقیناً آخوندِ خوب نیز وجود خارجی نخواهدداشت. فرزندم! کسی که آغشتهٔ خِرَدگردید، خُردی را نخواهد پذیرفت.

<>

سخن ۱۰۵۵

فروپاشی ذهنی دراقشارِدینی، ازآنان موجوداتی تک بعدی تربیت می‌کند، برای همین، جماعت دینمدار نمی‌توانند درمقابلِ منطق، ماهیت انسانی خود را مصونیت بخشند.

کثافتی که یک دینمدار ازخود برجای می‌گذارد، به مراتب ازکتابِ کثافتی که با آن تعلیم می بیند کثیف تراست.

بی تردید، دریک جامعهٔ خاکستریِ نشأت گرفته ازمبانی دینی، هیچ رنگی نمی تواند درجایگاه خود واقعیش تبلور یابد. چراکه درچنان جامعه‌ای، رنگها را به گونه‌ای تعریف می‌کنندکه برای یک اُمت قابل هضم است، نه برای یک فرد. بر همین مبناست که دین در تلاش است تا با کشتن مَنّیت افراد، از آنان یک عنصر متکی به جماعت پرورش دهد، و با گرفتن مَنّیت انسانهااز آنان، ما بودن و ما شدن را درآنان سازمان دهد. مَن بودن وخودرا من خواندن در قاموس دینی، مدام با هویت شیطانی مقایسه می‌شود. تا افراد نتوانند با گفتن من، به هویتِ فردی خویش ایمان بیاورند.

دین مداران، تلاش دارند تا همهٔ آن کسانی که به مَنّیت خویش و من بودن خویش حرمت می نهند، به کام شیطان رفته‌گان توصیف کنند.

فرزندم! تا زمانی که یک آیت الله، اسقف وکشش وخاخام در دنیا نَفَس می‌کشد، نَفسِ هیچ آیتی در زمین از شرارتِ اینان قرین امنیت نخواهد بود.

روزهٔ سکوت بایدم گرفت نازنین!

که دراین برهوتِ جهل،

هیچ منطقی،

جزسپردن باج به خاندانِ علی،

جان،

به مقصدِ نجات نخواهد برد.

اینجا،

در این خاکِ خونبار،

شعور؛

به سانِ پروانه ای ز گُل رمانده،

درحِصارِچلیپایی پَرسه می زند.

و من!

مَیّت آن شعورم ،

که درآغوش نیرنگ ها تعمید دیده‌ام.

اینجا سرزمین لواط شعوراست ،

که هیچ کس را،

به حالِ نَفَس‌های خویش رها نمی کنند.

<>

سخن ۱۰۵۶

درسرزمین من، تنهاکسانی برای پریدن مجوز می گیرند، که پرواز نمی‌دانند.

درسرزمین من، همواره شارلاتانها، درصدررأس هستند. برای همین، در شمارش آنان مجبور به تبعیت از قانون طویله‌ایم.

<>

سخن ۱۰۵۷

جامعه‌ای که تروریست های فرهنگی آن را، قانون حمایت می کند، هویت مِلّیَش درامنیت نخواهند بود.

<>

سخن ۱۰۵۸

جماعت دین مداورودیندارموجودات درمانده‌ای هستند فرزند! چرا که شعوری به فهم عمق امور درجان آنان یافت نخواهی کرد. بارها شاهد ثنا و دعاگویی این مردم نادان برای تغییردرقانون طبیعت بوده‌ای .

اگرهرکسی بخواهد با دردست داشتن چندکتابِ دعا، مهندسی خلقتِ خالقی را که در هستی برهم زند، تا هستی را مطابق با نیازهای خود تغییرماهیت دهد، به یقین، یا خالقِ چنان آفرینشی، بیشعوری بیش نیست، و یا، متقاضی چنین سلیقه‌ای، ابلهی جاهل بیش نمی تواند باشد.

یکی از ویژگیهای عشیرۀ نوع بشر، تمایل شدید به کسب حماقت و شرارت است. زمینه هردو فعل، برای موجود نادان درکشورمن به وفور تدارک دیده شده است.

<>

سخن ۱۰۵۹

فرزندم! کسی که دل درگرو مِهرالاغ دارد، هیچ زمان نجابت اسب را درک نخواهدکرد. همانطورکه شکارچی غزال، هیچ زمان خرامیدن زیبای این حیوانِ با شکوه را فهم نمی‌کند.

<>

سخن ۱۰۶۰

فرزندم ! با هیچ سوزنِ طلایی، پالانِ الاغ نمی دوزند. کسی که با سوزنی طلایی به دوختن پالان مشغول شود یا سفیه است، و یا اصلا به خیاطی پالان فهمی ندارد.

<>

سخن ۱۰۶۱

فرزندم! اگرمشتی آب درکف بگیری، ماه را در دستهایت خواهی داشت، کسی که به دنبال آتش است، باید که اول دود را شناخته باشد.

بیاموزکه دین به تو، غزالی نشان می‌دهد، اما به توگوشت کَرکَس خواهد فروخت. تیره‌گی شب، به هیچ وجه مانع عطرگل نمی شود. عطرباش، تا تیرگیها از پنهان کردن ماهیت توحذرکنند. وقتی به شعورخویش متکی باشی به معامله با ابلهان رغبتی نشان نخواهی داد .

<>

سخن ۱۰۶۲

وقتی شناخت خدا وحقایق هستی، جز به کمک عقل قابل ادراک نیست، چگونه می‌شود با انکارِعقل، به فهم حضورخدا وهستی درخلقت فهیم شد. خطا آمیز انگاشتن عقل برای فهم امور، جز نفی حقایق هستی نمی تواند باشد. دین مدران با نفی عقل سعی دارند نقب حماقت را گشاد ترکنند.

هیچ سفیهی را به درک امورفهمی نیست. آگاهی عقلانی،گوهری‌ست که احمق برای استخراج آن شعوری ندارند، چراکه احمق اگر، به آگاهی هم برسد، با ملزوم نمودن منافعِ فردی خود برای مطامع شخصی، بیشعورترخواهد شد.

<>

سخن ۱۰۶۳

شما وقتی مشغولِ ختنه کردن یک کودکِ مسلمان یا یهودی هستید، یقیناً به او پیام می‌دهید که آفرینندهٔ دانا و توانا و قادر مطلقِ تو،در زمان خلقت و آفرینش تو، گند زده است، لاجرم، ما موظف به رفع گند او ازتن تو هستیم.

<>

سخن ۱۰۶۴

اسلام، تنها دینی ست که مانند یک ویروس مهلک، برای ادامهٔ بقا، نیازِ مبرم و حیاتی به خون و بدن میزبان خود دارد. اسلام اصلا نمی تواند بدون خون به حیات خوددوام وبقا اعطاء نماید، تاریخ خود، سندی معتبربر این مدعاست. تمام آن درماندگانِ احمقی که دَم از تمدن اسلامی می زنند، یا اسلام را نمی شناسند یا معنا و مفهوم تمدن را درک نکرده‌اند.

<>

سخن ۱۰۶۵

دین ، با تراشیدن گناهی واهی برای انسانهای بی‌گناه و مظلوم درخلقت، آنان را برای بردگی مطامع خود به اسارت می‌گیرد. و با ترساندن آنان از هیولایی به نام آخرت، سعی دارد، این موجود آدم نام را، انباری ازگناهان مادرزاد قلمداد نماید، تا وی نتواند بدونِ ترس و توبه وعجز ودرخواست بخشش از ندانم چه‌ای ناپیدا درعالم، اموراتِ حیاتِ یک بار مصرفِ خود را به سامان برساند.

<>

سخن ۱۰۶۶

ترس از فهم، سرلوحهٔ شعور یک احمق است. فرار از فهم، برای یک نادان، فضیلتی بزرگ برای رسیدن به خدای ست که همهٔ معضلات خود را از او طلب می‌کند.

اندیشه، موجب رسوایی باورهای منحط است. لاجرم، آدمها با ایجاد هو و جنجالهای روزمره در شعور نارس‌خود، اندیشه را از ذهن خود می تارانند.

<>

سخن ۱۰۶۷

قفلی که کلید نداشته باشد به زنگ زدنش یقین باید کرد.

مغز، قفل است، وکلید آگاهی.

شاه کلیدی داشته باش، تا بتوانی همهٔ قفل‌های ذهن را از زنگ زدگی برهانی.

<>

سخن ۱۰۶۸

دینی که با داشتنِ کتابِ واحدی، به شعبات و مذاهب ومسالکِ جور واجوری تقسیم گشته است، بطورقطع، نمی تواند خالی از اشکال باشد.

کتابی راکه بشود، با مطالعهٔ آن، تعابیرِ متفاوتی ازآن استخراج کرد، باید به الهی بودنش تردید نمود.

<>

سخن ۱۰۶۹

در طول تاریخ ملت ایران برای یک دلی و اِتحاد تربیت نشده‌اند، ایرانی جماعت، به دلیلِ ناآگاهی و نقصِ درشعورِ فرهنگ تاریخی خود، اصلا مفهومی به نام همدلی را نمی شناسند، دلیل آن نیز، خود محور بینی تک تک این ملت است.

ایرانی ها، دارای جنون عاطفی هستند، نه تحلیل درامورعقلانی.

باید برای پیش بُرد اهداف درهرامری درایران، احساس آنان را تحریک کرد، نه عقل آنان را، کاری که خمینی در سال ۵۷ انجام داد.

چرا که در فرهنگ ایران زمین، چیزی به نام عقل تحلیلی درکَلّهٔ این ملت نادان پرورش داده نشده است.

<>

سخن ۱۰۷۰

اگر پیامبران و ادیان وکتب آنان، برحق بودند، دیگرچه نیازی به کشتار مخالفان خود داشتند. بی تردید، حق، درمکانی سکنا می‌گزیندکه شر را بدان راهی نیست.

<>

سخن ۱۰۷۱

فرزند دلبندم! غیرت برخلاف تصورات دینی و فرهنگی، محدود کردن زن درکلاف پوشش وحجاب و ممانعت از تماس‌های انسانی وی با محیط نیست. غیرت، عبارت است از، مراقبت عقلانی ازحریمِ حرمت، واحساسات لطیف زنانهٔ است. که همواره با خویشتن انسانیش منصف باشی، تاشعور انسانی اورا به زخمی نکنی .

کسی‌که به ارتفاع ده متری صعود می‌کند، تنها قادراست درحول محورخود، فاصله‌ای را به قدریک‌کیلومترتماشاکند، اما آنکه به ارتفاع هزارمتری صعود می‌کند طبیعتاً ده هاکیلومتردورتر را به چشم اندازخواهد کشید .

به ارتفاعات صعودکن، تا به توسعهٔ شعورِ بینایی خویش مددی رسانده باشی، هستی و فهم امورات هستی،آن نیست‌که ازکودکی به ما تعلیم داده‌اند، شارلاتانهای دینی و سیاسی، همیشه، ازکودنی ماآدمها منافع کلان خود را رقم زده‌اند.

سخن ۱۰۷۲

کسی که گمان می‌کند با دعا و اوراد می‌تواند امواجِ سهمگینِ دریا راآرام کند، ابلهی بیش نیست. برای نجات ازشرامواجِ خروشان دریا، بایدآبزی بود، تا هیچ زمان امواج هولناک، نتواند جان ترا به تباهی بکشاند.

<>

سخن ۱۰۷۴

ملتی که از کودکی براساس متون دینی خود، مشق به جداکردن سَرغیرخودی ها را تعلیم می گیرد، ارتکاب به هیچ شرارتی از وی بعید نیست.

یقین دارم، هرملتی که با صدای اذان انس می گیرد، به سعادت انسانی روی خوش نشان نخواهند داد.

<>

سخن ۱۰۷۵

خدای ادیان ابراهیمی با تراشیدن بهانه‌ای به نام شیطان، شرارت خلقتش را استتارکرده است. اگرتوخود را فهمیده باشی، و به مرگ خود دراین جهان یقین آورده باشی، نه خدایان، و نه متولیان خدایان در زمین، تحت هیچ شرایطی قادر به فریب تو نخواهند شد

<>

سخن ۱۰۷۶

دینی که بتواند با وقاحت تمام کرامت انسانها را در طبقات سه‌گانهٔ آزاده وکنیز و غلام دسته بندی نماید، چگونه می‌تواند به حقوق بشریت احترام بگذارد. هردینی که بشریت را طبقه بندی می کند، هیچ زمان قادر به حفظ کرامت انسانی انسانها نخواهد شد.

دین مداران، فضیلت فروشانِ رذیلت پیشه‌اند،که اوجِ تعالیمِ دینی آنان ، درمیان پای زنان متجلی می‌شود. قومی که زنان را جز به بستر عیش خویش مشق نمی دهد، ذلالتِ تعالیمش ناگفتنی است.

<>

سخن ۱۰۷۷

هزاران سال گذشت تا آدمها فهمیدندکه نباید ساختهٔ دست خود را ستایش کنند، آن چه برجان ما می‌گذرد، حاصل مانده‌هایی ست که در ما کاشته شده است. جایی خواندم که گفته بود:**کسی که سلولِ انفرادی را ساخته، به درستی می دانسته،که سخت ترین کار برای آدمها تحمل خویشتنشان است.**

برای جراحی کردنِ جسم آدمها، باید آنها را بیهوش کرد، اما برای جراحی جانشان، باید که آنان را هوشیار نمود.

ایجاد این تَوَهّم هولناک درشعورِناقصِ عشیرهٔ نوعِ بشر به توسط توده‌های شروری ازدینمداران درباب آفرینش وخلقت، با توسل به عناصری به نام یهوه وگاد والله وخدا، کاری کرده است که توانسته ازچهارهزار قبل عده‌ای چوپان و نجاروشترچران وچادرنشین بی‌مقدارِ مقیم دربین‌النهرین وخاورمیانه وبیابانها برهوت عربستان را به مخترعین نخبه و زیست شناسان خبره وکیهان شناسان فهیم امروزی رجحان دهد .

این شعورِناقص، به عنوان یک حکومت استبدادآسمانی که مُدام افکارِ ما را شنودمی‌کند، چنان جای خود را به عنوان یک حاکمیتِ دمکراتیک در اذهان

بازکرده است که بعید می‌دانم، زمانی عشیرهٔ نوع بشر، به هولناکی این فرضیه غیرانسانی در خود واقف شود.

دین ، ومشتقات آن، تنهاجایگاهی ست، که قادر به ذخیرهٔ ناب ترین حماقت های عشیرهٔ نوع بشر در خود است.

<>

سخن ۱۰۷۸

پرسه زدن در تاریکی، هیچ شناختی به شما انتقال نخواهد داد، نور و روشنایی راکشف کن، تا رنگهای تن پوشت را تشخیص دهی.

هیچ دینی نخواهی یافت که درمقاطع مختلف تاریخِ بشری، با ریختن خون هزاران انسان برخاک، اقدام به حفظ بقای نکرده باشد.

<>

سخن ۱۰۷۹

احمقانه ترین شعور برای ازلی و ابدی بودن کلام ادیان دراین معناست که مدام جارمی‌زنند،که کلام خدا ابدی و ازلی است، اگرچنین است، درعجبم از این کلام ناقص، پس چرا خدا مدام با نقض بخشهایی از قوانین ازلی و ابدی خود، تلاش دارد، با رَدّ موسی، عیسی را، و با رَدّ عیسی، محمد را برای اصلاح تناقضات کلام خود، رسول خویش قلمداد نماید.

چرا خدایان ابراهیمی، برای ابطال کلام پیشین خود، مدام باتعویض پیامبران جور وا جور در بین النهرین و خاور میانه می‌خواهد حماقت خود را سر پوش بگذارد. مگر کلام خدا نباید ابدی و ازلی باشد ؟کلام کدام پیامبرش ابدی و ازلی است ، موسی یا عیسی و یا محمد؟ اگر کلام خدا ازنخستین روز، ابدی و ازلی بوده، چه ضرورتی داشته ودارد، که مدام با نقض پی در پی کلام قبل خود، و با صدور احکامی جدید، باعث این همه کشتاروخون ریزی برروی زمین شود؟

مگر خدا نمی دانسته و نمی داند که با نقض قوانین پیشین خود، و با فرستادن پیامبری دیگر، بانی چه فجایع هولناکی در زمین خواهدشد ؟

این چه حکیم ودانایی‌ست، که برکرده خویش جاهل است، مگرخدا می‌تواند نداند؟ خدایی که نمی داند، ندانستن او بهتر است

<>

سخن ۱۰۸۰

یقین دارم که خدا با اهمیت ندادن به عالمانِ علم برای اثبات قطعی وجود خود درهستی، خود را به حقارتِ هولناکی نشانده است.

خدایی که فهمِ حضورِ او در هستی به دلایل بسیارمحکمی محتاج است، به صِرف داشتن ایمان به او، چه فضلیت محکمه پسندی از باب ایمان به او در

من انسان شکل خواهدگرفت، **ایمان داشتن به خدا، یک رذیلتِ تربیتی ست که توسط پدر و مادران درجان کودکان کِشت می‌شود .**

ایمان تنها بهانهٔ فریبکارانه‌ای ست که آدمها قویا به کسب آن تلاش دارند برای بَنّایی شعوری که هیچ مدرک مستدلی برای اثبات آن وجود ندارد.

شایسته ترآن است که انسان، با ندانسته‌های خودکنار بیاید، تا این که خود را قربانی محفوظاتی نمایدکه درصحت آنها تردیدها هست.

جواب‌های مختصرِ اثبات شده، به مراتب محترم ترازعقایدی اثبات نشده‌ای ست که ما را از فکر کردن به چرایی ها هستی باز می‌دارد.

ندانستن بسیار شرافتمندانه ترازتوهم به خدایی ست، که تا امروز هیچ مدرک مستدل برای اثبات علمی او ارائه نشده است.

آن کس که توانسته است ترس از نادانی خود راکنار بزند، به هیچ وجه درتلهٔ ادیان گرفتار نخواهد شد.

خدای این ادیان، یا احمق است، یا اصلاً وجود خارجی ندارد. اگرخدایی وجود دارد، چگونه به عده‌ای چوپان و نجاراجازه داده است تا از زبان او سخنانی ابرازکنند که هویت اورا درهستی به دلقکی مُضحک مبدل نماید.

و اگروجود ندارد، این چوپانان و نَجّاران بی سواد و بیمار مبتلا به اسکیزو و صرع، براساس چه شعوری این همه مهملاتِ ضد ونقیض را درکتب یاوهٔ خود برای عشیرهٔ نوع بشر به یادگار نهاده‌اند.

دردناکترازاین نیست،که ما با طرف شدن با یکصد و بیست وچهار هزار پیامبر نامی،وطرفداران بیمارترازخودآنها،که این جهان بی خدا را به فساد کشیده‌اند. دمخور شده‌ایم.

<>

سخن ۱۰۸۱

همهٔ آنها که برای کسب رضایت خدا، بی خوابی شبانه را پیشهٔ همیشهٔ خویش کرده‌اند، درنهایت روزی برای همیشه به خواب جهل خواهند رفت.

جهنم، ازماحصل فقرشعورنوع بشرخلق شده‌است، ازآن روست که دنیای حقیقی خود را بخاطر رفتن به بهشتی موهم به تباهی نشانده است .

متولیان ادیان و طرفداران بیشعورآنها، ازاحمق ترینهای روی زمین هستند، چرا که تلاش دارند انسانها، که نه آدمها، دروغهای بزرگ آنان راست به پندارند.

<>

سخن ۱۰۸۲

فرزندم! افسردگی، نوعی احساس ناخوشایند جسمانی ست،که خاموشی تک تک چراغ های شهر جانت را کلید می‌زند. شهری که چراغانی ست، شهری پرنشاط، پویا و شب زنده داری ست، کسی که چراغ های جان خود را مدام

خاموش شده می بیند، به ناچار، عصرهنگام زودتر از بقیهٔ جماعت به خواب خواهد رفت .

خوشبختی احساس خوش آیندی ست، که جسم شما آن را به شما می‌دهد.

امید، پیش نوازی ست که انسان را به تقویت صبوری درخود هدایت می کند.

همیشه، پیش نوازش‌ها، هیجان انگیزترند.

<>

سخن ۱۰۸۳

فرزندم ! منِ نادان ترازآنم که بتوانم درباب این جهانِ لایتناهی عقیده‌ای اکمل ابرازکنم، و بسیاربا شعورترازآنم، که مشتی کشیش واسقف وملا وخاخامِ خدا فروش، شعورتربیت شدهٔ مرا مشغول مهملاتی کنندکه خدایش به دلاّلی جنسی درمیان پای زنان دل مشغول کرده است. خدای آنان را رها کن تا به خویشتن خویشت لبیک گفته باشی. خود را به جهانی مشغول‌کن تا عظمت خود را درآن کشف کنی، نه حقارت خود را.

<>

سخن ۱۰۸۴

من درعجبم ازادیان ابراهیمی، با خدایانی همچون، یهوه، گاد و الله. چرا هیچ زمان نمی‌توانند مراسم واعیادی رابدون خون وخون ریزی وکشتارِ موجودات جاندار مورد تائید خود قراردهند.

پیروان این ادیان برای بقای عقایدِ دینی خود به هرتوانِ ممکن باید که سَراز تن موجودی زنده جداکنند، تا برای به وِجهِ نشاندن اعیاد و مراسم خود ساختۀ خدایانشان، رسمیتی قابل شأن اعطا کنند.

این جماعت نادان وابله،که ازشعورانسانی بسیار بی بهره گشته‌اند، چرا مدام و تازاد وولد می‌کنند سرمی برند. مرگ و میردارند سرمی برند. خانه می سازند سرمی برند. خانه خراب می‌شوند سرمی برند.خانه می‌خرند سرمی‌برند. مسافرت می‌روند سرمی برند. ازمسافرت باز می‌گردند سُرمی برند.زیارت می روند سرمی‌برند. عروسی به پا می‌کنندسرمی‌برند. مریض می‌شوند سرمی برند. به بهبودی می‌رسندسرمی برند. حرفشان به کرسی می نشیند سرمی برند، به صحت تن می‌رسند سرمی‌رند. جنگ می‌کنند سرمی برند، به صلح می‌رسند سرمی برند. طاعون می‌گیرند سرمی برند. گرفتارِ وبا وهزار درد بی درمان می شوند سرمی برند. بواسیرشان بیرون می زند سرمی برند. سیل و طوفان و خورشید و ماه‌گرفته‌گی می‌آید سرمی برند. زلزله می‌آید سرمی‌برند. ازمصائب خلاص می شوند سر می برند. باران نمی بارد سرمی برند، باران می

بارد سرمی برند. خشک سالی می‌شود سرمی برند. فراوانی نعمت می‌شود سرمی برند. محصولشان فزونی می یابد سر می برند، محصولشان فزونی نمی یابد سرمی برند. ماشین می‌خرند سرمی برند، تصادف می کنند سر می برند، نجات می یابند سرمی برند. شاش بند می شوند سر می‌برند. فرزندانشان را ختنه می کنند سر می برند. به یبوست و اسهال مبتلا می‌شوند سر می‌برند. برای عرضه و جایگاه اجتماعی‌خود سر می‌برند. برای به رخ کشیدن پول و دارائی شان سر می برند. و خلاصه کلام جز خون و خون ریزی هیچ نمی کنند. وقیحانه تر این که با ارتکاب به این جنایات غیرانسانی، سعی دارند به اعمال شنیع خود نام‌های تقدس گرفته‌ای نیز، همچون عیدقربان ومبعث وهزار کوفت و زهرمار دیگرمرحمت می‌فرمایند، تارذیلت سرشار ازتوحش‌خود را سرپوش بگذارند. و خلاصۀ کلام این‌که : سر می برند و می برند می برند، تا مگر به کسب رضایت سه خدایی نائل آیندکه از بوی خون وگوشت کباب شده وجنایات بی حد مرز لذت می برند. باشد تا خدایانی که درذهن علیل ومتوهم آنان جای خوش کرده است به گونه‌ای انسانی راه و رسم چگونه زیستن را به آنان تعلیم دهند.

دین به ظاهر، شرف خانه‌ای ست انسان پرور، امادر عمل، کثیف ترین مکانی ست که اَمردان و خواجه گانِ سه کاف خور، مدیریتش می‌کنند. به یقین، محصول چنین کارخانه ای متعفن، جز مشتی مفعول و قداره بند و فاحشه ، هیچ خواهد بود .

<>

سخن ۱۰۸۵

دوست عزیزم ! متاسفانه نَقل صِرفِ وقایع تاریخی، سرپوشی ست برای عدم فهم چرایی‌ها وحوادثی که درطول تاریخ باعث انهدام فرهنگها وتمدن ملل مختلف گردیده است.

امروزماکمترمنابع موثقی دال برتغییرات مکررتاریخی در فرهنگ ملل مختلف ایران در دست داریم. حکام جباری که برایران مستولی شدند، اجازه ندادند تا نسل بعد، از سرنوشت نسل قبل خود،آگاهی لازم کسب کند. تا مبادا منافع حاکمیت آنان دچار اخلال گردد .

پنهان نمودن تغییرات تدریجی فرهنگی ملت ها و قومیت های مختلف ایران درجمیع جهات، یکی ازبزرگ ترین ضربات ممکن به شعورمتعالی و رشد جامعه ها بوده است. تنبلی وسستی، و بی اعتنایی نسلهای به فرهنگ بومی خود مدام نسل به نسل تا آنجا پیش رفته است که ملت ایران زمین را به نوعی به فراموشی تاریخی عمیق فرو برده است.

این بی توجهی عمدی برای بازشناسی هویت ملی و بومی، یکی از تلخ ترین حوادثی ست که گریبان نسل امروز را گرفته، وآنان را به دامن دیگر ملل انداخته است . متاسفانه امروزما برای فهم فرهنگ گذشته، جز با توسل به آثار برجای مانده درغارها وگورهاوکتیبه‌ها که بیشتر مشمول دفینه های تاریخی ست، هیچ دردست نداریم. که این آثار نیز به توسط مشتی شیاد تربیت شده

درجمهوری‌اسلامی ایران درمعرض غارت های مکررو سیستماتیک حکومتی قرارگرفته است، تا موزه های آمریکا و انگلیس و فرانسه و اسرائیل را با نازل ترین قیمت پر کنند.

<>

سخن ۱۰۸۶

دوست عزیزم! قصاص، یکی ازابتدایی‌ترین نوع قانون بشری ست، که به زمان اُورنامو پادشاه گوتی‌ها،که حاکم درآذربایجان وسیع آن روزگاران بوده بازمی‌گردد، که مربوط به سالهای ۲۰۲۷ – ۲۰۴۴ قبل ازمیلاد می‌رسد. حکم قصاص، برای ارضاء حس‌کینه توزی بشراولیه بوده، که درکتیبه نویسی‌ها یافت شده است.

این شعورِ منجمدِ بَدوی را، برای اولین بار،کنعانیان یهودی تبارخاورمیانه، با اخذ ازفرهنگ گوتی ها، وارد متون دینی خود نمودند.

کنعانیان را باید بزرگ ترین مخترعان توهمات دینی دردنیا قلمدادکرد، که از زبان خدایی به نام یهوه، با تدوین کتابی دست ساز به نام تورات، جامعهٔ بشری را به فسادکشیدند. و درنهایت امرنیز، این توهمات را به‌گونه‌ای دیگر، و به توسط کتابی دیگرکه الله سپردندتادرحَلق بشریت فروکردند.این‌رسم یهودیان است‌که درطول تاریخ با جعل و سرقت فرهنگ دیگر ملل عالم و اسطورهای آنان، برای خود بزرگ ترین شناسنامه فرهنگی تدارک می بینند. و اساسی

ترین مطالب تورات را نیزازاسطوره های تمدن سومرها و بابلیان به سرقت رفته است.

<>

سخن ۱۰۸۷

فرزندم ! رفعِ هرنقصی ازجانِ شعور، با شناخت و فهم و درک آن نقص میسرخواهد شد، همین‌که نقص را در جانت شکارکردی، لاجرم خواهی توانست اورا درقفس فراموشی دفن‌کنی. فهم آن نقص، درد دارد؛ اما لذتی که از فهم و درمان آن حاصل می شود، درطول زمان بسیارگوارخواهد بود. آشنایی محققانه با متون ایدئولوژیکی نیز، یکی ازاین قواعد توانمنداست. طیف وسیعی از شیفتگی‌های ایدئولوژیکی، بخصوص شیفتگی شعور به حضور ایمان دینی در ذهن، تنها مانع رشد انسانی تودرجمیع امورخواهد شد.

ایمان مُخرب است، به خود، امانی بده، تا درخویش ایمن شوی.

برخلاف ادعای متولیان جمیع ادیان درخصوص دمیده شدنِ روح الهی در جانِ مخلقات هستی از ازل، باید اذعان داشت، که موجودات عالم، بیشتر، از شَرارت لبریزند، تا ازخِصلتی الهی نام.

شرارت، بی تحملِ هر زحمتی درجان ما ماورا می‌گیرد. آنان که به فهم این نقص مادرزاد درخود رسیده اند، مدام با تلاش های بی وقفۀ خود، سعی دارند

خود را از دام رذالت های خلقتِ خدا نامی خلاص کنند، کاری که خدا نتوانسته کِشت نماید خود، درخویشتن خویش، به کشت بنشان.

بایدگفت که شیطان متولی حقیقی خلقت است نه خدا. برای همین ، درطول تاریخ، انسانها در قِلتند، وآدمها درکِثرت.

آنان که ازخباثت رهیده‌اند بی نیاز ازخدا شده‌اند. و آنان که در خباثتند مدام خدا را فریاد می زنند. خدا متعلق به آدمیان است، انسان را خدایی نیست تا درکرنشش به او، کرامت خویش را به گِرو بسپارد.

وفاداری آدمها به والدین اولیه خود، که از تبارشیاطینند، بسی بیشترازتعهدات آنان به روح خدایی ست که گفته می شود آدم را آفریده است.

خدا، هیچ آدمی را نیافریده است تا نَفَسی در او دمیده باشد.

انسان، محصولی ست که شوقِ خباثت دراو قوی تر از ذوق خَیّرات در اوست. هشدار، تا به شیطان سنگ پرانی نکنی، که شیطان بزرگترین مانع رسیدن تو به خودتوست، شیطان را به دوستی فهم کن، یعنی خباثت های خویش را فهم کن، تا بتوانی به ناراستی‌های درون خویش واقف شوی. هیچ خدایی از پس شیطان برنمی‌آید، تلاش کن تا بارفاقت با شیطان از خباثت های درون خویش گذرکنی. **شیطان را به شعوری پرورش یافته به دوستی شرمندۀ خویش کن، تا گذرگاه گذر ترا، به تو، هموارکند.**

آنان که ترا به لَعن شیطان تشویق می‌کنند، اَنعام خویش را پیش پیش از خدایان جور وا جور به حیلهٔ ستاده‌اند. خویش را غضب نکن فرزند! که در عذاب خواهی ماند، نقص خویش را فهم کن، تا نقاث(کفتار) درتو قیام نکند.

سخن ۱۰۸۸

دین صداقت شعور را محدود می‌کند. رذیلت، تنها پایگاهی است که هیچ فضیلتی درآن دوام نمی‌آورد.

دینمداری که با ارتکاب به هرجنایتی، وجدانِ صغیرخویش را به کمک تعالیم الله ازاتهامات انسانی مصون می دارند، هیچ زمان به فهمِ طعم حیات یک بار مصرف خویش واقف نخواهد شد.

ایمان، از تو ابزاری می سازد تا توخویش را قربانی توهمی کنی که بنیادش بر هیچ استوار است .

<>

سخن ۱۰۸۹

هیچ کلامی برای من خوشایندترازاین نیست که گروهی نادان ومنجمدالمغز، با مُرتدخواندن من، مرا ازخویش طردکنند. فراخ بالی توأَم با شعف من در این معناست که با رها شدن از همجواری اینان، شعورشستهٔ خویش را نجات بخشم. اعتقاد این باورمندانِ افسانه سُرا؛ به آخرتی مضحک، که بدان ایمان آورده‌اند، بیشتر از نفرت، دلسوزی مرا درارتباط با حیاتِ یک بارمصرف آنان برانگیخته است.

اینان یقین کرده‌اند، که حاکمیتی حسابگر و جبار و مَلقَمَه گونی درآسمانها، با تجهیزادوات فوق پیش رفته دراموردشنود و نظارت براعمال مخلوقات، لحظه لحظه‌های حیات آنان را رصد می‌کند.

این جماعت نادان، ادراکی به فهم توهمی به نام خدایان درذهن خویش ندارند، وگمان می‌کنندکه بَعدمرگشان نیز، متولیانِ موهومِ رصد خانهٔ حرفه‌ای کهکشانها، قادر به رَصد جنازهٔ متعفن آنان خواهد بود.

قبول این فرضیهٔ هولناکِ ناشی از رَصد بعد ازمرگ به توسط این باورمندان تیره روز، چنان مقاوم است، که توانسته، شعورِ ذلیل آنان را درطولِ زمان، به بردگی آن توهمی به نام آخرت، هدایت کند.

به یقین تاامروزهیچ مدرک متقنی دال بروجود چنان مکانی،که همهٔ مخلوقات هستی را بی وقفه رصد می‌کند درآسمان ها، به اثبات نرسیده است. مگرآن مهملاتی بی بنیادی که درکتبِ سرشاراز نیرنگ و فریب خاخامها ، کشیشان، اسقفها وملایان وآیت الله‌های هرزه‌ای که برای به نظم کشیدن تمایلات جنسی خود، با شعبده‌هایی ازپیش تدارک دیده شده، پای خدایانی را به زمین بازکرده‌اند، تا مگر، مطامع خویش را ابتیاع کنند، وجود خارجی ندارد.

جمیع پیامران ابراهیمی، شارلاتان‌های ابن الوقتی بودند، که درزمانِ حیاتشان، با توسل به بتهای قوم بَدوی خویش، توانستند امیال جنسی پایان ناپذیرخود را سیراب‌کنند. وتحت حمایت پیروان خود، نکرده‌های خویش را به منصهٔ

ظهور برسانند. و هم بعد مرگ خود، برای پیروان ابله شان، دکانهای پُرچرب سود آوری را به یادگار بگذارند.

<>

سخن ۱۰۹۰

شعوردینی، با اعطاء و تزریق توهمات به کرامتِ اخلاقی تک تک افراد تحت سلطهٔ خود، هویت حقیقی آنان را بازیچهٔ مطامع و اهداف خود قرار می‌دهد، تا انگل وار، دوام شرورانهٔ خود را در بطنِ شعور جمعی جوامع پایدارگرداند. **دین تنها دکانی است که وقاحت های بی شرمانهٔ ناشی ازشرارت های خود را به مُهر اخلاق انسانی مَمهُور کرده است.**

<>

سخن ۱۰۹۱

شعوری‌که به شیطان مشغول می‌شود، یقیناً ماهیتِ انسانی خود را فهم نخواهد کرد. مشغول شدنِ ذهنِ انسان به شیطان؛ قوی ترین حیله‌ای ست که خدایان ابراهیمی با توسل به آن؛ چرایی فهم خود را از ذهن آدمیان تارانده است. تا عشیرهٔ نوع بشر، با مشغول شدن به شیطان، شیطنت واقعی خدایان را فهم نکند.

آن خدایی که جامعهٔ درمانده و نادان من به آن معتقد است، اساساً موجودِ موهومی ست. آن خدایِ خود قادر و متعال خوانده، که با معلول؛ و ذلیل آفریدنِ موجوداتی، مرا به عبرت گرفتن ازآن دردمندان فرا می‌خواند، آیا

نمی توانست شعور منِ نوعی را با اهداء تکاملی درخور؛ بی نیاز از مشق عبرت نماید.

درعجبم از زِرّیاتِ متولیان ادیان درخصوص آن خالق الله نام، که هستیِ بدین عظمت را رقم می‌زند، تا بتواند با یک گونه ازپدیده هایش به نام آدم وحوا، رابطهٔ غیظ آمیزی برقرارنماید. آن هم؛ رابطهٔ دردناک و شرورانه‌ای که بی وقفه تلاش دارد، لذت جویی او را،که برهنه و عریان در بستری به انجام می‌رسد، با تجویز قوانین جور وا جور خود، مشمول عواقبی هولناک رقم بزند.

آن خدایی که با خلقِ آدم و حوا، اختیار بخش وسیعی ازحیات را ، به شیطان واگذار می کند، چگونه می توان بر مطلق بودن او یقین کرد .

ترا سخنی دارم فرزند!

درپی آن معنایی باش که توانسته کرامت انسانی ترا معنا کند، نه دل مشغولی ترا به فهم و اعمال شیطانی که نه کتاب دارد؛ و نه پیامبری برای مشق شیطنت آموزی، و نه بهشتی و نه جهنمی به تو مشق می دهد.

خدایی که شرورانه با هویت بخشیدن به موجودی موهوم‌ترازخود به نام شیطان، سعی دارد خلقتِ ناقصِ خویش را سرپوش بگذارد، باید یقین کرد که درقوارهٔ چنین موجود هولناکی، بخشندگی و عِلم وحِلم و دانایی و حکمت، کِشت نشده است.

آن خالقی که، شیطان نامی را سپرِ جنایات شرورانهٔ خلقت خویش قرارداده است، یقیناً بخشنده و دانا بودن او، حیله‌ای ست تا با توسل به آن، من انسان

را در طویلۀ متعفن آفرینشش، به کِسوت دَلقکی ابله به بازی با خود هدایت کند.

یقین دارم، که نه جایگاه چنین خدایی معتبراست، و نه ماهیت عَریکۀ چنین موجودی شرور قابل اعتبار.

خدا، تنها مَلاتی ست که جِرزهای نادانی عشیرۀ نوع بشر را بَنّایی می کند.

<>

سخن ۱۰۹۲

طراحی شعورِ دینمدارانِ کَلّه شَق به گونه‌ای ست، که برای اهدافِ لاشی مکتبشان، که به بیماری هاری ناشی از نادانی مبتلاست، عموماً با قربانی کردنِ حتی فرزندانِ خود، مصرانه درحفاظت نَفَس متعفن مکتبشان تلاش دارند. احمق ترین مخلوق عالم، کسی است، که سعی دارد با خَروارها شعار، به جنگ مثقالی ازشعورقَد عَلَم کند .

<>

سخن ۱۰۹۳

یکی ازهولناک ترین ابزار نسل کشی را بایدکه درشعورِ شرورانۀ متولیان دین جستجوکرد.

شعورِ شرورانۀ دینی، مدام به جبرو ترورهای وقیحانه تلاش دارد ، تا با تکیه بر نهادهای حامی خود، باورهای موذیانۀ خود را به عنوان یک اصل قانون مند، به عاداتِ شریفِ خردمندان تحمیل نماید.

سیاست مداران شارلاتانِ اوباش، و دینمدارانِ کلاش، با فریبِ شعورِجمعی عشایرنوع بشر،ازآنان موجوداتی ساخته‌اند، تا با به گرو دادنِ این جماعتِ نادان به خدا و قدیسانِ خود ساخته، مطامع سروری خویش را تحکیم بخشند. امکان ندارد درتاریخ، ملا وآخوند وکشیش و خاخام و اسقف ،و پاپی و آیت اللهی را سراغ بگیرید، که بویی از شرافت انسانی برده باشند. اینان عناصر فاقد شرفی هستندکه با تناول حَبّ بی شَرفی، با اقدام به کشتارِجمعی انسانها در طول قرون واعصار، به امرار معاشِ ننگینشان قوام داده‌اند.

<>

سخن ۱۰۹۴

بوی سه کاف تن آدمها، بهترتَلهٔ ممکن برای به دام انداختن موجودی هار به نام آخوند و مُلاّست، هرکجا که بوی این سه کاف به مشام برسد، بهترین محل ممکن برای صید جانوری شرور به نام آخوند وملا محسوب می شود .

همهٔ آنانی که مصرانه به دنبال آخوند و مُلاّیی گزیده، سینهٔ افتخارشکاف می دهند، از رفتن به نزدیک ترین فاحشه خانهٔ شهرحذرنکنند، که آخوند و ملای خوب را، جز در میان پای فاحشه گان هرزهٔ شهر، شکار نخواهید کرد.

<>

سخن ۱۰۹۵

دریغ، که نادانیِ درکثرت نشستهٔ عوام، سرشت دانایان را از قرائت کتاب شعور منصرف کرده است .

فرزندم، باورسپردن به دروغهای مُنادیان آخرت ومرگ، جز به تباهی کشاندنِ زندگی یک بار مصرف تو در طَبَق زمین به هیچ نمی تواند باشد.

احمقانه ترین نوع شعوردراین است، که تصورکنیم مردی ریشو درآسمانها جای خوش‌کرده است، تا مدام، با قربانی کردن همهٔ هستی و قوانین لایتغیر هستی، به امداد، این مخلوق آدم نام،که خودرا خالق او می‌داند، روضهٔ نجات اُخروی تلاوت فرماید.

قوانین طویلِ بی‌خردی آن مردِ ریشوی نشسته درآسمانها، که با بَزَک کردن موذیانه، ایمانش نام داده‌اند، خالق وحشت مقدسی ست، که جزآن رشیوی سُکنا گزیده درآسمانها، هیچ کس ازحقیقت آن، هیچ نمی‌داند.

خدا ، وحشت مقدسی ست، که متولیان ادیان با نقابی از حکمت و دانایی و رحیم و رحمانی، آن را زینت بخشیده‌اند.

<>

سخن ۱۰۹۶

هولناک ترین ترس عشیرهٔ نوع بشربه هراس ازآزادی ست، چراکه آزادی تنها تابوتی ست،

که مارا اجبار می‌کند تا خد را در نزدیک ترین گورستان ممکن به خاک بسپاریم.

<>

سخن ۱۰۹۷

هیچ دین مداروسیاستمدار کلاشی از بر پرپایی جنگهای خانمان سوز هراسی به دل راه نمی دهد، چرا که این دیگرانندکه با تن دادن به مرگ، آسودگی آنان را تضمین می‌کنند. بزرگ ترین کشتارگاه انسانی تاریخ را دینمداران عَلَم می کنند تا سیاست مداران پفیوز اداره‌اش کنند.

در ادیان ابراهیمی، رقصاندن عموم جامعه با اتکا به قوانین مستهجن دینی، به توسط متولیان دینی، خوش آیند ترین های عالم محسوب می شود، اما اگر کسی بخواهد، با قواعد خودش، حرکات موذون خود را تداوم بخشد، طناب ارتداد والحاد را باید برگلوی خویش باورکند. تعالیم ادیان ابراهیمی، با به بردگی کشیدنِ شعورِ مخاطبان خود، قادراست کاری کند، تا پیروانشان با خرسندی وصف ناپذیری کرامت انسانی خود را درذلتی تمام، در پیشگاه بُتان جور وا جور این ادیانِ نقاث (کفتار)، قربانی کنند.

شارلاتانهای مکاتب دین وسیاست تاریخ، با به بازی گرفتن مرام اخلاق آدمیان، هیچ زمان به آدمها، اجازه نمی دهند تا آنها به فهم طعم گوارای کرامت انسانی خویش نائل آیند.

دریغ فرزند! که پشت پا زدن به عِفت انسانی، محصول تربیتی ست که تا خرخره در فرهنگ منحط ریا ودروغ و چاپلوسی و فقر عاطفی ناشی از دروس دینی غرق شده است.

کشتارِحشرات و حیوانات، بشرِ را به این باورنشانده است تا خود را محق بداند، تا مزاحمانِ محیطِ حیات خود را به راحتی معدوم و محیط را به دلخواه سلیقهٔ خود هموارنمایند. دین همان کاری را با من می‌کند که من با حشرات می‌کنم. آیندگانِ درمانده، برای اصلاح شعورِنسل خود، بایدمتحملِ هزینه های کلانی شوندکه نسل لجاجت پیشهٔ امروز، با تکیه به بیشعوری ناشی ازتربیت دین و مذهب پایه گذاری کرده است.

ویروس های مهلکی که درصندوقِ مقدس پرور متولیان دین به جامعه انسانی اهداء می‌شود، روز به روز به تکثیر سلول های سرطانی شعورجمعی جامعه مدد می رساند.

متولیانِ دینمدارِکله شقِ اَبله، با همدستی سیاسیون بیشعورِ قسم خورده به هلاکت بشر، برای تدفین شعورِجوامع انسانی به هیچ وجه از پای نخواهند نشست، چراکه، منافع سَروَرِی آنان برعموم توده‌ها، بخش وسیعی ازاصولِ لاینفک حیات ننگین آنان است.

علم **تاریخ، تنها محموله ست بر دوشِ حیوانی به نامِ آدم، که سالم به مقصد نمی‌رسد. برای دل مشغولی آدمیانِ سوخته از باورها ، جز الفاظ مشترالمنافع عمومی ، هیچ معنایی اذهان کم توان آنان را سیرآب نمی‌کند.**

همهٔ آنان که دل به دین خوش کرده‌اند، شعور واحدی دارند، ازآن روست که ازآنان اَمّت واحدی عَلَم شده است. کسی که به من بودنِ خویش واقف است، تحت هیچ شرایطی خود را به زیرچَتر اُمّتِی نخواهد کشید.

<>

سخن ۱۰۹۸

هولناک ترین عتیقهٔ مکشوفی که عشیرهٔ نادانِ نوع بشرموفق به استخراجِ آن از گورِحیات خودگردیده، دست یابی به الواح تقدس مأبانه‌ی ست که از زبان پیامبرانی اُمّی، برای توسعهٔ بیشعوری او رقم خورده است، تا با اتکا به عقاید و باورهای کهنهٔآنان، و محروم نمودن خود از طعم گوارای فهم، نگرانیهای پوسیدهٔ خود را ازآخرت تسکین دهد.

باورهای دینی و مذهبی، درطول قرون، ما را واداشته است که جمیع کفشهای عالم را به قاعدهٔ پای خویش تصورکنیم، ازآن روست که تمامی توانِ خود را مصروف این پلشتی کرده‌ایم، تا پای همگان را همسانِ شمارهٔ پای خویش تصورنمائیم. ودراین گیرودارهای سرشار ازتفاوت های هستی، تصورات فردی خود را، درحَلق کسانی فروکنیم که از قوارهٔ پای آنان هیچ نمی دانیم.

دین کَشخانی (دیوثی ، قُلتبانی، بی غیرتی، تملق، قَوّادی، بی عصمتی) خود را در پشت اخلاقی دورغین پنهان می‌کند تا بقای سرمایه داری خود را، الهی جلوه دهد. وقتی

توانستی وقاحت را قانونمندکنی، ارتکاب به هرانحرافی را می‌شود با خدا به اشتراک گذاشت.

بی تردید، دینمداران، با به اشتراک گذاشتن مهملاتِ خود با خدا، حیات حقیقی بشر را بر روی کرهٔ زمین تباه کرده‌اند.

درعجبم ازکسانی‌که بهشت زمین را با به گندکشیدن، قربانی توهماتی کرده‌اند، که تحت هیچ شرایطی به وصول چنان مکانی دست نخواهند یافت. دینمداران با بسته‌های فریبندهٔ خود، عشیرهٔ نوع بشررا به خوردنِ گول، عادت داده‌اند.

آنان که به بفروش بهشت دل مشغول کرده‌اند، خود، بخوبی می‌دانندکه کالای بُنجلشان توهمی بیش نیست، چرا که اگرخود به وجود چنان مکانی یقین داشتند، قبل از به فروش نهانِ آن مکان، سراسیمه خود را به آنجا رسانده بودند.

<>

سخن ۱۰۹۹

مردم و ملتی که باوردارد یکی درآن بالاها نشسته تا مدام اعمالِ آنان را رصد نماید، توانِ تقویت شعورخود را برای همیشه از دست خواهد داد.

آدمها تا زمانی که باوردارندکه قدرت برخاسته ازحیات، به نیرویی تحت عنوان قوانین خدا مربوط است، قادر نخواهد بود تا به تعریف تمامیّت انسانی خویش نائل گردند.

آدمها با تقدس شمردن قوانینی تحت عنوان ارادهٔ خدا درهستی، قرنهاست که خود را در حبس نادانی گرفتارکرده است.

<>

سخن ۱۱۰۰

دین و شعورِ دینی، باگمراه کردن احساسات انسانها به نفع خویش، مکانیزم های بیوشیمیایی ذهن را ازتعادل حقیقی خود خارج می‌کند، تا مغز را برای بردگی مطامعِ خود مستعد سازد.

شعورِدینی، ریشهٔ هویت وشخصیت تک تک آدمها را، به گونهٔ کاملاً مجزا از هم، چنان اداره می‌کند، که فردِ مبتلا، تحت هیچ شرایطی قادر به تعریف حضورِ حقیقی خود در این جهان عینی نمی‌گردد.

<>

سخن ۱۱۰۱

فرایندِ سریعِ هوشی درجهان امروزی، بقدری ازمحاسباتِ بشر دین زده پیشی گرفته است، که دین مداران، تحت هیچ شرایطی قادر به کنترل داشته‌های

پوسیدهٔ خود نیستند. این امر، لاجرم آنان را به یک سردرگمی عمیق درجمع بندی اکتساباتشان مبتلاکرده است.

از آن روست که دین مداران برای رهایی ازاین گیجی عِلمی، جز پرداختن به خود و ایجاد ترورهای وحشیانهٔ مخالفان خود، راه به جایی نمی برند.

<>

سخن ۱۱۰۲

خدا در اذهان انسان متفکر، دلقکی بیش نیست، ازآن روست که با به بازی گرفتنِ شعورطالبانِ نادانِ خود، وقتِ گرانبهای آنان را، صرف لودگیهای ناشایست خویش کرده است.

<>

سخن ۱۱۰۳

کمتر انسانی را با شعورِ رنج آمیزش می‌شود درپستوی کنیسه و معبد وکلیسا و مسجدی، به زنجیر اسارت باورهای دینی گرفتارکرد. که انسانِ امروزی که نه آدمها، تا حدی توانسته‌اند به مدد شعورِشان، خدایان را، دراعماقِ حیاتِ یک بارمصرف خود ، به گور بسپارند .

<>

سخن ۱۱۰۴

گاهی انتقال معانی و شتابِ درتفهیم معانی به کسی، ارزش معانی کلام را به هَدرمی‌دهد. بهترین امرِممکن دراین شرایط، سکوت غمباری است که چونان خوره‌ای جان انسانی را به زخم می کشد.

دریغ که درسرزمین نکبت بارمن، به حیلهٔ فراماسونهای درلندن نشسته، با بی بهاء کردن کلامِ عالمان حقیقی، انتقال معانی را بی تاثیرکرده‌اند.

<>

سخن ۱۱۰۵

فرزندم ! دین مداران،آدمها را به اسارت می برند تا سیاست مداران اداره یشان کنند. اما خطرناك ترازاین، دینمداران سیاست پیشه‌اند، که هردو جنایت و خباثت را توأمان دراختیاردارند.

آنان قادرند مَنویّات خود را به شکیل ترین شکل ممکن درحَلق پیروان خود فروکنند. و ازآنان عنصری متضادخلق نمایند،تا بتوانند حماقتهای خود را موجه ترین اعمال ممکن جلوه دهند.

بسیاردیده‌ای فرزند، مردانی را که درمساجد وتکایا و امام زاده‌ها ومقابر دینی و خیابانهای شهر، که با به زخم نشادن سر و سینه های خود، عشق خود را به فاطمه ومعصومه وزینب و صغرا و کبرا و رقیه و چه و چه ها، جارمی زنند،

بی آنکه زنانشان از ابرازعشق شوهرانشان به نامحرمان ذَرّه‌ای رنجش خاطر به دل راه دهند. و زنانی را نیز درهمین مراکز دیده‌ای، که در پوشی فرمایشی، شیون در عشق به علی و رضا و حسن زن باره و حسین و ابوالفضل وکاظم و غیره، از خود سرمی دهند، وچنان قربان صدقهٔ این مردان نامحرم عرب تبار می شوند و اشک می ریزند، که انگارهم بَستران دیشب خود را به خاک می دهند. درچنین جامعهٔ خرافات زده‌ای به دنبال حقیقت بودن حماقتی بیش نیست.

اگر همین مردان و زنان ابله دین زده، درخارج ازدایرهٔ این تلقینات مفتضحانهٔ دینی، درمحل وگذری، کسی به زنانشان چشمی بدوزند، به یقین باید به شکم سفرشده خودیقین بیاورند.

انگار، همین چند لحظهٔ پیش نبود که زنانشان مشغول مکیدن خایه‌های حسن و حسین و علی و ابوالفضل وغیره بودند .

اما هردیوثی و کُس‌کشی دینی، برای بقای دینمداران فاقد اشکال است .

اگرهمین زنان و دختران درخیابانهای شهر، تارمویی ازآنان بیرون بجهد، مفتیان دیوث دین، واویلاگویان در میادین شهر غوغای توهین به مقدساتشان، گوش فلک راکَرخواهدکرد.

و مزدورانشان درخیابانها، با پاشیدن اسید برسر روی دخترکان و زنان مظلوم شهر، دین به باد رفتهٔ خود را احیاء می کنند.

این دیوثان مخترع لَچَک، در بیشترِ مواقع، اندازهٔ گَرمِ کُس زنان را با قنوت های پی در پی باکف دست هاشان اندازه می‌کنند، چنان که امروز، در مدفن امام رضایشان درمشهد، کُس‌های زنان ودختران ایرانی را، عراقی‌های ناموس دریده خرمشهرو بقیهٔ شهرهای مرزی درجنگ هشت ساله با ایران، میان دو دستان خود، محک می زنند.

وآیت الله علم الهدی کَشخان و بی شرف، متولی آستان امام رضایشان نیز، کس کشیِ زَوّاران عراقی را به عهدگرفته است. و از پشت تریبونِ نمازجمعهٔ مشهدجارمی‌زند، که دختران و زنان مشهدی به زَوّاران عراقی سرویس جنسی بدهند، چون آنان با غبارِ بارگاه امام حسین به شهرمشهد مشرف شده‌اند. اما این سفارشات ملکوتی مشمول زن وعروسان ودختران خود آن کُسکش کبیر نمی شود.

این قرمساق های کُس کشِ بیگانه نواز، دست پرودهٔ همان قَوّادانی هستند که در دوران حاکمیت صفویه، با عَلَم کردن دوازده هزار فاحشه خانه دریک شهرِ یکصد هزاری نفری مانند اصفهان، و بیش ازشش هزار فاحشه خانه درتبریز، ودو هزار دراردبیل و دو تا سه هزار فاحشه خانه درقزوین و حوالی آن، وبا احداث نُه هزارفاحشه‌خانه درشیراز به رتق و فتق دین کُسکش پرور خود مشغول بودند. تا مگرقزلباشان لواط گرِ ترک تبارشان جیبهای خود را پر کنند.

تاریخ گواه متقنی ست برجنایات این سرکردگانِ خبیث کُسکش.

مراقب باش فرزندکه دین، هرگز نخواهدگذاشت تا شعور انسانی تو، به فهم حقیقت خود نائل آید. به تو نور چشمم نصیحت می‌کنم که ازخواندنِ تاریخ قوم شکست خورده، لحظه‌ای غفلت نکن، که دروغ های تاریخ را قوم پیروز نوشته است.

تاریخ وادبیات، مادر پرورش شعورانسانهاهستند. ازدوستی با تاریخ و ادبیات لحظه‌ای غفلت نکن، که این دو، تنها ابزاری هستند که چشم وگوش و ذهن ترا به فهم حقایق هموار خواهندکرد.

<>

سخن ۱۱۰۶

دودمان عشیرۀ نوع بشر،آنقدرکه تا امروز برسرعقیده، به کشتارِ هم قیام کرده‌اند، لحظه‌ای بر سرکشف حقیقت و فهم خویش و هستی، به اشتراکِ شعور نائل نیامده‌اند، الا دریک معنا، وآن، اعتقاد به خالقی ست خدا نام، که هیچ از او نمی دانند.

ملت مسلمان، تنها ملت نادان جهان درقرن حاضراست، که، با طراحی و اجرا و مستند نمودنِ هولناک ترین صحنه های کشتارِآدمیان، عطش وصف ناپذیر

خون آشامی خود را به تماشای عموم می‌گذارند. شعور داعش گرایی در قرن حاضر، بارز ترین نمونهٔ تعالیم اسلام حقیقی را بر مَلا می‌کند.

<>

سخن ۱۱۰۷

بزرگ ترین فاجعهٔ قرن حاضردراین معناست، که دین مداران شرور، با ایجاد بحرانهای تقدس مآبِ خود، عوام بی بهره ازعِلم را، با یافته های مکاتب قرن حاضر، در تلهٔ فریبِ خودگرفتارمی‌کنند، و با ایجادِ مهندسی بحرانهای شدیدِ متکی به علومِ قرنِ حاضر، و با توسل به خام کردن ذهنِ عوام بی بهره از علومِ همواره اهداف شرورانهٔ خودرا با ایجادِ ارعابی مقدس، به جاذبه‌های ماندگار مبدل می‌کنند.

خمینیِ دروغ زن وکلاش وآدمکش و منحرف جنسی، یکی از بزرگ ترین این جماعت شرورِ به ظاهرِصالح بود، که با شعورِ از پیش خام شدهٔ ملت ایران توانست، شرارت پنهان خود را در شعورِملتی به غایت بیسواد تزریق نماید، و دودمان هرتوضیحی را به همراه دانایان در قِلّت ماندهٔ ایران، درگورستانهای شهر برای همیشه دفن نماید.

آنان که نمی دانند، بدانند؛ که دین مداران شرور، به فسادِ اخلاقی تمایل سیری ناپذیری دارد.

اگردین مصرانه با پنهان نمودن خود درپشت چهرهٔ اخلاق تمایل نشان می دهد، صرفا به این دلیل است، تا سیرَتِ مخوف خود را از معرض رویت عمومِ خردمندان پنهان کند.

فرزندم ! بی اعتبارکردن قداست ها، شروعِ اعتبار بخشیدن به هویت انسانی خودتان است.

قدیس تر و مقدس تر از خودتان در این هستی، نه خلق شده است و نه خلق خواهد شد.

ماهیتِ من بودن خودتان را ستایش کنید. تلاش کنید به فهمِ هویت حقیقی خودتان نائل آئید، تا هیچ جمعی، قادر به بلعیدن جان انسانی تان نشود.

آن بهشتی که به دیوارِ مشترک با جهنم رضایت داده است، به دردِ سعادت بشری نمی خورد، من بهشتی می‌خواهم که در همسایگی آن، جهنمی را بَنّایی نکرده باشند.

<>

سخن ۱۱۰۸

کسانی که منتظرند تا زمان، به آنان تخفیف دهد، سخت دراشتباهند، زمان مصمم به دادن تخفیف به کسی نیست، قبل از این که به خِفّتِ بیشعوری مبتلا شوید، خودتان را تَفتیش وتحقیق کنید، تا مگر به مُحَقَق بودن خودتان در هستی نائل آئید.

حماقت ، تنها محصولی است، که دین به اهداء آن تمایل وصف ناپذیری دارد.

دین، با توکاری می‌کند فرزند، تا تو برای خلاصی ازمحنت های عاطفی، خود را درکام مهملات ماوراء الطبیعه رها کنی، واخلاق انسانیت را مغلوب یاوه های بی پایه و اصولی نمایی، تا شاید از شَرچرایی های ذهن دردمند خویش خلاص شوی.

هیچ دینی در جهان، هیچ راه حَلّ اصولی برای رهایی توی انسان از شر شرارت های مخوف هستی، جز دعا و ندبه وکُرنش درمقابل خدایی موهوم که قادر و متعالش نیزلقب داده‌اند ارائه نداده و نخواهد داد.

خدایی که نمی‌تواند ازداشته های خود محافظت نماید، با هار تربیت کردن پیروان نادان خود، بقای خود را درجوامع بشری رقم می زند.

خالقی که قادرِمطلق ومتعال و حکیم ودانایش لقب داده‌اند، چرا وچگونه توان حذف شرارت های مخوف و پر مشقت از این کرهٔ خاکی نیست ؟

هیچ زمان مغالطات دورغ پردازنهٔ متولیان دین، نمی تواند شعورِخردمندانِ در بلوغ نشسته را اغنا کند .

دروغهای کُلفت، جز به تضعیف اذهان ضعیف، قوتی به غیر ندارند.

خدایی که حتی قادر به تَوَقّف و اصلاح اعمال شنیع متولیان شرورخود در زمین نیست، چگونه انتظاردارد‌که منِ انسان، مندرجات به اصطلاح کتب اخلاقی او را مُهملی بیش نپندارم.

آن الله مطلقی که توانِ توقف شَر را دراین کُرهٔ افسارگسیخته، در خود نمی بیند، به یقین مُطلَقیّت اورا درخِلقت این هستیِ لایتناهی، به دور باید انداخت.

<>

سخن ۱۱۰۹

عواطف فریب خورده قادراست، تمامی تئوریهای تربیتی را لگدکوب نماید، تا مگر، به آرامشی که از قبل مشق گرفته است دست یابد.

مَشّاطه گران ناتور دین، با هم دستی خدا و الله و گاد و یهوه، جز به فریب عواطف انسانی به هیچ غیری، دل مشغول نکرده‌اند و نخواهندکرد.

فرزندم ! همان قدرکه حفظ خدا، شرارتهای جان انسانی تورا تقویت می کند، به دورانداختن خدا نیز، جان انسانی تورا در تیرس ترور شَرّخدا جویان قرارمی دهد.

هیچ کس نمی‌داند، که خدایانِ جورواجورادیان، به استناد چه مدارکِ موثقی حضورعینی خود را به جوامعِ بشرتحمیل کرده‌اند، جزحماقتی که از نادانی عشیرهٔ نوع بشرسرچشمه گرفته است.

حماقت و جَهل جانت را تنبیه کن فرزند، تا به کشف مَقَرِ شرورانهٔ شرارت مداران حقیقی دست یابی .

متاع دکان داران دین، جز به اخته کردن تمامیت هویتِ انسانها، به هیچ امریهٔ دیگری نمی پردازد، آنان که دین را سر لوحهٔ شعور انسانی خویش کرده‌اند، در بیشعوری آنان تردید نباید کرد .

بدون استثنا، کلیهٔ متون وکتب دین و مذهبِ جوامع بشری، جزوآن دسته ازکتب دروغ پردازی هستند، که توانسته‌اند با توسل به شیوه‌هایی موذیانهٔ خود، با به سرقت بردن مبانی عواطف واخلاق انسانی، خشنودی واقعی بشررا فلج کنند.

محتویات این کتبِ موذیانه و مُخَدّرمآب، بقدری مهلك است،که قادراست، شعورِکنکاش گرانهٔ انسانها را درخصوص تفحص خویش، به گناهی نابخشوده مبدل نماید.

<>

سخن ۱۱۱۰

شعورِ ناقصِ دین مدارانِ کَلّه شق، درطول قرون و اعصار، توانسته است کُلفت ترین مهملات بی پایه و اساس را، با اتکا به عواطف خامِ بشری با رنگ آمیزی فریبنده‌ای درحَلق توده ها فروکند. و با هجوم به بخش پریفرونتال و لیمبیک مغزِآدمها، برای همیشه خود را محق ترین عنصرحیاتی جان بشری جا بزند. و مدام با موجه جلوه دادن شرارت های مقدس خواندهٔ خویش، بقای انگلی خود را در اذهان عموم دوام بخشد.

<>

سخن ۱۱۱۱

سنگ اندازان به شیطان، تَرسُویانی درمانده‌اند،که جسارت بیرون پریدن از گودالِ حماقت خویش را از دست داده‌اند .

کسی که به شیطان سنگ پرانی می‌کند، یقیناً حقیقت خود را درخودکشف نکرده است. فهم شیطان درهستی، حضورِناقصِ خامِ خود توست دراین عالم.کسی که سَرآتشی با شیطان درون خویش را نداشته باشد، هیچ زمان خودِ انسانیش را در خود، کشف نخواهد کرد.

خدایانِ ابراهیمی با سرگرم کردن پیروان خود به شیطان، شرارت های مُرتکبهٔ خود را به دیوار و طاقچهٔ شیطان آویزان کرده‌است.

هرمُتَعَلّمی که ترا به فحاشی شیطان مشق می‌دهد، به یقین بیگانه گشتن درون ترا با تو محکم ترکرده خواهدکرد. با شیطان آشتی‌کن تا خدای حقیقی انسانیت را فهم کنی.

وقتی آن خدای مجعول را رهاکردی، به لطافتِ نسیمی، شیطان نیزدر تو محو خواهد شد. مشارکت خدا و شیطانِ ادیان ابراهیمی در اداره بهشت و جهنم، هیچ زمان به تو اجازه نخواهدداد تا تو به فهم مکانی سوای این دو درخلقت گواهی دهی.

شیطان و خدا، این شرورانِ دوقلوی توأمانِ با هم، توی انسان را برای تو نمی خواهند، بلکه ترا، برای کشمکش های شرارت های خویش مشق می دهند.

تا زمانی که با خداوخدایان ابراهیمی دمخورید، هیچ زمان نخواهید توانست که از شر شیاطین حقیقی جانت رهائی یابید.

هر عنصری که در بقا، لازم و ملزوم هم شد، به یقین پدیده‌ای علیل و ناقص محسوب می شودکه در اکمل بودن او قویا تردید باید نمود.

چراکه در ادیان ابراهیمی، خدا بدون شیطان بی معناست و شیطان نیز بدون خدا از مفاهیم خویش تهی خواهد شد.

خدایان ابراهیمی اکمل نیستند، چراکه شیطان را شریک نیمهٔ خویش در خلقت ناقص خود می‌دانند وشیطان نیز، بدون اذن خدایان ابراهیمی هیچ شرارتی مرتکب نمی شود.

<>

سخن ۱۱۱۲

خود نُخبه خوانده‌گانِ مصمم به ادارهٔ جهان، با تکیه به امتیازاتی مجعولی که برای ما منظور می‌کنند، عامدانه به کنترلِ ذهن ما فرمان می‌رانند.

امتیازواختیارات همین نخبه‌گانِ مشتاقِ سروری برجهان، قادراست،یقینِ اخلاقی ما را ازدسترس خودمان خارج کند.

شکارچیانِ درقفس اندازما، با اتکا به شیوه‌های مَرغوبی که درچَنتهٔ خویش نهان کرده‌اند، خودآگانه ما را به سویی هدایت می‌کنندکه نیّتِ عملی آنان حکم می‌کند.

آنان که حماقتِ نوعِ بشررا دست‌کم می‌گیرند، توهین فاقد بخششی به کرامت بلند انسانیت روا می‌دارند. طغیانِ حماقت درآدمها، یک عادت تاریخی ست،که شعلهٔ خانمان سوزآن، همواره دامن انسانها راگرفته است .

<>

سخن ۱۱۱۳

خدا، می داند که احمق ها بهترین گزینه برای پیش برد اهداف او هستند، پس با تحویل یک سری وعده های ویژه، وگل باران کردن شعور آنان ، به پیاده کردن مقاصد شوم خود درمیان جوامع بشری دل مشغول کرده است.

خدا با اسماء جورواجورخود درمیانِ ابناء بشری، توانسته با به جانِ هم انداختن آنان به شکیل ترین شکل ممکن، امورات شرورانهٔ خود را سامان بخشد.

خدا، با سِپَرکردن شیطان نامی، تمامی شرارتهای خود راسرپوش می‌گذارد. خدایان ابراهیمی اصولاً واساساً کارشان جهل فروشی ست، تا مگرکه، حماقت درِو کنند.

نادان آنکه، حماقت را آبیاری می‌کند تا بقای جهل فروش را دوام بخشد.

<>

سخن ۱۱۱۴

دوست عزیزم ! رسالتم از نوشتن این مضامین پرخطر، صرفا انتقال مطالبی ست که به عَمد، شارحان کتب الله، فراموش کرده‌اند تا به پیروان مسلمان شدهٔ خود، یادآور نقص این کتاب شرورانه شوند.

هولناک ترین کار پیامبران دریک مقطع ناچیزازتاریخ این بوده که توانسته‌اند توده‌های کثیری ازابناء نادانِ بشر را به این باور بکشندکه کرهٔ زمین، نظرکرده ای مقدس ازسوی خدایان است،که با فرستادن این موجود دوپا برای سکونت درآن، رسالت خلقت خود را به پایان رسانده است.

خدایان ادیان ابراهیمی توانسته‌اند با ابدی کردن سهمی برای عده‌ای پیامبرنام، راهِ سازش آنان را با غیرخودی ها برای همیشه منتفی نمایند.

هیچ کس نمی تواند با حق السهم ابدی خدایان که برای توده‌ای خاص معین شده است به توافق برسد.

وقتی ازکودکی، ما را دراردوگاه باورهای دینی محصورمان می‌کنند، بالطبع ، شعور شادکامی های ما بشدت جریحه دار می‌شود.

زخمی که تیغِ دین برجان ما تحمیل می‌کند، تعاریف شادمانی‌های ما را به عزا مبدل خواهد کرد.

چنین موجود زخم خورده‌ای به سختی قادر است، ازچنگال واژه هایی که او را به گرو برده است رهایی یابد.

پیش ازآنکه واژگان دراسارت ما باشند، ما در زندان واژه گان ، به تعریف ناباورانهٔ کرامت خویش دل خوش کرده‌ایم.

مفاهیم اجباری دین، هیچ گاه ما را از شماتت های خود بی نصیب نخواهد گذاشت، هر جانی که با شماتت ها؛ به بلوغ می رسد، کرامت و منزلت خود را لمس نخواهد کرد .

ذهن آدمها از ارقام و اعداد بزرگ سَر در نمی آورد، برای همین با قفل کردن خود به نزدیک ترین اعداد قابل فهم ، رفاقت خود را با شعوراعلام می کند. کثرت بشرهیچ زمان نمی‌تواند بفهمد که حد فاصل حدود سه میلیون سال نوری میان کهکشان **راه شیری** تا کهکشان **اندرو مدیا** یعنی چه.

پس، آن بهتر، فقط به فاصلهٔ خود با زیاتگاهی بیندیشد، که ظرف چند ساعت و چندروز وچند هفته، به آن دست خواهد یافت.

وقتی همهٔ تلاش جهانی مسلمین براین بِنا استوارگشته است، تا به ما بقبولاند که داستانها و افسانه‌های کتاب محمد ازسوی خداست، به دنبال شواهدی برای اثبات بیهودگی این امر، احمقانه ترین تلاش ممکن برای اصلاح چنین شعوری‌ست.

جارچیان این مسلک آدمکش، خود، بهترازهرکسی به دروغ بودنِ این داستانها و افسانه های مهمل باوردارند.

وقتی که پذیرفتی که دانهٔ عدس، قابل تبدیل به دانهٔ گندم است، به یقین هویت مابقی حبوبات، ماهیت خود را ازدست خواهند داد .

مکتبی که نمی تواند حقوق از دست رفتهٔ زنان را ابتیاع کند، حق ندارد برای سعادت آتی بشریت، تصمیمات کلیدی اتخاذکند.

شاهدیم، که مردان چنین مکتبی، میلیونها بار، برای پوشش زنان، چوب تکفیر وتنبیه برگردهٔ آنان نواخته و می نوازند، تا مایملک خود را ازدیگرمستقلات شرکا جداکنند.

چگونه می شود که پرورش یافته‌گان چنین مکتبی بتوانند انصاف انسانی را با دیگر ابناء بشری شریک شوند.

مکتبی که عامدانه، ذهن ما را به گونه‌ای طراحی می‌کند که ما ناخواسته دچار آزردگی، خشم و وحشت شویم، هدفی جز بهره کشی ازاخلاق انسانی ما ندارد.

دوست عزیزم ! وقتی می‌خواهید افسانه‌ای را به حقیقت مبدل نمائید، توده های تحت فرماندهی خود را اغواکنید، تا بتوانند فاضلابی گند را به زلالی چشمه‌ای تصورکنند .

ما گنج جویان منفوری هستیم، که با مَرارت تمام، به دنبال دفینه هایی نامعلوم حیرانیم که والدین ما برای ما پنهان کرده‌اند.

دین، قادراست، قصاوتهای خانمان سوزِضد بشری را، درتک تک منازلِ آدمها پنهان کند.

به ماآموخته‌اند تا به باور هایمان احترام بگذاریم، برای همین با مقدس پنداشتن آن باورها، قادر به رهایی ازچنگ خویشتن نیستیم.

ملت ایران به دلیل دریافت پیامهای اشتباهِ فرهنگی وسیاسی درطول تاریخ، همواره بازیچه‌ای بیش نبوده است.

ملتی که به بیماری مزمن هیجان زدگی مبتلا می‌شود، سوء استفاده سیاسی و فرهنگی ازآنان، سهل ترین کار ممکن برای سیاسیون و متولیان دینی ست. احمق بودن، بارزترین صفتی ست، که بیشتر ملت ایران به آن مفتخرند.

فرد فردِ بیشترِملت ایران عادت دارندکه کاسهٔ منافع خود را حمل کنند، مهم نیست که منافع آنان را چه کسی و کسانی تامین می‌کنند، اگر استالین و هیتلر هم باشند سَرفرود می آورند، اما همین مردم، وقتی عرصه را برخود تنگ می بینند، با به غَش انداختن شعورخود، سعی دارند، از بیخ و بن، منکرجنایات مرتکبهٔ در ارتباط با هم وطن خود شوند.

چنین ملت لَش و پَلشتی، که درمعامله کردن با شعور خود دکترای حماقت را از فرهنگ بومی خود ابتیاع کرده است انتظاری جز فساد نباید داشت.

کشورآمریکا اگر سیصدو پنجاه میلیون نفوس داشته باشد، نمی توانی سیصد و پنجاه نفروطن فروش و خائن در میانشان شکارکنی.

اما درایران، با هشتاد و پنج میلیون نفوس معیوب، می‌شود هشت میلیون و پانصد هزارآدم فروش، خائن ،آدمخور، دروغگو، ریاکار و دَخل بازکرایه کنید، آن وقت انتظار داری چنین ملتی به یک انسجام عقلانی و انسانی دست یابد؟

دوست عزیزم، دولت و حاکمیتی که با اشتیاق، به روس،کرۀ شمالی و چین اجازۀ جفت گیری با خود را می دهد، هیچ زمان برای اَمنیّت من و شما سقفی نخواهد ساخت .

نه تنها ادیان ابراهیمی، بلکه عموم ادیان جهان، علی رغم شعارهای انسان دوستانۀ خود، قوانینی برای پاکسازی نژادی وضع کرده‌اند که جزو لاینفک وظیفۀ اعتقادِ دینی و مذهبی آنان است.

لااقل ازچهار هزارسال قبل تا امروز، هیچ کارشناس خُبره‌ای درجوامع و ملل مختلف قادر به ثبت قانون ماندگاری برای آرامش انسان نبوده است، مگر ابداع ادوات بدیع کشتارجمعی، که مدام رنج آدمیان را صد چندان کرده است.

از حدودپنج هزارسال قبل تا امروز، ازخدای **اِنکی** شومری یا سومریان، که خدای حافظِ شهر **اریدو** در بین النهرین بودگرفته تا الله عربِ که حافظ مکه

و پِترا وبعدها جهان شد، حتی یک ایدئولوژی درطول تاریخ، نتوانسته بقای انسان را برای آسایشی درخور، ضمانت کند.

بارها گفته‌ام : بهشتی که دیوارش با جهنم مشترک است، به در سعادتِ انسان نمی خورد .

<>

سخن۱۱۱۵

ملت ایران ، قبل از این که شعورش را سیرکند، شکمش را پر می‌کند. طبیعی ست که می شود شعور چنین ملتی را به راحتی به کرایه برد.

ملتی که در دروغگویی، ریا و پنهان کاری، مشق های تاریخی دیده‌اند و می بینند، هیچ زمان به فهمِ حقایق، روی خوش نشان نخواهند داد.

ملتی که نَعل وارونه بر پای حقیقت می زند، هیچ داروغه و رد یابی قادر به کشف مسیراو نخواهد شد. شعورِ ملت ایران، نعل وارونه است. برای شناخت چنین ملتی بیهوده وقت گرانبهای خود را هدر ندهید.

نعل وارونه : در قدیم دزدان و سارقانی که به شهرها و قصبه ها دستبرد می زدند، نعل دست وپای اسب هایشان را وارونه میخ می‌زدند تا تعقیب کنندگان خود را به سمت و سوی فرارشان فریب دهند، تا داروغه های شهر، نداند که سارقان شهر، از کدام سمت آمده اند و به کدام سو رفته اند .

<>

سخن ۱۱۱۶

آدمها برای کشتارِ یکدیگر به خدا نیاز دارند، تا با دل خوشی به نزول اجلال در بهشتی موعود، بتوانند شیطان را روانهٔ جهنم کنند. غافل از اینکه، جهنم، به رضایت خدا در کرایهٔ خود شیطان است.

<>

سخن ۱۱۱۷

مُتدیّنین نابکار، برای تحمیل عقاید به قربانیان تحتِ شکنجهٔ خود، سعی دارند با تخلیهٔ صفاتِ انسانی ازقربانی، و بخشیدن صفات الهی به اعمالِ رذیلانهٔ خود، ناکامیهای فروریخته برجان قربانیان خود را به نوعی مقدس جلوه دهند. درطولِ تاریخِ خاورمیانه، عده‌ای مفسدِ شارلاتان، دورهم جمع شدند تا ازخدا نامی بنگاه نشرو چاپ درحَلقِ پیروان خود فروکنند.

امروزه ضعیف ترین ادیب مدرس درصحنهٔ ادبیات، قادراست رسوایی ادبی این کتب به اصطلاح مقدس را برمَلاکند.

چندی قبل مشغول مطالعهٔ کتابی بودم به نام نقد قرآن، به قلم انسانی بزرگوار به نام‌دکترسها، اشکالات وایراداتی که‌این بزرگ انسان خوش‌شعور، ازنواقص ادبی موجود درقرآن استخراج کرده، نه تنها درنوع خود بی نظیراست، بلکه نشان ازکودنی مغرضانهٔ‌آن کسانی داردکه عمری بانادیده گرفتن بیسوادی آن

نویسنده دست چندم آسمانها،که اورا الله گفته‌اند، توانسته، شعور جمعی آنان را به سُخره علمی بگیرد.

<>

سخن ۱۱۱۸

زمانی که ما، مَستَعِدّ خوردنِ گول هستیم، طعم وتناول هیچ خوراکی درمَزاجِ مَذاقِ ما خوش آیند نخواهد بود.

وقتی، با شکوه ترین سئوالات ذهنمان را با نامی به نام خدا تزئین می‌کنیم که هیچ ازاو نمی دانیم جز تعاریفی که خود مخترعِ آنیم، ازچنین ذهنِ علیلی چه توقعی باید داشت، تا ما را به حَل معمای شگفت انگیز هستی هدایت کند.

<>

سخن ۱۱۱۹

دوست عزیزم ! سیاست مداران آدمخور ممالک کمونیستی همچون چین، با خَرج کردن خوشبختی ملت خود، به بزرگترین قطب صنعتی جهان مبدل شده‌اند، و دین مداران باحَرّاج کردن کرامت انسانهاسعی درتحکیم ایدئولوژی منحط خویش دارند. دین هرگز به سعادت بشریت نمی اندیشد، دین خوشبختی و سعادت بشری را، قربانی بقای انگلی خویش می‌کند، تا مانند ویروس های مهلک، در جان میزبان خویش، بقای بی مصرف خود را تعریف نماید.

شعورکُمونیست واسلام، هردوباتباه کردن خوشبختی آدمها، به تقویت قدرت مرکزی حاکمان خودمی‌اندیشند نه به آرامش و راحتی و خوشبختی جامعه‌ای که به ادارهٔ آن حاکم شده‌اند .

سخن ۱۱۲۰

هوارهای دسته جمعی یک ملتِ به ترس نشسته درکنارهم ، قادر است، امنیت روانی آنان را ولو به شیوهٔ مقطعی تسکین دهد، ازآن روست که هیجانات ملت ایران درخصوص دین وسیاست، همواره برعقلانیت اوغالب است. چون آنان را آموخته اند تا همواره درکنار هم هوار بکشند.

ملت ایران، ملتی ابطال شده و تاریخ گذشته‌ای هستند، که با شرایط حاضر، هرگز قادربه ابتیاع حقوق انسانی خودنخواهند شد. مگر اینکه، دین، و متولیان دینی راکنار بزنند.

این ملت خود باختهٔ مبتلا به **سندرم اِستُکهُلم**، هرازگاهی با ایجاد بلواهای جورواجور، به دنبال هویت‌گمشدهٔ خویش،خودراآلودهٔ هیجانات فاقد اعتبار می‌کنند. ملتی که سفرهٔ ابوالفضل می‌اندازد و مابقی متولیان همان دین را دشنام می‌دهد، امیدی به رستگاری شعورش نداشته باشید. سفره‌اندازان نذرجو، شعور باختگانی نادانند.

طویله، تنها مکانی ست که چهارپایان را به خواب شبانه می‌خواند. وهیچ دُهُل نوازی به کَرشدن خود نمی اندیشد.

<>

سخن ۱۱۲۱

در هیچ کجای دنیا دستوری برای اخذ خسارت ناشی از جهل ازجاهلی وضع نشده است. جهالت، تنها دارویی ست که دَلاک خالق، برای اخته کردن شعور پدیده هایش در نُسَخ مداوای خود تجویز می کند.

تا به امروز هیچ احمقی، به جرمِ داشتن حماقت، در هیچ محکمه‌ای به تاوانی ولو اندک، محکوم نشده است .

جمیعِ محاکماتِ دنیا، (با صَرفِ نظرازاعمالِ شروران)؛ همیشه مختص کسانی تدارک دیده شده است، که به نَقد جهالت بشری طغیان کرده‌اند،

احمق ، کسی است که با اتکا به آسمانی موهوم قوانین جوروا جور را از زبان خدایی مَصدَر می‌کند که شرارتِ خلقتش، عشیرۀ نوع بشر را در زمین سرگردان کرده است.

آن خالقی که قوانین دردناکی برای غرایز مخلوقاتش که خود خالق آن است، دیکته می کند، به یقین مفهوم عدالت را فهم نکرده است .

و چه تنهایند و بی دفاعندآنانی که؛ گُردۀ خود را برای ضرباتِ شلایقِ خدایان عریان نمی کنند .

<>

سخن ۱۱۲۲

فرزندم دلبندم، جهانی که در بی عدالتی و نابرابری و ظلم غوط می خورد، یقیناً خدای چنین جهانی، قادر نیست تا دنیایی فراترازاین هستی عینی برای آسودگی ابناء بشری تدارک ببیند.

کسانی که مختصرشعوری به فهم، ابتیاع کرده‌اند، خواندن کتابهای به اصطلاح آسمانی، خود بهترین دلیل ممکن برای گرایش آنان به بی خدایی ست .

کاربرد دستورات مَنگ کنندۀ دین، بقدری هولناک است که می‌تواند به تو بقبولاند که می شود از دختری باکره به نام مریم، فرزندی به دنیا آورد که اورا به منصب پیامبری منتصب کرد. اما می‌بینیم که نمی شود باآن دستورات، دردِ جانکاه کودکی سرطانی را درمان نمود .

هیچ زمان شعور انسانیتان را به دست دوگروه نسپارید، که زخم چرکین ناشی از دوستی با آنان ، تا پایان عمر همراه شما خواهد ماند .

گروه اول ، متولیان شارلاتان ادیان هستند که با دروغ های کلفت، قادرند جان نازک انسانیتان را سلاخی کنند.

گروه دوم، سیاسیون کلاش ولاف زنند،که سایۀ ترا نیز فریب خواهند داد . هر دوی اینان، دروغ زن های قهاری هستند که با جا انداختن وعده های پوچ و بی ثمر و بی معنا درتو، کرامت انسانی ترا برای سوء استفاده هایی هولناک خود مستعد می کنند.

در گوشهٔ انزوا نشستن را راس امورخویش کن، تا برای عمری که به قبرستان خواهد رسیدآماده شوی.

زندگانی یک بارمصرف خودتان را باهیچ مکتب، دین ومرامی شریک نکنید، به یاد داشته باشید هرشعورِفریب خوردهای، محکوم به دادن سواری به غیر خواهد بود .

ملتی که با تعالیم آن دو قشر شیاد، هیجان زده می شود، حتی درهنگام صلح نیز، دست از هاری مهلک خود برنخواهند داشت.

ملتی که نیم بیشتر شعور نابالغ اورا مضامین قداست گرفته اشغال کرده است، چگونه قادر است، به حقایق محکمه پسند انسانی روی خوش نشان دهد.

بارها به شما عزیزم گفتهام که در مقابل و پشت دوحیوان قرارنگیرید، وآن درحیوان، گاو سانان و خرسانانند. که یکی با شاخ و دیگری با لگد، حضور انسانی ترا استقبال خواهند کرد.

<>

سخن ۱۱۲۳

هر کجا که شنیدی می‌گویند خداوند می فرماید، فرار را بر قرارترجیح دهید. شرارتی که خدا با همدستی شیطان درهستی مقررکرده است، طبیعتاً نخواهد گذاشت تا شما با مبانی اخلاق انسانی دوستی کنید.

هر فرمانی که ازآسمان برای اقدام وانجام امری به شما دیکته می شود، ارادۀ شخصی شما را برای ابراز هویت انسانیتان فلج خواهد کرد.

ذهنی که آلودۀ مفاهیم خدای مجعولِ طبقاتِ آسمانی شده باشد، هیچ، فهمی به اعمال شرم‌آوری که درطَبَق زمین مرتکب می‌شود نخواهد داشت.

خدا، و متولیان خود خوانده او در زمین، با تخم گذاری در شعور انسانی من و شما ، ذهن ما را برای مقاصد انگلی خود مستعد می کنند.

فرزندم ! آدمها آموخته‌اند تا به باورهایشان احترام بگذارند، و با مقدس پنداشتن آن باورهای یاوه، قادر به رهایی ازچنگال جهل خود نیستند.

<>

سخن ۱۱۲۴

دوست عزیزم ! حال و روز ملتِ ایران دقیقاً به مانند نوارِ بهداشتی ست، که در بدترین شرایط ممکن، دربهترین مکان دنیاجای گرفته. دردِاین‌ملت،دردِ نحوۀ تولید آنهاست، که فقط برای نوار بهداشتی شدن برنامه ریزی شده‌اند.

برچسبِ نواربهداشتی خوردن کفایت می کند تا سرنوشت مرغوب ترین پنبۀ ممکن، برای همیشه به تباهی کشانده شود.

ملتی که جهادرا مقدس می‌داند، مجوزی مُوَجّه برای کشتار انسانها غیرخودی در ذهنِ فاقدِ شرمِ خود خواهد داشت.

کسی که با کشتارِ همنوعان وکسانِ خود به فزونی ایمانش فخرمی فروشد، به یقین، درذلتِ هولناك فکری خویش مغروق است.

خطبه های نهج البلاغۀ علی را با دقت مطالعه کنید که سید رضی نامی آنرا به نام علی قرنهابعد از خود علی، دردورانِ حاکمیت عباسیان حاکم درایران نوشته است، تا بدانید امیرالمومنین تشیع چگونه می اندیشیده است .

وقتی اخلاقِ فردی انسان درجامعه‌ای به شعورِ گروهی گره خورد، دیگر هیچ بارِعاطفی انسانی دراو نخواهد ماند، این تصمیم گروه است که او را ولو برای کشتن پدر و مادر، برادر و خواهرحکم خواهدداد، چراکه این اعمال شنیع، فضیلتی ست که گروه را اغنا می کند.

دوست عزیزم درحاکمیت های دینی، مصونیت های چرثومه های لجنی چون طوسی، که قاری قرآن مخصوص خامنه‌ای ست، و بیش از۱۲۰ مورد، در ارتباط با تجاوز به کودکان را در پروندۀ خود دارد، نه از برای آن است که قوانین انسانی ضعفی درمحاکمۀ خاطی ها دارد، بلکه آن روست، که دُردانه های به الله یقین سپرده، قادرند با حمایتِ متولیان آن الله برروی زمین، جنایتکاران وابسته به خود را با صدور تبصره‌هایی جور وا جور ازگزند هر عقوبت قانونی محافظت نمایند.

دوست عزیزم ! بزرگ ترین شر بشر دراین است،که نادانی خود را باور نمی کند. شعورِساده لوحانه، با فریب دادن ذهن، خود راآرام می‌کند تا به زحمت فهم گرفتار نشود.

دینمدران، بخاطرِ به ستوه آمدن از فقدان معنا در زندگی شخصی خویش، خود را به دامن دین حواله می دهند.

طفره رفتنِ مغز، برای فهم مجهولات، اورا به دامن دین می‌اندازد. توسعهٔ تحقیقات وعلوم مختلف درجهان، متاسفانه به دو امرفرهنگی وابسته است، یکی دین ، و دیگری سیاست حاکمان در دُولِ مختلف جهان است.

خطرناکترین‌امری که دراین‌کرهٔ خاکی وجود دارد، ناخشنودی، و ولنگاری خدایان ابراهیمی درابراز عقایدی ست،که خود نیز نمی‌دانند، ازمخلوق خود خواندهٔ خویش، چی می‌خواهند.

<>

سخن ۱۱۲۵

ملت ایران، جزو آن دسته از مللی هستند، که با داشتن هیجانات تاریخی، حتی در زمان صلح نیز، دست از هاری خود بر نمی دارند.

جایی خواندم‌که عینا نقل می‌کنم نمی‌دانم تاچه حدی درست‌است، اما معنایی گران بها دارد.

استالین جنایتکار، دریکی از جلسات معمول خود، خواست که برای او مرغی بیاورند، اوآن مرغ راگرفت و درحالیکه با یک دست آنرا می فشرد، با دست دیگرشروع به کندن پرهای آن مرغ کرد. مرغ از درد فریاد می زد و سعی می کرد فرارکند، پس ازپایان کار به یارانش گفت حالا ببینید چه اتفاقی می‌افتد، او مرغ را روی زمین گذاشت و ازاتاق خارج شد، و با مشتی گندم برگشت، همکارانش درکمال تعجب مشاهده کردندکه مرغ بیچاره درحال درد و خونریزی، با آن حال وخیم، به محض دیدن گندم ، به دنبال استالین راه افتاد، استالین با دانه های گندم مرغ را به هرگوشه ازاتاق می‌کشید دراین مرحله استالین به دستیاران متعجب خود روی کرد و گفت

احمق ها، به همین راحتی اداره می شوند.

<>

سخن ۱۱۲۶

شعورِ کثافت، مشاطه‌ای جزخدا ندارد. آنان که دین را سرلوحۀ کرامت انسانی خویش کرده‌اند، از فهم حقایق هستی هیچ نمی دانند.

دین، افیونی ست که نشئه گی آن خرافات است، و خماریش، جهل.

دینی که خدایش ترا صراحتا بندۀ خود می‌خواند، هیچ زمان به کرامت انسانی بلندتوی انسان حرمتی نخواهدگذاشت، دین، فاضلابی است، که درتصفیه

خانه‌ای به نام خدا، به حیلهٔ متولیان دینمدار، درحَلق ابناء بشری تخلیه می شود.

بی‌تردید، نظامِ هولناک برده داری، رسوم رعیت وارباب را، غلام و ارباب بودن را، خریدوفروش انسان را، برای اولین بار، خدایان درکتب به اصطلاح مقدس خود، درمیان ابناءبشری به ثبت رسانده است.

بی هیچ تردید بهشت، ازنخاله‌های حاصل از غَربال جهنم خلق شده است.

<>

سخن ۱۱۲۷

آنچه تا امروز عشیرهٔ نوعِ بشررا به کنارآمدن با زندگی فاقد معنایش امیدوار کرده است، باورمندی به مرگ وآخرتی ست که ادیان با تَقَدّس جلوه دادن آن به توده ها قبولانده است.

طراحی این انحراف کبیر درذهن به توسط ادیان، آدمیان را به یک خودکشی دسته جمعی شعور، نشانده‌است تا باورنمایندکه حیات عینی، وصله‌ای ست که اورا ازرسیدن به مقصدِ مقصود باز می‌دارد .

ادیان مسرانه سعی دارند با به بازی گرفتن شعورمخاطبین خود، به آنان تفهیم نمایند،که‌مرگ،اصول زندگی ست، نه اثاث زندگی، وحیات عینی، وصله‌ای ست عاریه‌ای که ترا از نعمات ماورا باز می‌دارد. بی آنکه خود زودتر از ما تمایلی به سفرت آخرت داشته باشند.

دین کاری جزخوراندنِ کپسولِ انکار به معتقدانش هیچ نمی‌کند، تا آنان را نه برای زندگی، بلکه برای مُردنی فاقدتعریف مستعد نماید، مخصوصا مُردن برای خدایی که هیچ از او نمی داند.

هر شعوری که با مسافر پنداشتن ما به دنیای دیگری شکل می گیرد، به هویت واقعی انسان وقعی نخواهد گذاشت.

شعورِدینی، عفریتی ست‌که با به اسارت کشیدن شعورِآدمها، چاره جویی های او را برای حل دردهایش در هستی، فلج کرده‌است .

هوشمندان جهان، درطول تاریخ، بیشترین وقت خودرا صرف یافتن معنایی برای مرگ کرده‌اند، که مدام نیز به توسط دینمداران ترور شده‌اند، لاجرم، با به بن بست رسیدن درقرن حاضر، با تکیه بر علم، و تحقیق، توانسته‌اند، عمر انسان را طولانی کنند. نه شعوراورا اصلاح. چراکه ادیان با مغز بشری در طول زمان کاری نکرده است،تا بشود حماقت او را به راحتی درمان کرد .

<>

سخن ۱۱۲۸

فرزندم !بترس از کسانی‌که خود را مامور هدایت ابناء بشری از طرف‌خدا می‌دانند. این جماعت بیمارِ هار، هیچگاه به نقصِ شعورانسانی خویش وقعی نمی نهند، اما با فضیلت تمام با کشیدن پای خدا به میان، اورا مُدّبّر اعمالِ شنیعِ خویش معرفی می‌کنند.

به یقین، شعورِ کوتاه شده، حماقت های بلندی به دنبال خواهد داشت.

<>

سخن ۱۱۲۹

کسی که به بدحالی من روی خوش نشان نمی‌دهد، چطور می‌تواند به خوش حالی من هوشیار باشد. چنین فردی از فهم حقیت من بشدت درغفلت است.

<>

سخن ۱۱۳۰

کثیف ترین بخش شعوردینی دراین معناست، که با ایجاد فضایی تحقیرآمیز، به کاهش هوشیاری مریدان خود متوسل می‌شود تا بتواند اوقات ملکوتی خود را در ذهنِ تنبل آنان تثبیت نماید.

<>

سخن ۱۱۳۱

همهٔ صفاتی که درجانِ بشر و هستی تعبیه شده به یقین درسِرشتِ خودِ خدا متبلوراست، الا حیا، که بخاطر نبودِ چنین صفتی درسرشت خوداو، مرتکب بیشرمانه ترین اعمال ممکن درهستی گشته است.

اگرخدا قادر به فهم شرم درخود بود، باید ازوجود این همه فجایعِ هولناک در خلقتش، کتاب طلبِ مغفرت را به پیامبرانش گسیل نمی نمود، نه تورات و

انجیل و قرآن را، شاید که مخلوقاتش اورا بخاطر این همه ندانم کاریهای دردناک در هستی مورد عفوخویش قراردهند.

خشتک دریده را به حیا احتیاج نیست ، محتاج آنکه به شلوار وصله می زند .

<>

سخن ۱۱۳۲

هر شعوری که بشررا به فهم خدا تشویق می‌کند، بدبختی حیات یک بار مصرف او را در زمین توسعه خواهد داد.

جوامعی که با صرفِ سرمایه های کلان انسانی ذهن بشررا برای حفظ خدا و قدیسان اباطیل مشق می‌دهد، به یقین درآستین خویش بیماریهای مسری، و توطعه های هولناکی را نهان کرده است.

اسلام گرایانِ هرزه درشعور، با خرج کردن خوشبختی ملت ها، سعی دارند مهملات بی قوارهٔ ماورالطبیعهٔ خود را به اصولی حتمی و قانونمند در زمین مبدل کنند. تا سروری بر فرهنگ ملل را هر بیشتر برای منافع خویش تقویت نمایند.

<>

سخن ۱۱۳۳

داشتنِ فضیلتِ سکوت درمقابل نادانیها، بسی شرافتمندانه تر از ابراز عقایدی ست که به توسعهٔ جهل مدد می کند.

آدمها همواره تلاش دارند تا مجهولات شعورشان را با وصل شدن به موجودی موهوم به نام خدا، حل و فصل نمایند، وهجوم جهالت را در خود نادیده بگیرند، و با هوارکردنِ حماقتِ خود برسرخدا، خود را، از شرِ بلاهت ها خلاص نمایند. دین ، و تعالیم آن، با اَخته کردن شعورما، فهم را درجان ما عقیم می‌نماید، و ما را مُبدّل به بنده ای حقیر می کند، بگونه ای که مَنیّت انسانی خود را به دست فراموشی می سپاریم. .

سایه ها در سایه ها پنهان چَرد

آنچه درما هست، آنرا می دَرَد

رو رو ای جان سایه ها را پاک کن

وانگهان در خویش، معنا چاک کن

تا به جانت سایه ها افکنده خویش

خویش خواهی کرد هَردَم ریش ریش

آن بد و آن خوب و آن دیگر خطا

تا یکی در خود بیاید جابجا

سایه ها در سایه ها خُم می شوند

ما و من در سایه ها گُم می شوند

سایه ها هیچ است ای جان گوش دار

لیک ریزد ترس درجان، هوش دار

ترس ها چون سایه در ما می رَوند

تا که ما را در خودِ ما وا دَرند

سایه ها را واکَن ازخود جان من

تا ببینی منتهای این دَمن

سایه گوید من هیولایم ولی

نیست او جز وَهم در کُنج دلی

رو بکُش آن سایه های خویش را

تا ببینی اصل خود را در بقا

هیچ جان اندر جهان تکرار نی

بیهوده مسپار آوایی به نی

سایه ها را پاک کن یک یک زخود

تا بیابی شوق بود و هست و شُد

جای تو جان است هردَم، جان من

تا به کی خود را دوانی تن به تن

این زبان و آن زبان ، هر دو زبان

لیک معنی ها نجوشَد یک زمان

از مَنَیّت گویمت ، خروار خود !

تا ببینی حالِ روز و زار خود

تو مَنی، کم بندکی کن ای جَرس

معنی خود را مجو خرجین کَس

<>

سخن ۱۱۳۴

اسلام، وادیان ابراهیمی، چه تعالیم متعالی تا امروز برای بشریت رقم زده‌اندکه منجر به سعادت اودراین کرهٔ خاکی‌شده باشد؟ جز ایجاد صدها جنگ و کشتارغارت وبردگی وکنیزی و ویرانی شهرها و نابودی تمدنها و قتل اندیشمندان و فرهیخته‌گان درمانده که رشد بشری را سرلوحهٔ کارخویش کرده بودند، اینها همه، امتیازی ست، که ادیان برای بشریت درطول تاریخ به

ارمغان آورده‌اند. فرزندم! من و تو درسرزمینی نفس می‌کشیم که اگر بدانند که می فهمی، به جَبری حیوانی ما را به بازارِ عصاران خواهند کشید تا مجبور شویم روغنِ جانِ مظلومان را برای چراغ های رنگ رنگ ظالمان استخراج کنیم.

همیشه به خاطر بسپار فرزند، خرابه‌ای که درآن جغدی ماواء نگرفته است، تله ای ست که جان ترا نشانه رفته است. شعوری که به روز نباشد، ترا به سوز خواهد نشاند .

<>

سخن ۱۱۳۵

خدایی که شما او را خالق من می‌دانید با من معاملۀ هولناکی کرد. وقتی فروشنده، از مَضرّاتِ پرنقصِ کالایی که درهنگام تحویل جنس حذر می‌کند، دروغ زنِ فریبکاری ست، که ترا در فهمِ حقیقتِ معامله فلج خواهدکرد.

خدا، با پنهان نگاه داشتنِ حقیقتِ دردناکِ آفرینشش، ارادۀ تصمیم مرا برای قبولِ خلقتم خلل پذیر نمود.

اگرمی‌دانستم آنچه را که امروز می فهمم، هرگز به فریب خلقتِ شرم آور او تن در نمی‌دادم.

خدا، به استنادِ کدامین حکم عدالتش، با سپردنِ من، به کامِ وعده‌هایی گیج کنند خلقتِ تا خرخره به نقص تپیدهٔ مرا، به کامِ پیامبران موذی خویش سپرده است، وچرا موذیانه تلاش دارد تا مگر به ستایشش نیز قیام کنم .

<>

سخن ۱۱۳۶

هیچ جنایتکارِهولناکی درزمین، به وسعت دین مدارانِ شرور، هرزه‌گیهای مُوَجّه خواندهٔ از سوی خدا را به عهده خویش نگرفته‌اند.

دین مداران، با نشانه رفتن سه‌کافِ تنِ انسانها وآدمیان، خدا را در مَدخَل این سه‌کاف مطلوب خود به حبس کشیده‌اند، و هیچ دین مدارای نخواهی یافت که بدون به زخم نشاندنِ شرافت انسانی به لباس تقوا ملبس شده باشد.

<>

سخن ۱۱۳۷

آدمها برای التیام بدبختی‌های ناشی ازفجایع وآلام طبیعت، با دست آویز قرار دادن خدایان؛ سعی درحل و فصل نادانیهای خود دارند، و چون در بر قراری نظمی که خواهان آنند به هدف نمی رسند، با کشیدن پای قدیسین و امامان و متولیان دین، تلاش دارند تا سرنوشت دردناک خود را در این کرهٔ غرق در مظالم و رنجها توجیه کنند.

<>

سخن ۱۱۳۸

فرزندم! آن‌کَس که وجدانِ توسعه یافتهٔ خود را ملاک امورمی‌کند به حقایقِ هستی روی خوش نشان خواهد داد. مغزی که به عقاید و باورهای نیاکانِ خود سَرتسلیم فرود می‌آورد، در خاطی بودنِ شعورش تردید نبایدکرد.

بدانکه حماقت و جهل ونادانی را به جبرِ اخذِ مدرکی کُلفت، درمان نمی توان کرد. ذوبِ حماقت و جهل، جز به شعلهٔ داغِ فهم ممکن نخواهد شد.

<>

سخن ۱۱۳۹

آدمها، هر کجاکه استطاعت شعورشان به بُن بَست فهمِ امورگرفتار می شود، باکشیدن پای خدا و انبیا وکتبِ به اصطلاح مقدس آسمانی، به استتار حماقت خویش سرپوش می گذارند. این جماعتِ نادانِ قلاده به گردن، برای درمان جهالتشان، مهار خود را جز به دست خدایان و مقدسات، به هیچ کس نمی سپاند.

<>

سخن ۱۱۴۰

فرزندم! همهٔ کتابهای ماوراءالطبیعه و ما بَعدالطبیعه را، خدایان نوشته‌اند. یقیناً شیطان، بی سوادترین مخلوق یهوه،گادوالله است، چراکه صفاتِ شیطان را تنها دشمن قسم خوردهٔ او،یعنی سه خدای ابراهیمی برای ما به یادگارگذاشته

اند، تا به ما بقبولاند که شیطان نامی درخلقت؛ عنصری ست اساسی برای تخریب حیات و هویت ما. درصورتی که شیطان بی سلاح ترین مخلوقی ست که حتی از نعمت خواندن و نوشتن نیزهمچون این سه پدر و پسر و روح القدس، بهره‌ای نبرده است؛ تا برای انحراف من و تو،کتابی فرستاده باشد.
(شاید هم شیطان، با جا زدن خود بجای خدا در خلقت، ازذلت خدا درآفرینش سودکلان خود می برد.)

دین مداران کَلّه شق مشقها دیده‌اند تا با به زیرکشیدن آنانی که زیاد می دانند، جایگاه سروری خود را در میان توده های عوام تحکیم بخشند. فرزندم، ملاک تو؛ به قُوّت تمام درفهم اموراین باشد؛ هرپدیده وعنصری،که بااهانت دینمداران مواجهه شد، تودرحقانیت آن پدیده و عنصربیشتریقین به قطعیت کن، که این جماعتِ دجاله کثیف، هیچ پدیده، وعنصری را به نیکویی نام نمی برند، مگر این که آن پدیده و عنصررا شریک منافع خویش کرده باشند.

بی تردید، دیوثهای دینی، تنها قشری از عشیرهٔ نوع بشرندکه نوامیس مشترکی دارند.

<>

سخن ۱۱۴۱

کتاب های به اصطلاح آسمانی ودینی، با فریبی موذیانه، ظاهراً برای به سعادت رساندنِ زنان، تعالیمی به آنان تحمیل می‌کند، تا زنان با انکار جِسم خویش، به وسیله‌ای مُبَدّل شوند تا اهداف دین مدران را تامین نمایند. آن دسته از زنانی که تمایلات جنسی خود را به بهانه های احکام دینی مسدود

می‌کنند، تلاش دارند تا به امن ترین بخشهای فعالیت ذهنی خود وارد شوند، تا بتوانند با انکار بدن زنانهٔ خود، رشد و تمایلات جنسی خویش را مهار نمایند. نادانی، خوراکی ست به گند نشسته،که جز به حَربهٔ فهم معدوم نخواهد شد.

<>

سخن ۱۱۴۲

دین، به خاطر بدن زنان، به آنان خیانت بزرگی کرده است، در دین، برای زنان، تنها راه رسیدن به سعادت، اِنکارجسمشان است.

زنی که آموخت تا انکار جسم خویش نماید، بیداری بدن خود را به فراموشی خواهدسپرد. چنین زنی دیگرقادرنیست، قهرمان حیات خویش گردد.

و قهرمانِ جِسم خویش نبودن، یعنی، رسیدن به هویتی ناپایدار و قابل تسخیر که بردگی جنسی خویش راباور خواهد کرد.

<>

سخن ۱۱۴۳

احداث هرحوزهٔ علمیه دراین مملکت، بِنای طویله ای ست که صدها الاغ بی مصرف را یونجهٔ رایگان می‌دهد.

یقین باید داشت، هرتعفنی که کسوت تقدس به تن می کند، بدون حمایت الله دوام نمی آورد.

فرزندم، من برای ابلهان نمی نویسم تا مخاطبان بی شماری داشته باشم، معانی من، مختص کسانی ست، که به لقبِ خاص بودن، مفتخرشده‌اند.

کثیف ترین جملات و معانی که باید ازآن گریزان باشی ، هم رنگ جماعت شدن است ، چرا که اعتماد به این معنی، شما را تا پایان عمر در قوارهٔ ناقصِ همان جماعتِ نادان نگاه خواهد داشت، پس طور دیگری باشد تا جهان را طوردیگر ببینی .

فرزندم ! دین قادر است با دور ریختن عمیق ترین معانی و سوالاتِ موجود در مغزآدمها، ذهنِ تنبلِ آنان را به خوراکی فاقدِ پرسش و شک حواله دهد، شعوری که تاب تحقیق ندارد، با سپردن تمامی خویش به دست دین ، خود را برای همیشه، از چنگال چرایی های پیچیدهٔ حیات خلاص خواهد کرد.

یقین دارم اگر ارابهٔ زرین شعور را در ذهن آنان به جولان وا دارید، نه تنها چرخهای آن را به کُندهٔ گندِ حماقت خودخواهند شکست، بلکه، اسبِ تنومندِ شعور را نیز، درمغز متعفن خود به نشاطی وصف ناپذیرسَرخواهند برید. خدا، عنصری فاقد هویت و کتاب و پیامبراست ، که عشیرهٔ نوع بشر در قوالیب و اَشکال مختلف، با توسل به این نام ، تلاش دارد، خلاء ناشی از نادانی خود را توجیه نماید، وتضاد ناشی از مظالم نا باورانهٔ درخلقت را به

گونه‌ای که خود قادر به درک آن نیستند، با انداختن به گردنِ خدا نامی موجه جلوه دهند، نه این که توضیح دهند .

عشیرهٔ نوع بشر، به دلیل مختصرشعور ناشی ازفهمی که درکسب امورکرده است، عندالاقتضاء، چون نمی‌داند چرا باید با دریدن حیوانات جور وا جور، بقای بی مقصد و مقصود خود را دوام بخشد، لاجرم با کشیدن پای موجودی نامریی به نام خدا به میان ، تلاش دارد ، تا با سر پوش نهادن بر جنایات شنیع و موجه خواندهٔ خویش، خدای نامی را مسببِ سبب های ناروای خویش جا بزند، تا بتواند اعمال هولناک خود را با اختراع واژه گانی و معانی ی همچون، قضا و قدر ، تقدیر و مشیت و خواست الهی نامی، با ارادهٔ احکام خدایان انطباق دهد .

شعور ناقص دینمدارانِ کلاش، به فهم مفاهیم متعالی تربیت نشده است، ازآن روست که باید گفت، که سخنان شایسته لایق ابله نیست.

فرزندم ! ممکن است، در مباحث عقلانی با انسانهای متعقل، برای برنده شدن، به مختصر فرصتی انسانی نایل آئی، اما یقین باید نمود، که درجوار هیچ احمقی، به قدر ذَرّه‌ای به برنده شدنِ شعورِ انسانی خود دل مشغول نبایدکنی آنان که با بریدن گلوی حیوانی بی زبان و مظلوم ، برای روزگار نکبت بار خود ، عید قربان تدارک می بینند، سورچرانانِ نادان و هرزه و ابلهی هستند ، که با عَلَم کردن احکام خدای نامی فاقد هویت درهستی، به تیغهٔ تیز قداره ای

در دست، کرامت بلند انسانی خود را قربانی حماقت ناشی ازجهل خویش کرده اند . فرزند ! هر رسومی که شعورِ انسانی انسان را تقویت نمی کند ، به قدر پشیزی ارزش عنوان و عَمل در خود دخیره نکرده است.

یقین کن فرزند! که شعور تربیت شده را ، به قطره ای راستی و درستی مست می توان نمود .

همهٔ آن کسانی که ترا با اختراع و ابداع واژه گانی چون محاربه با خدا، به جوخهٔ اعدام می سپارند، با چشم پوشی از شعورِاهدایی همان خدا به تو، ترا قربانی اهداف شیطانی خویش می‌کنند، ومصرانه و بی شرمانه مدعیند، که کتابشان از طرف همان خدایی نازل شده است، که خالق همهٔ هستی هست است، بی آنکه حتی تردیدی داشته باشند که ممکن است، این کتابِ منتصب به خدا، ازطرف شیطان به آنان تحویل شده باشد. این سُفله گان تَردست، در سرقت شعور مخاطبان خود باکشیدن پای خردمندان به میان، تمامی احکام شرورانهٔ خود راتوجیه می‌کنند.

دین مداران سفله، عادت دارند برای موجه جلوه دادنِ مُهملات خود، با بستن دروغ ها از زبان خردمندان و بزرگانِ علِم، منویات شرورخویش را سامان دهند.

فرزندم ! ملتی که ازماتحت تنفس می‌کند، هیچ زمان ازگند نَفَسش درامان نخواهی بود، جنگلی که تیزی تبررا ادراک نمی‌کند، به یقین، طعمِ بقا را نخواهد چشید.

هیچ فاحشۀ حرفه‌ای، دکانِ پُرسود میان پای خود را با دکّه‌ای محقرتعویض نخواهدکرد. دینمداران، فاحشه‌گانی حرفه‌ایند، که به هیچ وجه دُکان سرشار از سود خود را برای تعالی عشیرۀ نوع بشر رها نخواهند نمود .

<>

سخن ۱۱۴۴

گاهی برای چرخ کردن حماقت ها و قداست ها و تقدس گرایی ها و کلام آسمانی و خدایی و غیره، هیچ امری به قدریک فحش ناب نمی تواند آن ستون به ظاهر ایستاده و استوار را سر نگون و بد بو کند.

بارها به شما عرض کرده ام،

هرجا، سخنی ازقداست و کلام آسمانی با شما به میان می آید، با تمام قوت وهمت خود، ناب ترین فحشها را نثارگویندکنید، تا بداند،که آن کلام قِداست گرفته نیز، به قاعده ستون نماز و وضوعشان، به بادِ معده ای بند است.آن خدایی که عبادت و نمازش، به گازِ ماتحتی شکسته می شود، یقین دارم که چنین خدای ذلیلی، دردهانۀ ماتحت پیروانش، برای تفتیش گاز معده ای سَرازتن موجودات عالم جدا می کند.

آن خدا نامی که شرارتهایِ ناتمام خود را درکسوتِ قداست فروکرده است، ابلیسی ست هولناک،که درمقامِ خدایان به فریب وتخریبِ عشیره ی نوع بشر، مشغول است.

هرچقدرآگاهی ودانایی شمادرجمیع امورِجسم وجانتان توسعه یابد، به همان میزان نیز، به ادراک وفهم بیشترِخودتان نزدیک ترخواهیدشد، خدا، جزخود تو، هیچ نیست، خدارا دربیرون ازخویش جستجومکن، آنان که به تو، خدایی خارج ازجانت را مشق می دهند، شیاطینی هستند،که شرارتهای خود را به نام خدا درشما تخلیه می کنند

یقین‌کن که خدا، شعورِ پُرفروغِ جان خودِ توست، که انوارآن ترا تعالی خواهد بخشید .

متاسفانه، عدهٔ بسیارکمی معانی را می فهمند، بقیهٔ جماعت، فقط می شنوند. ادیان، واسطوره های خاورمیانه، از دوران گوت ها ،لولوبها، اکدها ،کلدانی ها ،سومرها ، آشورها وایلامیان ، به فرهنگ یهود منتقل شد، وآنان، این معانی غلط و ناروا را به نام خدایی نامریی واردکتاب تورات خود نمودند، ازجملهٔ آن موارد، افسانهٔ آدم وحواست، که بعدها، ازیهودیان به مسیح، وازمسیح، به کتاب مجعول قرآن مسلمانها نقل مکان نمود.

ادیان ، و اسطوره های خاورمیانه ، معصویت انسان را محترم نمی شمارند، انسان را از بهشتی به زیر فرو می کشد تا به جهنمی به نام زمین هدایت نماید.

ادیان ابراهیمی، عشیرهٔ نوع بشررا جز به سقوط از عَدن، و کشاندن او به جهانِ درد و رنج هیچ نمی کند، و آنگاه با عَلَم کردن مُنجیانی خودساخته، برای گناهان ناکردهٔ آنان؛ به نجات آنان قیام می کند، تا دوباره او را به بهشتِ معصومش بازگرداند. این حیلهٔ تبهکارنه تا امروز، جز تحمیل نادانی به شعور درماندهٔ آدمیان هیچ نکرده است .

<>

سخن ۱۱۴۵

ای اُسوهٔ مضحک ونادانی وجهل! که همچون دلقکی ناشی، به کشیدن ماتحت فرسوده ات برصحن نمایش تلاش داری تا شاید ناظران خود را به خنده ای مختصر وا دارکنید.

بهتر نیست با تربیت شعور ناقص خود، آبروی از کف داده ات را ابتیاع نمایی؟

مَردکِ مفعول! توحتی لیاقتِ لمسِ حبابِ مدفوعِ چون منی را درجانِ نالایق خود ذخیره نداری، چه برسد به درکنار من بودنت.

بساطِ دلقک ماب خود را طوری ازگذرِمن برچین، تا موردِ تمسخرِهم پالگانِ هرزه ای چون خود قرار نگیری.

آن باورهاکه چون تویی را خوراک می دهد، لایق همان سرزمینی ست که مُلاّیان فاقد شَرف به مکیدنِ آن دل مشغول کرده اند.

ترا چه به سیر کرامت انسانی،

ترا چه به منزلت انسانی وعشق ورزیدن و دوست داشتن.

هرزه پیشه گانی چون شمایان، با نفسهای متعفن خود، عمری ست منزلتِ زنان را درچهاردیواری طویله ای به نام ایران به دار کشیده اند.

ای لودهٔ پای بیرون نهاده ازمستراحی به نام ایران،کاری کن، تا شاید شعور اَمَردی خود را، درحَرَمِ فهمی مختصر به رُشد بنشانی.

تو، با این شعورِمفعولت، مشغول آلوده نمودن کرامت انسانی زنانی هستی، تا مگر بلاهت ناتمام خود را مَدَدی برسانی.

اگرقادربه کنترل حُلقومِ گندِ شعور وذهنِ خود نیستی، یقین کن، دارم کسانی که به هیزمی فَربَه، فاضلابِ حَلقَت را مسدودکنند، تا بدانی که زنان را منزلتی ست که هرگز به قاطری چون تو، مجالی به تیز اندازی نخواهند داد . مراقب باش، که جُفتک پرانیهای ناشیانه ات ؛ ترا به طویلهٔ که به آن تعلق داری حواله ندهد، تا شاید دریدگیِ حَلق و ماتحت را، طبیبانِ نو کیسه ای درمان کنندکه در اسارت ملایان نفس می کشند.

بروید! وشعورمفعولتان را درمیان پای فاحشه گانِ دین زده ای فروکنید،که از پیش، در ارتباط باآنان ؛ هرزه گیهای لازمه را مشق ها گرفته اید.

کاری نکنید که باآبِ مدفوعِ کسانم، زبان وکام هرزۀ ترا به طعم بنشانم.

بساط هرزه گی تان را از کنار من بَرچین، قبل اینکه پَرچینِ شعورِ ناقصت را به مدفوع فاحشه گان هم نشینت مزین نمایم .

<>

سخن ۱۱۴۶

در درون ما موشی وجود دارد که بشدت از گربۀ آگاهی وحشت دارد، چراکه آگاه شدن ما، باعث خورده شدن آن موش خواهد شد. موش ها ، هیچ زمان به ما اجازه نمی دهند تا ما آگاه شویم وبه اشتباهات خود پی ببریم. آدمهایی که نمی خواهند حقایق را ببینند، همیشه درهراس خواهند بود و همواره، سر درگم درخود خواهند ماند.

این دردناك است؛ که بیشتر مردم، ترجیح می دهند، که قبل از فرا رسیدن مرگشان مرده باشند.

اصالت، انسان را تثبیت می کند، و می تواند اورا در دیگران، به اشکال مختلف بارور نماید، تا آنان نیز بتوانند خود را احیا کنند. وقتی کسی اصالتِ

نابِ درون خود را بیابد، می تواند درخود متمرکز شود و ویژگیهای درون خود را شکوفا نماید.

<>

سخن ۱۱۴۷

باکره گیِ دختران ما، یکی از تعاریف اجبارِ ساز دین است،که به مُهر معصومیت نیز، ممهورشده است، تادرصورتِ گذرازبکارت خود، دچار احساس گناه شوند، مُهربکارت، ترمزی ست که دختران ما با متوسل شدن به آن می توانند خود را برای بازگشت به آن بهشتِ موهوم آماده نمایند .

<>

سخن ۱۱۴۸

دین می گوید، انسانهای خوب؛ به بهشت می روند، من می گویم انسانهای خوب به هرکجاکه خود بخواهند می روند.

<>

سخن ۱۱۴۹

انسان، تنها موجود خلقت ست،که نسبت به سرانجام ناگریز و شوم خویش در خلقت، دیدگاهِ روشنی دارد.

<>

سخن ۱۱۵۰

هیچ احمقی برای فکرکردن مجالی به خود نمی دهد.

ملت ایران یک کرموزوم مازاد در جان خود دارند به اسم ابوالفضل عباس، تا زمانی این عنصر درجان آنان فعال است، هیچ شعوری درکَلّهٔ این جماعت نادان راه به جایی نخواهد برد. بزرگترین هدیهٔ ادیان به پیروانشان، جز زوال عقل و شعور، هیچ نیست. بترس ازکسانی که باآویزان شدن به خدا وماترک خدا، هستی را به محاکمه گرفته اند، اینان همان رذیلت پیشه گانِ فضیلت فروشند، که فضیلت را در سَلاخ خانهٔ رذیلت، قربانی کرده اند.

یقین کن که رذیلت پیشه گان حرفه ای برای ایزگم‌کردن شرارت هایشان همواره درسنگر فضلیت پناه می گیرند.

فرزندم وصیتم به تو این است، در این کرهٔ خاکی، بسیار لذائز لطفی برای تناول انسانی وجود دارد، مراقب باش، تاکلاشان تاریخ، به حیله های جور واجورِخود، ترا به خوردنِ گول عادت ندهند، که چون عادتت دادند، دیگرطعم گوارای هیچ خوراک انسانی درحیاتت، ترا خوش نخواهد آمد. دین به ظاهر نجابتخانه ای ست انسان پرور، اما در عمل، فاحشه خانه ای ست که اَمَردان و خواجه گان سه کاف باز، مدیریّتش را به عهده گرفته اند. به یقین، محصولِ کارخانه ای چنین متعفن، جز مشتیِ مَفعولِ قَدّاره بند و فاحشهٔ فکری، هیچ نخواهد بود .

<>

سخن ۱۱۵۱

کِسل کننده ترین و بی معنا ترین سخن آدمیان را فقط می توان در قالب دین وعشق شنید. چراکه آدمیان، درفهمِ این دومعنا بشدت نادان وجهالند. و درکِ عمیقِ انسانها ازاین دومعناست که ازآنان، درمانده ای درخویش مانده، برجای گذاشته است .

<>

سخن ۱۱۵۲

غرور، یک رذیلت اخلاقی ست، که با آویزان شدن به آن، فضیلتِ انسانی خدشه دار می شود. کسی که تصمیم به اَخته کردن زنان و دختران خود دارد، با هِی کردنِ حسی به نام شرف درخود، ، غرور را بهانه ای می کند تا زخم های تملک طلبی خود را مداوا نماید.

مردان، ازدوران کودکی، به استناد تربیت فرهنگ دینی، به صرفِ حضور زنان درکنارشان، برای فراراز شرمساری و ننگ القاء شده به آنان، ، تلاش دارند تا از اَبزاری به نام شرافت مایه بگذارندتا بتوانند با بَرتَریّت به زنان قیمی خود را در ارتباط با آنان محفوظ نگه دارند.

شرافت ، نوعی تهاجمِ شرعی برای تملک زنان است که می تواند آنان را به بردگی مردان وا دارکند.

یقین نمائید،که رذیلت پیشه گانِ حرفه ای، برای ایزگم کردنِ شرارت هایشان، همیشه در سنگر فضیلت پناه می گیرند. و چه حیله ای فراتراز این،که توانسته اند، شرارتهای شرف نام گرفتهٔ خود را، با مضامین آسمانی وخدا نیز مزین کنند.

<>

سخن ۱۱۵۳

آن دسته از زنانی که ابرازِ تمایلات جنسی خود را به بهانه های جورواجوری، همچون، حیا، شرم، نجابت واحکام خدا وآخرت، مسدود می کنند، مدام تلاش دارند، تا خود را به امن ترین بخشهای ذهن راکد خود هدایت نمایند، تا بتوانند با انکار بدن زنانهٔ خویش، رشد جنسی خود را دور بریزند.

زنان، با کنارگذاشتن تن خود درحیات، درتلاشند، تا دلهره های ناشی از بسته های مذمت وکَج اندیشی اطرافیان را به نوعی درخود به رسمیت بنشانند، تا بتوانند بهترین مدال نجابت را برای فرارازاهانت های اطرافیان، به خود اختصاص دهند.

این خصیصه ، درزنان ودختران، به گونه ای به توسط والدین و جامعه طراحی شده است،که درطول زمان به محق بودن این شیوه از زندگی درخود، ایمان آورده اند.

<>

سخن ۱۱۵۴

تعهد، محبت و عشق، بمانندآتشدانی ست که هیچ زمان درجان انسانی به خاموشی فرو نمی رود.

انسان، عشق می ورزد، تاخود را شعله ور سازد، وآدم عشق می ورزند، تا غیر را بسوزاند.

هر شعوری که به طهارتِ تعهدِ عشق مُنوّر شده باشد، پَلشتیهای جان را تباه خواهد کرد.

عاشقان حقیقی، لایقان خوش شعورند،که فهمِ کرامت آنان، درحوصلۀ ناقصان نمی کُنجد.

<>

سخن ۱۱۵۵

هر زمان،که معناومفهومی که ازحیطۀ درک ناقص انسان خارج می شود، ناخواسته آن نادانی را به موجودی که هیچ ازماهیت او نمی داند ارجاع می دهد. چطورمی شود که اصل یک عینت قابل رویت را، با ذهنیتی مبادله کردکه هنوز به حقیقت فهم چرایی آن درخلقت جاهلیم.

ما، ازماهیت واصالت وخَلق پرنده ای به نام طاووس، هیچ نمی دانیم اما، تلاش داریم، ازخالقی درخلقتِ این پرنده زیبا سخن بگوئیم که ازماهیت او، جز به مَجاز در ذهن خویش هیچ ادراک عینی درخود سراغ نداریم. خدا را،

ذهن ما ساخته است، وطاووس راطبیعتِ عینی،که ما نیز بخشی ازآن طبیعت محسوب می شویم.

ما، ماهیت حقیقی همتای خودمان،که موجودی چون طاووس نامی است را در طبیعت نمی فهمیم، اما، ازهویت و ماهیت تمام وکمالِ موجودی درهستی خبرمی دهیم که دررویت و فهم واقعی او درعجز مطلقیم.

ما با قاطعیت، خدا نامی را خالق همهٔ بیکرانهایی می دانیم که متاسفانه در فهم آن بیکرانها نیزعاجزیم.

ذهن بشر، به دلیل ذلت ناشی از فهم امور، برای فرار ازچنگ نادانی های هویتِ خام خود، تلاش دارد تاحماقت و جهلِ خود را باکشیدن پای خدا نامی به میان مداوا نماید.

چرا ما، باپناه بردن به موجودی که عینیت مبتنی برحَتمّیت وجود او درهستی، ودرخارج ازذهن ما مُحرز نیست، مُصرّیم تا با خالق شمردنِ این عنصرِ ذهنی دررابطه با خلقت، نادانی خویش راکتمان کنیم؟

وقتی، خدایی که درذهن من است نمی تواند پاسخ مجهولات شعورِ انسانی مرا تدارک ببیند، چرا باید منِ انسان، مُصرّحضورِ او به مالکیّت هستی باشم ؟ مگر این که، او خود را از ذهن مَجازمن، به عینیتی قابل رویت انتقال دهد تا منِ نوع بشر، بتوانم با رویت عینی او، وسخنان مستقیم او، به جدال با نادانی های عمیق خویش قدعلم کنم. مهملاتی که دین عنوان می کند ارزش تحقیق

و فهم ندارد. **ادیانِ ابراهیمی انسان را زادهٔ آدم نامی می خواندکه حوا نیز از پهلوی او بیرون کشیده شده است. چگونه ممکن، چند گروه خونِ کاملا متفاوت، مجزا و ناسازگار با هم در وجود چنین مخلوقی به حیات خود ادامه دهد .**

تا زمانیکه خدایی بدین نادانی درذهن ما جولان می دهد، و مسئولیت حماقت نوع بشررا عهده دار شده است، این موجود دو پای آدم نام، نخواهد توانست برای درمان جهل ونادانی های خود، راه حل قابل تعریفی برای مداوای قطعی نقص خویش تدارک ببیند.

خدای ذهنِ من، عاشق من نیست، بلکه تلاش دارد تا مرا عاشق خویش جلوه دهد، عشقی که به زور در من شکل بگیرد، درنهایت مرا به دفترخانهٔ طلاقِ شعور هدایت خواهد کرد.

هیچ شعور ساده اندیشی، قادر نیست، پیچیده گی های حیات را برای شما رمزگشایی کند. پس درعین سادگی، پیچیده باش، تا به سادگی، به شناخت دورو برخود، مهارت کافی کسب کنی.

برای احمق بودن همین بس،که خود را سر آمد فهم در امور تصور کنیم.

<>

سخن ۱۱۵۶

شعورِآدمیان، برای ولخرجی های ناشایست عاطفی واحساسی، به گونه ای طراحی شده است تا اشتهای مهارناشدهٔ امیال آنان را تسکین دهد.

آدمها حاضرند، شعورِمنطقی خود را برای کسبِ بیشتر عواطف واحساسات خوشایند درخویش فلج کنند.

هرچه برای نظم شعورمنطقی آدمها تلاش کنید، بیشتر به تهی بودن اهداف آنان پی خواهید برد.

آدمها، بطورجدی، شیفتهٔ راههای اشتباهی هستندکه خود انتخاب می کنند، تا بتوانند بدین وسیله، فهم مُنطَبِق برمَنطِق خود را فاقد اعتبار نمایند.

انگاری که تحملِ تجربه های جورواجور برای ذهن محدودآنان سَمّ کشنده ای بیش نیست، برای همین مدام تلاش دارند، تا ساده ترین راه ممکن را برای وصول به نیات حقیرِخویش انتخاب نمایند.

غافل ازاین که، شعورِمنطقی، قادراست گزینه های بی شماری را برای حل و فصل امور، درمقابل آنان به نمایش کشد.

متاسفانه هیچ تلاشِ توام با تجربه ای، قادر نیست ذهنِ فقیرِآنان را به کسب زحمت رشد تشویق نماید.

جامعه ای که اهدافِ تربیتیِ خویش را برای تحویلِ به عموم، بامضامین دین موم اَندود می کند، هیچ زمان شَهدِ حقیقت را درکامِ طالبان معرفت، تخلیه نخواهد کرد.

<>

سخن ۱۱۵۷

هر ارتباط نسنجیده ای که بَعدِ خوردنِ زخمهای عاطفی ازطرف مقابل، به بهانه های جورواجوری برای حفظ و تداوم رابطه روی می آورد، به یقین در طولِ زمان برای تمام کردنِ رابطهٔ حتمی خود با وی ، به اهانت های بسیار مودبانه ای متوسل خواهدشد.

کسی که دل بَستن معقول ومنطقی را مشق ندیده است، جان کَندنِ وابستگی خود را به تلخی تجربه خواهدکرد.

<>

سخن ۱۱۵۸

پدربزرگ می گفت پسرجان ! برای این که عَلَم شخصیت همیشه دراهتزاز باشد، عِلمَت را توسعه بده، تا حیاتِ انسانیت همیشه سرشار از عزت انسانی گردد.

<>

سخن ۱۱۵۹

پدر بزرگ می گفت فرزندم، برای انجام هرکارِ درست فنی سعی کن، به استادکارانی مراجعه کنی که معلولیتی درجسمشان وجود دارد، چرا که اینان، حقارتِ نقصِ موجودِ درجانِ خود را با مهارتِ درحرفهٔ خویش سرپوش می گذارند.

<>

سخن ۱۱۶۰

هرجانِ تربیت شده ای که ریشه در درستی سیرت دوانده باشد، هیچ زمان قربانیِ پیریِ صورت نخواهد شد .

<>

سخن ۱۱۶۱

آدمها چون نمی توانند پوچی و بیهودگی حیات را درجانِ خود هضم کنند، لاجرم برای فرار ازخویش، با وسوسه شدن برای نوشتنِ داستانهای بلند و دست نیافتی در باب آسوده کردن ذهنِ پوچ وآویزان خود، اقدام به خلق خدا و خدایان می کنند. این داستانهای آسوده کننده، هرچقدرطولانی تر نوشته شوند، انگیزهٔ بیشتری برای حیات آنها تدارک خواهد دید.

پس، چه داستانهایی قوی تر و پایدارترازخدا و خدایان می تواند دورهای دورِ ذهنِ اورا به کنترل خود درآورد، تا بتواند در بازگشت این داستان ها به سوی ذهنِ هاشان، قصه های بی شماری را برای آنها به ارمغان بیاورد.

شعورِ ماورایی آدمها، محصولِ اکتشافاتِ قصه هایی ست، که ضرورتاً، هیچ حقیقی درآنها کِشت نشده است، اما برای سرگرمیِ و ایزگم کردنِ اذهانِ آویزان و پوچ آنان، وجودِ این داستانهای ماورایی، دست آویزِ فرح بخشی ست آرام بخش،که برای ذِلت شعورِآنان مُسَکّینی پایدار محسوب می شود. تنها پدیده ای که می تواند آدمها را بشدت نگران و مضطرب کند، سفارش آنها به داشتن یک تواضع ذهنی در ارتباط با قبول عقاید مخالف است.آدمها، چون نمی توانند با اتکا به باورهایشان، از داشته های خود دست بردارند، لاجرم، تواضع اخلاقی و اعتقادی نیز برای آنها بسیار دردناک خواهد بود.

<>

سخن ۱۱۶۲

وارثانِ غرور، خطاکارانِ دردام خودافتاده اند. غرور، هیچ خطا و اشتباهی را از فرطِ فقدانِ فروتنی درخود به گردن نمی گیرد، و به خاطر زخمی نشدنش حتی با متوسل شدن به دورغ های هولناک، عزیزترینهای خود را قربانی خود می کند. غرور وقتی درما شکل می گیرد که ما شکلِ حقیقی خود را در خود گم می کنیم. **هروضعی که به ما احساس قدرت بدهد می تواند مارا**

معتادخود نماید، به همین دلیل در برابر تغییرآن وضعیت ازخود مقاومت نشان می دهیم.

<>

سخن ۱۱۶۳

آنانکه با رضایت خاطر پیر می شوند، جزو آن دسته از انسان های هوشمندی هستندکه مرگ را، حقیقی ترین امور پایان حیات عینی خود رقم زده اند، و باکنارنهادنِ ترس های ناشی ازمرگ خویش، باحقایق داشته هایشان به توافقی عقلانی دل مشغول نموده اند. بهانه های دردناکِ ترس از مرگ را، آنانی جِدّی می گیرند، که زندگی نکردهٔ خود را مدام در خاطرات گذشتهٔ خویش مرور می کنند.

<>

سخن ۱۱۶۴

دین، بزرگ ترین کمپانی فریبکاری ست. آنان که مراقب دینمداران نیستند بازندگان حتمیِ تاریخِ حیات خویش خواهند بود.

دینمداران، تنها بازیگرانی هستندکه برای عَرضهٔ نقش خویش درصحنهٔ حیات، به هیچ گریمی محتاج نیستند، چراکه تماشگران آنان را، مشتی احمق شکل داده است که با شعورِکوتولهٔ خود، قادربه فهم و درکِ مسافتِ دورتر ازحَدّ بینی خویش نیستند.

دین، قویترین مُسَکّنِ ممکن برای سرپوش نهادن برحماقت و نادانی عشیرۀ نوع بشر است، که می تواند با ارتکاب به هرعملِ غیرعَقلانی واخلاقی، کرده های خود را درحَمّام دین تطهیر نماید.

آدمها، برگزاری مراسم دینی را، به اصلاحِ خصائل اخلاقی درخود ترجیح می دهند، زیرا عمل به اجرای خصائل اخلاقی بطور مستمر، بسیار دشوار و مَشِقت باراست، چرا که فرد را مجبور می کند تا پیوسته و هر لحظه، از خودِ حقیقیِ خویشتنش مراقب نماید

پس به این جهت،آدمها برای فراراز رعایت حفظ مراقبت از خود، با برپایی نظام گسترده ای ازمراسم دینی برای موجودی به نام خدا، تلاش دارد، تا اخلاقِ نپختۀ خود را با کالائی به نام دین، زینت و سرپوش بگذارد.

مُصِر بودنِ عشیرۀ نوعِ بشر برای اجرای دقیقِ مراسم دینی، ناشی ازجبران و سر پوش گذاری به احساس گناهانی ست که هیچ وقت مرتکب نشده است و پای بندی به این مراسم را به نوعی ناشی ازجبران گناهانی تلقی می کندکه در مقابلِ خداوند مرتکب شده است

مراسم دینی، از ابداعات آدمیان است، آدمها هر چقدراز لحاظ اخلاقی فاقد دقت درعمل باشند، در عوض، با لحاظ نمودنِ دقیق ترین ریزه کاری های ممکن در اجرای مراسم دینی، وانمود می کنند که توانسته اند اخلاقِ خود را برای گذر از اعمال گناه آلود تثبیت نمایند.

همۀآنانی که به آلودگیِ اخلاقِ فطری خود واقف هستند، تظاهر به نمایشات دینی درآنان غلیظ تراز اطرافیانشان قابل فهم است.

<>

سخن ۱۱۶۵

مردان درطول تاریخِ حیات بشری، برای حفظِ روابط با جفتِ جنسی خود تلاش کرده اند تا رقبای هم جنس خود را از هم بسترخویش دورنمایند، و در کنار این تهاجم به مردانِ دیگر، به نوعی به شریک جنسی خود نیز پیام داده اندکه نسبت به آنان تعهدوتملک دارند.

برای مردان بسیار مهم است که اطمینان یابند که همسرانشان برای حفظ بقای نسل او وفادار خواهد ماند. مردان، به این مهم توجه دارند، که لقاح اسپرم با تخمک، در داخلِ دستگاهِ تناسلی زنان انجام می‌شود، پس تلاش می کنند تا برخلاف زنان، برمالکیت خویش سلطه یابند تا محصول کِشت شدۀ آنها به حتم فرزندِخود آنان باشد، برهمین منوال است که روی بطن زنان سرمایه گذاریهای کلان می کنند. ازطرفی، شیطنت های جنسی ژنتیکی در زنان، که کاملاً فطری وناخواسته است، شعورِتملک طلبی مردان را بشدت تحریک می کند. این رفتاردر مردان، در طول زمان، به نوعی به یک عادت کنترل گرانه در خصوص تملک از زنان منجر گردیده است در حالی که کارخانه تولید

مثل منتخب او، بعدازمدتی غیرفعال خواهد شد، اما این کنترل ها برحَسَب عادت، همچنان برجای خود محفوظ می ماند.

مردان، عادت کرده اند تا داشته های خود را در تملکِ خود حفظ کنند، و در طول زمان حسادتهای جنسی یا همان غیرت را، برای خود، به عنوان یک ابزارکشنده همواره محفوظ نگاه دارند.

متاسفانه تا امروز، غیرت، یا همان حسادت های جنسی، که مجموعه‌ای از هیجانات و رفتارهای تربیتی بیش نیست در جوامع جور وا جورجهان، در نهایت بشدت، منجر به محدود کردن زنان از سوی مردان شده است.

<>

سخن ۱۱۶۶

دخترجان! هیچ وقت دلبسته و وابسته به مردی نشوید،که زنان زیادی را تجربهٔ جنسی کرده است، بلکه تا می توانید ازآنان به نفع خوداستفاده کنید،که در این کار تجربهٔ کافی برای به لذت نشاندن شما کسب کرده اند.به خاطر داشته باشید، به مردان آنقدر مجال و میدان ندهیدکه تصورکنند مالک شما هستند مردی که به مالکیت شما یقین کند، حرمت شما را پایمال خواهدکرد، همیشه مردان را دررابطه با خودنتان آویزان نگه دارید، واجازه ندهیدتا هیچ وقت پایشان به زمین برسد. مردی را که پایش را به زمین رساندی، یقین کن در اندک زمانی شما را به هوا پرت خواهد کرد.

<>

سخن ۱۱۶۷

سرنوشت، حاصل دو پدیده در جان ماست ،

آن بخش که اِنکار می کنیم،

وآن بخش که بکار می گیریم.

انکارها، روزی می توانند با بالاآمدن درجان ما، سرنوشت ما را دگرگون، و مارا به تملک خوددرآورند. هرآنچه راکه امروزدرجان خود سرکوب و انکار می کنیم، یقیناروزی به شکل سرنوشتی دردناک خود را به ما نشان خواهد داد .

<>

سخن ۱۱۶۸

هر زمان که بشود فکر و فرهنگ جامعه ای را به رابطه های جنسی و سکس حریص وحساس کرد، به راحتی می شود مراکز تربیت شعورواخلاق و خلاقیت و هنر و علم را ازآن جامعه برچید. وقتی درجامعه ای شعورچشم ها را متوجه پائین تنۀ آدمها کردند، هیچکس قادر به دیدن بالا تنۀ انسانها نخواهد شد. در چنین جامعه ای، مراقبت ازکرامت فردی، محتاج داشتن

علمی ست پخته ودرست ،تا بتواند ما را از گزند شعور ناقص آدمها محافظت نماید.

<>

سخن ۱۱۶۹

وقتی همه چیز برابر شد، آنان که برابرترند، هارتر خواهند شد،

یک انسان کامل، ابتدا بایدآدم کاملی شده باشد، تا باکامل کردن شعورِ آدمی در خود، بتواند به منزلت انسانی درخود دست یابد.

اگر فردی به کمال آدمی درخود نرسد، هیچ وقت به مقامِ انسان شدن در خود نائل نخواهدآمد. این معنا درطول تاریخ حیات بشر، رمزوراز همهٔ گفته هایی ست که بزرگان معرفت برای انتقال آن به آدمها، تلاشها کرده اند تا آنان را متوجه خودشان کنند.

متاسفانه کمتر کسی توانسته به فهم و درک وچرایی این معنی نائل آید .

همهٔ خصال آدم بود رادرخودتان به نهایت ممکن برسانیدآن وقت، ناخواسته دروازه شعور انسانی به روی شما بازخواهد شد. ملتی که با دِین نفس می کشد، هیچ تعهدی به خود برای فهمِ حقیقت هستی درعالم، نشان نخواهد داد. داشتن شعور دینی، بزرگترین مانعِ ممکن در فهم حقایق هستی ست.

وقتی بشود با فریب دینمداران، پای خدا را برای سرپوش‌نهادن برجورحاکمان به جمع توده‌هاکشید، دیگرهیچ توضیح محکمه پسندی برای اعمال وقیح جباران وزورگویان نخواهدماند. امری که دردوران استیلای چندین سالهٔ نظام سلطهٔ مغولان در ایران به توسط جماعت اهل عرفان و تصوف اعمال شد. همیشه باید مراقب اعمال و رفتارکسانی باشیم، که اصلاً تصور نمی کنیم که به مراقبت وکنترل واقعی آنان محتاج هستیم. دین مداران یکی ازهمین اقشار خبیث و ناپاک هستند، که در فریب شعورِعشیرهٔ نوع بشر، بسیار متبحر شده اند. ماعموما و بیشترین ضربات مهلک را ازکسی می خوریم، که برای بلند کردن آنان خَم شده ایم.

آگاهی باعث می شود تا شما بتوانید راحت در تاریکها قدم بزنید، اگر در سخنرانی های یک احمق بیداروهوشیار نباشید، برای همیشه به خواب خواهید رفت

بیداری کامل و هوشیارانه در سخترانی یک بیشعور، شما را ازگول خوردن خوردن نجات خواهد داد

دردنیا،کسانی و مشاغلی وجود دارد،که برای احساس هویت و زنده بودن همواره در انتظار افتادن اتفاق و مصیبت ناگوار نشسته اند.دین، یکی از این مشاغل پرسودِانتظاری برای متولیان آن است.

دینمداران، تنها بازیگرانی هستند، که برای عرضهٔ خود در صحنهٔ حیات به هیچ گریمی محتاج نیستند، چرا که تماشگران آنان را احمق ها تشکیل می دهند.

<>

سخن ۱۱۷۰

آدمهاخیلی زود فراموش می کنند، و نمی فهمندآرزویی که امروزدرآغوش گرفته اند، روزی، آرزویی بیش برای آنان نبوده است.

<>

سخن ۱۱۷۱

آدمها، اجرای مراسم دینی را به عمل وفهم خصائل اخلاقی در خود ترجیح می دهند، زیرا عمل به اجرای خصائل اخلاقی بطورمستمر، بسیاردشوارو مشقت باراست چرا که فرد را مجبور می کند تا پیوسته وهرلحظه، ازخودِ حقیقی خویش مراقب نماید. پس به این جهت، آدمها برای فرار از رعایت حفظ مراقبت ازخود، با برپایی نظام گسترده ای از مراسم دینی برای موجودی خدای نام، تلاش دارد تا اخلاقِ نپختهٔ خود را سرپوش بگذارد.

دین، قوی ترین مُسکن ممکن برای سرپوش نهادن برحماقت نادانی نوع بشر است، که می تواند با ارتکاب به هرعمل غیرعقلانی واخلاقی خودرا درحمام دین تطهیر نماید .

مُصِر بودن عشیرهٔ نوع بشر برای اجرای دقیق مراسم دینی، ناشی ازجبران و سر پوش گذاری به حس گناه هانی ست که هیچ وقت مرتکب نشده است و پای بندی جدی به این مراسم را به نوعی ناشی جبران گناه هانی تلقی می کندکه در مقابل خداوند مرتکب شده است .

مراسم دینی از ابداعات آدمیان است.آدمها هرچقدرقدرازلحاظ اخلاقی فاقد دقت درعمل باشند، درعوض، با لحاظ نمودن دقیق ترین ریزه کاری های ممکن در اجرای مراسم دینی، وانمود می کنند، که توانسته اند اخلاق خود را برای گذر از اعمال گناه آلوده درخود تثبیت نمایند . مُتقلّبانِ بتخانه داری، که بتکده های درون خود را، به خدا خانه ها جعلی مبدل کرده اند .

همهٔآنانی که به آلودگی اخلاقِ فطری خود واقف هستند، تظاهر به نمایشات دینی درآنان غلیظ تراز اطرافیانشان به شکل می نشیند.

کسی که محتاج خدا شد، هیچ زمان خدا را پیدا نمی کند، اینخداست که اگرمحتاج شما گشت، شما را پیدا خواهد نمود. آن را که خدا او را پیدا کند ارزشمند است، نه آنانُ که به دنبال خدا می روند.

<>

سخن ۱۱۷۲

تا زمانی که خدا برسطح این کره خاکی، ازیک دست کردن عشیرهٔ نوع بشر انصراف نداده است، متولیان منصوبِ او، مدام با اعمال افراطی خود، زمین را آغشتهٔ خون آدمیان خواهند کرد.

یکی از ویژه گیهای مهم ادیان، گرایش به خود ویرانگری پیروان آن است که می شود گفت، آزار دهنده ترین جنبه های تعالیم دین را نیز تشکیل داده است. بیان، و اعمال فاقدِ منطق، درجمیعِ شئون اینجماعتِ دین مدار، بطوری ریشه دوانده است که تحت هیچ شرایطی نمی توانند عصمتِ از دست رفتهٔ انسانی خود را ترمیم نماید.

جمیعِ فرق جورواجور منشعب از تعالیم ادیان، نوزادان بی هویتی هستندکه زهدان دین ، با زایش آنان، تلاش دارد، مدام با تکثیر منحوس خویش در بطن این مذاهبِ ، بقای ننگین خود را مُوجّه جلوه دهد .

غیرت، مخوف ترین اولاد و ابزاری است، که با دادن آن به دست مردان دین مدار، توانسته اند زنان را، که وارثان حقیقی این حیاتند، به تباهی بکشانند. دین، مردان را ازکودکی تعلیم می دهد و داده است، که زنان، موجودات ذلیل وناقصی هستندکه فقط در زیرچترِغیرتِ مردان، هویت حیاتشان قابلیت تعریف به خود خواهد گرفت و لا غیر.

<>

سخن ۱۱۷۳

فرزند دلبندم ، به یاد داشته باشید، نه عشق ورزیدن ، بلکه دوست داشتن را حد و مرزی ست، که اگر از آن فراتر رفتی، ندانسته به تو شلیک خواهد شد. مراقب باش تا حریم انسانیت را قربانی دوست داشتن مفرط کسی نکنی. زنان ، مردانی را دوست دارند که بتوانند به او آویزان شوند ، نه مردانی را ، که به آنها آویزان می شوند. زنان را آن گونه دوست بدارکه خود ، خود را دوست دارند. نه آن گونه که تو دستشان داری.

نور چشم پدر ، ناکامان را دریاب، که مایۀ کامیابی نابخردانند.

اگرمی خواهی کلید فهم همۀ عالم را به بی هیچ زحمتی به دست گیری ، به دینمداران متوسل شو، چرا که دینمداران، با فریب ذهن تو ، ترا از فکرکردن درخصوص همۀ حقایق هستی خلاص خواهند کرد. اما اگر به چرایی و چیستی هاعالم می اندیشی، در پی خردمندان برو، اما باچشم وگوش هایت شتاب کن، تا آنان به رنج های کشیدۀ خود، جیب های شعورت لبریز فهم کنند .

فرزندم ، نادانند آنان‌که تصور می کنند این خداست که عدالت را آفریده است ، دریغ که نمی دانند، وقتی عدالت مرده باشد ، خدا نیز بی معنا خواهد شد.

فرزندم، کسی که دودکش پاک کن جان خود را مدام تمیز نکند ، هیچگاه از دود سَمّ غلط هایش در امان نخواهد بود. حرمت کسانی را داشته باش که چند برابر سن امروزشان عمر کرده اند، اگرچنین کسی وکسانی را یافتی، با سکوت درونت ، او را به گفتن وادار تا حقیقت ترا به تو نمایش دهد .

خرما فروش حقیقی کسی ست، که شناسنامهٔ تمامی نخلها را در حافظهٔ جان خویش فهم کرده است .

فرزندم ! چه رنجی فراتر از این که در میان اتصال دو زهدان به هم ، از بطن زنی تا سینهٔ گوری، ریسمانی جز ناکامی میان من و این جهان، هیچ نیست تلاش کن تا در این ناکامی ناخواسته میان این دو زهدانِ تیره، هیچ کامی را از هیچ مخلوقی به تلخی فرو نبری. یقین کن که هیچ توفیری نمی کند، که مرگمان چگونه خواهد بود، آیا ازستیغ کوهی خواهد بود، ویا به گلوله ای داغ ، و یا به بیماری مهلکی، ویا ازارتفاع کاخی رفیع، و یا دیوار مخربهٔ مستراحی ، تنها دردی که ما به فهم آن فهیم خواهیم شده ، رنج مرگی ست که یکبار برای همیشه تجربه خواهیم کرد، و آنگاه ، تا ابدیت تاریخ تمام خواهیم شد.

فرزندم ! اگر مقدسات را از جانتان بدور نریزید ، قداست ها ، شما را بردهٔ خویش خواهند کرد .

مترسکِ مزرعهٔ دین شدن، می تواند جالیز ملایان را از گزند پرندگانِ آزاده حفاظت کند .

هیچ روشِ مودبانه ای نمی شناسم تا به مردم تفهیم نمایی که چقدرنادانند.

بدترین کار ممکن ما، دروغی به نام شرایط است، تا ما، با اتکا بدان، از زیر بار مسئولیت های انسانی خود شانه خالی کنیم .

هیچ توده ای به قدر متولیان دین، تلاش برای اثبات دروغهایی که خود نیز به کذب بودنشان یقین دارند، سماجت خونبار نشان نمی دهند .

مهارت دین ، در این است ، تا جایگاه شعور انسانی ترا با کشیدن به انحراف در کرۀ زمین ، به تصاحب حق السهم شما از حیات مسلط شود.

دین قادر است ، با ایجاد خوفی هولناك در جهانی که هیچ مهندسی اخلاقی در آن مسیر نیست، با تو کاری کند ، تا تو ف با پناه بردن به آغوش متولیان دینی ، خود را از بار مسئولیت پرایی هاید حیات خلاص کند ، علم تنها سمی ست ، که نطفۀ جهل را در زهدان کلام متولیان دین تباه می کند .

این فقط در مَشّاقی ادیان است که با دادن نشانی های اشتباه به نام بهشت و جهنم، انسان بودنِ ما را طعمۀ مقاصد شوم خویش می کند.

فرزندم ! یك نطفه در عرض نه ماه مُبدَل به یك آدم می شود، اما همان یك آدم، قادرنیست یك عمرخودرا به منصب انسانی هدایت کند.
ذهنی راکه هیجانات فریب می دهد، یقیناً پرورش داده نشده است .
شعورمدار را تعهدی ست آگاهانه به جمیع امور، به آنچه که در این هستی به شکل نشسته است.

فراموش نکن فرزندم، هرروز به خودتان یادآوری کنیدکه می خواهید انسان باشید نه آدم.

آدمها ترجیح می دهنددرکنارکسانی قرارگیرندکه به آنان پاداش می دهند.

آدمها، عادات به تولید فضولاتِ فکری دارند، برهمین مبناست که درجای دادن خود درگروه ها ومکاتب جورواجور، تلاش می کند، تا برای نداشته های خویش پلاک هویت وصول کند، تا بدین وسیله شباهت های ذهنی خود را با دیگرهم مسلکانش به اشتراک بگذارد. این **شیوع عاطفی مشترک،** می تواند به ظاهر، به انسجام هویت مخدوش او، قوام و دوامی قابل تعریف عرضه نماید. باورهای مقدس، فراترازهرگونه استدلال منطقی برای معتقدانش قابل قبول است.آنان که با مفاهیمِ هرمکتب و مسلک و دینی قربانی شستشوی مغزی می شوند، به هر نوع استدلال و منطقِ انسانی، با خشونتی تمام پاسخ می دهند.

تمام

پایان مجلد سوم مانتره

میثرا اشوان